

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر بیست و یکم



'Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرّف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3501
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

دفتر بیست و یکم

۱۷۵ بدیع - ۱۳۹۷ شمسی - ۲۰۱۸ میلادی

ISBN 978-3-942426-27-5

سفینه عرفان : دفتر بیست و یکم

فهرست مندرجات

- ۵ بیانی از آثار قلم اعلیٰ
- ۷ پیشگفتار

نثالی عرفان

- ۱۱ منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ
- ۱۶ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

گلچین عرفان

- | | | |
|-----|------------------|--|
| ۱۹ | فرامرز دانش‌پژوه | طلوع شمس در ژرفنای ظلمت |
| ۲۶ | فؤاد صدیق | طلعت جمال ابهی در آئینه لوح میلاد |
| ۵۹ | ناصر نبیلی | روایت مظلومیت از لسان عظمت |
| ۸۱ | وحید رأفتی | الواح احبای میلان |
| ۹۸ | ناصر نبیلی | مناسبات حضرت بهاء‌الله با صاحبان اندیشه |
| ۱۳۷ | ولی‌الله کفاشی | من یظهره الله موعود بیان
پیوند امر بهائی با اساطیر ایرانی |
| ۱۵۵ | شاپور راسخ | و آئین زردشتی
رساله مدنیّه، متنی برای تمام فصول - |
| ۱۶۶ | پویا امیری | بررسی جایگاه عقل در رساله مدنیّه
نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی |
| ۱۹۲ | فاطمه زهرا هدایت | در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان |

گلبرگ‌های عرفان

۲۱۱	فرامرز دانش‌پژوه	پایان‌بخش دوران پیامبری
۲۱۷	فرامرز دانش‌پژوه	مجلس قدس و بساط بزم
۲۱۹	فرامرز دانش‌پژوه	خداوند بما ناظر است
		چگونه حروف اثبات از مظاهر
۲۲۰	فرامرز دانش‌پژوه	نفی محسوب می‌شوند

رشحات عرفان

۲۲۳	وحید رأفتی	واژه کافور در آثار مبارکه بهائی
۲۳۴	فرامرز دانش‌پژوه	مغناطیس تأیید الهی
۲۳۸	فرامرز دانش‌پژوه	حرمت مظاهر ظهور

یادبود عرفان

۲۵۱		دکتر محمد افنان
۲۵۴		دکتر حشمت شهریاری

ضمائم

۲۵۹		کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری
۲۶۳		فهرست مقالات سفینه عرفان در دفتر اول تا دفتر بیستم
۲۷۷		انتشارات مجمع عرفان
۲۷۸		فروشنندگان انتشارات مجمع عرفان
۲۷۹	ایرج ایمن	آرمان و هدف‌ها و چگونگی مجامع عرفان
۲۸۱		صفحات انگلیسی

منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ

هُوَ الْمَشْرِقُ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ الْعِرْفَانِ

بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ

يَا حَسَنُ اسْتَمِعْ نِدَاءَ الْحُسَيْنِ الَّذِي سَجَنَ فِي حِصْنِ عَكَا بِمَا
اِكْتَسَبَتْ أَيْدِي الْغَافِلِينَ لَوْ يَسْئَلُ أَحَدٌ مِنْ أَحَدٍ بِأَيِّ جُرْمٍ حَبَسْتُمُوهُ
يَقُولُ إِنَّهُ أَتَى بِشَرِيعَةٍ أُخْرَى إِنَّهَا لَا تُوَافِقُنَا فِيمَا كُنَّا فِيهِ يَشْهَدُ
بِذَلِكَ كِتَابُنَا الَّذِي سُمِّيَ بِالْفُرْقَانِ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ انْظُرْ
مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِيهِ وَلَكِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ إِنَّا نَقُولُ
قَدْ صَدَقْتَ فِيمَا نَطَقْتَ وَ نَشْهَدُ بِهِ خَتَمَتِ الرَّسَالَةَ وَ النُّبُوَّةَ وَ
مَنْ يَدَّعِي بَعْدَهُ هَذَا الْمَقَامُ الْأَعْلَى إِنَّهُ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَ إِنَّكَ يَا أَيُّهَا
السَّائِلُ أَنْ اسْتَمِعْ نِدَاءَ هَذَا الْقَائِلِ إِنَّهُ يَقُولُ أَنْ افْتَحِ الْبَصَرَ لِتَرَى
مَنْظَرَ الْأَكْبَرِ الَّذِي فِيهِ يَنْطِقُ مَالِكُ الْقَدَرِ تَاللهِ بِهِ ظَهَرَتِ السَّاعَةُ وَ
قَامَتِ الْقِيَمُومَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ تَرَى الْكُلَّ فِي حَشْرِ مُسْتَمِرٍّ إِنْ أَنْتَ
مِنَ الْمُتَفَرِّسِينَ تَاللهِ قَدْ ظَهَرَ مَا بَشَّرَ بِهِ رُسُلُ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَ مَا
أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
قَدْ طُويَ بِسَاطِ النُّبُوَّةِ وَ أَتَى مَنْ أَرْسَلَهَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ هَذَا لَهُوَ
الَّذِي نَطَقْتَ عِنْدَ ظُهُورِهِ الْأَشْيَاءُ الْمَلِكُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

هَذَا لَهُوَ الَّذِي طَالَتْ أَعْنَاقُ الْأَصْفِيَاءِ لِظُهُورِهِ وَ انْتَظَرَ كُلُّ نَبِيٍّ
لِقَائَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْبَدِيعِ هَذَا لَهُوَ الَّذِي بِهِ ظَهَرَ غَيْبُ الْمَكْنُونِ
الَّذِي مَا اطَّلَعَ بِهِ إِلَّا نَفْسِهِ الْمُهَيْمِنَةُ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْ اِقْرَأَ الْقُرْآنَ وَ
كُتِبَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ لَتَعْرِفَ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي أَنَارَ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِ رَبِّكَ
الظَّاهِرِ الْمُبِينِ كَذَلِكَ نَوَّرْنَا أُفُقَ سَمَاءِ اللَّوْحِ بِشَمْسِ كَلِمَتِنَا الَّتِي بِهَا
خَلَقَ اللَّهُ خَلْقَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

حضرة بهاء الله

پیشگفتار

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

دفتر بیست و یکم سفینه عرفان هنگامی منتشر می‌شود که جامعه جهانی بهائی با اجرای برنامه ای سه‌ساله (۲۰۱۷-۲۰۱۹) دویستمین سالگرد میلاد مؤسسان امر بهائی، حضرت بهاء‌الله و حضرت باب، را گرامی میدارد. مجمع عرفان نیز در این مراسم تجلیل مشارکت دارد و از محققان و پژوهشگران دعوت کرده است تا با ارائه مطالعات و تتبعاتی مربوط به جنبه‌های مختلف این دو ظهور الهی انتشارات مجمع عرفان را در این مراسم و اقدامات شریک و سهیم نمایند. حاصل تعدادی از این پژوهش‌ها در بخش "گلچین عرفان" در این دفتر درج شده است.

مقاله "جمال ابهی در آئینه لوح میلاد" مطالعه ایست تحلیلی از یکی از الواح میلاد از آثار قلم اعلیٰ که در وصف شب میلاد و عظمت یوم میلاد مبارک نازل شده است. مقاله "طلوع شمس در ژرفنای ظلمت" رویکردی را در باره بدایت و قوف حضرت بهاء‌الله به مأموریت خودشان مطرح می‌سازد حاکی از آن که حضرت بهاء‌الله از بدایت ولادت واقف بر مقام مظهریت خویش بودند و میقات ظهور آن، یعنی نقطه ختامی بر دور بابی، در سنه تسع واقع شد که مقارن با مسجونیت طلعت ابهی در سیاه چال طهران بود. اما، اظهار آن بنا به حکمتی به تعویق افتاد. "روایت مظلومیت از لسان عظمت" حکایت مظلومیت جمال قدم است که از لسان آن حضرت در آثار مبارکه حضرتشان مذکور گردیده، چون جز خود آن حضرت احدی قادر نیست که مراتب این مظلومیت را چنانکه باید و شاید درک نماید و روایت کند. جمال ابهی مظهر مظلومیت کبری بودند. از جمله نکات جالب توجه در مقاله مزبور اینست که "هر هنگام که ما برخلاف اراده او (حضرت بهاء‌الله) فکری میکنیم و یا سخنی می‌گوئیم و یا عملی را مرتکب می‌شویم؛ در حقیقت بر او ستمی روا میداریم." در مقاله "مناسبات حضرت بهاء‌الله با صاحبان اندیشه" از رابطه آن حضرت با اندیشمندانی که در طول تاریخ به خصوص از منبع وحی الهی کسب فیض نموده اند و یا صاحبان اندیشه در حوزه‌های مختلف از جمله تصوف و عرفان و حکمائی چون نبیل قاننی و اهل حکومت و سیاست و شعرا و هنرمندان و نیز علمای مذهبی سخن بمیان می‌آید.

از آثار مبارکه حضرت نقطه اولیٰ که در این دفتر ارائه شده مقاله "من یظهره الله موعود بیان" است که پژوهش‌بست تحلیلی در معانی و مفاهیم اصطلاح "من یظهره الله" در کتاب مستطاب بیان.

مضامین و مندرجات برخی از آثار حضرت بهاءالله در مقاله "الواح احبای میلان" بررسی و معرفی شده است. ادیان الهی با خصوصیات محیطی که در آن ظاهر می‌شوند ارتباط و با آن شرایط و احوال پیوند دارند و به زبان و با بکار گرفتن مصطلحات و معتقدات و انتظارات رایج در آن محیط پیام خود را اعلان و ابلاغ می‌نمایند. مقاله "پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زرتشتی" پاره ای از خصوصیات رایج در خاستگاه امر بهائی را ارائه می‌دهد.

از آثار حضرت عبدالبهاء رساله مدنیه در مقاله "رساله مدنیه، متنی برای تمام فصول" مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته و جایگاه عقل و خرد را در رساله مزبور تشریح می‌کند. از نکات مهمی که در آثار حضرت عبدالبهاء تبیین و تشریح شده مشخص کردن عامل فطرت و تفاوت آن با عامل وراثت در تشکل رفتار و اخلاق انسانست که در مقاله "نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان" مورد استناد و معرفی قرار گرفته است.

بخش **لئالی عرفان** در صدر این دفتر شامل منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ و مکاتیب حضرت عبدالبهاء است. آثار مبارکه ای که در بخش لئالی عرفان در این دفتر منتشر شده مأخوذ از مجموعه ای از الواح حضرت بهاءالله و مکاتیب حضرت عبدالبهاء است که به خط جناب حسین لامع کتابت شده و تا کنون طبع و نشر نشده بود و برای انتشار در **سفینه عرفان** از مرکز جهانی بهائی واصل گردیده است و در باره مشخصات این مجموعه و مندرجات آن شرحی مبسوط تحت عنوان "الواح احبای میلان" در بخش "گلچین عرفان" درج شده.

بخش **گلبرگهای عرفان** به ژرف‌نگری در منتخباتی از آثار مبارکه اختصاص دارد که مشتمل بر نکات و دقایق خاصی در مفاهیم و معتقدات امر بهائی می‌باشند. در این بخش از جمله چگونگی پایان‌یافتن دوران نبوت و رسالت و پیامبری و یا به عبارت دیگر پایان دوران "الن ترانی" و آغاز دورانی نوین یا دوران "انظر ترانی" مطرح شده است. همچنین چگونگی تبدیل حروف اثبات به مظاهر نفی شرح داده شده.

بخش چهارم این دفتر، **رشحات عرفان**، به شرح و توضیح نکات و مباحث و مطالبی اختصاص دارد که گاه به گاه مورد پرسش واقع می‌شوند. این بخش با مقاله محققانه ای آغاز میشود که سوابق مذهبی و ادبی کافور را در فرهنگ ایرانی و کیفیت استفاده از آن را در آثار مبارکه بهائی شرح و بسط میدهد.

یادنامه عرفان در این دفتر شامل معرفی اجمالی دو خادم برازنده امر الهی، جناب دکتر محمد افنان و جناب دکتر حشمت شهریاری، است که از حامیان و مشاوران و همکاران صمیمی و پایدار مجمع عرفان بودند.

بخش **ضمائم** در پایان این دفتر طبق معمول متضمّن معرفی اجمالی مجمع عرفان و آرمان و هدف‌های مجمع عرفان است که در بیست و پنج سال گذشته هم‌ساله به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی در امریکا و اروپا تشکیل شده است. علاوه بر این شامل کتاب‌شناسی و عنوان‌های اختصاری مآخذ و مراجعی است که در متن مقالات ذکر شده، و فهرست مقالات مندرج در دفاتر قبلی **سفینه عرفان**، و فهرست انتشارات مجمع عرفان است.

مجمع عرفان و انتشارات آن با پشتیبانی مستمر **صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند** و مساعدت سخاوتمندانه **صنوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت** پایه گذاری شده و خدمات و اقدامات آن ادامه یافته است و تبرعات اهدائی دوستداران و پشتیبانان مجمع عرفان و همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی ادامه منظم و مستمر اقدامات مجمع عرفان را در بیست و پنج سال گذشته امکان‌پذیر ساخته است. این مساعدت‌ها و همکاری‌ها مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

ایرج ایمن

می ۲۰۱۸

لئالی عرفان

منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ

م ی جناب احمد علیہ بہاء اللہ

بنام مقصود عالمیان

الحمد لله از اشراقات انوار شمس عنایت الهی موقّق شدی بر آنچه اکثر عباد از آن ممنوع و محرومند، چه مقدار از صاحبان علم و فضل که الیوم در سبل ظنون و اوہام سالکند مع آن کہ کل معترف بہ ظہور حق و قیام موعود بر امر اللہ بوده و ہستند تبّاً لہم و للذین اتّبعوہم من دون بیّنة و کتاب من اللہ رب العالمین.

یا احمد قدر مقام خود را بدان و جہد نما تا فائز شوی بہ امری کہ ذکر آن بہ دوام ملک و ملکوت باقی و دائم مشاہدہ شود. آنچه الیوم حواس آن را ادراک می نماید عنقریب بہ عدم راجع گردد ولکن آنچه از قلم اعلیٰ جاری باقی بودہ و خواهد بود. تمسّک بحبل عنایة ربّک الغفور الکریم. در جمیع امور بہ حق ناظر باش و بہ او توکل نما.
قل: یا الہی قد اقبلت الیک بکلی قدر لی ما اردتہ بحدک انّی لا اعلم ما ینفعنی انّک انت العلیم الخبیر. اسئلک بالکلمة العلیا و الافق الاعلیٰ بان تکتب لی من قلم عنایتک ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انّک انت المقنن العلیم الکریم.

جناب حاجی احمد علیہ بہاء اللہ

هو الناطق فی الافق الاعلیٰ

ا ح م د انا اسمعناک ندائی و اریناک افق عرفانی و ذکرناک بما بقی بہ ذکرک بدوام اسمائی فی ملکوتی الممتنع العزیز المنیع. بہ لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو تا مقصود

۱ همه آثار مبارکہ ای کہ در این بخش بہ نظر خوانندگان گرامی می رسد مأخوذ از مجموعہ ای از الواح حضرت بہاء اللہ و مکاتیب حضرت عبدالبہاء است کہ بہ خط جناب حسین لامع کتابت شدہ است. در بارہ مشخصات این مجموعہ و مندرجات آن شرحی مبسوط تحت عنوان "الواح احبای میلان" در این دفتر درج شدہ است.

را بیابی و به خدمتش قیام نمائی. هر عملی امروز از عاملی ظاهر شود او بمثابة آفتاب است ما بین اعمال ایام قبل و بعد. جهد نما تا فائز شوی به آنچه که الیوم لایق و سزااست. الحمدلله ندای حق را اصغا نمودی و به عرفانش فائز شدی و ذکرت از قلم اعلیٰ در ایام الهی جاری و نازل. این مقام بسیار عظیم است. به اسم محبوب یکتا حفظش نما و لؤلؤ ثمین عرفان را از نفوس مشرکهٔ خانه مستور دار. کذلک یا امرک من عنده کتاب عظیم. دنیا فانی و زایل، آنچه از قلم اعلیٰ مخصوص آن جناب نازل باقی و پاینده خواهد بود. ان اشکر و قل لک الحمد یا مولی العارفين. اسئلک بزفرات افئدة المخلصین و عبرات عیون المقربین بان تقدّر لی ما تقدّرتہ لاصفیائک و تؤیّدنی علی خدمة امرک باستقامة لاتحرکها شئون الخلق انک انت المقنن علی ما تشاء و فی قبضتک ملکوت الاسماء و انک انت المقنن القدير.

جناب محمد صادق ابن ا ح م د علیهما بهاء الله

بنام مقصود عالمیان

ملاحظه نما و تفکر کن در آنچه در عالم واقع شده، علمای ارض و عرفای آن شب و روز سائل و آمل بودند که به لقای یوم الهی که در کتب مذکور و مسطوراست فائز گردند و حینی که اصغای لفظ قائم می نمودند جمیع احتراماً لاسمه برمی خواستند و به کلمهٔ عجل الله فرجه ناطق. در این مدّت منتفت نشدند که چه شدتی در میان است که از حق فرج آن حضرت را می طلبند. از ادراک این فقره محروم بودند و از این گذشته چون افق عالم به نور ظهور مبشر اعظم منور شد کلّ بر اعراض قیام نمودند و بر آن وجود مبارک که فی الحقیقه لطیفهٔ ربّانیّه و نغمهٔ ملکوتیه بود وارد آوردند آنچه شنیده و دیده شد و بعد آفتاب حقیقت از مطلع اراده اشراق فرمود مشاهده شد که چه گفتند و چه ارتکاب نمودند فی الحقیقه قلم از ذکر عاجز دیده میشود. در اثبات مطالب خود به کتاب متمسکند و از امّ الكتاب غافل و معرض. بعد از این نفوس اهل بیان بوده و هستند که به طنین ذباب از نغمهٔ رباب الهی محروم و از ربّ الارباب بعید مانده اند. حال در قدر و مقام نفوس مقبله تفکر کن، قسم به آفتاب افق بیان که این نفوس را مثل و مانند نبوده و نیست چه که حجاب اکبر که علمای عصرند ایشان را از حق جلّ جلاله منع ننمود، اصنام ظنون و اوهام را به عضد یقین شکستند و به مالک این روز مبین توجه نمودند. طوبیٰ لکم بما فرتم بهذا المقام الاعلیٰ الذی شهد له مولی الوری فی سجنه العظیم. نوصیکم و احبائنی بالاستقامة علی هذا الامر الاعظم العظیم. البهاء علیکم من لدی الله الغفور الکریم.

م ی ابن جناب احمد علیهما بهاءالله

بنام دانای بیمانند

امروز روزی است که حقیقت کتاب الهی بر هیكل ظهور ظاهر و ناطق، جمیع من علی الارض را در کلّ احیان به افق رحمن دعوت می‌نماید و لکن سامع کمیاب. نیکوست حال سمع و بصری که در یوم الهی به مشاهده و اصغاء فائز شد. هر نفسی الیوم اقرار نمود به آنچه از قلم اعلیٰ جاری شد و اعتراف نمود به آنچه لسان عظمت به آن نطق فرمود او از اهل بصر و سمع مذکور و مسطور است. طوبیٰ لک بما فزت بایّام ربّک و اجبت مولاک از ارتفاع ندائه بین السموات و الارض. قد حضر کتابک و اجبتناک بهذا اللّوح العظیم. البهاء علی ابیک و علیک و علی من معکم من الّذین اقبلوا الی الافق الاعلیٰ و آمنوا بالله الفرد الخبیر. ان اقرء ما انزلناه لک و کن من الشاکرین.

جناب محمّد صادق الذی هاجر و فاز

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الاعلیٰ

سبحانک یا من ناح المقرّبون فی فراقک و اشتعلت افئدة المخلصین شوقا للقاءک. اسئلک بالاسم الّذی اذا ظهر انجذب الملک و الملکوت و ذابت الاکباد و القلوب و به ماج بحر البیان فی الامکان و نطق العندلیب علی الاغصان بان تؤیّد عبادک و اولیائک علی ذکرک و ثنائک و تبلیغ امرک ثمّ عرفهم یا الهی ما اردته لهم من بدایع جودک و الطافک لیدعوا ما دونک عن ورائهم مقبلین الی افق فضلک و مشرق بیانک و مطلع اسمائک و صفاتک. ای ربّ علّمهم بجودک و احسانک ما ینبغی لهم فی ایّامک. انک انت السّلطان الّذی خضعت لسلطنتک اعناق الامراء والاقویاء، لا اله الا انت الکافی الباقی الدائم العلیم الحکیم.

م ی جناب ملاً حسین علیه بهاءالله

بنام خداوند توانا

یا حسین ندای مظلوم را به گوش جان اصغنا نما. لسان قدم به پاریسی تکلم می‌فرماید تا جمیع عباد که در آن محلّ و آن اطرافند مقصود را بیابند و به آن عمل نمایند. امروز هر صاحب نطقی مأمور به تبلیغ است و هر صاحب بیانی به ذکر امر رحمن مکلف. باید در این امراعظم اعلیٰ سعی بلیغ مبذول دارید که شاید مردگان از کأس حیات بیاشامند و غافلان از صهبای آگاهی قسمت برند. امروز اکثر نفوس بمثابه اعجاز نخل

منقعر^۲ مشاهده می‌شوند. باید ارباب علم و دانائی کمر خدمت محکم نمایند و به تبلیغ امر محبوب امکان مشغول گردند و لکن در جمیع احوال باید به حکمت ناظر باشند که مبادا امری واقع شود و سبب اضطراب نفوس ضعیفه گردد.

ای ساقیان عالم به روح و ریحان کوثر عرفان را به اسم مقصود عالمیان بر اهل امکان مبدول دارید. این است خدمت امر الهی. طوبیٰ لمن فاز و عمل بما امر به من لدن قویّ قدیر. یا حسین نامه ات حاضر و عبد حاضر لدی العرش تمام آن را عرض نمود. طوبیٰ لک بما اقبلت الی الافق الاعلیٰ و فزت بهذا اللّوح الذی لایعادلّه کلّ لؤلؤّ ثمین و الحمد لله ربّ العالمین.

جناب علی محمد

هو الشاهد من افقه الاعلیٰ

یا علی محمد ذکرت لدی المظلوم مذکور، اگر ثمره این فقره را بیابی تا جان داری به لک الحمد یا اله العالمین ناطق شوی. قدر ذکر حق را بدان و خود را به اسمش به طراز اخلاق روحانیّه مزین دار. اخلاق حسنه هر یک ناصر حقند. در الواح شتی عباد را به امانت و دیانت و محبت و شفقت و اتحاد امر نمودیم. طوبیٰ از برای نفسی که نصائح الهی را به گوش حقیقی شنید و به آن عامل شد. شکر کن مقصود عالم را و قل: لک الحمد و لک الشکر و لک الثناء و لک الوفاء و لک البهاء و لک الضیاء یا مقصود العالمین و محبوب العارفين.

م ی جناب علی محمد علیه بهاء الله

بسمه المبین العلیم

جمیع امم منتظر ایام ظهور بوده و هستند و به کمال عجز و ابتهال لقای موعود را آمل و سائل. و چون وقت رسید و طلعت موعود از افق سماء ظهور ظاهر شد کلّ بر انکار قیام نمودند و بر محبوب عالمیان وارد آوردند آنچه را که عقول و افئده از ادراک آن عاجز و قاصر است، تا آن که بالاخره در این سجن اعظم محبوس و مسجون مشاهده می‌شود. و لکن قسم به انوار آفتاب معانی که ذلت سجن و شدت آن اعزّ است از لذائذ عالم کلّها. دنیا را شائی نبوده و نیست، عنقریب آنچه مشاهده می‌شود و از بعد می‌آید به عدم راجع.

^۲ "اعجاز نخل منقعر" عبارتی قرآنی است که در آیه بیستم سوره قمر آمده است. مقصود آن است که امروز اکثر نفوس مانند ساق درخت خرمائی هستند که از ریشه کنده شده باشد.

طوبیٰ از برای نفوسی که این دو یوم فانی ایشان را از ملکوت باقی منع ننمود. ان اشکر ربک بهذا الذکر المبین.

م ی علی محمد ابن جناب ا ح علیهما بهاء الله
هو الظاهر المکنون

آیات نازل به شأنی که هر نفسی خود را از احصای آن عاجز مشاهده نماید، و بیّنات ظاهر و علامات و اشارات کتب الهی و صحف ربّانی کلّ منقضى شد. علم ظهور بر طور مرتفع و حقّ جلّ جلاله به اعلى النداء ناطق مع نلک ناس ممنوع و محروم مشاهده می شوند، ای و نفسی،^۳ چه که هر چشمی لایق مشاهده نه و هر گوشى قابل اصغاء نه. سکر زخارف فانیّه عباد را از نعم باقیّه منع نموده، به این ایام قلیله تمسک جسته اند و از ما عندالله غافل و محتجبند. نیکوست حال نفسی که حجبات عالم و سبحات امم او را از اسم اعظم و مالک قدم منع ننمود. اوست از اهل بهاء در کتاب اسماء، یشهد بذلک فاطر السماء فی هذا اللّوح المبین. الحمد لله ربّ العالمین.

^۳ در عبارت "ای و نفسی"، ای حرف ایجاب و سوگند است، یعنی بلی قسم به ذات و وجودم.

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

بواسطه میرزا علی اکبر زائر
جناب آقا محمد آقای میلانی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای سرمست جام میثاق وقت اشراق نور تعالیم الهی است و هنگام جلوه فیض رحمانی، تا توانی دهن از لئالی پر کن و بر آفاق نثار نما تا شرق و غرب مستفیض شود و جهان جان مطلع فیض جانان گردد. این حیات روحانی عنایت و هدایت آسمانی است که حجر و مدر و شجر را حیات بخشد تا چه رسد به بشر. والبهاء علیک ع ع

بواسطه جناب زائر آقا سید مهدی قراباغی
تفلیس محفل روحانی، جناب آقا سید عبدالرحیم شیروانی، جناب حاجی میرزا علی اکبر میلانی، جناب آقا میرزا اسمعیل تبریزی، جناب آقا مشهدی کاظم شیروانی، جناب آقا محمد شیروانی، جناب آقا صفدر شیروانی، جناب آقا میرزا اسمعیل عموی تبریزی، جناب کربلایی علی اکبر مراغه، جناب زائر آقا سید مهدی قراباغی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران رحمانی حمد کنید خدا را که در چنین عصر مبارک و قرن بدیع اسم اعظم به عالم وجود قدم نهادید و به مقام محمود پی بردید و از اهل سجود گشتید. این محض فضل و جود است، و الا این فانیان کجا و این بخشش بی پایان کجا، نفس قاصر کجا و بحر زاخر کجا، پشه ضعیف کجا و اوج رفیع کجا؟ چون مواهب کلیه مرافق نفوس ضعیفه گردد هر یک شدید القوی شوند و قوی الارکان گردند. مرغ بینوا عنقای مشرق بقا گردد و مور ضعیف در این دور عظیم سلیمان اورشلیم شود. پس باید شما در هر دم صد هزار شکرانه نمائید که مظاهر الطاف فرد یگانه گشتید و به موهبتی عظیمه موفق شدید و به پاداش این بخشش روش اصفیا گیرید و بخشش ملکوت ابهی جوئید و جهان آفرینش را سبب آسایش شوید و آرایش دهید و این مشروط به آن است که به موجب تعالیم الهیه در بین جهانیان سلوک نمائید و خیرخواه ملوک و مملوک گردید و باعث حیات عالم انسانی شوید و مرکز سنوحات رحمانی. ای یاران شب و روز در این فکر باشید و به این ذکر مشغول گردید تا

دلبر امرالله در انجمن عالم به احسن جمال و ابداع حسن جلوه نماید و علیم التَّحِيَّة و الثناء.

عع

بواسطه جناب آقا میر علی اصغر علیه بهاء الله الانور
جناب آقا میرزا محمد علی خان سرتیپ منشی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی الابهی

ای ادیب دبستان انشاء و عندلیب گلستان ابداع، هر چند به ظاهر دور از انجمنی و غائب از این گلزار و چمن فی الحقیقه ندیم شبانگاهی و سهیم مناجات صبحگاه، یعنی در شام و سحر یادت چون شهد و شکر کام مشتاقان را حلاوت بخشد و بر روحانیت دلها افزاید. پاک و مقدس اسم اعظمی است که به یک لطیفه ربانیّه و نفحه رحمانیه شرق و غرب را دست در آغوش نموده و از باده الفت و محبت مست و مدهوش فرموده، به قسمی که حکم یک جان و یک وجدان مانند پرتو مهر تابان یافته که بر آفاق متعدده تجلی فرموده، این است جوهر توحید، این است لطیفه تجرید، این است وحدت کلیّه، این است الفت روحیه. اوصاف آن نجم بازغ همواره مسموع مشتاقان است که الحمد لله عندلیب گلشنند و شمع روشن. انجمن محافل را به نطق بلیغ بیارایند و صحائف را به بیان فصیح مزین نمایند، نار موقده محبت الله را شعله افروخته اند و شمع میثاق را پروانه جان سوخته، ان شاء الله چشم از دو جهان دوخته به کلی گرفتار دلبر یکتا گردی و مقنون حسن و جمال محبوب بی همتا تا آن اقلیم را جنت نعیم کنید و آن کشور را شیفته روی دلبر. سراجی برافروزی که پرتوش ممتد به ملکوت ابهی گردد و شعاعش روشنی عالم سرمدی. چون عون و عنایت حق همدم گردد و صون و حمایت خداوند حامی دمبدم انسان ضعیف شدیدالقوی گردد و مور نحیف سلحشور ملاء اعلی، هدهد ناتوان قاصد سلیمانی گردد و پشه بیجان جند اعظم رحمانی، به نفحه جهانی را معطر کند و به نغمه حشر اکبر بر پا نماید، به نطق بلیغ دبستان توحید بیاراید و به خامه فصیح صحائف آفاق را نقوش اشراق بنگارد و لیس نلک علی الله بعزیز.

الهی الهی هذا عبد انجذب بنفحات قدسک من فردوس محبتک و اهتز من نسائم مواهبک الهابه من مهب عنایتک و تسعر بین اضلاعه و احشائه نار تجلیک الموقده باریاح موهبتک. ای رب اطلق لسانه بالبیان و ایده ان یجول فی هذا الميدان و یتصادم جنود الطغیان و یقاوم جیوش العدوان الذین نقضوا الميثاق و افتضحوا فی الافاق و ارادوا ان یستأصلوا بنیان عهدک المرصوص و یهاجموا علی عبدک المنصوص و یجلبوا علیه

برجلهم و خيلهم و صفوف و الوف . اى ربّ اجعل هذا العبد منار معرفتك و مأثرا من مأثر
موهبتك و مطلع الانوار هدايتك و موردا لمياه عنايتك و مشرقا لنجوم تائيدك و مركز
الجنود توحيدك . انك انت المؤيد الموفق الكريم و البهاء عليك . ع ع

گلچین عرفان

طلوع شمس در ژرفنای ظلمت

فرامرز دانش‌پژوه

مقدمه

گاه مشاهده می‌شود درباره آنچه که به "اظهار امر خفی" حضرت بهاءالله در سیامچال طهران شهرت یافته، آگاه شدن هیکل مبارک از مأموریت الهی خود تعبیر می‌شود و به بعضی بیانات از قبیل "كُنْتَ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ، رَاقِداً عَلَى الْمَهَادِ، مَرَّتَ عَلَيَّ نَسَائِمُ السَّبْحَانِ وَ عَلَّمَنِي عِلْمَ مَآكِنَ" (لوح سلطان) استناد می‌شود که آغاز ابلاغ رسالت به آن حضرت است و بیانات طلعت ابهی در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی راجع به آنچه که نخستین نزول وحی تلقی شده دال بر بدایت ارتباط حق با مظهر ظهور خود می‌پندارند.

برای مثال، در کتاب «بهاءالله، شمس حقیقت»، اثر جناب بالیوزی، چنین آمده است، "حضرت بهاءالله درباره لحظاتی که پی به بعثت و مأموریت الهی خویش بردند چنین می‌فرمایند، "در ایام توقّف در سجن ارض طاء ... احساس می‌شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می‌ریخت ..."" (ص ۱۰۷) در کتاب «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۱، ص ۱۸، چنین آمده است، "حضرت بهاءالله همچنان که در رساله مبارکه ابن ذئب تأیید می‌فرمایند در این سجن اظلم در حالی که به استنشاق روائح منتنه آن ناچار و در حینی که پای مبارک در گُند و رأس مبارک در اثر سنگینی سلاسل به جلو خم می‌شد، بر اولین تجلیات مقام مقدّس خود به عنوان مظهر ظهور کلی الهی آگاهی یافتند."

بیان مشابهی از حضرت اعلی نیز در دست است که آغاز علم لدنی در ایشان را به سنه ستّین نسبت می‌دهد. هیکل مبارک خطاب به محمدشاه می‌فرمایند، "خداوند شاهد است که مرا علمی نبود، زیرا که در تجارت پرورش نمودم. در سنه ستّین قلب مرا مملوّ از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجه الله علیه السلام فرمود تا آن که ظاهر کردم در آن سنه امر مستور را و رکن مخزون را." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۴) شاید این طرز بیان مطلب بدان علت باشد که آن را با منطق خود منطبق می‌سازند و مظهر ظهور را، طبق آیه قرآنی "ما أنا إِلَّا بشرٌ مثلکم"، فردی عادی می‌دانند که همواره در انتظار است تا خدایش اراده کند و مطلبی را به صورت وحی به او فرستد و مصداق "إِلَّا يُوْحَىٰ إِلَيَّ" ظاهر و باهر گردد. در واقع در هنگام اولین نزول وحی، پیامبر الهی، از رسالت خود مطلع شود و تدریجاً آن را به اطلاع خلق برساند.

اما، در امر مبارک این موضوع به نحوی متفاوت بیان شده و رویداد درون ظلمت سیاه‌چال، که در واقع به نحوی به "طلوع شمس در ژرفنای ظلمت" می‌توان تشبیه کرد (استغفرالله عن هذا التَّشْبِیه)، به نوعی دیگر توصیف شده است. در این وجیزه سعی می‌شود از زاویه‌ای دیگر به این موضوع پرداخته شود تا که شاید مقوله بدایت و قوف حضرت بهاءالله به مأموریت خود به کلی منتفی شود.

مقام مظاهر ظهور

در کتب پیشینیان نحوه برگزیده شدن مظاهر ظهور و انبیاء جهت هدایت جمهور به نوعی ذکر شده که گویی آنها از ابتدا در جریان موضوع نبوده‌اند و ناگاه خداوند به آنها تجلی می‌کند و آنها را از مأموریتشان آگاه می‌سازد. مثلاً در قرآن آنچه که در غار حرا رخ می‌دهد و با "اقرأ" شروع می‌شود گویی حضرت محمد را حیران می‌سازد که دچار انصعاق می‌گردند و خود را در گلیمی می‌پیچند و عنوان "یا ایها المدثر" را می‌گیرند. یا حضرت موسی از سدره مشتعله خطابی می‌شنوند و منصعق می‌گردند. وحی الهی در مورد حضرت مسیح چون کبوتری از آسمان فرود می‌آید و ایشان را آگاهی می‌بخشد.

اما، در امر مبارک اشارتی لطیف دارند جمال مبارک: "و این که از مظاهر امر سؤال نمودند؛ ایشان در بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۲۲)

آنها از قبل واقف به مقام و مأموریت خود هستند و چون میقات معین فرا می‌رسد آن را اظهار می‌کنند. از آن گذشته، این نفوس مقدسه قبل از ورود به این عالم، در ذرّ عما مأموریت خود را دریافت می‌کنند و جمال مبارک به این موضوع نیز اشاره دارند، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند. لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرد در عالم مُلک و شهاده ظاهر سازند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳)

حضرت عبدالبهاء در توضیح این موضوع بالصّراحه می‌فرمایند، "مظاهر مقدسه لم یزل حقایق نورانیه بوده و هستند؛ تغییر و تبدلی در ذات آنها حاصل نگردد. نهایت آن است که قبل از ظهور چون ساکن و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار." (مفاوضات، فصل "یو"، ص ۶۳)

در توضیحی دیگر هیکل مبارک می‌فرمایند، "مقام ملکوتی ایشان محیط بر جمیع اشیا است و واقع بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیا. پیش از بعثت و

بعد از بعثت جمیع یکسان است. این است که می‌فرماید منم الف و یاء اول و آخر. تغییر و تبدیلی از برای من نبوده و نخواهد بود. (مفاوضات، فصل "نح"، ص ۱۶۶)
 "حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است. پس چگونه می‌شود که با وجود این فیوضات و کمالات، استشعار نباشد؟" (مفاوضات، فصل "لط"، ص ۱۱۷)

مأموریت مظاهر ظهور

تحمل مشقات و بلایا در این عالم ادنی صرفاً برای هدایت خلق بوده و هست. زیرا "بعد از ظهور این طلعات قدسیه در عالم ظهور و شهاده" برخی به ظلمت جهل و غفلت که ثمره اعمال خود ایشان است گرفتار می‌شوند و بعضی به زخارف دنیوییه مشغول می‌گردند. آنها گویی واقف نیستند که علت خلقتشان در این عالم چیست. بدین لحاظ "آن جمال غیبی جمیع ناس را به انقطاع کل و انفاق کل دعوت می‌نماید؛ اما نفوس اعراض کنند و اذیت و آزار نمایند. اما، چون هدف و مقصود حضرات انبیاء هدایت خلق است تحمل جمیع این ناملایمات کنند. بنابر این، نه تنها بر مقام و موقف و مأموریت خویش واقفند، بلکه بر کلیه مصیبات و مشقاتی که در عالم عنصری باید تحمل نمایند وقوف تام دارند زیرا مقصود از ظهور آنها هدایت خلق است، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (همان، ص ۱۶۴)
 این هدایت خلق نه بدان صورت است که تصور می‌شود. بلکه آنها نوع بشر را واقف می‌سازند که به صورت اسماء و صفات الهی خلق شده و جواهر گرانبهایی در وجودشان به ودیعه گذاشته شده است که باید مکشوف گردد. آنها به صیقل تربیت نفوس انسانی را راهنمایی می‌کنند که چگونه آن احجار کریمه را از معادن انسانی خارج نمایند و به ظهور و بروز رسانند. در اصل "انسان طلسم اعظم است اما عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده." (لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۲)
 شاید بتوان مأموریت مظاهر ظهور را در یک جمله بیان کرد، "حق برای ظهور کنوز مودعه در نفوس انسانی آمده" (اشراقات، ص ۱۴۱) یا "حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده." (همان، ص ۱۳۲)
 بنابر این، باید عرض را کنار زد تا جواهر مکنونه و خزائن پنهان در وجود انسانی به ظهور برسد و مورد استفاده خود او و دیگران واقع شود، "انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد." (دریای دانش، ص ۱۲)

لهذا، قبل از ورود به این عالم است که مأموریت آنها به ایشان ابلاغ می‌گردد. این است که حضرت بهاءالله می‌فرماید، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح، به کمال میل و رغبت، جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند. لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳)

ذرّ عما و عوالم ارواح کجا است؟ حضرت اعلیٰ در توضیح آن می‌فرماید، "کان الله ربّنا کما کان لم یکن معه خلقه و لا یُذکر شیءٌ فی رتبه و هو المتفرّد فی الذّات و المتقدّس فی الصّفات. ما کان المراد من العماء و لا الهواء إلاّ نفسه لأنّ لو کان غیره لیبطل بدلیل لامتناع العزلة و اثبات الوحدة..." (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۹۲) جناب دکتر رأفتی در توضیح آن مرقوم داشته‌اند، "محور اصلی بیانات حضرت ربّ اعلیٰ در این توقیع منیع راجع به این مطلب است که عما مقام مظهر امر و ذکر اول و یا مشیّت اولیه است که بنا به فرموده مبارک «هو امر الّذی خلق لا من شیءٍ» می‌باشد. (همان، ص ۳۹۳)

حضرت عبدالبهاء در توصیف عما می‌فرماید، "... هذا المقام یعبرون عنه بالاحدیة و العماء و هذا مقام الكنز المخفیّ المذكور فی الحدیث..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۹۹) البتّه، حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری اشاره دارند که مقصود از کنز مخفی حضرت بهاءالله است: "هذا هو الكنز الأخفی، و هذا هو السّماء الّذی صعد الیها عیسی... " (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸)

لهذا، مشیّت اولیه که به خلق اشیاء و بعث رسل می‌پردازد در عالم عماء مظاهر ظهور را مبعوث می‌فرماید و مأمور هدایت خلق می‌کند.

مفهوم "کنت كأحد من العباد"

این بیان مبارک که مشابه آن از قلم حضرت ربّ اعلیٰ نیز نقل شد، نه بدان مفهوم است که از آن در ظاهر مستفاد می‌شود. حضرت عبدالبهاء در این باب توضیح داده‌اند که مقصود چیست. این ابدأ حقیقت محسوسه نیست، بلکه حقیقت معقوله است. زیرا زمان برای خداوند و مظهر او وجود ندارد. گذشته و حال و آینده یکسان است. عین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء گویای حقیقت مطلب است، "آمدیم در بیان عبارت مبارک این که می‌فرماید، «یا سلطان إتی کننت كأحد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علیّ نسائهم السّبحان و علّمنی علم ماکان. لیس هذا من عندی بل من لدن عزیزِ علیم.» این مقام تجلّی است. این محسوس نیست، معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال میرا و منزه است. این تعبیر و تمثیل است؛ مجاز است نه حقیقت؛ و نه حالتی که مفهوم انسان است. یعنی خواب بوده، بیدار شده. بلکه انتقال از حالی به حالی است. مثلاً نوم حال سکون است و بیداری حال حرکت. نوم حالت صمّت است، بیداری حالت نطق. نوم

حالت خفاست و بیداری حالت ظهور. مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود، بهار آمد بیدار شد؛ یا زمین مرده بود، بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی. " (مفاوضات، فصل "یو"، ص ۶۳)

در مقامی دیگر توضیح می‌فرمایند، "در مقاماتی که ذکر می‌شود من خوابیده بودم و مرور کرد نجات الهی بر من و بیدار شدم، مثل بیان حضرت مسیح است که می‌فرمایند جسد محزون است و روح مستیشر ... این که بیان می‌فرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد، راجع به جسد است؛ در عالم حق زمان ماضی و مستقبل و حال نیست. ماضی و مضارع و حال همه یکی است." (مفاوضات، فصل "لط"، صص ۱۱۷-۱۱۸)

رویداد سیاهچال

آنچه که در سیاهچال طهران روی داد و ما از آن به عنوان "اظهار امر خفی" یاد می‌کنیم، در واقع نوعی معاشقه ذات الهی با خود بوده است. اما تعبیراتی که در این باب بیان شده متفاوت است. حضرت ولی امرالله آن را "تجلی روح اعظم" بر قلب حضرت بهاءالله بیان کرده‌اند. هیکل مبارک بعد از آن که سیر تکاملی بذر امرالله را که در زمان حضرت آدم غرس شد و تا زمان حضرت رسول رشد و نمو یافت و با ظهور حضرت اعلیٰ به بار نشست و میوه و ثمره‌اش در اثر شهادت حضرت اعلیٰ در آسیاب محن و بلایا "معصور گشت"، می‌فرمایند روغن حاصله از آن در زندان سیاهچال مشتعل گشت، "در سنه تسع، در زندان ارض طاء، آن سجن انتن مظلم، زیت این ذبح اعظم و دهن لطیف آن شهید اکبر افخم و فدایی موعود و مقصود امم، مشتعل و روشن گشت و بر اثر تجلی روح اعظم بر قلب ممرّد الطف جمال قدم و مظلوم عالم رشحی از نور مهیمن حمراء بر عالمیان در ظلمت آن زندان مبذول گشت ... " (توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۴۲۱)

اما جمال مبارک به رویدادی اشاره دارند که اگرچه صریحاً به واقعه سیاهچال مرتبط نشده، اما فحوای کلام به نحوی است که می‌توان مستفاد کرد که به واقعه مزبور مربوط می‌شود، "بغتة در دوم ماه مولود، قبل از طلوع، جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد؛ انقلابی که بشارت عروج می‌داد. این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر. بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود. إلی أن أنتهی الأمر إلی حین الظهور إذا فُزْتُ بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الأرضین." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۶ / اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۸)

این تحوّل منجر به ظهور و بروز امر الهی گشت. اما، این تحوّل که در هیکل عنصری طلعت ابهی صورت گرفته، در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی به صورت دیگر بیان گشته و به ریزش آبشاری از بلندای کوهی به دره‌ای تشبیه شده است که از رأس بر صدر می‌ریخت. در آنجا بیان می‌فرمایند که لسان به کلماتی تقوّه می‌کرد که احدی بر اصغاء آن قادر نه. لهذا امر مبارک به احدی اظهار نشد، هر چند که نفوسی، به نصّ مبارک، پی به ظهور الهی بردند و در سرّ سرّ تعداد مؤمنین تکمیل شد. جمال مبارک در کتاب بدیع (طبع آلمان، ص ۵۳) به این نکته اشارتی گذرا دارند، "در این ظهور بدع قدس رحمانی، در سنهٔ تسع، در سرّ سرّ نفوس مقدّسه مطهّره زکیّه، در همان حین تکمیل شدند." بنا بر این، امر مبارک اظهار نشد، بلکه نفوس مقدّسه به صیرف "پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده" موفق به عرفان الهی گشتند.

آنچه را که حضرت بهاءالله در بیان رویداد داخل سیاهچال، که به نزول وحی تعبیر شده، ذکر می‌فرمایند، در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی (طبع طهران، ۱۱۹ بدیع، ص ۱۷) به این صورت عزّ نزول یافته است: "در ایام توقّف در سجن ارض طا، اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود، ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می‌ریخت به مثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه."

حضرت عبدالبهاء در توضیح آنچه که در سیاهچال طهران روی داد چنین تبیین می‌فرمایند، "این بیانی که می‌فرماید «از اعلاّی رأس بر صدر می‌ریخت» آن ظهور و تجلیات است که بذاته لذاته است؛ نار محبّت است که مشتعل بنفسه نفسه است." (محاضرات، ج ۱، ص ۱۹۳)

این عبارات در دیگر آثار جمال مبارک مشاهده شده است. از جمله می‌فرمایند، "این ایام مع احزان وارده، جمال احدیه در کلّ احیان به ذکر و ثنای ذات مقدّسش مشغول." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۶۱) در واقع به نوعی هر دو بیان دلالت بر اشتعال نار محبّت الهی به ذات مقدّس خویش است.

کلام آخر

با توجه به آنچه که ذکر شد، حضرت بهاءالله از بدایت ولادت واقف بر مقام مظهریت خویش بودند و میقات ظهور آن، یعنی نقطه ختامی بر دور بابی، در سنهٔ تسع بود که مقارن به مسجونیت طلعت ابهی در سیاهچال طهران بود. اما، اظهار آن بنا به حکمتی به تعویق افتاد.

شاید تعویق اظهار امر مبارک، که ده سال بعد در باغ رضوان بغداد صورت گرفت، بنا به تقاضای حضرت ربّ اعلیٰ از من یظهره الله بوده باشد. زیرا در توقیعی که باید در مکتب من یظهره الله خوانده شود می‌فرمایند، "لو تعزلن فی القیمة الأخری من فی البیان حین الّذی تشرب اللّبن من ثدی امّک بإشارة من یدک لکنت محموداً فی اشارتک ولو آتته لا ربیب فیہ لتصبرن تسعة عشر سنه لتجزی من دان به فضلاً من اندک انک کنت ذا فضل عظیماً..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۳ / مضمون: اگر در رستاخیز بعدی، حتی وقتی هنوز طفل رضیعی باشی، با اشارت انگشتی جمیع اهل بیان را مردود شماری، ممدوحی در امر و محمودی در حکم، گو این که در این تردیدی نیست که نوزده سال، به نشان فضل عظیم خود، به آنهایی که ایمان آورده‌اند مهلت عنایت فرمایی تا از حضرتت مکافات ایمان خویش ببینند و به پاداش خویش برسند.)

ملاحظه می‌شود که فضل الهی احاطه کرده و اگرچه آغاز دور بهائی در سنه تسع رقم خورده، اما ظهور و بروزش ده سال به تعویق افتاده تا که مؤمنین به بیان به کمال رسند و به موجب بیان مولای خود، حضرت اعلیٰ، "ثمرات لیل خود را باطل" نکنند (بیان، واحد ۲، باب ۷) و به من یظهره الله ایمان آورند.

در بیانی دیگر نیز حضرت بهاء الله اشاره دارند که حضرت ربّ اعلیٰ به ظهور طلعت ابهیٰ به فاصله نوزده سنه از اظهار امر خود بشارت می‌دهند، "مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید به ظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمی‌نماید و به عشرین نمی‌رسد." (مجموعه اشراقات، ص ۴۸)

طلعت جمال ابهی^۱ در آئینه الواح میلاد

فؤاد صدیق

مقدمه

سالگرد دو عید مولود حضرت ربّ اعلیٰ و جمال اقدس ابهی^۱ که تا چند سال پیش در شرق به حساب قمری در اوّل و دوّم محرّم و در بلاد غرب به ترتیب در روزهای ۲۰ اکتبر و ۱۲ نوامبر جشن گرفته می‌شد و اکنون چند سالی است که در سراسر دنیای بهائی به طور یکنواخت و در دو روز متعاقب هم در ماه اکتبر جشن گرفته می‌شود و در سال‌های آینده در نزدیکی همین تاریخ نوسان مختصری خواهد داشت. همه می‌دانیم که تفاوت سنّی حضرت ربّ اعلیٰ و جمال قدم مطابق بشارات گذشته دو سال است^۱ و جمال قدم این دو روز را یک یوم به حساب آورده اند.^۲ در این سال پُر جلال که دویستمین سالگرد میلاد موعود عالمیان را دنیای بهائی جشن می‌گیرد و جامعه بزرگتر با جامعه بهائیان هم نوا می‌باشد به جاست بر الواحی که به مناسبت یوم میلاد این طلعات مقدّسه نازل شده مروری کنیم و نکات مهم آنها را مورد تعمّق قرار دهیم. تا آنجائی که می‌دانیم حضرت ربّ اعلیٰ به مناسبت تولّد نفس مبارکشان توقیعی نازل فرمودند و بر همان طریق که خود را فدای «بقیةالله» موعود نمودند،^۳ برای خودشان و خصوصیات زندگیشان نام و نشانی نخواستند. حتّی آن مظهر مقدس الهی، شریعت خود را نیز فدای جمال محبوب نمودند و خود را بمانند انگشتی در دست من یظهره الله نامیدند.^۴ بر همین منوال جای تعجب نیست که برای میلاد خودشان نیز توقیع و لوحی نازل فرموده باشند. جمال ابهی^۱ الواحی چند به مناسبت تولّد آن شمس هدایت و همچنین به مناسبت میلاد نفس مقدّس خودشان نازل فرموده اند. باید توجه داشت که از میان الواحی که جمال قدم به مناسبت میلاد حضرت ربّ اعلیٰ نازل فرموده اند اکثراً فقط چند سطر در باره میلاد حضرت ربّ اعلیٰ عباراتی ذکر شده و در ادامه این سطور، میلاد حضرت ربّ اعلیٰ را به ظهور خودشان مرتبط ساخته و سپس در باره ظهور خودشان سخن می‌گویند. در تجزیه و تحلیل این روند می‌توان چنین تصور کرد که حضرت بهاءالله ظهور حضرت باب را ظهور قبل خود دانسته اند و دو ظهور متعاقب و دو مظهر ظهور را جدا از یکدیگر ندانسته اند،^۵ گو اینکه چنین مطلبی برای تمام مظاهر مقدّسه صادق بوده.^۶

در آثار بهائی تشریح شده که روح انسانی دارای ابتدائی است که در هنگام منعقد شدن نطفه به آن تعلق می‌گیرد و بدون انتها است، ولی روح اعظم الهی منبعث از مشیت اولیه که متجلّی بر قلوب مظاهر الهی می‌باشد ازلی و ابدی است، یعنی بدون ابتداء و بدون انتهاء است و همچنین مظاهر مقدّسه از ابتدای ایّام به مظهریت خود واقفند،^۷ و همچنین اگر

فردی موجود باشد که ظرفیت قبول کردن و تحمل درک امر الهی را داشته باشد در همان زمان امر اظهار می‌شود و دقیقه ای پس و پیش نمی‌شود.^۸

الواحی که جمال مبارک به مناسبت میلاد حضرت ربّ اعلیٰ و نفس مقدّسشان نازل فرموده اند و تا بحال شناخته شده و منتشر گردیده را میتوان چهار تا شش عدد به حساب آورد. این الواح عبارتند از:

۱- لوح مبارک به مناسبت تولّد حضرت ربّ اعلیٰ نازل شده و با مطلع ذیل قوله الاعزّ: «بِسْمِ الْمَوْلُودِ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ مُبَشِّرًا لِأَسْمِهِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ لَوْحٍ مِنْ لُدْنًا إِلَى لَيْلَةٍ فِيهَا لَاحَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ مِنْ نَبِيرٍ بِهِ أَنْارَ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ» آغاز می‌گردد (ایام تسعه، ص ۱۲).^۹

۲- لوح مبارک که به نام لوح رؤیا معروف است و در عکا عزّ نزول یافته و با مطلع ذیل قوله الاعزّ: «بِسْمِهِ الْمَعْرَدِ عَلَيِ الْأَفْنَانِ يَا إِسْمَى إِسْمَعُ نِدَائِي مِنْ حَوْلِ عَرْشِي لِيُبَلِّغَكَ إِلَى بَحْرِ مَا لَهُ سَاحِلٌ وَ مَا بَلَغَ قَعْرَهُ سَابِحٌ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْكَرِيمُ» شروع می‌شود (ایام تسعه، ص ۱۶). این لوح در واقع شرح رؤیای روحانی جمال قدم است که در انتهایش می‌فرماید امروز که یوم نزول این لوح است مصادف با میلاد حضرت ربّ اعلیٰ است.

۳- لوح مبارک به مناسبت یوم میلاد جمال ابهی نازل شده که با این عبارات شروع می‌شود قوله الاعزّ: «الْأَقْدَسُ الْأَمْنَعُ الْأَعْظَمُ قَدْ جَاءَ عِيدُ الْمَوْلُودِ وَ اسْتَقَرَّ عَلَى الْعَرْشِ جَمَالَ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ طُوبَى لِمَنْ حَضَرَ فِيهِذَا الْيَوْمَ لَدَى الْوَجْهِ وَ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ طَرْفُ اللَّهِ الْمُهَيِّمِنِ الْقَيُّومِ.» (ایام تسعه، ص ۴۵).

۴- لوح مبارک به مناسبت یوم میلاد جمال ابهی نازل شده و مُصَدَّر است با عبارت ذیل قوله الاعزّ: «الرُّؤْفُ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ أَنْ يَا مَلَأَ الْعَيْبَ وَ الشُّهُودَ أَنْ أَفْرَحُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ اسْتَبَشِرُوا فِي دَوَاتِكُمْ بِمَا ظَهَرَ لَيْلٍ الَّذِي فِيهِ حُسْبِرَتِ الْأَكْوَارُ وَ دُورَتِ الْأَدْوَارُ وَ بُعِنَتِ اللَّيَالِي وَ الْأَنْهَارُ وَ مِيقَاتُ الْأَمْرِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ.» (ایام تسعه، ص ۴۸).

۵- لوح مبارک به مناسبت یوم میلاد جمال ابهی که با عبارت ذیل آغاز می‌شود قوله الاعزّ: «هُوَ اللهُ أَنْ يَا مَعَشَرَ الْعُشَّاقِ تَاللهِ هَذِهِ لِلْبَيْلَةِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا فِي الْإِمْكَانِ وَ إِنَّ هَذَا لَفَضْلٌ مِنْ لَدَى اللهِ الْعَزِيزِ الْمَنَّانِ وَ نَطَقَ فِيهَا الرُّوحُ بِنِعْمَةٍ يَهْتَرُّ مِنْهَا حَقَائِقُ الْإِنْسَانِ.» (ایام تسعه، ص ۵۵).

۶- لوح مبارک به مناسبت ماه میلاد جمال ابهی که مُصَدَّر است با عبارت ذیل قوله الاعز: «هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ هَذَا شَهْرٌ فِيهِ وُلِدَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ الَّذِي بِهِ أُرْتَعِدَتْ فَرَائِصُ الْعَالَمِ وَ اسْتَبْرَكَ بِقُدُومِهِ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ أَهْلُ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ.» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۴۲).

شاید بتوان به شش لوح فوق لوح دیگری را اضافه کنیم که در کتاب " Days of Remembrance" لوح شماره ۴۱ در صفحات ۲۰۲-۲۰۴ درج شده و معادل فارسی و یا عربی این لوح در تاریخ نگارش این مقاله هنوز منتشر نشده و ممکن است در آینده ایام منتشر شود.

بنابر این تعداد کلّ این الواح که تا به حال منتشر و مطبوع گردیده از هفت لوح متجاوز نیست. اگر بخواهیم الواح منتشر شده به عربی را که به مناسبت یوم میلاد نازل شده در نظر بگیریم فقط چهار لوح می‌شود زیرا لوح شماره هفت را به دلیلی که ذکر شد نمی‌توان در جزو این گروه به حساب آورد، لوح شماره ۶ در باره ماه تولّد است و در باره یوم تولّد که آن را یوم میلاد مینامیم نیست و همچنین لوح رؤیا، لوح شماره ۲، به مناسبت یوم میلاد نازل نشده، بلکه در انتهای آن ذکر شده که یوم نزول لوح مصادف با میلاد حضرت ربّ اعلیٰ است.

اگر در این الواح تمعن کنیم بزودی در می‌یابیم که ذکر ی از تولّد جسمانی در آنها نیست و تولّد به نحوی که ما از آن برای نوع بشر یاد می‌کنیم در آنها مطرح نشده و مورد نظر نبوده و تقریباً مطالب عنوان شده با الواح رضوان مشابه می‌باشند و با هم ارتباط تنگاتنگ دارند. بعبارت دیگر الواح مبارک تماماً در باره ظهور امر مبارک است و منظور از تولّد، تولّد امر مبارک است و تولّد به معنی تجلّی روح اعظم الهی بر قالب جسمانی است و صحبتی از تولّد جسمانی و خصوصیات جسمانی و انسانی مبارک نیست. گرچه بی‌مناسبت نیست که در باره خصوصیات جسمانی و انسانی جمال قدم در انتهای این قسمت اشاره ای بشود، حتّی هر چه قدر هم مختصر باشد، ولی این مقاله را قدری طولانی می‌کند و از آن باید صرف نظر کرد. بنابر این تکیه کلام بر شرح خصوصیات روحانی میلاد جمال قدم خواهد بود که در این الواح منعکس شده.

خلاصه ای از الواح میلاد

مشکل است که بحر را در کاسه ای گنجانند و الواح الهی را در چند سطر خلاصه نمود، ولی می‌توان نمونه‌هایی عرضه داشت و خصوصیات بارزۀ این الواح را که گویای محتوای هریک از آنها باشد ارائه نمود.

در لوح اول جمال قدم از حضرت ربّ اعلیٰ به عنوان «مصباح فلاح» برای اهل «مدائن اسماء» و «مطلع فرح و ابتهاج» برای اهل «عالم انشاء» نام می‌برند، شخصی که "خرق حجابات موهوم نمود" و "دروازه علم و بیان" را گشود. این یوم (یوم تولّد حضرت ربّ

اعلی) را نشانه ای برای بوم دوّم می‌نامند. در این لوح می‌فرمایند قوله الاعزّ: «أَنْ يَا لَيْلَةَ الْوَهَابِ قَدْ نَرَى فَيْكِ أُمَّ الْكِتَابِ إِنَّهُ مَوْلُودٌ أُمَّ كِتَابٍ لَا وَ نَفْسِي كُلُّ ذَلِكَ فِي مَقَامِ الْأَسْمَاءِ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ مُقَدَّسًا عَنْهَا بِهِ ظَهَرَ الْغَيْبُ الْمَكْتُونُ وَالسِّرُّ الْمَخْرُونُ لَا وَ عَمْرِي كُلُّ ذَلِكَ يُذَكِّرُ فِي مَقَامِ الصِّفَاتِ وَ إِنَّهُ لَسُلْطَانُهَا بِهِ ظَهَرَ مَظَاهِرُ لَا قَبْلَ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ طُوبَى لِلْمُوقِنِينَ.» (ایام تسعه، ص ۱۲). مضمون بیانات مبارکه به فارسی چنین است: ای شبی که منسوب به حضرت وهاب می‌باشی (شب میلاد جمال قدم) ما در تو «ام‌الکتاب» را می‌بینیم. آیا همانا او (ام‌الکتاب) متولد شده یا یک نوزاد؟ نه قسم به نفسم. تمام اینها در مقام اسماء است. خداوند او را (این ام‌الکتاب را) مقدّس از تمام این امور قرار داده. به واسطه او (ام‌الکتاب)، غیب پنهان شده و رمز پوشیده شده پدیدار گردید. نه، به جانم قسم می‌خورم که تمام اینها در مقام صفات یاد می‌شوند و همانا او (ام‌الکتاب) مافوق تمام کتب است که به واسطه اش مظاهر "غیر از او نیست خدائی به جز خداوند" پدیدار شد. خوشا به حال افرادی که ایقان حاصل کردند.

لوح دوّم که به لوح رؤیا تسمیه شده چون بعداً در باره اش مفصّل‌تر صحبت خواهیم کرد، وارد کردن خلاصه اش ضروری بنظر نمی‌رسد.

لوح سوّم در سجن عکا به مناسبت تولّد جمال ابهی نازل شده. در این لوح جمال ابهی خود را جوهر اطمینان می‌نامند که از سطوت سلاطین نمی‌هراسند و از آنها واهمه ای ندارند و به مؤمنین هشدار میدهند که مبدا او هام افرادی که به آیات الهی کافر شدند آنها را از «صراط ممدود» منع کند و آنها را تحذیر می‌فرماید که به «برکه و مرداب» قناعت نکنند، در حالی که «بحر اعظم» در دسترس آنها است و آنها را از مجادله منع می‌فرماید. لوح چهارم از الواح دیگر طولانی‌تر است و آن را بعداً بطور مفصّل‌تر مورد تشریح قرار خواهیم داد.

در لوح پنجم از مؤمنین به «یا معشر العشاق» یاد می‌فرماید که توجّهی به عشق و وله و شوق دارند و می‌فرمایند در اینجا رمزی نهفته و آنها باید از خمر عرفان یار مخمور و مست گردند و به فرح و شادی و پایکوبی و سرور قلبی مشغول شوند و باید باده‌گساری (معنوی) را از اغیار پنهان کنند، زیرا آنها نمی‌توانند علتش را درک کنند. این لوح مبارک خصوصیت خودش را شامل است و اسماء توصیف شده همه بر وزن "فعلان" نازل شده: نزهان، رحمن، قُصان، سبحان، اکوان، امکان، جذبان، ریحان، شعشعان، منان، خُفیان که حالت مخصوصی به این لوح میدهد.

لوح ششم در باره ماه میلاد است. چون لوح مختصر است، ترجمه به مضمون و مفادش در قسمت یادداشت‌ها وارد شده و دیگر در این مقال تکرار نمی‌شود.^{۱۱}

مروری بر لوح رؤیا

زمان و مکان نزول: لوح رؤیا که در یوم میلاد حضرت ربّ اعلیٰ ۱۹ سال قبل از صعود جمال قدم در سال ۱۸۷۳ در عکا در سرای «عودی خمار» نازل شده و بسیاری از قدمای امر بر این عقیدت بودند که پیشگونی‌هائی از وقایع آینده در این لوح منیع موجود است. حضرت ولی امرالله، در اشاره به صعود جمال قدم، در لوح قرن می‌فرماید قوله الاعز: «و آنچه در لوح مبارک رؤیا که نوزده سنه قبل در تجلیل یوم ولادت حضرت مبشر اعظم از سماء مشیت جمال قدم جلّ کبریائه نازل و بلسان "ورقه نورا" ملّیس به "ثیاب بیضاء" مذکور و مسطور گردیده بود تحقق یافت.» (کتاب قرن بدیع، ص ۴۴۴) این بیان مبارک تاریخ نزول لوح رؤیا را بدست میدهد.

خصوصیات لوح: این لوح مبارک همان طوری که در ابتدای لوح تصریح شده شرح یک رؤیا است و بسیاری از عبارات در توصیف این رؤیا دارای معنای صریح و واضح نمی باشند و مانند لوح حوریه، غلام‌الخلد و لوح «فسیحان ربی الاعلیٰ» به زبان رمز نازل شده. در حالی که آن حضرت بر عرش الهی ساکن هستند در ابتداء "ورقه ای نورانی" پدیدار می‌شود که لباس سفید درخشنده بر تن دارد و مانند ماه آسمان نورافشانی می‌کند و عبارت «تَعَالَى اللَّهُ مُوجِدُهَا لَمْ تَرَ عَيْنٌ بِمِثْلِهَا» در این لوح تکرار می‌شود. این "ورقه نورانی" نقاب را از قسمت جلوی صورت خود بر میدارد و درخشش صورت نورانیش آسمان‌ها و زمین را روشن می‌کند و عبارت «اَشْرَقَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» اشاره لطیفی است به بشارت گذشته در مورد ظهور حضرت ربّ اعلیٰ. و این موجود نورانی مانند سرو ناز مشیئ نموده و می‌خرامد. برای ملاحظه ترجمه به مضمون این لوح مبارک به قسمت یادداشت‌ها رجوع فرمائید.^{۱۱} در انتهای این لوح بیان شده که نزولش مصادف با یوم میلاد حضرت ربّ اعلیٰ است. البته در این تصویر باید اشاراتی نیز به حضرت ربّ اعلیٰ باشد. متن این لوح مبارک را میتوان در ایام تسعه (ایام تسعه، صص ۱۶-۲۰) زیارت کرد.

در آغاز لوح می‌فرماید قوله الاعزّ: «يَا اِسْمَى اِسْمَعْ نِدَائِي مِنْ حَوْلِ عَرْشِي لِيُبَلِّغَكَ اِلَى بَحْرِ مَا لَهٗ سَاجِلٌ وَ مَا بَلَغَ فَعْرَهُ سَابِجٌ» یا اسمی: در این لوح از "اسمی" نام برده شده که یکی از اصحاب باید باشد که به یکی از اسماء الهی ملقب گردیده. تعدادی از این افراد عبارتند از: اسم الله الجواد، اسم الله الاصدق، اسم الله المهدی، اسم الله الجمال و غیره. چون بیش از دو ثلث لوح در باره رؤیا است، از تشریح این قسمت بعلت طولانی کردن مطلب صرف نظر کرده و فقط در باره یک عبارت از این قسمت صحبت خواهد شد. جمال قدم عبارتی را که حوریه سفید پوش ذکر می‌کند چنین توصیف می‌فرماید قوله الاعزّ: «وَوَقَّالَتْ كُلُّ الْوُجُوْدِ لِبِلَانِكَ الْفِدَاءُ يَا سُلْطَانَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ اِلَى مَ اُوْدَعَتْ نَفْسَكَ بَيْنَ هَوْلَاءِ فِي مَدِيْنَةِ عَكَاةٍ اَقْصَدُ مَمَالِكِكَ الْاُخْرَى الْمَقَامَاتِ الَّتِي مَا وَقَّعْتَ عَلَيْهَا عِيُوْنُ اَهْلِ الْاَسْمَاءِ.» که به این مضمون است که حوریه می‌گوید که کلّ موجودات فدای گرفتاری‌ها و بلائی که تو متحمل شده ای باشد. ای شخصی که حاکم بر زمین و آسمان هستی. چرا تو خودت را در دست این مردم در عکا رها کرده ای؟ قصد ممالک دیگرکن در

اینجا الی "ما" بصورت «الی مَ أَوْدَعْتَ» ظاهر شده و حرف "م" که عدد ابجدیش چهل است بصورت خاصی و رمزی پنهان شده.

در این عبارت فوق سرّی نهفته است و بعضی از مؤمنان در ایام جمال قدم بعد از مذاقه در این اثر مبارک بر حقیقتی که در این عبارت لوح نهفته شده آگاهی یافتند و آن را اظهار نموده اند. حرف "م" که در واقع "ما" بوده، الف حذف شده و به صورت "م" در آمده. مقدار ابجدی "م" عدد چهل است که اشارت به سالیان رسالت جمال قدم دارد از سال ۱۸۵۲ الی سال ۱۸۹۲ و به عبارت دیگر اشارت به سال صعود جمال قدم دارد.

و همین عبارت است که قدمای مؤمنین را بر آن داشت که تعبیر درستی از آن بکنند که رسالت جمال قدم چهل سال خواهد بود. حضرت عبدالبهاء در اولین لوحی که بعد از صعود جمال قدم نازل فرمودند به این مسأله اشاره می‌فرمایند.^{۱۲} بعد از توصیف رؤیا در قسمت ثلث آخر لوح این عبارات در باره میلاد حضرت ربّ اعلیٰ نازل شده (که مضمونش در یادداشت شماره ۱۲ وارد شد) قوله الاعزّ:

«قَدْ تَصَادَفَ هَذَا الذُّكْرُ يَوْمًا فِيهِ وُلِدَ مُبَشِّرِي الَّذِي نَطَقَ بِذِكْرِي وَ سُلْطَانِي وَ أَخْبَرَ النَّاسَ بِسَمَاءِ مَشِيَّتِي وَ بَحْرِ إِرَادَتِي وَ شَمْسِ ظُهُورِي وَ عَزْزِنَاهُ بِيَوْمِ آخِرِ الَّذِي فِيهِ ظَهَرَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ وَ السِّرُّ الْمَخْزُونُ وَ الرَّمْزُ الْمَصُونُ الَّذِي بِهِ أَخَذَ الْأَضْطِرَابُ سَكَانَ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ انْصَعَقَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ أَنْقَذْنَاهُ بِسُلْطَانِي مِنْ عِنْدِنَا وَ قُدْرَةٍ مِنْ لَدُنَّا وَ أَنَا الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا أَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ اللَّهَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ مَطْلَعُ الظُّهُورِ وَ مَشْرِقَ اسْمِي الْعُفُورِ وَ فِيهِ فَاحَتِ النَّفْحَةُ وَ سَرَّتِ النَّسَمَةُ وَ أَخَذَ جَذْبُ الظُّهُورِ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ نَادَى الطُّورُ الْمَلِكُ بِاللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُتَعَالِي الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ وَ فِيهِ فَازَ كُلُّ قَاصِدٍ بِالْمَقْصُودِ وَ كُلُّ عَارِفٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ كُلُّ سَالِكٍ بِصِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي بَارِكْ عَلَيَّ أَحِبَّائِكَ ثُمَّ أَنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنْ سَمَاءِ عَطَانِكَ مَا يَجْعَلُهُمْ مُنْقَطِعِينَ عَن دُونِكَ وَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى الْأَفْقِ الَّذِي مِنْهُ أَسْرَقَتْ شَمْسُ فَضْلِكَ وَ قَدَّرَ يَا إِلَهِي مَا يَنْفَعُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْمُعْطِي الْبَائِلُ الْعَنِي الْكَرِيمُ.»

در سه خط اول عبارت فوق به یوم تولّد حضرت ربّ اعلیٰ اشاره شده که می‌فرمایند آن روز را به واسطه روز دیگری معرّز کردیم و گرامی داشتیم که منظور یوم تولّد جمال اقدس ابهی است و می‌فرمایند در روز دیگر "غیب مکنون" و "سرّ مخزون" و "رمز مصون" پدیدار شد. این بیان مبارک از چند جهت حائز اهمیت است. اولاً غیب مکنون و سرّ مخزون و رمز مصون در هنگام تولّد جمال ابهی پدیدار شد و نه در هنگام اظهار امر آن حضرت و ثانیاً این کلمات دارای معانی و سابقه‌هایی است که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

غیب مکنون: غیب و شهادت لفظی است کاملاً قرآنی که به کرات و اکثراً با یکدیگر در قرآن مجید وارد شده. از لحاظ لغوی غیب: به معنی ناپدید شدن و دور شدن و جدا گردیدن از کسی، ناپیدا، هر چه ناپدید باشد از تو، هر چیز پنهانی که آشکار نباشد، مقابل شهادت،

مقابل شهود. غیب و عالم غیب مورد توجه شعرا و عرفا نیز بوده و در آثار آنها بوفور دیده می‌شود. استاد سخن سعدی (گلستان) می‌فرماید:

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری
خزانه غیب همان کنز مخزون و غیب مکنون است.

حافظ می‌فرماید:

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد؟

در کشف اصطلاحات الفنون آمده: «هو الامر الخفی لا یدرکه الحسّ و لا یقتضیه بدیهة العقل، و هو قسمان: قسم لا دلیل علیه لا عقلی و لا سمعی، و هذا هو المعنی بقوله تعالی: "و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو" و قسم نصب علیه دلیل عقلی او سمعی کالصانع و صفاته و الیوم الاخر و احواله و هو المراد بالغیب فی قوله تعالی "الذین یؤمنون بالغیب" ...»^{۱۳} (کشف اصطلاحات: ج ۲، ص ۱۲۵۶)؛ که مضمونش از این قرار است که غیب امر پنهانی است که به حواس ظاهر ادراک نشود و بداهت عقل نیز اقتضاء ادراک آن نکند، و آن بر دو گونه است، یکی آنکه برای آن دلیل عقلی و سمعی نباشد، و دیگر آنکه برای آن دلیل عقلی یا سمعی اقامه شده باشد، مانند وجود صانع و صفات او و یوم آخر و احوالش که خداوند در قرآن نیز به آن اشاره فرموده.

دکتر سجّادی در باره غیب چنین می‌گوید: «غیب: در برابر شهادت؛ و عالم غیب در برابر شهادت است. عالم غیب، جهان ارواح، عقول مجرد است و عالم شهادت، پرتو و فیضی از عالم غیب. غیب حاکم بر شهادت است و چون انبیاء و اولیاء بر عالم غیب دسترسی دارند، از حوادث عالم شهادت خبر می‌دهند. بنابراین: آنچه انبیاء و اولیاء و جز آنان از رازهای نهانی برگیرند، گاه بود که در سطوری مکتوب بر دل آنان وارد شود. گاه بود که از راه شنیدن آوازی خوشایند بود. گاه بود که از راه شنیدن آوازی سهمناک بود. گاه بود که خداوندان رازها، صورتهای امور واقعه خود را مشاهده کنند. گاه بود که صورتهای نیکو و زیبای انسانهایی را بدیده که در نهایت لطافت و خوبی باشند و با آنان مخاطبت نمایند و از رازهای نهانی با آنها سخن گویند. گاه بود که صورتهایی دیده شود که با آنها مخاطبت نمایند و آن صور به مانند پیکرهای دست‌ساخته در نهایت لطافت باشند. گاه بود که رازهای نهانی و حقائق جهانی در خطر ای به دل آنان خطور کند ... صاحبان انذار به واسطه نبوت یا کهنانت و یا خوابهای صادق نتوانند برای خود دانشی بذاته و لذاته موافق با آنچه واقع خواهد شد ایجاد کنند، زیرا ناتوانی اینگونه کسان و بنی نوع آنان واضح است. همین طور در توانائی قوای دماغی نائم و جز آن هم این کار نبود و نفس وی نیز چنین قدرتی ندارد که در حالت بیداری بر ابداع دانش خود، موافق با آنچه واقع می‌شود قادرتر می‌بود. وانگهی اگر دانش خود را نسبت به اموری که در آینده تحقق می‌یابد خود بنفسه می‌توانست ایجاد کند، شایسته بود که پیش از آنکه بر وفق آن، ایجاد علم کند تا بدان علم جزمی حاصل کند، آن را بداند و این امر محال است؛ و نیز گوئیم انسان فی الجملة و

بالضروره می‌داند که آگاه شدن او بر این گونه امور از ناحیه چیزی دیگر است...»^{۱۴} (اصطلاحات عرفانی، ص ۶۱۰).

عالم غیب: در عرف مفسران چیزی است که برای بشر مجهول است و جز بوسیله پیغمبران دانستن آن را راهی نیست و با حواس احساس نمیشود و خرد مباشرت آن را درک نمیکند و ضد آن عالم شهادت است، عالم آینده، حالت آینده. غیب الغیوب و غیب المکنون و غیب المصون: مرتبه احدیت را گویند. جرجانی در معجم تعریفاتش می‌نویسد:

غیب الهویه و غیب المطلق: «#۱۳۰۵: غیب الهویه و غیب المطلق: هو ذات الحق باعتبار اللاتعین» (تعریفات جرجانی، ص ۱۳۷، شماره ۱۳۰۵)^{۱۵} که مضمونش از این قرار است: ذات حق تعالی است به اعتبار لاتعین.

غیب المکنون و الغیب المصون: «#۱۳۰۶: الغیب المکنون و الغیب المصون: هو السرّ الذاتی و کنهه الذی لا يعرفه الا هو، و لهذا كان مصنوناً عن الاغیار و مکنوناً عن العقول و الابصار» (تعریفات جرجانی، ص ۱۳۷، شماره ۱۳۰۵) که مضمونش از این قرار است: سر ذاتی و کنهی است که جز حق تعالی کسی آن را نمیداند و به همین سبب از اغیار مصون و از عقول و دیدن نهان است.

غیب مکنون: غیب مکنون که آن را غیب مصون هم گویند، ذات و کنه ذات است که بجز خدا کسی از آن آگاه نمی‌باشد:

آنجا بصر و بصیر کاری نکنند صیاد و ضعیفند و شکاری نکنند.

و اما به معنای اخصّ که در الواح الهی دیده می‌شود، غیب مکنون و سرّ مخزون و رمز مصون همان طوری که جمال قدم آن را تشریح فرموده اند که منظور نفس مقدّس جمال قدم می‌باشند و در لوح «تجلیات» می‌فرمایند قوله الاعزّ:

«تجلی اول که از آفتاب حقیقت اشراق نمود معرفت حقّ جلّ جلاله بوده و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر بمعرفت اسم اعظم. اوست مکلم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستوی است و اوست غیب مکنون و سرّ مخزون. کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین و بتنایش ناطق به نصب علم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التوحید بین الامم. لقا الله حاصل نشود مگر بلقا او. باو ظاهر شد آنچه که ازل الازال مستور و پنهان بوده. انه ظهر بالحقّ و نطق بكلمة انصعق بها من فی السموات و الارض الا من شالله ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر بتصدیق آنچه از او ظاهر شده...» (مجموعه ای از الواح، ص ۲۷).

در مرحله دوم منظور از رمزها، امور و اسراری است که از انظار پوشیده بوده و بواسطه مظهر ظهور پدیدار شده. به عبارت دیگر این امور موجود بودند، ولی به واسطه ظلمت از انظار مخفی بودند. بعبارت دیگر نوری که از مظهر ظهور الهی در عالم اشراق کرده باعث پدیدار شدن آنچه از قبل موجود بوده ولی به واسطه عدم نور و غلبه ظلمت از دید بصیرت بشری غائب بوده. در این مورد حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله

الاعزّ: «هنوز قرن اول است. در این مدّت قلیله چقدر اسرار کائنات از حیز غیب به عالم شهود آمده، چه سیرهای مکنون و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده...» (منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۱۱۵).

جمال قدم در لوح شیخ می‌فرماید قوله الاعزّ: «حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده، یعنی مشارق امر و مخازن لئالی علم او چه که انه تعالی غیب مکنون مستور عن الانظار...» (لوح شیخ، ص ۱۰).

در عبارات لوح میلاد بعد از اشاره به غیب مکنون که تشریح شد چنین می‌فرماید قوله الاعزّ: «طوبی لمن و جدّ عرف الله فی هذا الیوم الذی کان مطلع الظهور و مشرق اسمی العفور و فاحت النّفحة و سرت النّسمه و أخذ جذب الظهور من فی القبور و نادى الطور الملک لله المقتدر المتعالی العلیم الخیر...». می‌فرماید چه خوش است حال شخصی که رائحة الهی را در این یوم که مطلع ظهور اسم غفور است دریافت - در روزی که نسیم الهی وزید و اهل قبور را منجذب کرد و طور بندا درآمد که سلطنت برای خداوند مقتدر و آگاه سزاوار است. در این مقال هذا در "هذا الیوم"، اسم اشاره به نزدیک است، یعنی روزی که اخیراً از آن نام برده شده که میلاد جمال قدم و تولّد امر الهی است. البته می‌توان آن را نیز به یوم‌الله تعبیر نمود که خود مطلبی جداگانه است گرچه جدا از یوم ظهور مظهر امر بدیع نیست.

وَ أَخَذَ جَدْبُ الظُّهُورِ مَنْ فِي الْقُبُورِ: جذبۀ ظهور مردگان را در قبرها برگرفت. البته منظور از مردگان و اهل قبور، مردگان جسمانی نیست، بلکه مسأله ای روحانی و معنوی ولی اشاره ای است به قیامت که در آن هنگام مردگان به جنبش در خواهند آمد، یعنی هنگام ظهور امر جدید و تولّد مظهر الهی.

مروری بر لوح چهارم میلاد مُصَدَّر به «الرُّؤْفُ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ»

لوح دیگری از مجموعه شش لوح که در قسمت‌های فوق به آن اشاره شد، لوح مبارک حضرت بهاء‌الله به مناسبت میلاد نفس مقدّسشان می‌باشد که لوح شماره ۴ نامیده شده و با عبارت «الرُّؤْفُ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ أَنْ يَا مَلَأَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ أَنْ أَفْرَحُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ اسْتَبَشِرُوا فِي دَوَائِكُمْ بِمَا ظَهَرَ لَيْلِ الَّذِي فِيهِ حُسْرَتِ الْأَكْوَارِ وَ دَوَّرَتِ الْأَدْوَارُ وَ بُعِثَتِ اللَّيَالِي وَ الْأَنْهَارُ...» مُصَدَّر است. چون امکان تشریح تمام عبارات پیچیده در این لوح نیست، فقط تعداد معدودی از عبارات مورد تشریح قرار می‌گیرند. مضمون کلی لوح در یادداشت‌ها وارد شد که تا اندازه ای بعضی از معانی را روشن می‌کند و همچنین دیگر لازم نیست خلاصه لوح وارد شود.^{۱۶}

مَلَأَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ: یعنی افرادی که در عوالم غیب ساکنند، یعنی ارواح مقدّسه و همچنین افرادی که در این دنیا هستند و بعبارت دیگر آنهایی که از دار فانی در گذشته اند و به لباس باقی ملبّس شده و همچنین آنهایی که هنوز قمیص فانی بر تن دارند. هر دو گروه مورد خطاب قرار گرفته اند.

أَفْرَحُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ اسْتَبَشِرُوا فِي دَوَاتِكُمْ: یعنی در نفس و ذات خودتان مسرور باشید و علت آن را در جمله بعد ذکر می‌فرماید. نفس و دیعه الهی است و دارای مقامات و مراتب است و حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک (مکاتیب، ج ۱، ص ۸۵) چهارده مرتبه از نفس را نام می‌یرند و ذکر می‌فرماید که مراتب نفس بیش از اینها است.

عبارت دیگر از لوح مبارک قوله الاعز: «وَهَذِهِ لَيْلَةٌ قَدْ فُتِحَتْ فِيهَا أَبْوَابُ الْجَنَانِ وَسَدَّتْ أَبْوَابُ النَّيْرَانِ وَظَهَرَ رِضْوَانُ الرَّحْمَنِ فِي قُطْبِ الْأَكْوَانِ وَهَبَّتْ نَسَمَةُ اللَّهِ مِنْ شَطْرِ الْغُفْرَانِ وَآتَتْ السَّاعَةَ بِالْحَقِّ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ فَيَا بُشْرَى لِهَذَا اللَّيْلِ الَّذِي اسْتَضَاءَ مِنْهُ كُلُّ الْأَيَّامِ وَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ إِلَّا كُلُّ مُوقِنٍ بِصِيرٍ.»

در توصیف یوم میلاد می‌فرماید که در این شب دروازه‌های بهشت باز شد و درهای دوزخ بسته شد و بهشت الهی و دروازه‌بان بهشت در وسط عالم پدیدار شد و قیامت بوقوع پیوست. تمام این اوصاف که البته باید تعبیرات روحانی از آنها کرد همه وصف ظهور است که مجدداً این حقیقت را تأکید می‌کند که در توصیف یوم میلاد تفاوتی با یوم ظهور و اظهار امر دیده نمی‌شود و از یکدیگر جدا و متمایز نیستند.

در ادامه عبارت فوق می‌فرماید قوله الاعز: «وَقَدْ طَافَتْ فِي حَوْلِهِ لَيْلَى الْقَدْرِ وَ نَزَلَتْ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ بِأَبَارِيقِ الْكَوْثَرِ وَ النَّسِيمِ ... وَ فِيهِ تَزَلَزَلَتْ أَرْكَانُ الْجِبْتِ وَ سَقَطَ الصَّنَمُ الْأَعْظَمُ عَلَى وَجْهِ التُّرَابِ وَ أَنْعَدَمَتْ أَرْكَانُ الشُّرُورِ وَ نَاحَتْ الْمَنَاتُ فِي نَفْسِهَا ثُمَّ انْكَسَرَ ظَهْرُ الْعُرَى وَ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسَوِّدًا بِمَا طَلَعَ فَجْرُ الظُّهُورِ وَ فِيهِ ظَهَرَتْ مَا قَرَّتْ بِهِ عُيُونُ الْعُظْمَةِ وَ الْجَلَالِ ثُمَّ عُيُونُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَيَا حَبِّدَا لِهَذَا الْفَجْرِ الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ عَنْ مَطْلَعِ عِزِّ مُنِيرٍ. قُلْ فِيهِ مُنِعَتِ الشَّيَاطِينُ عَنِ الصُّعُودِ إِلَى جَبَرُوتِ الْعِزِّ وَ الْأَقْتِدَارِ ... فَيَا رُوحاً لِهَذَا الرُّوحِ الَّذِي مِنْهُ بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَ اهْتَزَّ كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ ... قُلْ يَا مَنْبَعِ الشُّرُورِ فَاصْرُبْ عَلَى رَأْسِكَ ثُمَّ أَنْ يَا مَعْدِنَ الطُّغْيَانِ فَارْجِعْ إِلَى مَقَرِّكَ فِي الْحُسْبَانِ بِمَا أَسْرَقَ جَمَالَ الرَّحْمَنِ عَنْ أَفْقِ الْأَمْكَانِ ... فَيَا حَبِّدَا مِنْ هَذَا الْفَجْرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى جَمَالَ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ إِسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ.»

در این عبارت به: لیلی قدر، نزول ملائکه، اصنام، روشن شدن چشمان پیامبران، جنبیدن مردگان در قبور، منبع شرور، و استواء جمال قدم بر عرش اسم اعظمش اشاره شده که توضیحاتی در این مورد داده می‌شود که معنای عبارت را قدری روشن کند.

وَقَدْ طَافَتْ فِي حَوْلِهِ لَيْلَى الْقَدْرِ: با وجودی که لیلی قدر معززترین ایام در عالم اسلام می‌باشند می‌فرماید این لیلی در حول لیلۀ میلاد در طواف می‌باشند و این بواسطه مقام و منزلتی است که لیلۀ میلاد دارد و بخاطر بزرگواری چنین یومی، لیلی قدر در حوالش طائف می‌باشند. اصولاً "لیلة القدر" یا "لیالی قدر" شبی پر منزلت در عالم اسلام است و شاید بتوان گفت پرمنزلت‌ترین یوم در عالم اسلام. زیرا قرآن در آن شب نازل شده و مطابق آیه قرآنی این شب بهتر از هزار ماه دانسته شده. چون در قرآن کریم چنین وارد شده که قرآن در ماه رمضان نازل شده، بر اساس تطبیق منطقی، مفسرین اسلامی لیلۀ القدر را یکی از شب‌های رمضان دانسته اند ولی مشخصات آن شب داده نشده. مفسرین اسلامی بر اساس احادیث سعی کرده اند موقعیت آن شب را تخمین بزنند و تعیین کنند. در

ابتداء، دو آیه قرآن که به آن اشاره شد وارد می‌شود: سورة القدر در قرآن کریم، سورة ۹۷ است و فقط ۵ آیه دارد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ». ترجمه آیات: به نام خداوند رحمان و رحیم. ما این قرآن عظیم‌الشان را در شب قدر نازل کردیم * و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟ * شب قدر در مقام و مرتبه از هزار ماه بهتر و بالاتر است * در این شب فرشتگان و روح (یعنی جبرئیل) به اذن خدا از هر فرمان نازل می‌شوند * این شب رحمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه * در این آیات و دیگر آیات قرآن کریم آیه‌ای که بیان کند لیلۀ مذکور چه شیئی بوده، دیده نمی‌شود، بجز آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ.» (سورة بقره (۲)، آیه ۱۸۵).

در آیات فوق آن شبی که قرآن نازل شده را شب قدر نامیده. حال لفظ قدر در این آیات قرآنی چه مفهومی را افاده می‌کند و یا به چه معنایی می‌باشد، مورد موافقت همه مفسرین نیست. بعضی گفته اند قدر و تقدیر یعنی اندازه‌گیری است، پس شب قدر شب اندازه‌گیری است، خدای تعالی در آن شب حوادث يك سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می‌کند، زندگی، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می‌سازد؛ بعضی دیگر گفته‌اند: کلمه "قدر" به معنای منزلت است، و اگر شب نزول قرآن را شب قدر خوانده به خاطر اهمیتی بوده که به مقام و منزلت آن شب داشته، و یا عنایتی که به عبادت متعبدین در آن شب داشته. بعضی دیگر گفته‌اند: کلمه "قدر" به معنای ضیق و تنگی است، و شب قدر را بدان جهت قدر خوانده‌اند که زمین با نزول ملائکه تنگ می‌گردد. پس حاصل آیات مورد بحث به طوری که ملاحظه گردید این شد که شب قدر بعینه یکی از شبهای ماه مبارك رمضان از هر سال است، و در هر سال در آن شب همه امور یکساله تصمیم گرفته می‌شود و بر آن حکم می‌شود.

شب قدر

بحث روایتی شیعی: روایات حاکی از اینکه شب قدر یکی از سه شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم رمضان هر سال است. و در مجمع البیان است که از حماد بن عثمان از حسان ابن ابی علی نقل شده که گفت: از امام صادق (ع) از شب قدر پرسیدم، فرمود در نوزدهم رمضان و بیست و یکم و بیست و سوم جستجویش کن.

روایات اهل سنت: و اما از طرق اهل سنت روایات به طور عجیبی اختلاف دارند که به هیچ وجه نمی‌شود بین آنها را جمع کرد، ولی معروف بین اهل سنت این است که شب بیست و هفتم است، و در آن شب بوده که قرآن نازل شده. برای این منظور به تفسیر الدر المنثور سیوطی و دیگر تفاسیر رجوع فرمائید. در بعضی از آن روایات علامتهایی برای شب قدر ذکر شده، از قبیل این که: صبح شب قدر آفتاب بدون شعاع طلوع می‌کند و غیره.

«فایده در خفاء و پنهان بودن این شب اینست که مردم در عبادت خدا کوشش کنند و تمام شبهای ماه رمضان را احیاء نمایند بجهت امید و طمع در درک شب قدر چنانچه خداوند سبحان نماز وسطی را در میان پنج نماز شبانه روز مخفی داشت و نیز اسم اعظم خود را در میان اسامی خدا و ساعت اجابت دعا را در میان ساعت‌های جمعه پنهان نمود ... و از آن حضرت روایت شده که شیطان در این شب بیرون نمی‌آید تا صبح آن طلوع کند و شیطان در آن شب نمی‌تواند که احدی را دیوانه کند یا بیمار نماید یا بزند بیکی از انواع فسادها و سحر هیچ ساحری در آن شب کارگر نشود ...» (مجمع البیان - ترجمه، ج ۲۷، ص ۱۹۷).^{۱۷}

حافظ شیرین سخن می‌فرماید:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
همچنین لوح حضرت عبدالبهاء در مورد چند بیت از غزل دیگری از حافظ که به شب قدر و یوم استفتاح و به اول و دوم محرم اشاره می‌کند، تعبیر زیبایی فرموده اند. به لوح مبارک مراجعه شود.^{۱۸}

برای روشن شدن بحث اسلامی در مورد مطالب ذکر شده قسمتی از تفسیر رازی در باره این موضوع در قسمت یادداشت‌ها وارد شده رجوع فرمائید.^{۱۹}

مقصد از بیان این همه تفاسیل و ذکر تفاسیر و احادیث و شرح و بسط در مورد ارجمند بودن یوم قدر، برای درک عظمتی است که یوم قدر در اسلام دارد و یا اینکه باید داشته باشد و البته این مطلب به اندازه کافی حلّاجی شد. بعد از درک این مقال، جان کلام اینست که چنین یومی با این همه سابقه تاریخی و دینی به دور یوم میلاد جمال قدم طواف می‌کند و آن را گرامی میدارد که خود حاکی از عزّت یوم میلاد جمال ابھی است که اهل بهاء باید به آن واقف باشند. این عزّت و حرمت یوم میلاد است که ما باید به آن پی ببریم.

نَزَلَتْ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ: می‌فرمایند در این شب میلاد که لیلة القدر بدورش در طواف است، ملئکه و روح نازل شدند و فرود آمدند. این عبارت مبارک اشاره لطیفی است که به آیه قرآنی که در سورة القدر وارد شده که قبلاً ذکر از آن شد که در شب قدر ملئکه به زمین فرود می‌آیند که در تفاسیر اسلامی نیز وارد شده مورد بحث قرار گرفته. برای مثال رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۹. ولی تفاوت در اینست که منظور از ملئکه در این دور مقدس ارواح مقدس و پاک و مقربین درگاه الهی می‌باشند، نه آنچه مفسرین اسلامی نوشته اند.

وَ فِيهِ تَزَلَّتْ أَرْكَانُ الْجِبْتِ وَ سَقَطَ الصَّنَمُ الْأَعْظَمُ عَلَى وَجْهِ التُّرَابِ وَ أُنْعَمَتْ أَرْكَانُ الشُّرُورِ وَ نَاحَتْ الْمَنَاتُ فِي نَفْسِهَا ثُمَّ انْكَسَرَ ظَهْرُ الْعُزَّى

در عبارت فوق از جبت و صنم اعظم و منات و عُزَّى نام برده شده (سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۹) که تمام آنها نام‌های اصنام اعراب جاهلیت می‌باشند. در قرآن کریم از سه بت مهم اعراب جاهلیت یاد شده که عبارتند: منات، لات و عُزَّى. گذشته از آنها همچنین در قرآن مجید از پنج بت دیگر که در ایام نوح مورد پرستش بوده اند یاد شده که عبارتند از یُعُوث، یُعُوق، وَدّ، نَسْر، سُواع. همچنین نام بعل برده شده که از بت‌های اعراب نبوده، بلکه از بت‌های بنی اسرائیل بوده است.

لات و عُزَّى

عُزَّى تلفظ می‌شود عُرَا - و آن تأنیث اعزّ است مثل کبریٰ مؤنث اکبر و به معنی اقویٰ و اشدّ است. در زبان عبری "عزّی" از "عزرا" یعنی "شدت قوت" گرفته شده است. یکی از دو بت معروف طایفه قریش (عرب) در عهد جاهلیت، که اعراب بت‌پرست آن را یکی از دختران خدا می‌دانستند. عُزّی را جدیدتر از لات و مناة دانند، و آن از عظیم‌ترین اصنام قریش است و آن را زیارت می‌کردند و هدیه می‌دادند و بوسیله ذبح قربانی، بدان تقرب می‌جستند. قریش هیچ یک از بتان را به آن پایه از تعظیم که عُزّی را تعظیم می‌کردند بزرگ نمی‌داشتند و پس از عُزّی لات و از آن پس منات را بزرگ می‌داشتند. اما عُزّی اختصاصی که داشت این بود که قریش تنها زیارت و قربانی را به او مخصوص می‌داشتند و سبب نزدیکی عُزّی به اینان بوده است.

لات "لات" در طائف بود و تازه‌تر از منات که پارچه سنگ چهار گوش بود که تنی از یهود نزد آن سویق (سبوس) می‌کوبید. پرده‌داران لات از قبیله ثقیف بنو عتاب پسر مالک بودند و بنائی بر آن سنگ ساخته بودند - قریش و تمام عرب لات را بزرگ می‌داشتند. لات همچنان نبود تا قبیله ثقیف اسلام آورد. آن هنگام بود که پیامبر خدا مغیره پسر شعبه را گسیل داشت تا آن را ویران کند و به آتش بسوزانید.

«لات» الهه آفتاب شد. بت "لات" وقتی به حجاز انتقال یافت، مورد پرستش "ثقیف" و "قریش" قرار گرفت و مورد احترام بسیار بود.

بغیر از آنها از جبت و طاغوت در قرآن کریم یاد شده. مفسرین قرآن ذکر کرده اند جبت نام هیچ یک از بت‌های زمان جاهلیت نیست، بلکه نمادی از بت و بت‌پرستی است و یا نماینده ای از تمام بت‌ها. و اما طاغوت را هر موجودی دانسته اند که افراد را به سوی بت پرستی سوق میدهد مانند شیطان و غیره.

جبت و طاغوت

نام "جبت" فقط یک بار در قرآن مجید ذکر شده و آن هم با طاغوت آمده. ولی "طاغوت" هفت بار در آیات قرآنی به طور جداگانه دیده می‌شود و فقط یک بار، در سوره نساء، با "جبت" به کار برده شده. در تفسیر مجمع‌البیان چنین وارد شده:

«جبت: در لغت عرب صرف ندارد و بنا بر روایتی از سعید بن جبیر این کلمه در لغت اهل حبشه بمعنی سحر (یا ساحر) است. ممکن است این کلمه در زبان عرب و اهل حبشه به يك معنی بوده است. یا اینکه عرب، کلمه را از حبشیان گرفته است.» (مجمع‌البیان – ترجمه، ج ۵، ص ۱۸۵).

همچنین: «ابن زید گوید: جبت ساحر و طاغوت شیطان است. مجاهد و شعبی گویند: جبت سحر است...» (مجمع‌البیان – ترجمه، ج ۵، ص ۱۸۷).

در این مورد ابوالفتوح رازی در تفسیر خود "روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن" که به تفسیر رازی مشهور است چنین می‌نویسد: «حق تعالی گفت: نبینی آنان را که ایشان را از کتاب نصیبی دادند ایمان می‌آرند به جبت و طاغوت. مفسران خلاف کردند در جبت و طاغوت. عکرمه گفت: دو صنم بودند که مشرکان آن را پرستیدند. ابو عبیده گفت: هر چه بدون خدای پرستند از حجر و مدر و شجر و صورت و شیطان همه را جبت و طاغوت خوانند، ... عطیه گفت از عبدالله عباس که: جبت اصنام است، و طاغوت ترجمان ایشان که از ایشان سخن گویند و مردمان را با عبادت ایشان دعوت کنند. و گفته‌اند: جبت بتان باشند، و طاغوت شیاطین ایشان که اغراء کنند مردمان را بر عبادت او، و هر صنمی را شیاطینی باشد...» (تفسیر رازی، ج ۵، ص ۳۹۳).

فضل بن حسن طبرسی در تفسیر جوامع‌الجامع خود می‌نویسد: «"جبت" هر معبودی غیر از خداست و "طاغوت" به معنای شیطان است و روایت شده که حی بن أخطب و کعب بن أشرف، با گروهی از یهود به جانب مکه رفتند تا با قریش برای جنگ با پیامبر اسلام (ص) همپیمان شوند. قریشیان به آنان گفتند: شما به محمد (ص) نزدیکتر هستید تا ما، و ما از مکر شما ایمن نیستیم [اگر می‌خواهید با شما همپیمان شویم] خدایان ما را سجده کنید تا به شما اطمینان پیدا کنیم. پس یهود سجده کردند و این است منظور از ایمان آوردن آنها به "جبت" و "طاغوت" زیرا یهود به پیروی از شیطان بتها را سجده کردند...» (جوامع‌الجامع – ترجمه: ج ۱، ص ۶۱۰).^{۲۱}

صنم اعظم

در عبارت فوق از لوح مبارک از صنم اعظم یاد شده. در تاریخ دوران جاهلیت، هبل صنم اعظم است که منزلت زیادی داشت و محلّش در درون کعبه بود و ابو سفیان آن را برای پیروزی در غزوات با حضرت محمد به میدان جنگ می‌برد. گفته شده که در دوران جاهلیت در درون و اطراف کعبه به تنهایی ۳۶۰ بت موجود بوده که مورد ستایش و پرستش اعراب بوده و هر یک از قبائل نیز بت‌هایی در نزدیکی اقامت خود داشته اند و تعداد آنها به قدری زیاد است که در این مقال شرح و حتّی نام بردن آنها ضروری نیست. علاقمندان می‌توانند به کتاب "الاصنام" رجوع فرمایند. در این دور مقدس منظور از صنم اعظم میرزا یحیی ازل است.^{۲۲}

بت‌های عرب

ویل دورانت در کتاب "تاریخ تمدن" در باره بت‌های عرب می‌نویسد:
 «در کعبه پیش از اسلام تعدادی بت بود که مظهر خدایان عرب به شمار می‌رفت. یکی از آنها، الله، محتملاً بت قبیله قریش بود؛ سه بت دیگر، لات و عزی و منات، دختران الله بودند. اگر بدانیم که هرودوت ال ایل لات (اللات) را به عنوان بزرگترین خدای عرب یاد کرده است، کهنسالی این خدایان عربی را دریافت توانیم کرد. قریش با پرستش الله به عنوان بزرگ خدایان، زمینه یکتاپرستی را فراهم کردند و به مردم مکه گفتند که الله خدای سرزمین آنهاست و باید یک دهم محصول و نخستین مولود چارپایان خود را بدو پیشکش کنند. قریش، که نسب خود را به ابراهیم و اسماعیل می‌رسانیدند، پرده‌داران و خادمان و ناظران امور مالی کعبه را برمی‌گزیدند؛ و یک اقلیت اشرافی، از فرزندان قصی، زمام حکومت مکه را به دست داشتند.» (تاریخ تمدن، ۱۸۵۳).^{۲۳}

صنم الاعظم همان هبل است: «و کانت لقریش اصناماً فی جوف الکعبة و حولها و کان اعظمها عندهم هبل. و کان فیما بلغنی من عقیق احمر علی صورة الانسان، مکسو الید الیمنی. ادرکته قریش کذلک، فجعلوا له یدا من ذهب. و کان اول من نصبه خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مُصَر. و کان یقال له هبل خزیمه. و کان فی جوف الکعبة، قدامه سبعة اقدح. مکتوب فی اولها: "صریح" الاخر: "مُصَق" فاذا شگوا فی مولود، اهدوا له هدیه، ثم ضربوا بالقداح...» (الاصنام، ۲۷-۲۸).^{۲۴}

هبل قریش در درون کعبه و پیرامون آن بت‌هایی داشتند و بزرگتر آنها نزد ایشان "هبل" بود و این بت از عقیق سرخ بر صورت انسان ساخته شده بود که دست راستش شکسته بود و قریش او را همچنان دست‌شکسته بدست آوردند. پس دستی از طلا برای آن بساختند.

قُلْ فِيهِ مَنَعَتِ الشَّيَاطِينُ عَنِ الصُّعُودِ إِلَى جِبْرُوتِ الْعِزِّ وَ الْإِقْتِدَارِ

در این عبارت مبارکه که راجع به فجر میلاد است می‌فرمایند شیاطین از بالا رفتن به جبروت عز و اقتدار ممنوع شدند. این عبارت با توجه به اشاراتی که به لیلۃ‌القدر شده

ریشه قرآنی دارد و در روایات و احادیث وارد شده که در شب قدر شیاطین به ساحت اعلیٰ صعود نمی‌کنند و یا از صعود ممنوع شده اند. رجوع کنید به تفسیر مجمع‌البیان که قبلاً از آن ذکری به میان آمد. در واقع میتوان از این عبارت که شیاطین از عروج به ساحت اعلیٰ در این یوم ممنوع شده اند تعبیر بدیعی نمود به این معنی که شیاطین معارضین داخلی امر در زمان جمال قدم هستند که رأس آنها میرزا یحیی ازل بود و این افراد در ساحت قدس راهی پیدا نمی‌کنند، یعنی قادر به رخنه کردن و صدمه زدن به هیکل امر الهی نیستند و از آن ممنوع شده اند.

فِي رُوحًا لِهَذَا الرُّوحِ الَّذِي مِنْهُ بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَ اهْتَزَّ كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ

بُعِثَ به معنی پراکنده شد - متفرق شد

اهْتَزَّ به معنی جنبید - به حرکت در آمد

عظم رمیم به معنی استخوان پوسیده است

عبارت فوق نیز که ذکر میکنند در این یوم میلاد مردگان به حرکت در آمدند که اشارت به آیات قرآنی دارد: «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ» (سوره انفطار، سوره ۸۲، آیه ۴) همچنین «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ» (سوره عادیات، سوره ۱۰۰، آیه ۹) و همچنین «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (سوره یس، سوره ۳۶، آیه ۷۸) که همه از علائم قیامت است که مردگان بر می‌خیزند و به جنبش می‌آیند که همه تعبیرات روحانی دارد که به واسطه تولد جمال قدم تمام بشارات گذشته به وقوع پیوست.

وَ فِيهِ وُلْدٌ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ

در عبارت فوق می‌فرمایند در یوم میلاد جمال قدم، فردی که نمی‌زاید و زائیده نمی‌شود متولد شد که اشاره ای است به آیه قرآنی - سوره اخلاص «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ *» (سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه‌های ۱-۴). بیان جمال قدم و نظائرش در الواح دیگر تقریباً به همین معنا و به عبارت خدائی غیر از این خدا نیست پدیدار شده و مورد اعتراض دشمنان امرالله قرار گرفته. در عبارت فوق و نظائرش منظور ذات حق نیست بلکه مظاهر مقدسه هستند که به کرات در آیات الهی توضیح و تشریح گردیده ولی معترضین حاضر به درک حقائق و پذیرفتن معانی نیستند بلکه مستغرق در تعصبات خود هستند. از جمله این افراد شیخ محمد تقی نجفی مخاطب لوح شیخ است که معروف به "لوح ابن ذنب" می‌باشد. شیخ نجفی بیانات مبارکه را در این مورد با تنگ‌بینی تمام نوعی کفر می‌دانست و مصرانه تأکید می‌کرد که سوره اخلاص را که به عربی است برای عامه مردم که عربی نمی‌دانند به فارسی ترجمه کنند که همه مطلع شوند که بایان به الوهیت حضرت بهاءالله معتقدند. این مطلب بطور تفصیل در کتب بهائی تشریح شده. از جمله رجوع فرمائید به کتاب "النالی مکنونه"^{۲۵}. کذب گفتار معاندین با اندک توجهی به آنچه می‌گویند آشکار می‌گردد و لازم به توجیه و تشریح زیاد و کنکاش ندارد، درست بمانند شتر در داستان مولانا که در مثنوی معنوی وارد شده:

آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا می‌آیی ای اقبال پی

گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیداست در زانوی تو
در این مورد جمال قدم در لوح شیخ و خطاب به او می‌فرماید قوله الاعز:
«آن جناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کلّ معلوم و مبرهن گردد که
حقّ لم یلد و لم یولد است و بابیها بریوبیّت و الوهیّت قائلند * یا شیخ این مقام مقام فنای از
نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدّلاً بر نیستی بحت بات است * این مقام لا
أملک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیاهاً و لا نشوراً است.» (لوح شیخ، ص ۳۱).

اهمّیت وجود مظاهر مقدّسه روح متعالی است که در آنها متجلّی است و گرنه آنها از خود
چیزی ندارند و جسم آنها مانند دیگر افراد بشر است. بنابر این وقتی ذکر می‌شود "لم یلد
و لم یولد" در مورد آن روح است که به این معنی است که ازلی و ابدی است و اگر تولدی
ذکر شود برای روح نیست، زیرا روح الهی تولدی ندارد و تولّد برای جسمی است که
روحی که "لم یلد و لم یولد" است که در او متجلّی است.

فَطُوبَى لِمَنْ يَتَّعَسُّ فِي بَحْرِ الْمَعَانِي مِنْ هَذَا الْبَيَانِ وَ يَصِلُ إِلَى لِنَالِي الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ الَّتِي
كُنَزَتْ فِي كَلِمَاتِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُتَعَالِي الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ فَيَا حَبِذَا لِمَنْ يَعْرِفُ وَ يَكُونُ مِنَ
الْعَارِفِينَ

بلافاصله بعد از بیان مبارک در اشاره به عبارت لم یلد و لم یولد، عبارت فوق را نازل می
فرمایند که باین مضمون است که خوشا به حال کسی که در دریای معانی در باره این
بیانی که ذکر شد غوطه‌ور شود و در این بحر به مرواریدهای علم و حکمت که در کلمات
الهی مخزون است برسد. خوشا به حال کسی که پروردگارش را شناخت و از عارفان
محسوب شد. یعنی لازمه درک بیان مبارک خوض و غور در کلمات الهی است که درک
کامل و صحیحی از آنچه بیان شده بدست آید.

قُلْ هَذَا فَجْرٌ فِيهِ غُرْسَتْ شَجْرَةُ الْأَعْظَمِ وَ اَثْمَرَتْ بِفَوَاكِهِ عَرٌّ بَدِيْعٍ تَأَلَّهَ لِكُلِّ ثَمْرَةٍ مِنْهَا
لِنَعْمَاتٍ إِذَا نَذَرْتُمْ لَكُمْ يَا مَلَأَ الرُّوحَ بَعْضَ تَرَنُّمَاتِهَا عَلَى مِقْدَارِكُمْ لِيَسْتَجِدِبَكُمْ وَ يُقَرِّبَكُمْ إِلَى
اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ

در عبارت فوق جمال قدم به شجره اعظم الهی اشاره می‌فرماید که در شب میلاد کاشته
شد و دارای میوه‌های شگفت‌انگیز گردید. البته منظور از شجره اعظم همان دیانت کلی
الهی است که در قرون و اعصار رهنمون بشر گردیده است و لفظ "غرس شجره اعظم
الهی" همان معنایی را افاده می‌کند که تجلی روح اعظم الهی بر افنده مظاهر مقدّسه آن را
ترسیم می‌نماید. وجوه تشابه فراوان بین دیانت کلی الهی و درخت موجود است و بهمین
علت است که در موارد متعدد دیانت کلی الهی به درخت تشبیه شده. این وجوه تشابه
عبارتند از: بر درخت پرندگان به آواز و سرانیدن مشغولند، درخت سایه دارد و مردم را
در زیر سایه اش از گرمای بی حدّ محفوظ می‌دارد، درخت میوه میدهد و باعث پرورش و
تنعم است، درخت ممکن است بسوزد و شعله و نور بدهد و بسیاری وجوه دیگر. در لوح
مبارک در این به درخت، در ابتداء از میوه‌های این درخت نام برده شده. و در عبارات
بعد در لوح مبارک میلاد یک به یک این میوه‌ها را برشمرده اند که هر کدام از آنها یکی

از مظاهر مقدّسه و شریعت‌های موجود است که همه میوه‌های این شجره هستند. و شاید بتوان این شجره را شجره لاشرقیه و لاغربیه نامید که وصفش در قرآن کریم آمده و حضرت ولی امرالله تعبیر بسیار زیبایی از این شجره می‌فرمایند و بصورت بدیعی آن را در توقیع منیع نوروز ۱۱۰ بدیع ترسیم و توجیه می‌فرمایند قوله الاعز:

«... ملاحظه نمائید که شجره لاشرقیه و لاغربیه که در عهد آدم بد قدرت الهیه در ارض مشیت غرس نموده و در ادوار سابقه در ارض میعاد در عهد حضرت خلیل و حضرت کلیم و حضرت روح در جزیره العرب در عهد حضرت خاتم و در کشور ایران و هندوستان در عهد حضرت زردشت، حضرت بودا و سایر انبیای اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین در مدت شش هزار سال متدرجاً نشو و نما نموده و به دم شهدای لا تعد و لا تحصی سقایت گشته و با وجود هبوب اریاح مخالف و عواصف گوناگون ریشه اش مستحکم گشته و اغصان و افنان و فروعش در ممالک و بلدان در خاور و باختر تعدد و امتداد یافته و بمرور ایام ببرگ و شکوفه و گل آراسته و مزین گشته و سایه بر عالمیان افکنده و روائح معطره اش مشام مؤمنین و مؤمنات را در بسط غبرا معطر نموده این شجره الهیه شجره اصلها ثابت فی ارض الکبریاء و فرعها فی السماء که ادیان عتیقه در ادوار مختلفه از این اصل قدیم منشعب و متفرع در سنه ستین در اقلیم فارس در مدینه طیبیه شیراز بر اثر ظهور قائم موعود "النقطه الاولیه الّتی تدور حولها ارواح المرسلین" ثمره ازلیه جنیه قدسیه اش را که در هویتش مکنون و مخزون بوده پس از انقضای شش هزار سال ظاهر و آشکار نمود و عالم کون را پس از طی مراحل طفولیت و صباوت بمقام بلوغ ذاتی برسانید و این ثمر جنی و رطب لطیف "زیتونه لاشرقیه و لاغربیه"، "قره عیون النبیین"، "و الظاهر بآثار جمیع الانبیاء" در مدت شش سنه در آسیاب محن و بلا و رنج و ابتلا مقهور و مصور گشت و عاقبه الامر در خطه آذربایجان در اثر رزیه عظمی و شهادت کبری خود را در سبیل ظهور و اشراق "بها السموات و الارض" فدا نمود. سپس در سنه تسع در زندان ارض طاء آن سجن انتن مظلم زیت این ذبح اعظم و دهن لطیف آن شهید اکبر افخم و فدائی موعود و مقصود امم مشتعل و روشن گشت و بر اثر تجلی روح اعظم بر قلب ممرّد الطف جمال قدم و مظلوم عالم رشحی از نور مهیمن حمراء بر عالمیان در ظلمت آن زندان مبذول گشت و سپس آن لمعه نور که در طور اکبر درخشید و طوریون از لمعاتش منصعق گشته در مدت ده سال در پس حجبات و سبحات غلیظه اهل غل و بغضاء در مدینه الله مقتوع گشت و پس از انقضای سنین مهلت در حین حرکت سلطان ظهور از دارالسلام بغداد بمدینه کبیره مصباح محجوب و مغطوء جلوه ای شدید بنمود و در انتهای واحد از بحبوحه رضوان پرتو بر عالمیان بیفکند. متعاقباً در ارض سر بر حسب وعده صریح مبشر امر حضرت رب العالمین در بدایت ثمانین مصباح الهی بفرموده جمال ابهی در بلور اخری مشتعل گشت و انوار ساطعه اش اقلیم مجاورده را روشن و منور گردانید...» (توقیعات مبارکه، ۴۱۹-۴۲۲).^{۲۶}

قُلْ هَذَا فُجْرٌ فِيهِ ظَهَرَ كَيْنُونَةُ الْمَكُونِ وَ غَيْبُ الْمَخْزُونِ وَ فِيهِ أَخَذَ جَمَالَ الْقَدَمِ كَأَسَ النَّبَاءِ بِأَتَامِلِ الْبِهَاءِ وَ سَقَى أَوْلَا بِنَفْسِهِ ثُمَّ أَنْفَقَهُ عَلَى أَهْلِ مَلَأَ الْإِنْشَاءَ مِنْ كُلِّ وَضِيعٍ وَ شَرِيفٍ

در عبارت فوق مجدداً به کینونة‌المکنون و غیب‌المخزون اشاره شده که نفس جمال قدم می باشد و قبلاً در باره معنای آن و سابقه اش مطالبی نوشته شد. در این مقال بیانات حضرت ربّ اعلیٰ را به جناب ملاً حسین بیاد می‌آوریم که بشارت رسیدن به کینونة مکنون و رمز مصون و غیب مخزون به ایشان داده شده و ملاً حسین موفق به کشف این رمز گردید. محتمل است در آن زمان نمی‌توانست درک مقامات جمال قدم را بکند ولی ناخود آگاه از اینکه جمال ابهی دعوت حضرت باب را قبول کردند سرور بیش از حدی وجودش را فرا گرفت که از لحاظ تاریخی بسیار مهم است. چون جزئیات این حوادث در تواریخ امری درج گردیده به همین اندازه اکتفاء می‌کنیم و علاقمندان می‌توانند به کتب تاریخی رجوع فرمایند.

أَنْ يَا قَلَمُ الْأَعْلَى فَاْمَسِكْ زِمَامَكَ تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ تَنْطِقُ وَ تَذَكُرُ نِعْمَاتِ الْأَنْمَارِ مِنْ شَجَرَةِ اللَّهِ لَتَبْقَى وَحِيداً فِي الْأَرْضِ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَفِرُّنَّ عَنْ حَوْلِكَ وَ يُنْفِضُونَ عَنْ سَاحَةِ قُدْسِكَ وَ إِنَّ هَذَا لِحَقٌّ يَقِينٌ يَا حَبْدًا مِنْ أَسْرَارِ التِّي لَنْ يَقْدِرَ أَنْ يَحْمِلَهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ

این عبارت جمال قدم خطاب به قلم اعلیٰ است که خود جلوه ای از مظهریت آن حضرت است و می‌فرماید قدری محتاطانه حرکت کن و تمام اثمار آن درخت و نعمات و حقائقش را که در عبارات قبل به آن اشاره شد، بیان نکن و علتش را چنین بیان می‌فرماید که اگر چنین کنی در زمین یکتا و تنها خواهی ماند و همه مردم طاقت شنیدن اسرار را ندارند و از حولت پراکنده می‌شوند. و بعد می‌فرماید که مطلبی که گفته شد حقیقتی است که در آن هیچ شکی راه ندارد. مشابه این بیان را حضرت ربّ اعلیٰ در قیوم‌الاسماء بیان می‌فرماید که اگر حقائق گفته شود، مؤمنین از دورشان پراکنده می‌شوند، زیرا همه ظرفیت شنیدن حقائق را ندارند، قوله الاعزّ: «یا قرّة‌العین لو کنت تعلمت و تکلمت من المؤمنین بما قد کنت علیه بالحق الاکبر لانفضوا المؤمنین...» (قیوم‌الاسماء، سوره ۴۷).

عبارت: «لَأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَفِرُّنَّ عَنْ حَوْلِكَ وَ يُنْفِضُونَ عَنْ سَاحَةِ قُدْسِكَ» بسیار شبیه یک آیه قرآنی است و شاید جمال قدم به آن نظر داشته اند. خداوند به حضرت محمد در قرآن کریم چنین نازل فرموده: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» (سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹). مضمون این آیه قرآنی از این قرار است: و اگر تو تند خو و سخت دل بودی مردم از پیرامون تو متفرق می‌شدند، پس چون امت به نادانی در باره تو بد کنند از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجویی آنان در کار جنگ مشورت نما...

برای تکمیل کلام لازم است ذکر شود که شرح نزول این آیه مربوط به جنگ اُخُد است که در ابتدا مؤمنین پیروز بودند و کفار شکست خورده بودند، ولی بعلت کم توجهی مؤمنین

مسأله برعکس شد. شرح این آیه از تفسیر المیزان در یادداشت شماره ۲۷ وارد شده.^{۲۷} علاقمندان می‌توانند به آن رجوع فرمایند.

أَمَا رَأَيْتَ يَا قَلَمُ بِأَنَّكَ مَا أَظْهَرْتَ إِلَّا أَقَلَّ مِنْ أَنْ يُحْصَى مِنْ أَسْرَارِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ كَيْفَ ارْتَفَعَتْ ضَجِيجُ الْمُنَافِقِينَ فِي الدِّيَارِ وَ ضَوْضَاءُ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الْأَسْرَارِ إِذَا خُذَ زِمَامَكَ ثُمَّ أَمْسِكَ ثُمَّ اسْتَنْزَ مَا أَعْطَاكَ بِجُودِهِ إِنْ تُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَ الْمُمْكِنَاتِ مِنْ مَاءِ الْعُدْبِ الْحَيَوَانَ الَّذِي جَعَلَكَ اللَّهُ مَعِينَهُ فَاجْرِ عَلَى مَقْدَارِهِمْ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ الَّذِي خَلَقَكَ بِأَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ إِذَا فَاعَمَلْ بِمَا أَمَرْتَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ فَيَا حَبْدًا مِنْ هَذَا الْحُكْمِ الَّذِي مِنْهُ أُخِذَ زِمَامُ الْمُوجُودَاتِ وَ مَنَعَ قَلَمُ الْأَعْلَى عَنْ ذِكْرِ مَا سَتَرَ مِنْ مَلَأَ الْأَنْشَاءَ إِنَّهُ لَعَلَى كَلْشَى قَدِيرٌ

لوح مبارک با عبارت فوق باختتام می‌رسد، که در این مقال در ادامه خطاب به قلم اعلی می‌فرمایند که ای قلم اعلی مشاهده می‌کنی که آنچه تو نوشتی و آنچه تو از اسرار پدیدار کردی به قدری کم بود که قابل شمارش نیست و در واقع نمی‌توان آن را به حساب آورد. با وجودی که تو مقدار بسیار کمی نوشتی، صدا و وضوای منافقین و اشرار و مشرکین بلند شده. بعد ادامه میدهند و به قلم اعلی نصیحت می‌فرمایند که از نوشتن خودداری کن و آنچه را که خداوند به واسطه بخشش به تو عطا کرده مستور و پنهان نگه دار. و اگر می‌خواهی که ممکنات را از آب خوشگوار حیوان و آب زندگانی روحانی بیاشامانی که تو خودت سرچشمه اش هستی پس فقط به اندازه ای که می‌توانند از آن بهره برند و قابلیت درک آن را دارند به آنها بده.

خاتمه

در این مقاله مختصری در باره الواح مولود صحبت شد و خصوصاً دو لوح میلاد مورد بررسی قرار گرفت یکی لوح رؤیا که به واسطه تصادم زمان نزول لوح با میلاد حضرت ربّ اعلی قسمتی از آن به میلاد حضرت ربّ اعلی اختصاص داده شده و از آن نام برده شده. لوح دیگر که مورد بررسی قرار گرفته طولانیترین الواح میلاد است و بعضی الفاظ و عبارات در این لوح مورد مذاقه قرار گرفتند. در این مقال به اهمیت روحانی میلاد حضرت ربّ اعلی و جمال قدم توجه شده و از خصوصیات جسمانی که محیط اجتماعی و اجداد و خانواده مبارک را در بر می‌گیرد بواسطه ضیق مجال صحبتی به میان نیامده.

یادداشت‌ها

۱- در روایات اسلامی آمده "أَنَا أَصْغَرُ مِنْ رَبِّي بِسَنَيْنٍ" یعنی من از پروردگارم دو سال کوچکترم. این بیان را از حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) دانسته اند ولی معنی آن مکشوف نیست. فضلالی امر بعنوان بشارت گذشته در اثباتیه و استدلالیه‌های خود از آن یاد کرده اند. در آثار اسلامی به عنوان مثال رجوع فرمائید به: «و أما ما ذكره في معنى خبر أنا أصغر من ربي بسنتين، فلعن الأمر بالعكس» (تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۴۷).

۲- در باره اول و دوم مُحَرَّم در کتاب مستطاب اقدس نازل قوله الاعزّ: «قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما الاول ایام ... وَ الْأَخْرَيْنِ فِي يَوْمَيْنِ كَذَلِكَ فَضِي الْأَمْرُ مِنْ لَدُنْ

امرِ عَلِيمِ» (کتاب اقدس، بند ۱۱۰، ۱۰۷). همچنین در رساله سؤال و جواب نازل: «سؤال: از عید مولود. جواب: مولود اقدس ابهی اول فجر یوم دوم محرّم است و یوم اول مولود مبشّر است و این دو یک یوم محسوب شده عند الله.» (کتاب اقدس، رساله سؤال و جواب، فقره ۲، ۴۲).

۳- حضرت ربّ اعلیٰ برای خود هیچ نام و نشانی نخواستند و حتّی در اولین اثر خود بعد از اظهار امر به ملاحسین بشرویه ای در قیوم الاسماء می‌فرمایند قوله الاعزّ: «یا سیّد الاکبر ما انا شئی الا و قد اقامتني قدرتك علي الامر ... یا بقیة الله قد فديت بكلي لك و رضيت السب في سبيلك و ما تمنيت الا القتل في محبتك و كفي بالله العلي معتصماً قديماً و كفي بالله شاهداً و كياً...» (منتخبات آیات، ص ۳۹).

همچنین حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله شخصی سیاح می‌فرمایند قوله الاعزّ: «در آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزّت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ، به اراده او متحرّک و به حیل و لایش متمسک. و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده، در جمیع مواضع آن خطابهائی به آن شخص غایب که از او مستفید و مستفیض بوده، نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده.» (مقاله شخصی سیاح، ص ۲).

۴- حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند قوله الاعزّ: «لأنّ لا عزّ الا في عرفان الله و لا لذة الا في توحيد الله فلا تحتجب عن الله بعد ظهوره فانّ كلّ ما رفع اللبّان كخاتم في يدي و انّني انا خاتم في يدي من يظهره الله...» (منتخبات آیات، ص ۱۱۹). مضمون این بیانات از این قرار است که: آنچه در شرع بیان است مانند انگشتری است در دست من و من مانند انگشتری هستم در دست من بظهوره الله که جمال قدم باشند.

۵- جمال قدم در لوح نصیر می‌فرمایند قوله الاعزّ: «ای نصیر * در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم بشأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بیزوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لا یزالم خواندم. مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنی که لَنْ یحصیه الا الله * تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند تا آنکه روح برفیق اعلیٰ راجع شد و بقمیص ابهی ناظر و احدی تفکر ننمود که بچه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم، چه که اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم باسمى از اسمایم از جمال محتجب نمیانندند * این است شأن این عباد و رتبه و مقام ایشان...» (مجموعه الواح، صص ۱۷۲ - ۱۷۳).

۶- جمال قدم روح متجلی بر مظاهر مقدّسه را یکی دانسته و خود را نوح و ابراهیم و غیره نامیده اند. بعنوان مثال در لوح مریم می‌فرمایند قوله الاعزّ: «باری این جان و سر را فی ازل الازال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم. وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر. وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و كذلك فعلوا بنا المشركون. باری ای مریم این لوح را بناله بدیعیه و گریه ربیعیه

نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم...» (عهد اعلیٰ، ص ۵۱۳). همچنین (بشارة النور، ص ۵۲).

۷- حضرت ربّ اعلیٰ در قیوم الاسماء بیانی می‌فرمایند که دلالت بر این دارد که آن حضرت در مورد نفس خودشان و مظهریتشان در ایام کودکی واقف بودند قوله الاعزّ: «و انی باذن الله فی صغری قد كنت بالحق علی نفسی علی الحق القوی علیما.» (قیوم الاسماء، سورة الاسم (۸۴)). همچنین داستان شیخ عابد، معلم و مدرس حضرت باب در کودکی، و توضیح عبارت "بسم الله الرحمن الرحیم" نیز بهمین حقیقت اشارت دارد.

۸- جمال قدم در کتاب بدیع می‌فرماید قوله الاعزّ: «... و همچنین مضمون بیان نقطه بیان، روح ما سواه فداه، است که می‌فرمایند این که ما بین ظهورین به طول می‌انجامد سبب عدم استعداد ناس است، و شمس حقیقت بعد از غروب در افق ابهی ناظر به عباد خود بوده، هر حین ملاحظه فرماید که نفسی ظاهر شده که تواند اصغای کلمه الله نماید، در همان حین نفس خود را باو بشناساند و اقلّ از تسع تسع عشر دقیقه صبر ننماید...» (کتاب بدیع، ص ۸۶).

۹- ایام تسعه، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، ناشر: کلمات پرس؛ اولین نشر آمریکا از نسخه مؤسسه مطبوعات ملی ایران، نشر ششم ۱۳۹۹ بدیع؛ لس آنجلس، ۱۹۸۱ (ایام تسعه).

۱۰- ترجمه به مضمون لوح ماه محرم (لوح ششم):

اوست پاک و بزرگوار

این ماهی است که در آن اسم اعظم (جمال قدم) متولد شد، شخصی که به واسطه اش کتف عالم به لرزه در آمد و ملاء اعلیٰ و اهل مدائن اسماء از اقدام او طلب تبرک کردند. با روح و ریحان تهلیل (لا اله الا الله گفتن) کنید و تکبیر گوئید (الله اکبر گفتن) و تسبیح کنید (سبحان الله گفتن). قسم به خداوند که این ماهی است که ماه‌های دیگر از او کسب نور می‌کند و در این ماه شخصی که گنج پنهان شده و غیب نا پیدا بود، پدیدار شد (مقصود جمال قدم است) و به بلندترین ندا بین مردم ندا کرد که پادشاهی سزاوار این مولود است که بواسطه اش عالم امکان خندان شد و متبسم گردید.

و درختان به آهستگی به حرکت در آمدند و دریاها به موج آمدند و کوه‌ها به حرکت در آمدند و بهشت به سخن آمد و صخره (اورشلیم) فریاد زد و اشیاء ندا کردند که ای مردمان روی زمین بسوی محل نورافشانی صورت پروردگار رحمن رحیم بشتابید.

این ماهی است که در آن بهشت‌ها به نورهای صورت پروردگار رحمن زینت کرده شد و مرغ بهشتی بر سدره المنتهی به آواز خوانی در آمد و قلوب مقربین منجذب شد، و لکن اکثر مردم از بی‌خبرانند. خوشا به حال کسی که او را دریافت و شخصی را شناخت که موعود کتب خداوند بلندپایه و ستایش شده است، و اوای به حال کسی که از وجودی رو برگرداند، که صورت اهل ملاء اعلیٰ بسویش متوجه شده و هر شخص مشرک رانده‌شده از آمدنش مدهوش شده است.

۱۱- ترجمه به مضمون لوح رؤیا (برای زیارت متن لوح به کتاب ایام تسعه، ص ۱۲، رجوع فرمائید):

به نام او که بر شاخه‌ها به نغمه‌سرائی مشغول است: ای شخصی که به یکی از اسماء من نامیده می‌شوی! ندای مرا از اطراف عرش من بشنو تا اینکه تو را به دریائی برساند که هیچ ساحلی آن را محصور نمی‌کند و به عمقش هیچ شناگری نرسیده و همانا پروردگار تو دانا و سخاوتمند است. خواستیم که بر تو منت بگذاریم و از آنچه ما در عالم رؤیا مشاهده کردیم برای تو بازگو کنیم تا آنکه تو بتوانی عالم نورانی را در عالم تاریک ببینی و یقین حاصل کنی که ما دارای عوالم دیگری در این عالم ناسوت هستیم و به این جهت پروردگار آگاه خود را سپاس گوئی و همانا او اگر بخواهد از یک ذره انوار خورشید را و از یک قطره امواج دریا را پدیدار کند. همانا او توانا است چنانچه از یک نقطه، علم آنچه بود و می‌باشد را تفصیل نمود. همانا ما بر عرش خود نشسته بودیم و ورقه ای نورانی که لباس سفید بلندی بر تن داشت وارد شد که بمانند ماه نورانی بود که در افق آسمان طلوع می‌کند. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. هنگامی که او رو بنده اش را از صورتش برداشت، آسمان‌ها و زمین را نورانی کرد بمانند اینکه ذات هستی قدم با انوارش بر او تجلی کرده باشد. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. و او لیخند میزد و مانند سرو ناز در دیدگاه خداوند رحمن می‌خرامید. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. سپس به سیر پرداخت و اطراف عرش را طواف نمود بدون داشتن هیچ قصد و اراده ای که از آن او باشد درست بمانند سوزن عشق و وله که بسوی مغناطیس جمال و زیبایی که در جلوی روی او بود کشیده شده باشد. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. و او با ملایمت راه می‌رفت و فرّ و شکوه بر او گرنش می‌نمود و ملکوت زیبایی از فراسوی او را به واسطه نیکوئی‌های شگفت‌انگیز و وقار و تناسب اندامش تهلیل می‌گفت. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. و ما متوجه موهای سیاهش در ازای گردن سفیدش شدیم، درست بمانند آن بود که شب و روز در این مقام ابهی و مقصد اقصی دست در آغوش هم انداخته اند. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. و چون دقیقتر به صورتش نگاه کردیم ما نقطه پنهان شده در زیر پرده واحدیه را یافتیم که از افق پیشانی‌اش نورافشان بود که بمانند آن بود که الواح عشق خداوند عالمیان و دفترهای عاشقان در دنیا تفصیل شده اند. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. و این نقطه حاکی از نقطه دیگری بود که در بالای سینه دست راستش قرار داشت. چه والا است فردی که

مولای رموز و آنچه آشکار است که او را خلق کرد وجودی که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. هیکل خداوند قیام نمود و به آرامی شروع به راه رفتن کرد و در پشت سر او ورقه (حوریه) نیز راه می‌رفت در حالی که گوش فرا می‌داشت و منجذب از آیات پروردگارش و با حالت هیجان و شور وله از آیات پروردگارش بود که آن را اضغاء می‌نمود. چه مبارک است نفسی که او را آفرید شخصی که مانندش را کسی ندیده. سپس به سرور و فرح و شوقش افزوده شد تا اینکه حالتش دگرگون شد و مدهوش بر زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد و از زمین برخاست، به پروردگارش نزدیک شد و گفت نفس من برای مسجونیت تو فدا باد ای وجودی که رمز غیب در ملکوت انشاء می‌باشی. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. و او به سوی مشرق عرش نگاه میکرد مانند شخصی که در مستی و سرگردانی فرورفته تا آنکه دستش را به دور گردن پروردگارش قرار داد و آن را بسوی خود کشاند. در این هنگام که او نزدیک شد ما هم باو نزدیک شدیم و در او دریافتیم آنچه را که در صحیفه مخزونه حمراء از قلم اعلائی ما نازل شده. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. سپس سرش را خم کرد و دو انگشتش را زیر صورتش قرار داد بمانند آن بود که هلال ماه به ماه تمام (ماه شب چهارده) نزدیک شده. چه والا است فردی که او را بوجود آورد که هیچ چشمی مانندش را ندیده است. در این موقعیت به صدائی بلند گفت که تمام وجود برای بلایای تو فدا باد ای سلطان زمین و آسمان. برای چه نفست را بین این افراد در مدینه عکا قرار دادی (این عبارت به صورت رمز معنای خاصی دارد)؟ قصد ممالک دیگر (عالم جاودان) کن، مقاماتی که چشم‌های اهل عالم اسماء بر آن نیفتاده. بر آنچه بوقوع پیوست ما تبسمی کردیم. شما، ای هوشیاران که بر کشتی قرمز رنگ (سفینه حمراء) من سوار هستید، در مورد این ذکر شیرین و آنچه را ما از سرّ مستسرّ پدیدار مخفی اراده کردیم شناسائی حاصل کنید.

این ذکر مصادف با روزی که در آن مبشر به ظهور من متولد شد، فردی که به ذکر من و سلطنت من گویا شد و مردم را به آسمان مشیت من و دریای اراده من و خورشید ظهور من آگاهی داد. و ما آن را (روز میلاد حضرت ربّ اعلی) معزّز کردیم به روز دیگری (میلاد جمال قدم) که در آن غیب مکنون و سرّ مخزون مصون پدیدار شد، فردی که به واسطه او ساکنان ملکوت اسماء مضطرب شدند و اهل زمین و آسمان بیهوش شدند و بر زمین افتادند و ما دست آنها را گرفتیم و آنها را بلند کردیم، و این واسطه چیرگی از جانب ما بود و توانائی از طرف ما و قدرت از جهت ما. و من مقتدر هستم بر آنچه بخواهم، هیچ خدائی نیست مگر من که داننده و دانا است. چه خوش است حال شخصی که راحه خداوند را در این یوم دریافت، یومی که محل طلوع ظهور الهی است و محل اشراق اسم من که آمرزنده است و روزی که در آن نسیم خوشبوی الهی وزید و نسمة الله مرور کرد و

روزی که کشش ظهور افراد مرده را برگرفت و طور ندا کرد که سلطنت سزاوار خداوند توانای والای دانای آگاه است و روزی که در آن هر آرزومندی به آرزویش رسید و تمام عارفان به عرفان شخصی رسیدند که به جستجوی او مشغول بودند و سالکان به صراط مستقیم او رسیدند. ای پروردگار این روز را بر احباء مبارک کن و بر آنها از آسمان بخشش نازل کن آنچه که آنها را از منقطعان از دون تو کند و از متوجهان به سوی افقی که از او خورشید بخشش تو اشراق کرد. ای خداوند برای آنها مقدر کن آنچه برای آنها در این دنیا و دنیای دیگر سودمند است. همانا تو مقتدر و بلند قدر و بخشنده و بی نیاز و بخشاینده هستی.

۱۲- حضرت عبدالبهاء در اولین لوح که از پیراغه مقدس آن حضرت بعد از صعود جمال قدم عزّ نزول یافت چنین می‌فرماید قوله الاعزّ:

«رَأَى النَّبِيَّ الْأَعْظَمَ الْمُتَمَلِّئاً عَلَى آفَاقِ الْأُمَمِ قَدْ غَابَ عَنِ مَشْرِقِ الْعَالَمِ وَيَلُوحُ وَيُضِيءُ مِنْ أَفْقِهِ الْإِبْهِيُّ وَمَلَكُوتِهِ الْأَعْلَى عَلَى الْأَكْوَانِ وَيُفِيضُ الْأَنْوَارَ عَلَى الْأَخْبَارِ وَيُنَشِّرُ نَفَحَاتِ الْحَيَاتِ عَلَى الْقُلُوبِ وَالْأَرْوَاحِ كَمَا أَخْبَرَ بِهِ مِنْ قَبْلُ فِي لَوْحِ الرُّؤْيَا الْمُنتَشِرَةِ فِي الْبَسِيطَةِ الْعَبْرَاءِ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحَتْ وَقَالَتْ كُلُّ الْوُجُودِ لِبِلَائِكَ الْفِدَاءُ يَا سُلْطَانَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَلِيَّ مَ أُوْدَعْتَ نَفْسَكَ بَيْنَ هُوَ لَاءِ فِي مَدِينَةِ عَكَاءَ أَفْصِدُ مَمَالِكِكَ الْأُخْرَى الْمَقَامَاتِ الَّتِي مَا وَقَعْتَ عَلَيْهَا عُيُونُ أَهْلِ الْأَسْمَاءِ عِنْدَ ذَلِكَ تَبَسَّمْنَا أَعْرِفُوا هَذَا الذِّكْرَ الْأَخْلَى وَمَا أَرَدْنَا مِنْ السِّرِّ الْمُسْتَسِيرِ الْأَخْفَى انْتَهَى، يَا أَحِبَّاءَ اللَّهِ أَيَاكُمْ وَالتَّرَلْزَلِ وَالْأَضْطِرَابِ وَ الْفَزَعِ وَالْأَضْطِرَارِ وَالْخُمُولِ وَالْخُمُودِ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ الْمَشْهُودِ الْيَوْمِ الْيَوْمِ الْإِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى الْيَوْمِ الْيَوْمِ الثَّبُوتِ وَالرُّسُوحِ بَيْنَ مَلَأِ الْأَنْشَاءِ...» (منتخبات مكاتيب، ج ۱، صص ۵-۶).

مضمون بیان مبارک از این قرار است: نیر اعظم نورانی از افق عالم غائب گردید ولی از افق ابهی و ملکوت اعلایش بر عالم عالمیان آشکار است و نورافشان و افاضه انوار بر نیکان می‌نماید و نسائم روحبخش بر قلوب و ارواح می‌فرستد، همان طوری که از قبل در لوح رؤیا که در عالم خاک منتشر شده خبر داد و فرمود و فرمایش او درست است: "حوریه بهشتی با صدائی بلند گفت که تمام ممکنات ذی جود برای بلایائی که تو متحملش شدی فدا باد ای سلطان زمین و آسمان - چرا نفست را در بین این مردم در مدینه عکارها کردی؟ قصد ممالک روحانی دیگر کن، مقاماتی که چشم‌های اهل ملکوت اسماء به آن نیفتاده. بر این گفتار ما لبخندی زدیم - این بیان شیرین را و آنچه ما از سر پوشیده شده در روپوش ذکر کردیم شما دریابید." انتهای بیان مبارک. ای احبای الهی میادا در شما تزلزل و پریشانی و فزع و درماندگی و افسردگی و سستی و پژمردگی بوجود آید از این واقعه ای که اتفاق افتاده. امروز یوم استقامت کبری است و الیوم یوم ثبوت و رسوخ بین ملاء انشاء....

۱۳- کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱-۲؛ تألیف شیخ محمد بن علی تهانوی؛ تحقیق علی دحروج، نقل النصّ الفارسی الی العربیه عبدالله الخالدی، ترجمه الاجنیه جورج زیناتی، ناشر: مکتبه لبنان ناشرون، طبع اول، بیروت، ۱۹۹۶ (کشاف اصطلاحات).

۱۴- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف سید جعفر سجّادی، ناشر: انتشارات طهوری: زبان و فرهنگ ایران - ۱۲۳، چاپ هفتم، طهران، ۱۳۸۳ شمسی (اصطلاحات عرفانی).

۱۵- معجم التعریفات، تألیف علامه علی بن محمد السید الشریف الجرجانی، متوفی ۸۱۶هـ.ق، تحقیق محمد صدیق المنشادی، ناشر: دارالفضلیه، قاهره، (تعریفات جرجانی).

۱۶- ترجمه به مضمون لوح چهارم - لوح میلاد جمال قدم که مُصدّر به عبارت: «الرُّؤْفُ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ أَنْ يَأْمُلَ الْعَيْبِ وَالشُّهُودِ أَنْ أَفْرَحُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ...» (متن لوح در صفحات ۴۸-۵۴، ایام تسعه درج گردیده) از این قرار است:

اوست مهربان و بخشنده و مهربان

ای ساکنین دنیای قابل رؤیت و عالم غیر قابل رؤیت! در وجود خودتان شادی کنید و در ذوات خود مسرور باشید برای اینکه شبی فرا رسید که در آن کورها محشور گردیدند و ادوار به گردش آمدند و شبها و روزها و میقات امر از جانب مقتدر قدیر برانگیخته شدند. مژده بر اهل ملاء اعلیٰ باد بر این روح بزرگوار شگفت‌انگیز.

امشب شبی است که در آن دروازه‌های بهشت باز شد و دروازه‌های دوزخ بسته شد و نگهبان بهشت خداوند رحمن در قطب جهان پدیدار شد. و نسیم الهی از جانب بخشش خداوند وزید و ساعت و قیامت برآستی آمد، اگر شما از عارفان باشید. مژده باد بر این شبی که تمام ایام از او کسب نور کردند و کسی بر آن خرد ندارد مگر هر نفس موقن بصیری.

برآستی در حولش، شب‌های قدر در طواف بوده اند و در آن شب ملائکه روح با ظروفي پر از آبهای بهشتی کوثر و تسنیم به پائین فرود آمدند و در آن شب تمام بهشت به زیور خداوند مقتدر عزیز مَنان مَزین گردید. و "تمام آنچه بود" برانگیخته شد و به حیات جدید مفتخر گردید و در آن شب رحمت الهی بر تمام اهل عالم پیشی گرفت. مژده باد بر شما ای گروه روحانیان از این فضل آشکار الهی.

و در این شب پایه‌های "جبت" لرزید و "صنم اعظم" بر زمین افتاد و بدی‌ها از ریشه برگرفته شدند و بت "منات" در وجودش نوحه کرد و سپس پشت بت "عزّی" شکست و صورتش سیاه شد. تمام این امور به این علت بود که فجر ظهور پدیدار شد که به واسطه پدیدار شدنش چشم‌های عظمت و شکوه و چشمان انبیاء و رسولان روشن شد. چه خوش است این فجری که به راستی از مطلع عزّ نورانی پدیدار شد.

بگو در آن فجر شیاطین از بالا رفتن به جبروت عزّ و اقتدار بازداشته شدند و باعث شد که قلوب آنهایی که بر خداوند مقتدر عزیز مختار اعتراض کردند، جریحه‌دار شود، و در آن شب صورت تباه‌کاران تیره شد و صورت‌های ابرار از این زیبایی الهی نورانی شد، جمالی که ظهورش را ملکوت غیب و شهود و همچنین اهل ملاء عالین منتظر بودند. چه پر زهت است این روحی که بواسطه اش آنهایی که در قبور بودند خارج شدند و هر استخوان پوسیده‌ای که در قبور قرار داشتند به حرکت آمدند.

بگو ای سرچشمه تمام بدی‌ها بر سرت بکوب و آنگاه ای محل انباشتن سرکشی‌ها به جای خودت در جهنم برگرد، برای آنکه جمال رحمن از افق امکان اشراق کرد با درخششی که نورش تمام سرزمین‌های الهی را در برگرفت، و از او روح مقتدر عزیز منان الهی آفریده شد، و به واسطه او انگشتان اراده (اراده خداوند) از روپوش عظمت بیرون آمد و پرده های (اوهام) موجودات را به سلطنت توانای بلند مرتبه و بزرگوارش پاره کرد. چه خوش است این فجری که در آن جمال قدم بر تخت اسم اعظم عظیمش نشست.

و در آن نفسی متولد که "نه میزاید و نه زائیده می‌شود". خوشا به حال نفسی که در دریای معانی این بیان غوطه‌ور شود و مرواریدهای علم و حکمت را دریابد که در کلمات خداوند بلند مرتبه توانای قدیر پنهان شده. بسیار نیکو است حال نفسی که به این مطلب شناسائی حاصل کند و از شناسندگان باشد.

بگو این صبحگاهی است که در آن دسته‌هایی از اهل بهشت و ملائکه پاک‌صفت فرود آمدند و بعضی از آنها بسوی ملاء اعلیٰ با نفحات جمال ابهای خداوند صعود نمودند. و از این نفحات ملائکه دیگری فرود آمدند که کاسه‌هایی مملو از کوثر جاودان را در دست داشتند و چنین نوشابه ای را به افرادی تقدیم کردند که مشغول طواف در اطراف محلی بودند که جمال قدم بر عرش اسم بخشنده اش مستوی بود. چه نیکو است حال فردی که در پیشگاهش حضور یافت و جمالش را زیارت کرد و نغمات وحیش را شنید و قلبش، از کلماتی که از دو لب پاک، والا و نورانی او خارج شد، زنده شد.

بگو این صبحگاهی است که در آن درخت بزرگ کاشته شد و مثمر به میوه‌های شگفت‌آور بلند مرتبه شد. قسم به خداوند که از برای هر میوه ای از این درخت نغماتی است و در این هنگام ای گروه روحانی برای شما از بعضی از ترنماتش به اندازه قابلیت شما یاد می‌کنیم تا اینکه شما را مجذوب و نزدیک به خداوندی کند که توانا و بلند مرتبه و قدیر است. چه خوش است صبحگاهی که از آن خورشید (الهی) از کرانه پاک به امر خداوند غیر قابل دسترس بلند مرتبه والا اشراق کرد.

بگو این صبحگاهی است که در آن "ذات پنهان و غیب پوشیده شده" پدیدار شد. و در آن جمال قدم کاسه جاودان را با انگشتان بهاء (حضرت بهاء الله) برگرفت و اول خودش از آن نوشید، سپس آن را به مردم روی زمین از هر فرد کم‌رتبه تا شریف انفاق کرد. چه نیکو است حال شخصی که آن را برگرفت و به حب بلند مرتبه والای او نوشید.

و همانا میوه ای از آن درخت گویا شد به آنچه درخت در کوه طور در بقعه مبارکه نورانی گویا شد و آنچه را گوش‌های حضرت موسی از آن شنید که او را از ممکنات منقطع کرد و او را به سوی محل پاک پر اطمینان نزدیک کرد. چه نیکو است این گشش خداوند توانای بلند مرتبه بزرگ.

و میوه دیگری از آن درخت گویا شد به آن چیزی که بواسطه اش روح (حضرت عیسی مسیح) منجذب شد و به سوی آسمان عزّ مبین صعود کرد. چه نیکو است این روحی که در جلوی رویش روح الامین (جبرئیل) با گروهی از ملائکه مقربین ایستاد.

و میوه ای از آن درخت گویا شد به آنچه قلب حضرت محمد رسول خداوند را منجذب کرد و از این ندای بلند مرتبه بالا رفت (معراج کرد) به سوی سدره المنتهی و ندای خداوند را از پس سرپرده بزرگی از رمز اسم من که پاک و والا و بزرگ است شنید. پس چه نیکو است این درختی که برآستی قد کشید که در سایه اش مردم زمین قرار گیرند.

همانا ای قلم اعلیٰ - قسم بخداوند راستی! زمام اختیار را در دست گیر و قدری ملاحظه کار باش که اگر گویا شوی و بازگویی کنی از نغمات میوه‌های این درخت خداوند، تو در زمین منفرد و بدون یاور خواهی شد، برای اینکه مردم همه از دورت فرار خواهند کرد و از ساحت پاک تو پراکنده خواهند شد و این حقیقتی غیر قابل انکار است. چه نیکو است رموزی که هیچ نفسی توانا بر دوش گرفتنش نیست مگر خداوند پادشاه بلند مرتبه زیبا.

آیا ای قلم، تو ندیدی که آنچه را تو از رموز پروردگار والای پرشکوه پدیدار کردی کمتر از آنست که به شمار آید - با این وصف باعث شد که فریاد منافقین از اطراف و اکناف و ضوضای مشرکین از بدکاران بلند شود. پس در این هنگام زمام اختیار را در دست گیر و بیش از این حرف نزن و سپس بپوشان (مستور دار) آنچه را که خداوند به جودش به تو عنایت کرده. اگر می‌خواهی اهل عالم را از آب گوارای زندگانی بنوشانی که خداوند تو را سرچشمه اش قرار داده به اندازه ظرفیت آنها جاری کن. این چنین نفسی که تو را به واسطه امری از جانبش آفرید به تو فرمان میدهد. پس عامل شو به آنچه مأمور شدی و از صابرین مباش. چه نیکو است این حکمی که زمام موجودات را بر گرفت و قلم اعلیٰ را مانع از بازگویی شد از آنچه از اهل عالم ناسوت پوشیده شده. همانا او بر هر چیزی توانا است.

۱۷- ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۷: مؤلف کتاب: فضل بن حسن طبرسی، متوفی ۵۴۸ ه.ق.، ترجمه: حسین نوری همدانی، محقق: مفتاح، محمد مفتاح؛ ترجمه: احمد بهشتی، تصحیح هاشم رسولی و دیگران، ناشر: فراهانی، چاپ اول، طهران (مجمع‌البیان - ترجمه).

۱۸- حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا مُحَرَّم ساکن گنجه» چنین می‌فرمایند قوله الاعز:

"هو الله ای محرم محرم حافظ شیرازی می‌گوید:

بین هلال محرم بخواه ساغر راح که ماه امن و امان است و سال صلح و صفا
عزیزدار زمان وصال کاندم مقابل شب قدر است و روز استفتاح
زیرا که دو روز از بدایت این ماه دو مولد مبارک است. ملاحظه کن که چگونه خدا از
لسان او جاری نموده است. پس تو به مقتضای این نام در میان انام خلق را به صلح و
سلام بخوان تا وحدت عالم انسانی جلوه نماید و قلوب به یکدیگر التیام یابد. و عليك البهاء
الابهی. ع" (مأخذ اشعار، ج ۲، ص ۲۱۹)

دو بیت فوق از غزل شماره ۹۲ حافظ (که در بعضی مجموعه‌ها وارد نشده) استخراج شده:

ببین هلال محرم بخواه ساغر راح
نزاع بر سر دنیای دون گدا نکند
عزیز دار زمان وصال را کان دم
بیار باده که روزش بخیر خواهد بود
کدام طاعت شایسته آید از من مست
دلا تو غافلی از کار خویش و می‌ترسم
به بوی وصل چو حافظ شبی به روز آور
که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح
به آشتی بیر ای نور دیده گوی فلاح
مقابل شب قدرست و روز استفتاح
هر آنکه جام صبحی نهد چراغ صباح
که بانگ شام ندانم ز فالق الاصبح
که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح
که بشکفد گل بختت ز جانب فتاح

زمان شاه شجاع است و دور حکمت و شرع
به راحت دل و جان کوش در مساء و صباح.

۱۹- ابوالفتوح رازی در تفسیر روض الجنان چنین می‌نویسد:

«فصل اول در سبب این نام و اصل و مأخذ او

علما در او خلاف کردند. بیشترین ایشانشان گفتند: یعنی شب تقدیر احکام و تقدیر قضایا آنچه خواهد بود در سال از آجال و ارزاق و اقسام، همه در این شب کنند، ... و روایت کرد ابو الضحی از عبدالله عباس که او گفت: خدای تعالی حکمها در شب نیمه ماه شعبان فصل کند و در شب قدر به فریشتگان سپارد، و برای آن مبارک خواند او را که در او خیرهای بسیار و برکت بسیار از آسمان فرود آید بر امت محمد - صلی الله علیه و آله ... ابوبکر و راق گفت: برای آن شب قدر خواند این شب را که هر بی‌قدری در این شب با قدر و منزلت شود چون طاعت کند و این شب را احیا کند. و گفتند: برای آن که طاعت در این شب بنزدیک خدای تعالی قدر و منزلت تمام دارد. سهل بن عبدالله گفت: برای آن که خدای تعالی رحمت در این شب بر بندگان تقدیر کند. بهری دگر گفتند: برای آن که در این شب فریشتگان با قدر و منزلت از آسمان به زمین آیند. خلیل احمد گفت: برای آن که در این شب زمین بر فریشتگان تنگ شود از بسیاری که فرود آیند، من قول العرب: قدرت علیه قدرا إذا ضیقت علیه، و منه قوله: وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ.

فصل دوم در ذکر اختلاف علما در وقتش

صحابه خلاف کردند در او. بعضی گفتند: این در عهد رسول بود. چون رسول - علیه السلام - برفت، این معنی برداشتند، و بعضی دگر گفتند: تا به قیامت باشد. ابو مرثد گفت از ابو ذر غفاری - رحمة الله علیه - پرسیدم حدیث شب قدر و آن که مرفوع است یا نیست! گفت: من از رسول - علیه السلام - پرسیدم و گفتم: این چیزی است که در عهد انبیاء باشد یا پس از ایشان باشد؟ گفت: لا بل تا به قیامت باشد. دیگری گفت از ابوهریره پرسیدم که، می‌گویند: شب قدر برداشتند از میان ما؟ گفت: دروغ گفت آن که این دعوی کرد. گفتم: کی باشد در سال؟ گفت: در ماه رمضان. بعضی دگر از صحابه گفتند: او مرفوع نیست، و لکن در جمله سال باشد تا اگر کسی طلاق خورد یا بنده را آزاد کند تا به

شب قدر طلاق و عتق موقوف باشد بر يك سال، تا يك سال تمام بنگذرد واقع نباشد، و این يك روایت است از عبدالله مسعود، و مذهب ابوحنیفه است.

اما جمهور علما برآنند که این شب در ماه رمضان باشد هر سال، و این قول عبدالله عمر است و حسن بصری و سعید جبیر.

آنکه خلاف کردند در ماه رمضان که کدام شب باشد. ابو رزین گفت: شب اول ماه رمضان باشد. حسن بصری گفت: شب هفدهم ماه رمضان باشد و آن شب بود که بر دگر روز وقعه بدر بود، و درست آن است که در عشر اواخر بود از ماه رمضان - و این مذهب اهل البیت است و شافعی. و ابوهریره خبری دگر روایت کرد که رسول گفت: فالتمسوا هذه فی العشر الغوابر، گفت: در دهه باقی طلب باید کردن. و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: رسول - صلی الله علیه و علی آله - در عشر اواخر اهل خود را بیدار کردی در ماه رمضان.

آنکه خلاف کردند که کدام شب باشد از این شبها! ابو سعید خدری گفت: رسول - علیه السلام - شب بیست و یکم ماه رمضان تا روز نماز کرد، و آن شب باران از آسمان می آمد، و کان المسجد علی عریش، و مسجد به چفته پوشیده بود، آب فرو می آمد و رسول - علیه السلام - سجده می کرد در میان آب و گل. بامداد چون از مسجد بیرون آمد، اثر آب و گل بر روی رسول بود. بعضی دگر گفتند: شب بیست و سهام باشد و این در اخبار اهل البیت است. مردی بنزدیک رسول آمد از جهینه و گفت: یا رسول الله! از قبیله ما تا به مدینه راه دور است، مرا راه نمای بر شب قدر در ماه رمضان. گفت: عليك بليلة ثلاث، و عشرین، گفت: شب بیست و سهام نگاه دار. و عبدالله عمر گفت: در عهد رسول چند کس در خواب دیدند از صحابه که شب قدر شب بیست و سهام است. ... من طعام بخوردم. گفت: نعل من بیاری. من نعلینی پیش رسول نهادم. ببوشید و بیرون آمد تا به مسجد آید. مرا گفت: کاری داری؟ گفتم: یا رسول الله! بنو سلمه مرا فرستاده اند تا بیرسم که شب قدر کدام شب باشد؟ گفت: امشب چندم است از ماه؟ گفتم: شب بیست و دوم است. گفت: فردا شب باشد - شب بیست و سهام. ...

فصل سهام در علامات او: حسن بصری روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: شب قدر شبی باشد خوش و روشن، نه گرم باشد و نه سرد باشد، بامدادش آفتاب برآید و او را شعاع نباشد. عبید بن عمیر گفت: در اواخر ماه رمضان در کشتی بودم، شبی از شبها آب دریا برگرفتم و باز خوردم، عذب زلال یافتم، بدانستم که آن شب شب قدر است.

فصل چهارم در فضائل و خصایص این شب

ابو هریره روایت کرد که از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که شب قدر نماز کند از سر ایمان و احتساب، خدای تعالی گناهان گذشته بیامرزد او را. و در خبر است که: شیطان در این شب بیرون نیاید و بر دگر روز تا چاشتگاه و نتواند که کسی را رنجی رساند از خیالی و فسادی. و سحر هیچ ساحر در این شب اثر نکند.

عبدالله عباس روایت کرد که: خدای تعالی در این شب فریشتگان را فرماید تا با جبریل از سدره المنتهی به زمین آیند. هفتاد هزار فریشته به زمین آیند با لواهای نور. چون به زمین

آیند لواها به چهار جایگاه بزنند: بر پشت خانه کعبه و بر سر تربت رسول - علیه السلام - و به مسجد بیت المقدس و به کوه طور سینا.
 آنگه جبریل گوید: پراکنده شوی، پراکنده شوند. هیچ سرای و حجره‌ای و خانه‌ای و سفینه‌ای بنماند که در آن جا مؤمنی یا مؤمنه‌ای باشد الا که فریشتگان در آن جا شوند الا خانه‌ای که در او سگی یا خوکی یا خمیری یا جنبی از حرام یا صورتی باشد. همه تسبیح و تهلیل و استغفار می‌کنند برای امت محمد.
 چون وقت صبح باشد، روی با آسمان نهند. ساکنان آسمان دنیا به استقبال آیند و گویند: از کجا می‌آیی؟ گویند: از زمین که دوش شب قدر بود امت محمد را. گویند: ما فعل الله بحوائج امة محمد؟

فصل پنجم در آنچه مستحب است که در این شب کنند و گویند
 در خبر است که یکی از زنان رسول گفت: یا رسول الله! اگر شب قدر یابم، چه گویم؟ گفت، بگو: اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني. و شریح بن هانی روایت کرد از عایشه که او گفت: اگر شب قدر دریابم، از خدای جز عاقبت نخواهم. عامر بن ربیعہ گفت: هر که او در شب قدر نماز شام و خفتن بکند، حظ خود گرفته باشد از شب قدر. و نمازی معین نیست در اخبار اصحاب ما جز که روایت کرده‌اند که در این شب صد رکعت نماز باید کردن، اعنی شب بیست و سهام. و از جمله نوافل ماه رمضان است، از جمله هزار رکعت. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که او شب بیست و سهام ماه رمضان سورتی الروم و العنکبوت بخواند، غفر الله له البتة...» (تفسیر رازی، ج ۲۰، صص ۳۴۲ - ۳۵۲).

۲۰- قرآن مجید، سوره نجم (۵۳)، آیات ۱۹ و ۲۰: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ *».

۲۱- ترجمه تفسیر جوامع الجامع، جلد‌های ۱ - ۶؛ تألیف فضل بن حسن طبرسی، متوفی ۵۴۸ه.ق؛ مترجم: علی عبدالحمیدی، اکبر غفوری، احمد امیری شادمهری، عبدالعلی صاحبی و دیگران؛ ناشر: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۵ه.ش. (جوامع الجامع - ترجمه).

۲۲- در مورد «صنم اعظم» در این دور مبارک به قاموس توقیع مبارک ۱۰۵ بدیع، اسرار ربانی، ج ۲، ص ۵۵ رجوع شود (اسرار ربانی، ج ۲، ص ۵۵).

۲۳- تاریخ تمدن، تألیف ویل دورانت، ترجمه به فارسی، نشر الکترونیکی (تاریخ تمدن).

۲۴- الاصنام - بت‌های عرب، تألیف هشام بن محمد الکلبی، ترجمه به فارسی: سیّد محمد-رضا جلالی نائینی، تهران، نشر نو، چ دوم، ۱۳۶۴ش (الاصنام).

۲۵- لنالی مکنونه، تألیف فؤاد صدیق، ناشر: مؤسسه مطبوعاتی مرآت، دهلی نو، ۲۰۱۷ (لنالی مکنونه). رجوع فرمائید به بخش سوم تحت عنوان توحید - توحید و انی انالله، ص ۱۳۵.

۲۶- توقیعات مبارکه حضرت ولی امر الله خطاب به احبای شرق، ناشر: لجنة ملى نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگن‌هاین، آلمان، ۱۹۹۲ میلادی (توقیعات مبارکه).

۲۷- در تفسیر المیزان در توصیف آیه قرانی سوره آل عمران، آیه ۱۵۹: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» چنین وارد شده:

«این آیات نیز تنمۀ آیاتی است که در خصوص جنگ احد نازل شده، و این آیات متعرض مسأله دیگری است که برای مسلمین پیش آمد و آن عبارت بود از تأسف و حسرتی که از کشته شدن جنگجویانشان و بزرگانیشان در دلشان پر شده بود، و قلم درشت کشتگان از طایفه انصار بود، چون از مهاجرین - بطوری که گفته شده - به جز چهار نفر کشته نشدند، و این حدس انسان را قوی می‌کند که بیشتر مقاومت از ناحیه انصار، و بیشتر ترس و وحشت از ناحیه مهاجرین بوده، و مهاجرین قبل از انصار گریختند.

و کوتاه سخن اینکه آیات مورد بحث خطا و خطبی را که باعث این اسف و حسرت شد بیان می‌کند، و سپس به امر دیگری اشاره می‌کند که زائیده آن اسف و حسرت بود، و آن عبارت بود از سوء ظن به رسول خدا (ص)، و اینکه آن جناب، باعث شد که مسلمانان گرفتار آن حسرت و اسف شوند، و در آن مهلکه بیفتند، ... و خلاصه معنای آیه نهی مؤمنین است از اینکه مثل کافران باشند، و در باره کسانی که در بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند بگویند: اگر نزد ما مانده بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند، برای اینکه این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه‌ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می‌کند، علاوه بر اینکه سخنی است ناشی از جهل، برای اینکه دوری فلان شخص از خانواده و بستگانش، نه او را زنده می‌کند و نه می‌میراند، و اصولاً احیا و اماتۀ او شؤن مختص به خدای تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنهاری که شما مسلمانان مثل آن کفار نباشید، که خدا بدانچه می‌کنید بصیر و بینا است. " فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ ... " کلمه «فظ» به معنای جفاکار بی‌رحم است و غلیظ بودن قلب کنایه است از نداشتن رقت و رأفت، و کلمه «انفضاض» که مصدر فعل «انفضوا» است متفرق شدن است. در این آیه شریفه التفاتی به کار رفته، چون در آیات قبل خطاب متوجه عموم مسلمین بود، و در این آیه متوجه شخص رسول خدا (ص) شده، و خطاب در اصل معنا در حقیقت باز به عموم مسلمین است و می‌خواهد بفرماید: رسول ما به رحمتی از ناحیه ما نسبت به شما مهربان شده است، و به همین جهت به او امر کردیم که از شما عفو کند و برایتان استغفار نماید و با شما در امور مشورت کند، و وقتی تصمیمی گرفت بر ما توکل کند. ... و این سخن به خاطر اینکه حرف «فا» در اول آن آمده فرع و نتیجه‌گیری از کلامی دیگر است که البته صریحاً در آیات نیامده، ولی سیاق بر آن دلالت دارد و تقدیر کلام چنین است: "و اذا كان حالهم ما تريه من الشبابة بالدين كفروا، و التحسر على قتلهم، فبرحمة منا لنت لهم، و الا لانفضوا من حولك." (تفسیر المیزان - ترجمه، ج ۴، صص ۸۴ - ۸۸).

طلعت جمال ابهى در آئینه الواح میلاد

سفینه عرفان دفتر ۲۱

"ای امة الله اگر از منزل پرسی، سجن، و اگر از غذا پرسی، محن و بلايا، و اگر از جسد پرسی، در ضعف، و اگر از روح پرسی، در سرور و فرحی که مقابله نمی نماید بآن سرور من علی الارض..."

روایت مظلومیت از لسان عظمت

ناصر نبیلی

راقم این رساله و نگارنده این مقاله افتخار دارد که به مناسبت دویستمین سالگرد میلاد جمال اقدس ابهی، در باره یکی از مهمترین جلوه‌های حیات آن محبوب بی‌همتا، یعنی مظلومیت «مظهر مظلومیت کبری» مطالبی را بنگارد و تقدیم خوانندگان آن نماید. امید آن است که این قلم ناتوان بتواند تا حدی بیان کننده این جلوه از حیات «مظلوم آفاق» باشد. عنوان این مقاله «روایت مظلومیت از لسان عظمت» است، یعنی حکایت مظلومیت جمال قدم جل ذکره الاعظم از زبان خود ایشان و در آثار مبارکه حضرتشان، چرا که همان گونه که در این مقاله خواهد آمد، جز خود آن حضرت احدی قادر نیست که مراتب این مظلومیت را درک کند و روایت نماید.

مظلومیت مظاهر الهیه

میدانیم که کلمه مظلومیت به معنای تحمل ظلم و حمل آن است و ظلم از نظر مفهومی جنبه ای سلبی، و از جنبه وجودی، وجودی عدمی دارد، یعنی ظلم عدم عدل است و عدل مطابق تعریفی قدیمی که حضرت بهاءالله در یکی از آثار مبارکه آن راتائید فرموده اند «عطاء کل ذی حق حقه» است.^۱ بنابر این ظلم عبارت است از عدم اعطاء حق به صاحب حق و از میان بردن و ضایع نمودن و سلب آن است. لذا میزان مظلومیت هر ذی حقی بستگی به میزان حقی دارد که صاحب آن است و از او باز ستانده شده است. مطابق اعتقادات اهل بهاء در مورد مظاهر الهی، ایشان مشیت اولیه و سبب و علت آفرینش عالم امکان هستند و مظهر «یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید» اند، و در حقیقت صاحب تمامی حق و نفس حق هستند. بنابر این هر امری که بر خلاف اراده ایشان که عین حق است از سوی هر کس در عالم امکان سر زند ستمی است که بر ایشان که صاحب اصلی حق هستند وارد می‌آید و البته این مظالم وارده بر مظاهر الهیه درجاتی گوناگون و متفاوت دارند. از جهتی دیگر از آن جا که ایشان مشیت اولیه و واسطه خلقت و علت خلق هستند، مطابق نظر حکما به معلول خود یعنی عالم امکان، «علاقه علیت»^۲ دارند و البته در سلسله درجات این علانق، تعلق ایشان به عالم انسان و دوستان حضرت یزدان شأن دیگری دارد، علاقه ای که حضرت عبدالبهاء در بیان رابطه بین حق و خلق، آن را تحت عنوان «تعلق حق به خلق» ذکر فرموده اند،^۳ علاقه ای که شدید و در نهایت درجه ممکن است و حضرت عبدالبهاء در مناجاتی در باره آن چنین فرمایند «از من به من مهربان تری، محبتت پیشتر و بیشتر...»، یعنی این تعلق حق به خلق حتی شدیدتر از تعلقی است

که خود ما به خودمان داریم، چرا که او از ما به ما مهربان‌تر است، لذا ستمی را که ما بر خودمان روا می‌داریم بر او گران‌تر می‌آید تا بر ما. در اینجا باید گفت که نه تنها مظلومی که در عالم وجود بر همه مظلومین وارد می‌آید پیامبران را به اندوهی بی‌انتهای دچار مینماید بلکه حتی ضری و صدمه‌ای که بابت ارتکاب این ظلم بر خود ظالم وارد می‌آید حزنی شدید متوجه مظهر ظهور می‌نماید چرا که او در هر حال به همه مخلوقات خویش چه بی‌گناه و چه گناهکار، چه عاصی و چه مطیع تعلق خاطر دارد و رحمت و واسعۀ خود را از ایشان دریغ نمی‌دارد، چنان چه در بارۀ این معنا در مناجاتی چنین می‌فرماید: «... توئی آن کریمی که امطار سحاب سماء رحمتت بر شریف و وضعی باریده و اشراقات آفتاب بخششت بر عاصی و مطیع تابیده.»^۴ همچنین میتوان مظاهر این محبت و رحمت عام را در آثار مبارکۀ دیگری آن جا که آن حضرت مظلومیت خود را روایت مینمایند ملاحظه نمود. مثلاً در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه که مظلوم او بر مظلوم آفاق شهرۀ آفاق است و در لوح مریم آن حضرت او را ظالم عجم مینامند می‌فرماید «ان الذین حولک یحبونک لانفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما اراد الا ان یقربک الی مقر الفضل و یقلبک الی یمین العدل و کان ربک علی ما اقول شهیداً» (یعنی کسانی که پیرامون تو هستند تو را به خاطر خودشان دوست دارند و من تو را به خاطر خودت دوست دارم و از این دوست داشتن اراده‌ای ندارم جز آن که تو را به جایگاه فضل نزدیک گردانم و به سوی دادگری هدایتت نمایم و بر آن چه که می‌گویم پروردگار تو گواه است). بی‌تردید آن حضرت همان گونه که در بسیاری از بیانات مبارکۀ خویش فرموده اند هیچ گونه مدافعه‌ای با امثال ناصرالدین شاه نداشته‌اند، چنان چه در بیانی در این خصوص چنین می‌فرمایند «... سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند. این مظلوم با احدی مدافعه ننموده، کل بر این فقره شاهد و گواهند.»^۵ نصایح قلم اعلیٰ در آثار مبارکۀ خطاب به ظالمان ارض از امرا گرفته تا علما و اظهار امید آن حضرت بر این که ایشان به حق اقبال نمایند نشان از آن دارد که حضرتشان به جمیع نظر عنایت داشتند و نگران حال آنان و جامعۀ بشری بودند.

نکته‌ای را که در اینجا باید یاد آور شد این است که هم چنان که مظلومیت مظاهر مقدسه به تعلق ایشان به عالم امکان مرتبط است، مظلومیت ما هم تابعی از تعلق ما به جهان هستی به طور عموم، و عالم انسان و دوستان حق به نحو خاص است.

نکته کلی مهم دیگری را که در بارۀ مظلومیت مظاهر مقدسه باید بیان نمود این است که همچنان که در عرصۀ هستی این مظلومیت اندازه و نهایی ندارد و بی‌انتهای است در عرصۀ زمان هم ابتدا و انتهایی برای آن متصور نیست و این مظلومیت متعلق به همه اعصار است، هم چنان که در آثار مبارکۀ ای که در این مقاله ذکر خواهند شد، مظلومیت هر یک از این مظاهر ظهور به منزله مظلومیت همه آنها در طول تاریخ بوده و هست.

شاید بتوان با این توضیح مختصر و ذکر کلیاتی در بارۀ مظلومیت مظاهر الهیه تا حدی با نگاهی بشری به عظمت و نامتناهی بودن این مظلومیت و مراتب آن پی برد. باید اذعان نمود که پی بردن به کیفیت آن کما هو حقۀ برای ما که در رتبۀ خلق هستیم امکان‌پذیر نیست و ادراک این مقام و شریک بودن در احساس این مظلومیت شناختی قلبی و ماوراء

عقل منطقی لازم دارد که تعمق در آثار مبارکه آنجا که روایت این مظلومیت میشود میتواند تا حدی این شناخت را برای ما فراهم آورد. مظلوم آفاق در آثار مبارکه خویش در موارد متعددی تصریح مینمایند که احدی نمی‌تواند به حقیقت مظلومیت ایشان پی برد. از جمله در بیانی در این باره می‌فرمایند «**لا يعلم ماورد علينا الا الله العزيز العليم**»^۶

جمال ابهی مظهر مظلومیت کبری^۱

اما بعد از این بحث کلی در باره مظلومیت مظاهر الهیه، باید گفت مظلومیت مظهر ظهور الهی در این دور یزدانی دارای جوانب و وجوهی است که در ادیان گذشته سابقه و نظیر و مثیلی ندارد. می‌دانیم در میان پیروان ادیان الهی و در کتب آسمانی هر یک از مظاهر ظهور به لقبی خاص مشهور و مخصص هستند، از جمله حضرت ابراهیم به «خلیل»، حضرت موسی به «کلیم»، حضرت مسیح به «روح»، و حضرت محمد به «حبیب»، که هر یک از این القاب نمایانگر جنبه‌های برجسته‌ای از شیوه زندگی و سیره این مظاهر الهیه بوده است. اما در این دور یزدانی، مظهر ظهور کلی الهی و موعود جمیع ادیان در بسیاری از آثار مقدسه خود، خویشتن را به لقب «مظلوم» ملقب، و به این اسم موسوم و به این صفت موصوف فرموده است، چه در بیاناتی که در ارتباط مستقیم با مظلومیت آن حضرت بوده اند، مثلاً آنجا که در کتاب عهدی، مقصود خود را با عنوان «مظلوم» از حمل شتاد بیان می‌فرمایند و یا در بیاناتی که موضوع آنها ارتباط مستقیمی با مقام مظلومیت ایشان ندارند، مثلاً آنجا که می‌فرمایند «... یا عبدالوهاب علیک بهانی، این که سؤال از بقای روح نمودی **این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن...**»^۷ این که چرا در این بیان، جمال قدم از مظلومیت خود مایه می‌گذارند و از مقام و موضع مظلومیت خویش شهادت بر بقای روح میدهند و نه از جایگاه جلال و جبروت خود، لایق تعمق بسیار است و البته باید دلیل آن را در آثار مظلومیت جستجو نمود. در اینجا باید گفت که آن حضرت نه تنها در دفعات پر شماری در آثار مبارکه خویش، خود را «مظلوم» و یا «مظلوم آفاق» و یا «مظهر مظلومیت کبری» خطاب فرموده اند بلکه بخش قابل توجهی از آثار خود نظیر لوح حوریه، لوح ملاح‌القدس، لوح مریم، و لوح احتراق و بعضی دیگر از آثار مبارکه را به صورت ویژه، به شرح بلایای وارده بر خود و حکایت مظلومیت خویش اختصاص داده اند و در بخش‌های عمده‌ای از الواح دیگری مانند لوح شیخ و الواح ملوک و در بسیاری دیگر از الواح مبارکه، به روایت این مظلومیت پرداخته اند، و این مطلب نشان از اهمیت فوق‌العاده این روایت دارد.

در اینجا و در پاسخ به این پرسش که چرا جمال ابهی در بیشتر موارد در آثار مبارکه خود را به این عنوان، یعنی «مظلوم»، نام نهاده اند، باید گفت که هر چند همه مظاهر الهیه در طول تاریخ «مظلوم» بوده اند و برای انجام رسالت خویش رنج‌های جان‌کاه تحمل نموده اند و حتی بعضی در این راه جان داده اند، اما آن چه که باعث می‌شود که جمال اقدس ابهی خود را با این اسم مسمی مینمایند و به این نام می‌نامند، شدت و حدت و عظمت بی سابقه مظلومیتی است که آن حضرت در ابعاد مختلف و گوناگون در حیات خویش تحمل فرموده اند و البته همان گونه که می‌دانیم بی‌سابقه بودن این مظلومیت در رابطه با ظلم بی

سابقه ای است که در این دور، عالم وجود را در بر گرفته است. این که در اینجا ذکر می شود «عالم وجود» برای این است که فی المثل در هیچ دورانی در تاریخ بشر ظلمی را که اکنون بر محیط زیست ما وارد شده است، وارد نیامده. مظلوم آفاق در آثار متعددی از جمله «پنج کنز» آن جا که می فرمایند "... آمده ام در این عالم پر آلایش که از **ظلم ظالمین و تعدی خاننین** باب آسایش بر تمام وجوه مسدود است..." و مقدمه لوح حکمت که در توصیف روزگار خویش می فرمایند "... **فی هذه الايام التي فيها تغبر وجه العدل** ...» و «قد احترق المخلصون» و در دیگر الواح مبارکه، از این ظلم و جور بی سابقه سخن می گویند و بالطبع این مظلومیت بی سابقه در رابطه با این چنین ظلم بی سابقه ای است که عالم را در بر گرفته. آن حضرت در آثار پر شماری از بی پیشینه بودن مظلومیت خود از وجوه مختلف، چه از نظر «شدت» و چه از جهت «تنوع» و چه از جنبه «استمرار» آن، یاد می نمایند. از جمله در زیارت نامه آن حضرت که مأخوذ از آثار خود ایشان است در این خصوص چنین می فرمایند "**اشهد بان ما رات عين الابداع مظلوم شبهك**" یعنی گواهی میدهم به این که چشم ابداع مظلومی چون تو را ندید. همچنین در توصیف شدت بلایا و مظالم وارده بر حضرتشان در لوح «شیخ نجفی» شعری را شاهد آورده و می فرماید "**او حزنی ما یعقوب بث اقله و کل بلا ایوب بعض بلیتی**" یعنی آن چه از احزان یعقوب که شایع است جزو کمترین احزان من بود و تمام بلایای ایوب بخش کوچکی از بلایای من است. و در جایی دیگر از این لوح می فرمایند "**یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آن چه که شبه ومثل نداشته و کل را بکمال تسلیم و رضا لاجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم.**" ملاحظه می کنیم که در این بیان کوتاه و مختصر حضرت بهاء الله هم بی مثل بودن مظلومیت خویش را توصیف می فرمایند و هم مراتب قبول و رضای خود را برای تحمل آن، و هم مقصد از قبول این مظلومیت را بیان می فرمایند. در جایی دیگر در همین لوح، در باره مظالم و بلایای وارد بر خود می فرمایند "**و لا یخفی علی اهل البصر و الناظرین الی المنظر الاکبر بانی فی اکثر ایامی کنت کعبد جالس تحت سیف علق بخیط واحد و لا یدری متی ینزل. اینزل فی الحین او بعد حین. و فی کل ذالک نشکر الله رب العالمین**" می فرمایند: بر اهل بصر و ناظرین به سوی منظر اکبر (یعنی نفس مقدس خودشان) پنهان نماند این که من در بیشتر روزهای زندگیم مانند بنده ای بودم که زیر شمشیری نشسته است که به یک رشته باریک نخ آویزان شده است و نمی داند که این شمشیر، این لحظه فرود می آید یا لحظه دیگر، و در همه آن لحظات، خداوند و پروردگار جهانیان را شکر میکنم. ملا حظه می فرمائید که در این بیان آن حضرت چگونه بر استمرار این بلایا و لا یقطع بودن آن در زمان حیاتشان، تأکید می فرمایند.

در لوح مریم هم آن حضرت در قسمت های مختلفی از این لوح، به توصیف شدت و عظمت و استمرار مظلومیت خود پرداخته و چنین می فرمایند "**ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نمود و از سحاب قضا امطار بلا فی کل حین بر این جمال مبین باریده ...**" در این بیان، جمال جانان در توصیف شدت مظلومیتشان، مظلومیت «اسم اول» خود را که بنا به فرموده حضرت ولی امر الله مقصود حضرت نقطه

اولی است،^۸ نسبت به مظلومیت خویش محو میانگارانند، حال آن که مظلومیت آن حضرت هم مطابق آن چه که در زیارتنامه مشترک ذکر شده است، از اول ابداع شبه و مثلی نداشته. این که با وجود این، چرا مظلومیت مظلوم آفاق مظلومیت اسم اول ایشان را از لوح امکان محو مینماید دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که در حقیقت، خود مظهر مظلومیت کبری از آن آگاه است. از جمله این دلایل می‌تواند طولانی بودن دوران رسالت حضرت بهاءالله نسبت به دوران حضرت رب اعلیٰ باشد که همراه با بلایای لا تحصی بود و شاید یک وجه دیگر آن این باشد که مظالمی که از جانب خویشان و بستگان و نزدیکان مظلوم آفاق بر آن حضرت وارد آمدند و برای ایشان بسیار ناگوار و دردآور بودند بر حضرت اعلیٰ وارد نیامد و افراد خاندان افنان نه تنها با امر آن حضرت مخالفتی ننمودند بلکه اکثریت ایشان به امر مبارک ایمان آوردند و بر عهد و پیمان الهی ثابت ماندند و بعضی از ایشان مانند «حاج سید جواد شیرازی» و «میرزای شیرازی» که رسماً در جرگه پیروان امر بابی نبودند در خفا به حمایت امر آن حضرت پرداختند.

توجه داشته باشیم که مطلع و عنوان این لوح مبارک «هوالمحزون فی حزنی» است، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق آثار مبارکه با ذکر اسماء الهیه آغاز می‌شوند مانند «هوالمعلیم والحکیم» و یا «تعالی الله شأنه العظمة والافتداری» یا «تعالی شأنه حکمت و البیان»، اما در مطلع این لوح، خداوند با عنوان «هو المحزون فی حزنی» یاد میشود و این عنوان، خود نشان از اندوه مقدس و بی‌کران حضرت بهاءالله ناشی از بلایای وارده برایشان را دارد، اندوهی که خدا را در این غم بی‌انتهای مظهر ظهور خویش، شریک خود گردانیده است. به راستی بر سر مظلوم آفاق چه آمده است که خداوندی که در آثار مبارکه از جمله لوح احتراق «بهجت العالمین» و مصدر سرور جهانیان است در اینجا اینچنین محزون و اندوهگین است. در بیانی دیگر در این لوح می‌فرمایند «قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند...» و در قسمتی دیگر از آن، در توصیف شدت بلایای وارده بر خود می‌فرمایند «تالله حملت مالا یحمله الابحار و الامواج و الاثمار و لا ما کان و ما یکون...» یعنی سوگند به خداوند حمل نمودم آن چه را که نه دریاها و امواج و اثمار و نه آن چه که بود و هست تحمل نمود. و در جایی دیگر در توصیف عظمت مظلومیت و اندوه بی‌انتهای خویش می‌فرمایند «ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که به هیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته» و بالاخره در توصیف شریک بودنشان در مظلومیت همه مظاهر الهیه می‌فرمایند «... وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر، وقتی در نارم افکندند و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذالک فعلوا ابنا المشرکون.»

ملاحظه می‌فرمائید که در این لوح یک جا می‌فرمایند که خلیل به خاطر درد من خود را در نار افکند و جای دیگر می‌فرمایند من خود خلیل بودم که در نار افکنده شدم و این همان مطلبی است که در مقدمه این مقاله ذکر شد، یعنی این که مظلومیت مظاهر ظهور، محدودیت زمانی ندارد و در اینجا گوئی که این مظهر ظهور کلی الهی در ظهور مظلومیت خویش نه تنها بار مظالم عصر خود بلکه ثقل همه ستم‌هایی را که بر کلیه مظاهر الهیه در ادوار ماضیه رفته است کلهم و به تنهائی بر دوش میکشد و مظهر کلیه

مظلومیت همه مظاهر الهیه است. پس عجب نیست اگر تصور نمایم که کلمه «مظلوم» در حال و آینده جهان و در میان پیروان ادیان لقب اصلی شارع این امر اعظم باشد که خود برای خود اختیار نموده است.

از دیگر آثار مبارکه ای که جمال اقدس ابهی^۱ در آن در قالب یک رویا به نحو تاثرانگیز و شگفت‌آوری از بلایا و مصائب و مظلومیت بی‌منت‌های خویش سخن می‌گویند، لوح مبارک «حوریه» است. مطابق آن چه که در این لوح، لسان عظمت از مظلومیت خود روایت می‌نماید، هنگامی که حوریه بهشتی از یکی از غرفات فردوس خارج می‌شود و در برابر ایشان جلوه می‌نماید و با حضرت‌نشان مواجه می‌گردد و روبروی آن حضرت می‌ایستد و بر چهره مبارک می‌نگرد، آثار حزن شدیدی را در چهره آن حضرت مشاهده می‌کند و خطاب به ایشان می‌گوید "اجد فیک من آثار الحزن الذی ما شهدت فی احد دونک کانی اری بان الامکان قد حزن بحزنک ...". حوریه می‌گوید در تو نشانه‌های اندوهی را می‌ابم که در هیچ کس بجز تو ندیدم، مثل این که عالم امکان به حزن تو محزون شده است. او هیکل مبارک را قسم می‌دهد که راز غم خود را برایش افشاء نمایند و آن حضرت روایت می‌فرماید که در جواب او فرمودند: "قلت لها لا تسئلی فی ذلک لانک لن تستطعی ان تسمعی منی فی حزنی ولو کان اقل من الحرف ذکرا". یعنی به او گفتم در این باره از من چیزی مپرس برای اینکه تو هرگز توانائی و استطاعت آن را نداری که درباره آنده من چیزی بشنوی، ولو آن که کمتر از یک حرف باشد. با تفکر در این بیان مبارک شاید بتوانیم تا حدی به عظمت حزنی پی ببریم که در اثر مظالم وارده بر ایشان، بر آن حضرت وارد آمد به شأنی که حتی حوریه هم که نزدیک‌ترین به ایشان و مظهر صفات و اسماء خود آن حضرت است، طاقت شنیدن حرفی از آن را ندارد. در ادامه مظلوم آفاق خطاب به حوریه می‌فرماید "ثم اقسمک بالله المقدر المهیمن القیوم بان ترفعی یدک عنی و اترکینی وحده ثم ارجعی الی محلک فی الفردوس و لا تسئلی فیما لا اقدر ان اذکر لک ولو کان اقل من الحرف رمزا". یعنی سپس سوگند میدهم تو را به خداوند مقتدر و مهیمن و قیوم، به این که دست از من برداری و من را تنها بگذاری و رها کنی و سپس به محل خود در فردوس برگردی و از آن چه که قادر نیستم برای تو ذکر نمایم، ولو کمتر از حرفی از آن راز را، از من نپرسی. در این جا جمال ابهی از آنده راز گونه ای سخن می‌گویند که نه خود می‌خواهند که از آن سخن گویند و نه حوریه قادر به شنیدن شرح آن است. در ادامه این لوح مبارک، حضرت بهاء‌الله در توصیف نشانه های ناشی از بلایای وارده بر ایشان چند نشان را که حوریه در وجود مبارکشان یافته است، به این شرح بیان می‌فرماید «تزلزل سری، حنین قلبی، تصرخ کینونتی، احتراق عظمی، ترجف جلدی، اضطراب نفسی، تبلیل جسمی» یعنی لرزش درون من، ناله دل من، سوزش استخوان من، از جای برکنده شدن پوست من، پریشانی نفس من، و پاره پاره شدن کالبد من. سپس در ادامه شرح این گفت و گو با حوریه، جمال قدم برای این که او را متوجه عظمت حزن و آنده خویشتن نمایند، می‌فرماید "قلت لها فو حزنی الذی ما اتاه من سرور لا تسئلی من شینی فنظری الی قلبی لیظهر لک ماتطلبین" یعنی به حوریه گفتم سوگند به آن اندوهی که برای آن شادمانی در پی نمی‌آید هیچ چیز از من مپرس. پس

نگاه کن به قلب من برای آن که آن چه در جست و جوی آن هستی برای تو آشکار شود. ملاحظه می‌فرمائید که در این جا جمال ابهی^۱ به اندوه خویش قسم یاد می‌نماید، اندوهی که در راه خدا بر ایشان وارد شده، لذا تقدس یافته است. اما مطابق آن چه که در ادامه این لوح شرح داده شده، حوریه هر قدر که در وجود مبارک تفحص می‌کند قلبی نمی‌یابد. لذا به جمال قدم می‌گوید **"کلما تفحصت ما وجدت فیک من قلب لا طلع منه امرک."** یعنی هر چه تفحص نمودم در تو قلبی نیافتم تا به واسطه آن از حال تو باخبر شوم. پس از این، جمال قدم در توصیف اندوه بی‌کرانی که حوریه با آن روبرو می‌گردد و شرح مواجهه خود با او، صحنه بسیار تأثر انگیز و دراماتیکی را ترسیم نموده و می‌فرماید **"فلما سمعت رفعت رأسها و وجدت عینها فاضتا من الدم کان البحور ظهرت من قطره من دموعها. فلما وقعت عینا علی عینی قد اخذ البكاء زمام الصبر عنها وضجت بضجیح لن اقدر ان اذکره او اصفه الی ان بکیت ببکائها و رفعت یدیها الی کتفی و وضعت یدی الی کتفیها و بکینا بما لا عد له بحیث لا یحصیه زمان و لا ازل و لا ابد و لا عقب و لا عهد..."** یعنی چون این سخن حوریه را شنیدم، سرش را بلند کردم و آنگاه دو چشمش را پر از خون یافتم، مانند این که دریاها از قطره ای از اشک‌های (خونین) او پدید آمدند. پس هنگامی که دو چشمش بر چشم من افتاد و نگاه ما در هم آمیخت گریه عنان صبر را از او گرفت و ضجه نمود، ضجه ای که قادر نیستم آن را ذکر نمایم و یا وصف کنم، تا این که من هم با گریه او به گریه افتادم و دستش را بر روی شانه ام نهادم و دست خودم را بر شانه او گذاشتم و هر دو با هم گریستیم، گریستنی که معادلی برای آن نیست به شانی که برای آن زمانی را نمی‌توان محاسبه نمود، نه ازلی و نه ابدی و نه سالیانی و نه عهدی، یعنی «گریستنی تمام ناشدنی و دائمی که حکایت از غمی بی‌پایان دارد». در ادامه این لوح و شرح این «روایای بقا» ملاحظه می‌کنیم که حوریه نه تنها در وجود مبارک قلبی را مشاهده نمی‌نماید بلکه هر چقدر که جستجو میکند در هیکل آن حضرت، کبدی را هم نمی‌یابد. گوئی که هر دو از شدت آتش بلایا و احزان وارده از اهل نفاق بر مظلوم آفاق، ذوب شده اند و از میان رفته اند. جمال اقدس ابهی^۱ در شرح این رویا منشأ این بلایا و مظالم و در نتیجه احزان وارده بر ایشان را از زبان فرشته مخلوق خود، یعنی حوریه، افشا می‌فرماید، آن جا که حوریه آن جمال بی‌همتا را در منتهای بلا می‌یابد و دیده اش بر جمال آن محبوب دل‌ربا گشوده میشود و خطاب به آن جمال ازلی می‌فرماید **"قد اجد منک رانحه المحبوب وانت محبوب العالمین. لو انت، هو لم تغیر وجهک الجمیل اهذاً من ملأ الفرقان او من اهل البیان فوا حسره للخلائق اجمعین."** یعنی همانا من از تو بوی خوش و رائحه محبوب را می‌شنوم. اگر تو او هستی (یعنی محبوب زیبای من هستی) پس چرا روی زیبای تو دگرگون شده است؟ آیا این «به خاطر بلایای وارده» از اهل اسلام و پیروان فرقان است، یا از اهل بیان؟ پس حسرت فراوان بر همه خلائق باد. آن چه که ذکر شد مختصری بود از آن چه که لسان عظمت از مظلومیت خود در این رویا روایت و حکایت فرموده است.

حزب مظلوم

اما بعد از آن چه که در باره مراتب مظلومیت مظلوم آفاق و عظمت این مظلومیت و مراتب دیگر آن ذکر شد، تذکر این مطلب برای ما پیروان آن حضرت حائز اهمیت بسیار است که جمال قدم نه تنها خود را مظلوم آفاق خوانده است، بلکه در بسیاری از بیانات مبارکه خویش پیروان راستین خود را «حزب مظلوم» نام نهاده است و آنان را به این صفت خاصه خود، متصف و مفتخر و متباهی فرموده است. نامیدن اهل بهاء به عنوان حزب مظلوم از جانب جمال اقدس ابهی هم حکایت از انتساب پیروان آنین بهائی به نام آن حضرت دارد و هم به تبع آن نشان از آن دارد که این پیروان هم باید متصف به صفت مظلومیت حقیقی باشند تا بتوانند عضوی از اعضاء این حزب باشند و البته که این تسمیه و این اتصاف در نظر اهل انصاف، بار گران و ثقل عظیمی را بر دوش اهل بهاء گذاشته است که همانا بر آوردن خواسته و انتظار حق از بندگان خود، یعنی متصف شدن ایشان به صفت مظلومیت حقیقی است.

باید گفت که در آثار مبارکه در موارد عدیده ای جمال قدم نه تنها به مظلومیت پیروان خود شهادت داده اند، بلکه این مظلومیت را هم مانند مظلومیت خود در تاریخ بشر «بی نظیر و بی مثل دانسته اند.» از جمله در یکی از الواح مبارکه در این باره می‌فرمایند: "از صبر و سکون و تسلیم و رضا مظاهر عدل شده اند و در اصطبار بمقامی رسیده اند که کشته شده اند و نکشته اند، مع آن که بر مظلوم‌های ارض وارد شد آن چه که تاریخ عالم شبیه آن را ذکر ننموده و چشم امم مثلش را ندیده." و در اینجا باید بر این نکته اشاره نمود که به نظر می‌رسد مقصد اصلی از برگزاری بزرگداشت‌هایی چون دویستمین سالگرد میلاد جمال اقدس ابهی باید بمنصه ظهور رسیدن و تحقق انتظاراتی باشد که آن حضرت از بندگان خود داشته و دارد و از جمله بزرگترین این انتظارات متصف شدن این بندگان به صفت مظلومیت حقیقی است و برای متصف شدن به چنین صفتی و دارا بودن چنین منفیتی باید نسبت به این مفهوم یعنی مظلومیت، شناخت و عرفان کافی حاصل نمود و وجوه مختلف این معنا را دریافت، و البته تنها راه رسیدن به این شناخت مشاهده تجلی این مظلومیت در مرآت تامه و مجلی اسماء و صفات حق یعنی مظهر مظلومیت کبری است. بنابر این برای رسیدن به مراتب بینش و عمل که مقصد غائی از مطالعات و تحقیقات بهائی است لازم است تا سعی کنیم تا آنجا که میتوانیم وجوه مختلف مفهوم این مظلومیت حقیقی را دریابیم و بفهمیم و به موجب این درک و فهم عمل نماییم تا آن وقت بتوانیم عضو حقیقی حزب مظلوم باشیم.

وجوه مختلفه مفهوم مظلومیت

یکی از وجوه بارز و شاخصه‌های مظلومیت حقیقی، «مقبولیت و محبوبیت» آن در نزد حق است. در این خصوص می‌توانیم به بیان مشهوری از لسان عظمت ناظر باشیم که خطاب به یکی از پیروان خویش چنین می‌فرمایند: "محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است و قدر این مظلومیت را دانسته، تو هم بدان. لعمرالله مظلومیت بسیار محبوب است. کوثر عرفان رحمن را پنهانی بنوش و قدر بدان. ایام غلبه ظاهریه خواهد آمد،

ولکن این لذت را نخواهد داشت. و اگر درست ملاحظه کنی، عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمایی. این است بیان اعلیٰ که از قلم اعلیٰ جاری شد. طوبی لک بما فزت به.^{۱۰} در این بیان مبارک در رابطه با مفهوم مظلومیت به چند نکته مهم میتوان پی برد. نخست آن که مظلومیت در نزد حق بسیار محبوب است. دوم، در این مظلومیت لذت و حلاوتی است که در ایام غلبه و قدرت ظاهریه نخواهد بود. و سوم، در همان حالت مذکوره، یعنی مظلومیت، میتوان عظمت امر را مشاهده نمود. خلاصه بر طبق این بیان مبارک سه خصیصه محبوبیت و لذت و فیض و عظمت را در این حالت مظلومیت میتوان مشاهده نمود. اما چرا مظلومیت محبوب است؟ برای آن میتوان دلایل چندی مطرح نمود. باید گفت که برای ما اهل بهاء اعظم دلیل بر این محبوبیت آن است که محبوب عالمیان و آن که مظهر محبوبیت است آن را بسیار محبوب دانسته است، بر آن شهادت داده است. دوم آن که تجربه بشری محبوبیت مظلومیت را اثبات می‌نماید. برآستی چرا برای میلیون‌ها مسیحی صلیب محبوب و مقدس است و بر آن بوسه میزنند و آن را نماد آئین خویش قرار داده اند؟ برای آن که صلیب جایگاهی بود که مظلومیت مسیح در آن به اوج خود و اعلیٰ درجه آن رسید و در اوج این مظلومیت بود که به ملکوت عروج نمود. یا آن که چرا حضرت نقطه اولیٰ ابلاغ رسالت خود را طی رویائی دریافت میفرمایند که در آن مشاهده میکنند که از خون گلوی بریده امام حسین چند قطره می‌نوشند؟^{۱۱} برای این که این رویا پیام مظلومیت امام حسین را به آن حضرت می‌رساند، مظلومیتی که با رسالت آن مظلوم بی همتا عجین بود. باید گفت که مظلومیت نه تنها لازال در نزد مظاهر مقدسه محبوب بوده است، بلکه حتی در خارج از حوزه دین در نزد بسیاری از شخصیت‌های بزرگ تاریخی و مصلحین اجتماعی همچون سقراط، و نهایتاً همه اندیشمندان هم محبوب بوده و هست و این بحث در باره «محبوبیت مظلومیت» در جامعه بشری و از دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان مانند فیلسوفان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان، می‌تواند زمینه بسیار جالبی جهت تحقیق محققین باشد.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که برآستی در این مظلومیت چه فضیلتی نهفته است که سلطان سلاطین عالم خود را به نام نامی آن نام مینهد و آن را محبوب می‌شمارد و حلاوتی را برای آن قائل است که در ایام غلبه ظاهریه نخواهد بود؟ آیا همچنان که منظور نظر بسیاری از مردمان و البته از جنبه منفی آن می‌باشد، مظلومیت، مفعولیت و مقهوریت و فروپاشی در برابر ستم است یا آن که مظلومیتی که منظور نظر حق است وجوه متمایزه دیگری دارد؟ و مقاصد دیگری را دنبال مینماید؟ و آن چگونه مظلومیتی است که در نظر حق محبوب است و شیرینی و حلاوت و عظمت دارد؟

در تعریف مظلومیت، میتوان گفت که مظلومیت حقیقی گذشتی آگاهانه و عاشقانه و هدف مند از حق خویشتن در بالاترین مدارج اختیار و اقتدار و اشتیاق است و این اشتیاق تحمل بلا در سبیل خدا که مظلومیت حقیقی را محقق می‌سازد در بیانات مبارکه متعددی تجلی نموده است، از جمله آنجا که می‌فرمایند "انی فدیت بنفسی فی سبیل الله واشتاق البلیا فی حبه ورضانه."^{۱۲} از نظر عرفاء اشتیاق خواستن چیزی است که انسان داشته است و آن را از دست داده است و منتهی درجه خواستن است. جمال ابهی در یکی از الواح مبارکه

اشتیاق خود در تحمل بلا و فدا شدن در سبیل الهی را چنین توصیف می‌فرمایند: "... و انا نسئل الله بان یجری علینا ما یحب و یرضی من حکم القضاء فی عوالم الامضاء و سیظهر ذالک و بعض ما ارادوا لانی انفقتم روحی و نفسی و جسدی فی سبیل محبوبی و اشتیاقی الی الله کاشتیاق العین الی الجمال و الحوت الی الزلال بل ازید من ذالک و اعلیٰ عما یحصی من القلم الاعلیٰ علی الالواح." ^{۱۳} در مقدمه ای بر این بیان، جمال قدم از توطئه هائی پرده بر میدارند که از جانب دشمنان بر علیه ایشان چیده شده است و از خداوند می‌خواهند که به زودی آن چه را مورد رضای او است و بعضی از آن چه که دشمنان در باره ایشان اراده نموده اند در باره ایشان مجری دارد و آن گاه از اشتیاق خود سخن می‌گویند، اشتیاقی که مانند شوق دیده است به دیدن زیبایی، و اشتیاق ماهی است برای رسیدن به آب زلال، بلکه بیشتر از آن است و این اشتیاق بالاتر از آن چیزی است که در الواح مبارکه احصاء شده و از آن یاد گردیده. در قسمتی از لوح سلطان هم حضرت بهاءالله در باره اندوه شدید خود به خاطر بندگان و اشتیاق آن حضرت در جهت تحمل بلایا به خاطر نجات این بندگان سخن گفته و چنین می‌فرمایند: "... قد استهل مدمعی الی آن بل مضجعی و لیس حزنی لنفسی، تالله رأسی یشتاق الرماح فی حب مولاه و ما مررت علی شجر الا و قد خاطبه فوادی یا لیت قطعت لاسمی و صلب علیک جسدی فی سبیل ربی بما اری الناس فی سکرهم یعمهون ... " (یعنی همانا اشک من به نحوی جاری شد که بستم خیس شد و اندوه من به خاطر خودم نیست. سوگند به خداوند که سر من اشتیاق دارد تا در راه دوستی مولایش بر سر نیزه رود. و من بر هیچ درختی نگزاشتم مگر آن که قلبم آن را مورد خطاب قرار داد که ای کاش به اسم من بریده میشدی (یعنی این که برای من صلیب می‌شدی) و جسد من در راه پروردگارم بر تو مصلوب می‌شد، برای این که مردم را در مستی خود سرگردان نبینم.) بنابر این مظلومیت حقیقی چنین خواستنی و چنین اشتیاقی است، بلا را در سبیل خدا و نه پذیرش ظلم و سر تسلیم نهادن در برابر ستم. به یاد بیاوریم همان نفس مقدسی که لقب مظلوم را برای خود اختیار نمود در بیانی مهیمن برای ظالمان ارض خط و نشان میکشد و مراتب عدم گذشت خویش را در مقابل مظالم حتی احدی از آنان اعلان می‌نماید و بر سر ایشان فریاد می‌زند و می‌فرماید "ای ظالمان ارض، از ظلم دست خود را کوتاه نمائید، زیرا که قسم یاد نمودم که از ظلم احدی نگذرم." او از حق خویشتن می‌گذرد، اما اندک ستمی را بر دیگران روا نمی‌دارد. بنا بر این حق در برابر مظالمی که بر مردم جهان و مظاهر وجود رفته است هرگز کوتاه نیامده است. اما در عین حال گذشتن از حقوق فردی را، که خود او به ما بخشیده است، و فدا نمودن آن چه را که در حقیقت به رسم امانت به ما سپرده است، برای رسیدن به ارزش‌های برتر و اهداف متعالی از ما خواسته است و نه خدای ناخواسته ضایع نمودن و هدر دادن این حقوق را. حضرت بهاءالله در بیانات بسیار به عدم این تضییع تصریح می‌نمایند و از جمله در بیانی می‌فرمایند "در صحیفه بیان این کلمه علیا مسطور و مرقوم بگو ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که فی سبیل الله بر این مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود." ^{۱۴} مظلوم آفاق در بیانی که از قبل به آن اشاره شد مقصود خود را از تحمل بلایا و قبول مظلومیت در سبیل حق را "اخماد نار ضغینه و بغضا" اعلام نموده و

چنین میفرماید "مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلاها و انزال آیات و اظهار بینات احماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد." ^{۱۵} و می‌دانیم که خاموش نمودن این آتش دشمنی شدید و بغضا خود به جهت وصول به هدف اصلی این دور و کور مبارک، یعنی اتفاق اهل عالم و وحدت عالم انسانی است. بنا بر این علت غائی و مقصد نهائی از قبول مظلومیت را باید هدف عالی تحقق وحدت عالم انسانی بدانیم که محور اصلی تعالیم بهائی است. همان گونه که ملاحظه می‌گردد در این بیان مظلوم آفاق نه تنها حمل شدائد و بلاها و قبول مظلومیت از جانب حضرتشان را به عنوان حجت در ردیف آیات نازله ذکر فرموده اند، بلکه در این بیان، آن را مقدم بر این آیات قرار داده اند، چرا که همان طور که میدانیم آیات بر دو قسم هستند: آیات تدوینی که نوشته میشوند و آیات تکوینی که در عالم کون تحقق خارجی می‌یابند و مظلومیت، اعظم آیت تکوینی مظهر امر الهی است که مظلوم آفاق در آیات تدوینی خود از آن روایت می‌فرماید و البته این روایت در بر دارنده اتمام حجت قاطعی است برای اهل بهاء و مردم دنیا.

یکی دیگر از لوازم این مظلومیتی که منظور نظر حق است قدرت و اقتدار و عظمت است، قدرت و عظمتی که همچنان که در لوح مبارک ذکر شد در همان حالت مظلومیت مشاهده می‌شود. برای همین است که مظهر مظلومیت کبری در نهایت صلابت ظالمان ارض را مورد خطاب قرار می‌دهند. این اقتدار را میتوانیم در بیانات پر شماری در آثار مبارکه آن حضرت علی‌الخصوص در الواح ملوک و سلاطین خطاب به صاحبان قدرت بیابیم. از جمله در بیانی در این باره می‌فرماید "اسمع ندائی مرة اخرى من شطر سجنی لیخبرک بما ورد علی جمالی من مظاهر جلالی و تعرف صبری بعد قدرتی و اضطباری بعد اقتداری." ^{۱۵} در این بیان مبارک مظلوم آفاق از مظالمی سخن می‌گویند که از مظاهر جلال حق، یعنی پادشاهان، بر حضرتشان وارد شده، و در مواجهه با این مظالم، از صبری حکایت مینمایند که مسبوق به قدرت است، و اضطباری که پیشینه‌ای از اقتدار دارد و اگر در این بیان مبارک دقت کنیم در می‌یابیم که این قدرت و اقتدار بر آن صبر و اضطبار که از لوازم مظلومیت در مواجهه با مظالم هستند، سبقت دارند، یعنی این صبر و اضطبار مبتنی و متکی بر آن قدرت و اقتدار هستند. بنابر این مظلومیت حقیقی قدرت و اقتدار قبلی‌ای را همراه دارد که به آن شکوه و عظمت می‌دهد و عنوان این سخن یعنی «روایت مظلومیت از لسان عظمت» هم اشاره به همین معنا دارد.

بدیهی است که توأم بودن این اقتدار و عظمت با مظلومیت در نزد مظهر ربوبیت باید در آئینه وجود عباد مظلوم هم تجلی و نمود داشته باشد که البته ما در بسیاری از موارد، جلوه‌هایی از این اقتدار را در مواجهه با مظالم، در حیات بسیاری از پیروان این حزب مظلوم مشاهده نموده و می‌نماییم.

یکی از وجوه دیگر این مظلومیت افشاگری در باره مظالم است. همچنان که در ابتدا اشاره شد لسان عظمت در بسیاری از آثار مبارکه خویش، شرح این مظلومیت را حکایت و روایت می‌فرماید و در اینجا نکته قابل تأمل این است که آن حضرت این روایت را برای طیف وسیعی از مخاطبان خود، یعنی از مریم گرفته که از بستگان دلبد ایشان بود تا

نفوس مقدسه دیگری که به ایشان بسیار نزدیک بودند و تا رؤسا و پادشاهان عالم و تا حتی شیخ نجفی که دشمن عنود امرالله بود بیان می‌فرمایند. اما بی شک یکی از دردآورترین جنبه‌های بیان این مظلومیت و اوج این درد آنجا است که آن حضرت برای رفع شبهات جهت حفظ امرالله، شرح مظالم وارده از جانب برادر خود یعنی کسی که به ید عنایت خویش او را پروردند، برای دشمن خویش، یعنی شیخ نجفی، روایت می‌کنند و از آن شیخ می‌نمایند و می‌فرمایند "یا شیخ ان قلمی ینوح لنفسی و اللوح یبکی بما ورد علی من الذی حفظناه فی سنین المتوالیات و کان ان یخدم امام وجهی فی اللیالی و الايام الی ان اغواه احد خدامی الذی سمی بسید محمد ... ورد منهما علی ما صاح به کل عالم و ناح به کل عارف و ذرفت دموع المنصفین ..."^{۱۶} می‌فرمایند ای شیخ همانا قلم من بر من نوحه می‌نماید و لوح گریه میکند از آنچه که بر من وارد شد از جانب کسی که در سال‌های متوالی او را حفظ نمودم، و او شب‌ها و روزها خدمت من را می‌کرد تا این که یکی از خدام من که به سید محمد موسوم است او را اغواء نمود و بعد در ادامه بیان می‌فرمایند از آن دو تن (یعنی میرزا یحیی و سید محمد) بر من وارد شد آن چه که به خاطر آن همه عالمیان فریادی از درد برآوردند و تمام عارفان به واسطه آن نوحه نمودند و اشک‌های انسان‌های منصف به واسطه آن چه که از این دو تن بر من وارد شد جاری شدند. این بیان مبارک مصداق این شعر است که:

من از بیگانگان هر گز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

تصور میکنیم که مصدر صبر و به تعبیر لوح احتراق «صبر العالمین» از ظلم‌های وارده از خویشان خویش به کجا باید رسیده باشد که شرح این مظالم را برای دشمنان خود بیان نماید؟ مظلومی که نه تنها بر شخص ایشان بلکه بر مبنای این بیان مبارک بر امر الهی و بر کل عالم و بر عارفین و بر منصفین و عدالت‌خواهان و بر خود حق وارد آمد. خلاصه مطلب آن که مظلوم آفاق همواره شرح مظلومی را که از جانب دشمنان امر و از سوی اهل نفاق و شقاق و از جانب خویشان و اطرافیان و حتی پیروانشان بر ایشان وارد می‌آمد برای طیف وسیعی از مخاطبان خود، چه خویش و چه بیگانه و چه دوست و دشمن حکایت و روایت می‌فرمودند و در بیان آن، چیزی فروگذار نمی‌نمودند. بر مبنای آن چه که ذکر شد، ظلم‌های وارده بر مظلوم آفاق از جانب افراد مختلفی به عمل آمده است که میتوان آنها را در سه گروه متفاوت جای داد: خویشان و اطرافیان نزدیک، دشمنان خارجی امر، و بالاخره پیروان.

مظلومیت جمال ابهی در قبال اقباء و اطرافیان نزدیک

در قسمت قبلی این مقاله ذکر مختصری از مظالم وارده بر جمال ابهی، از جانب برادر بی وفا شد. بی تردید این ذکر مختصر، هرگز نمی‌تواند بیان‌کننده مظلومی باشد که در طول قریب چهل سال از جانب این برادر بی وفا، یعنی میرزا یحیی، بر آن حضرت وارد آمد. شرح این مظالم را جمال ابهی در بخش وسیعی از آثار پر شمار خود بیان فرموده اند که نشان از اثرات بسیار ناگوار و ویران‌گر این مظالم دارد. برای درک این مطلب کافی است که با یک بررسی مختصر به این نکته واقف شویم که مظلوم آفاق در میان آثار خود

اثری مهم چون «کتاب بدیع» را به جهت رفع شبهات میرزا یحیی و پیروان او اختصاص داده اند و در آخرین اثر مهم خود موسوم به «لوح شیخ» قریب به یک سوم این لوح را و در چهل و دو صفحه، چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم، به شرح اقدامات میرزا یحیی و پیروان او، در جهت تضعیف امرالله و مظالم وارد از جانب ایشان پرداخته اند.

در همان لوح مریم که فقراتی از آن از قبل ذکر شد، جمال قدم از ستم‌هایی سخن به میان می‌آورند که در دوران بغداد از جانب به ظاهر دوستان و احباء بر ایشان وارد آمد، دوستان و احبائی که عمدتاً از پیروان میرزا یحیی بودند و در اثر القانات او عمل می نمودند. آن حضرت در باره ابتلائات خود در آن دوران چنین می‌فرماید: **"ای مریم از ارض طاء بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غل اعداء به غل احباء مبتلا گشتیم و بعد، الله یعلم ماورد علی."** ایشان در این بیان در توصیف شدت بلایای وارده در اثر غل و حسد احباء و در رأس آن میرزا یحیی می‌فرمایند: **و بعد خدا می‌داند که بر من چه وارد شد.** در این بیان علت حدوث این مظالم را «حسد» ذکر می‌فرمایند و در بیانی دیگر در همین لوح مبارک علت حدوث این حسد را مشخص نموده و می‌فرمایند **"شئونات قدرتم سبب حسد اعداء شد و بروزات حکمت غل اولی البغضا."** مظلوم آفاق در این لوح، شرح مختصری از سفر خود به کوه‌های سلیمانیه و بلایائی که بر آن حضرت وارد شد بیان، و سپس علت تصمیم خود را برای این هجرت بیان نموده می‌فرمایند **"دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستیم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضاء ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد."**

این که مظلوم آفاق سنگینی گم‌رشکن غل اعداء و گرانباری زنجیر قره‌گهر را تحمل مینمایند و از آن فرار اختیار نمی‌کنند و این که آن حضرت هم چنان که در یکی از الواح مبارکه در برابر تهدیدات دشمنان خارجی، چنین می‌فرمایند که **"... سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم، از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار، فرار اختیار نکنیم و به دفع اعداء نپردازیم."**^{۱۷} اما چون به غل و حسد احباء دچار می‌شود به یکباره و بی خبر سر به صحرا و بیابان می‌گذارد و هم چنان که خود فرموده خیال بازگشتی هم در سر نداشته، نشان از آن دارد که مظالم وارده به آن حضرت از جانب خویشان و اطرافیان که موجد اصلی آن حسد بود، در کام ایشان به مراتب تلخ‌تر و ناگوارتر و نارواتر از ستم‌هایی بود که از جانب اعداء بر حضرتشان وارد می‌شد، مظالمی که نه تنها در دوران حیات عنصری آن حضرت، بلکه در عهد میثاق و در دوره ولایت حضرت شوقی ربانی از جانب خویشان و اطرافیان ناقض عهد و پیمان بر حضرت مولی‌الوری و بر حضرت ولی امرالله وارد شد. اما تو گوئی که همه آنها تماماً بر نفس مظلوم آفاق وارد آمد. آن حضرت در این لوح همچنین از بی‌توجهی‌ها و بی‌اعتنائی‌هایی که در ایام غیبت و هجرت ایشان از جانب بستگان، از جمله برادران، بر ایشان روا داشته شد مظلومانه گلایه می‌نمایند و می‌فرمایند **"در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفسار از این امر ننموده، بلکه خیال ادراک هم نداشته، مع آن که اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض ..."** همان گونه که میدانیم این بی‌مهری و بی‌اعتنائی و حتی مخالفت با امر مبارک در تمام دوران حیات عنصری آن حضرت ادامه داشت و هم چنان که اشاره شد به نسل

های بعدی از بستگان ایشان و تا دوران ولایت حضرت شوقی ربانی امتداد پیدا نمود و پیشاپیش رنج‌ها و احزانی جان‌گناه بر آن حضرت وارد نمود و تا آن جا که مغایر و مخالف منافع امر مبارک نبود مظلوم آفاق سعی نمود که بر این مظالم وارده از جانب بستگان و نزدیکانی چون کاتب وحی سرپوش بگذارد و این رنج جان‌گناه را به تنهایی تحمل نماید، رویه ای را که ما میتوانیم در مورد مرکز میثاق و ولایت امر هم سراغ داشته باشیم. اما فصل اکبر، در ارتباط با میرزا یحیی، برادر بی وفای حضرت بهاء‌الله، و اعلان نقض عهد ناقض اکبر در دوره حضرت عبدالبهاء، و تنبیهاتی که حضرت شوقی ربانی در باره نزدیکان خود اعمال نمودند، تنها در زمانی رخ دادند که امرالله از جانب این نافرمانان و ناقضان عهد، در معرض خطر شدید قرار گرفت. چگونه می‌توانیم ابعاد رنج‌های جان‌گاهی را درک کنیم که مظلوم آفاق در زمان حیات عنصری خویش از برادر بی وفای خود، یعنی میرزا یحیی، و بعد از صعود به عالم بالا از فرزند عهد شکن خویش، یعنی ناقض اکبر، و بالاخره از اکثر فرزندان و نوادگان ناقض عهد و نافرمان خود تحمل فرمود؟ کدامین قلم می‌تواند که شرح این رنج و الم را رقم زند؟ و کدامین خامه از عهده بر آید تا در این مقاله شرح این غم جانسوز را بیان نماید؟

مظلومیت مظهر جلال و عظمت در برابر دشمنان خارجی و صاحبان قدرت

در ارتباط با مظلومی که از جانب دشمنان خارجی و صاحبان قدرت ظاهری، یعنی امراء و علماء بر مظلوم آفاق وارد شد و همچنین مظلومیت آن حضرت در برابر این مظاهر اقتدار، هم چنان که از قبل ذکر شد، آن چه که به نحوی بارز مشاهده می‌شود، ظهورات مراتب عظمت و اقتدار آن حضرت در برابر این صاحبان قدرت و افشای مظالم وارده از سوی آنان بر نفس مظهر ظهور و بر احبای مظلوم او و اندازات حق در باره این ستمکاران است. در بیانات مبارکه ای که به روایت این مظلومیت می‌پردازند ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت ضمن بیان شرح رقت‌انگیز این مظالم، نه ترحم بلکه احترام مخاطبین خویش را برمی‌انگیزند و طلب مینمایند و حتی با تجلی جبروت و عظمت الهی رعب و ترس در دل آنان می‌اندازند. از جمله در لوح رئیس که در آن مظلوم آفاق شرح نسبتاً دقیقی از مظلومی را که بر ایشان و همراهان آن حضرت در قلمرو عثمانی وارد آمده است را بیان فرموده و سپس صدر اعظم عثمانی را مورد خطاب و عتاب خویش قرار می‌دهند و خطاب به صدر اعظم می‌فرمایند " ... از این غلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداً هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند. مقصود آن است که سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی ... " و در واقع در این بیان ضمن این که در نهایت درجه مناعت طبع بی‌نیازی خود را از او و امثال او بیان می‌فرمایند و تصریحاً بی‌شعوری کسی را که زندانی او بودند به وی گوشزد می‌نمایند، در همین لوح مبارک است که خطاب به وی می‌فرمایند: " همچو مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی، مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی، پست‌ترین و ذلیل‌ترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است ... " این رویه را می‌توان در دیگر الواح جمال مبارک

خطاب به صاحبان قدرت ملاحظه نمود که در آنها، آن حضرت ضمن شرح ستم‌هایی که از جانب این صاحبان قدرت ظاهره، بر ایشان وارد آمده است، آنان را ابتدا نصیحت و سپس انذار فرموده و عاقبت شوم ایشان را در صورتی که به انذارات حق توجه نمایند گوشزد می‌فرماید. از جمله در یکی از الواح مبارکه طی بیانی که مطلع آن چنین است **"یا ملک قد کنا بام العراق الی ان حم الفراق توجهننا الی ملک الاسلام بامرہ ..."** شرح سرگونی خود را از بغداد تا مسجونیت خویشتن و همراهان در سجن عکا را شرح داده و روایت ستم‌هایی را که بر ایشان رفته است بیان نموده و در ادامه در نهایت قدرت می‌فرماید **"لو یسترونی فی اطباق التراب یجدونی راکبا علی السحاب و داعیا الی الله المقتدر القدیر"**^{۱۸} یعنی اگر من را در زیر زمین هم پنهان نمائید سوار بر ابر در حالی که دعوت کننده (همه) به سوی خداوند مقتدر بسیار توانا هستم خواهید یافت و به این وسیله بر عدم تأثیر ستم‌های ظالمان در جهت جلوگیری از پیشرفت امر تأکید می‌فرماید. تقریباً در تمام این الواح که خطاب به ظالمان ارض نازل شده است ضمن بیان نصایح و انذارات، بی قدر بودن قدرت و سطوت آنان را گوشزد می‌فرماید. به عنوان مثال در بیانی در این خصوص چنین می‌فرماید **"هل تفرح بما عندک من الزخارف بعد اذ تعلم انها ستفنی او تسر بما تحکم علی شبر من الارض بعد اذ کلها لم تکن عند اهل البهائم الا کسواد عین نملة میده دعها لاهلها ثم اقبل الی مقصود العالمین"**^{۱۹} می‌فرماید آیا به خاطر گنج‌هایی که در نزد تو است شادمانی می‌کنی؟ پس از آن که می‌دانی همانا آنها به زودی از میان می‌روند؟ و یا از این که بر یک وجب خاک فرمانروائی می‌کنی مسروری؟ بعد از این که همه اینها در نزد اهل بهاء چیزی جز مثل و مانند سیاهی چشم مورچه مرده نیستند؟ آنها را به اهلش واگذار و سپس به سوی مقصود جهانیان روی آور. ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان ضمن این که بی‌ارزشی و بی‌قدری ثروت و دولت ناپلئون را چون سیاهی چشم مورچه مرده در نزد اهل بهاء توصیف می‌فرماید، در ضمن و در حقیقت، انتظار خود از اهل بهاء را هم بیان می‌فرماید، یعنی این که اهل بهاء و حزب مظلوم هم باید در برابر ثروت و قدرت دنیوی، این چنین دیدگاهی را داشته باشند.

در رابطه با علماء هم مظلوم آفاق در آثار خویش شرح مظلومی را که آنان بر علیه مظهر امر و احبای الهی و عالم انسانی روا داشتند به روشنی بیان می‌فرماید و نیت خائنانه و مکر و ریای آنان را افشاء می‌نماید و سنگینی بار گناهانشان را در اثر این مظلوم به آنان نشان می‌دهند و ایشان را نصیحت و انذار می‌فرماید و عاقبت پر وبال این علماء را در صورت عدم قبول دعوت حق و عمل به توبه و انابه پیش چشمشان می‌آورند. مثلاً در لوح شیخ نجفی از زبان او در مناجاتی که به او توصیه می‌نماید که تلاوت کند اعمال سونش را پیش چشمش می‌آورند و نتایج این اعمال را آشکار می‌نمایند و از زبان او طی مناجاتی چنین می‌فرماید: **"ای رب اشهد بظلمی سقطت اثمار سدره عدلک و بنار عصیانی احترقت افنده المقربین من خلقک و ذابت اکباد المخلصین من عبادک فآه آه من بعدی و غفلتی و جهلی و ذلتی و اعراضی و اعتراضی. کم من ایام فیها امرت عبادک و اولیائک علی حفظی و انی امرتهم بضرک و ضر امنائک و کم من لیال فیها ذکرنتی بفظلک و دللتی الی صراطک و انی اعرضت عنک و عن آیاتک"** یعنی ای خدای من

به واسطه ستم من میوه‌های درخت عدل ریختند و به آتش گناه من دل‌های نزدیکان به حق سوختند و کبدهای مخلصین ذوب شدند. پس آه از شقاوت و بی‌رحمی من. پس آه از ستم من. پس آه از دوری من (از حق) و غفلت من و نادانی من و ذلت من و روی گردانی من (از خداوند) و اعتراض من (بر او). چه روزهایی که در آنها بندگان و دوستان را بر نگرهبانی از من فرمان دادی و همانا من ایشان را به زیان‌رساندن به تو و امنای تو فرمان دادم و چه شبهایی که من را به فضیلت یاد نمودی و به راه مستقیمت هدایت فرمودی و همانا من از تو و آیات تو روی برگرداندم.

در یکی دیگر از الواح خطاب به علماء، همین مضامین را می‌توان مشاهده نمود. یعنی ابتدا جمال ابھی ستم‌های این ستمکاران را یک یک پیش چشم آنان می‌آورند و از جمله می‌فرمایند "یا ایها المشهور بالعلم قد افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم و شهد لهم دفاتر الادیان کله و انک انت یا ایها البعید فی حجاب غلیظ." یعنی ای کسی که مشهور به علم هستی فتوا دادی بر کسانی که کتاب‌های عالم بر آنها نوحه نمودند، و گواهی دادند بر آنها دفاتر ادیان (کتب آسمانی) و تو ای بعید و دور از حق در حجاب غلیظی هستی. و در جائی دیگر در همین لوح می‌فرمایند "قد صاح من ظلمک دین الله فیما سواه و انک تلعب و تکون من الفرحین." یعنی همانا دین خدا از ستم تو در آن چه خارج از (طریق) آن رخ داد، فریاد برآورد و همانا تو مثل اطفال بازی می‌کنی و از مسروران هستی. در جائی دیگر می‌فرمایند "قد قطعت بضعه الرسول و ظننت انک نصرت دین الله." یعنی همانا قطعه ای از گوشت پیغمبر را جدا کردی و گمان نمودی که دین خدا را یاری می‌نمائی. و در مقامی دیگر می‌فرمایند "قد ذاب کبد البتول من ظلمک و ناح اهل الفردوس فی مقام کریم." یعنی همانا کبد حضرت فاطمه ذوب شد از ستم تو و اهل فردوس در مقام کریم نوحه نمودند. در قسمتی دیگر از این لوح این علماء را انداز فرموده و عاقبت حال آنان را پیش چشم ایشان آورده و چنین می‌فرمایند "یا غافل لاتطمئن بعزک و اقتدارک مثک کمثل بقیه اثر الشمس علی رئوس الجبال سوف یدرکه الزوال من لدی الله الغنی المتعال. قد اخذ عزک و عز امثالک و هذا ما حکم من عنده ام‌الالواح." یعنی ای غافل به عزت و اقتدارت مطمئن مباش مثل تو مانند باقی‌مانده اشعه خورشید بر سر کوه است. از جانب خداوند غنی و متعال، زوال آن را در بر خواهد گرفت و نابود خواهد شد. همانا عزت تو و امثال تو گرفته شد و این چیزی است که ام‌الالواح از جانب او (خداوند) به آن حکم داد.

مظلومیت مظهر مظلومیت کبری در برابر احباء

اما مظلومیت جمال ابھی در مواجهه با دوستان و پیروان خویش، حکایت شگفت دیگری دارد و موضوعی است که شاید بیشتر باید مد نظر ما پیروان آن حضرت به عنوان حزب مظلوم باشد.

نگارنده این سطور شاید تصور کند که مظالم وارده بر مظلوم آفاق تنها از جانب دشمنان خارجی چون علماء و امرآ و دشمنان داخلی چون ناقضان عهد و اهل نفاق اتفاق افتاده و می‌افتد، و شاید هرگز به ذهنش خطور ننماید که خود نیز ممکن است به نحوی ستمی بر محبوب مظلوم خویش وارد آورد، اما باید گفت که نه چنین است.

در مقدمه این مقاله ذکر شد که ظلم به معنی تضییع حق است، و مظاهر مقدسه نفس حق هستند و هر عملی که از جانب بندگان بر خلاف اراده ایشان که عین حق است سر زند، ظلمی است که بر ایشان روا داشته شده است، و این عمل خلاف اراده ایشان، نه تنها از جانب امراء و علماء، بلکه می‌تواند از جانب پیروان آن حضرت نیز سر زند، که برای حضرتش به مراتب ناگوارتر و سخت‌تر از اعمال دشمنان است و در این خصوص میتوان مثال‌های متعددی از اعمالی را ذکر نمود که از جانب احباء سر زدند که در واقع ستم‌هایی بودند که از جانب پیروان حزب مظلوم بر مظلوم آفاق وارد آمدند. از جمله بعد از واقعه تلخ قتل چند نفر از ازلی‌ها در عکا که منجر به احضار حضرت بهاء‌الله به مقر حکومت و بازداشت موقت و بازجویی از ایشان شد، آن حضرت در طی لوحی چنین فرمودند: **"لیس ضری سجنی بل عمل احبائی الذین ینسبون انفسهم الی و یرتکبون ما ناح به قلبی و قلمی ... لیس ذلتی سجنی لعمری انه عز لی بل الذله عمل احبائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم."**^{۲۱} می‌فرمایند ضرر و زیان وارده بر من، زندانی شدن من نیست، بلکه عمل احبای من است که خودشان را به من نسبت می‌دهند و مرتکب می‌شوند آن چه را که قلب و قلم من از آن نوحه نمود ... ذلت من زندان من نیست. سوگند به جانم به درستی که آن عزتی برای من است. بلکه ذلت، عمل کسانی است که خود را به ما نسبت می‌دهند و در اعمالشان از شیطان پیروی می‌نمایند. علی‌رغم شأن نزول این بیان، باید توجه داشت که آن چه آن حضرت در این خصوص بیان فرموده اند می‌تواند برای همه مکان‌ها و زمان‌ها صادق باشد. ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان در دو موضع، آن حضرت تأکید می‌فرمایند که ضرر و ذلت ایشان زندانی شدنی نیست که دو پادشاه مستبد برای ایشان روا داشته اند، بلکه عمل احبائی است که خود را به ایشان نسبت می‌دهند، اعمالی که قلب و قلم مظلوم آفاق از آن نوحه می‌نمایند. توجه داشته باشیم که در اینجا دیگر پای دشمنان خارجی و داخلی امر در میان نیست، بلکه پای کسانی در میان است که در زمره احباء محسوب می‌شوند و ادعای ایمان می‌نمایند. جمال قدم در یکی دیگر از بیانات خود به اعمال کسانی اشاره می‌فرمایند که ادعای ایمان دارند، اما با اعمالشان ذیل اطهر را در میان مردم آلوده کرده اند و چنین می‌فرمایند: **"محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت می‌فرماید، بسی از نفوس ادعای ایمان نموده اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک قدر بین بشر آلوده شد ..."** («دریای دانش»، ص ۱۰۴)

در اینجا ذکر این نکته لازم است که انگیزه و عامل چنین اعمالی که قلب و قلم جمال قدم از آن شکایت و نوحه می‌نمایند، لزوماً سوء نیت عاملان آن نبوده است، بلکه انگیزه این اعمال می‌تواند از طرفی غفلت آن احباء در برابر نفس و هوی، و از سوی دیگر بی‌تدبیری و بی‌عقلی و عدم رعایت حکمت از جانب آنان باشد.

در رابطه با غفلت در برابر نفس و هوی، مظلوم آفاق در بیانی از ستم و جفائی سخن می‌گویند که در اثر این غفلت می‌تواند از جانب گروهی از بندگان و پیروان آن حضرت بر ایشان وارد آید و در این خصوص چنین می‌فرمایند: **"ای پسران غفلت و هوی دشمن مرا در خانه من راه داده اید و دوست مرا از خود رانده اید. چنان چه حب غیر مرا در دل منزل داده اید بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمایید. دوستان ظاهر نظر به**

مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند، و لکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لا تحصی قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید...^{۲۲}

در این بیان، خداوند کسانی را مورد خطاب خود قرار می‌دهد که در اثر این غفلت، فریب نفس را می‌خورند و دشمن خدا را در خانه او، یعنی قلب خود، راه می‌دهند و در نتیجه دوست او را از این منزل بیرون می‌کنند، چرا که به فرموده حق در بیانی دیگر "اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب ننگند."^{۲۳} و این دشمن می‌تواند طیف وسیعی از آمال دنیوی ما باشد که ما آنها را در قلب خود راه می‌دهیم، و بعد در این بیان، این ابناء غفلت و هوی را نصیحت می‌فرماید که به بهشت او روی آورند و آنگاه حق تعلق خاطر خویش را به خلق ابراز می‌دارد و می‌گوید دوست معنوی شما را به خاطر خودتان دوست دارد و در اینجا مراتب تعلق خود را به خلق خود بیان می‌دارند و سپس مظلومیت خود را در راه هدایت ما به یاد ما می‌آورد و آن را برای ما حجت قرار می‌دهد و بالاخره می‌فرماید که به چنین دوستی که به خاطر شما تحمل بلایای بی شمار نمود جفا و ظلم نکنید. میدانیم که بر مبنای آن چه که در کتب آسمانی و از جمله آثار بهائی ذکر شده است قلب انسان منزل خداوند است، یعنی جایگاه نزول او. حال در نظر بیابیم خانه ای را که صاحب آن هستیم و منزل‌گاه ما است به کسی امانت بدهیم و چون بخواهیم وارد آن بشویم ببینیم آن شخص خانه را به دشمن ما سپرده است. آیا ظلم و ستمی بالاتر از این برای ما قابل تصور هست؟ لذا باید شدیداً متوجه و مراقب باشیم که هنگامی که اراده غیر او را در قلب خود جای می‌دهیم در حقیقت ستمی را در اثر غفلت و هوی بر جمال ابهی وارد می‌آوریم، ستم و جفائی را که حق در این بیان به صراحت از آن نام می‌برد.

بیاناتی که در آنها چه تلویحاً و چه تصریحاً از ظلمی که ممکن است از جانب بندگان بر صاحب اصلی حق وارد آید سخن به میان می‌آید، پر شمار هستند، مخصوصاً آنجا که این بندگان با استفاده از نعمت‌هایی که حق به ایشان بخشیده باعث آزرده‌گی او میشوند. از جمله در بیانی در این خصوص چنین می‌فرماید "ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی. پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی. شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی."^{۲۴} در بیانی دیگر به لسان عربی در یکی از الواح مندرج در مجموعه آیات الهی، خطاب به یکی از احبای الهی پیامی مظلومانه ای را به احبای خود می‌دهند و در بیانی به این مضمون می‌فرمایند که بگو ای قوم، این غلام را نفروشید، نه به این دنیا و نه به آخرت. و سپس قسم یاد می‌نمایند و می‌فرمایند که تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین‌ها است با یک موی این غلام برابری نمی‌نمایند.^{۲۵}

در هر حال در تعداد پر شماری از بیانات مبارکه مظهر مظلومیت کبری از آنچه که به واسطه احباء بر ایشان رفته است گله و شکایت می‌نمایند و از جمله در مطلع یکی از الواح خود چنین می‌فرماید: "یا سمندر لو تطع بحزنی لتنوح لنفسی بما ورد علی من الذین ادعوا حبی. ان الظالم عمل ما ناح به قلبی و قلمی و نزلت عبرات عیون العدل فی ایامی..."^{۲۶} می‌فرماید ای سمندر اگر اندوه مرا دریابی همانا به خاطر آنچه که از جانب

مدعیان دوستی من بر من وارد آمد نوحه می‌نمائی. همانا (آن) ستمکار عمل نمود آنچه را که به واسطه آن، قلب من و قلم من نوحه نمود و اشکهای دیدگان عدل و دادگری در روزگار من فرو ریختند.

همان گونه که اشاره شد عامل دیگری که میتواند موجب شود تا ما بر مظلوم آفاق ستم روا داریم، عدم رعایت حکمت و بی‌تدبیری ما است که در فقراتی از بیانات مبارکه جمال ابهی از این بی‌حکمتی‌ها و بی‌تدبیری‌ها شکایت می‌کنند، و از جمله در بیانی در این خصوص چنین می‌فرمایند: "در اکثری از الواح کل را به حکمت امر نمودیم، معذالک در بعضی از مدن و قری، ظاهر شد آن چه که سبب فزع مقربین و جزع مخلصین گشت^{۲۷}...

در بیانی دیگر در باره ضرری که اختلافات بین احباء و بی‌حکمتی آنان بر اساس امر وارد آورده چنین می‌فرمایند: "... حال تفکر نمائید حق در چه مقام از سمو حکمت و علو مرحمت است و ناس در چه مقام، کل را به محبت و وداد امر نمودیم، به اختلاف برخواستند، و به حکمت دعوت فرمودیم، اجابت ننمودند، چنان چه شنیده اید که در بعضی از بلاد اختلاف مابین احباب ظاهر و همچنین در بعضی مدن خلاف حکمت مشهود، چنانچه ضوضاء مشرکین و منافقین در اماکن معلومه که خود آن جناب مذکور داشتید مرتفع شد، سبب نفی احباء الله از عراق، اجتماع بوده و همچنین علت نفی از ارض سر، مع ذالک آن چه نهی می‌شود احدی اصغاء ننموده و نمینماید الا من شاء الله. اگر چه نفی علت اثبات شده و خروج سبب انتشار امر الله گشته و لکن چون ضر اجتماع به اصل شجره وارد است، باید دوستان حق از آن اجتناب نمایند و اراده خود را در اراده او فانی سازند...^{۲۸}"

شگفت آن که تظلمات مظلوم آفاق در برابر ستم‌هایی که از جانب بندگان بر ایشان وارد شده و می‌شود لحنی نه مقتدرانه، همچنان که در مقابل صاحبان قدرت بیان شده است، دارد، بلکه با حالتی گلایه‌آمیز و مظلومانه ابراز می‌گردند و در نهایت رأفت و محبت بیان می‌شوند، هر چند که ستم‌های احباء و پیروان آن حضرت بر ایشان بمراتب گران‌تر از مظلومی بوده که دشمنان امر و صاحبان قدرت بر حضرت و امر او و احبای او روا داشته و می‌دارند.

در رابطه با مظلومیت حضرت بهاء الله در برابر احباء و بندگان خود که از آن سخن به میان آمد، آن چه را که به عنوان پیروان مظلوم آفاق و حزب مظلوم او باید همیشه مد نظر داشته و شدیداً مراقب آن باشیم آن است که مبدا ما که باید آیت مظلومیت باشیم و در این سبیل به او تاسی کنیم برعکس کاری کنیم که در مقابل مظهر مظلومیت، در نقش ظالم و ستمکار ظاهر بشویم و به چنین دوستی جفا روا داریم، خانه او را به دیگری واگذاریم و گلویش را بخرائیم و او را در بازار این جهان مادی جهت رسیدن به آمال دنیوی خود بفروشیم و طوری رفتار نمائیم که همان گونه که او در دوران حیات عنصری خویش بی خبر از میان دوستان و بستگان خود سر به بیابان نهاد، در این هنگام نیز روح با عظمتش ما را ترک نماید و از میانمان رخت بریندد. با یادآوری مطلبی که در آغاز سخن گفته شد، یعنی این که هر هنگام که ما برخلاف اراده او فکری میکنیم و یا سخنی می‌گوئیم و یا

عملی را مرتکب می‌شویم، در حقیقت حق او را ضایع نموده ایم و بر او ستمی روا داشته ایم، به یاد داشته باشیم که اگر غفلت کنیم و فریب هوی و هوس خود را بخوریم، در زمره «پسران غفلت و هوی» محسوب می‌شویم و به دوست حقیقی جفا می‌کنیم.

جمال ابهی^۱ در یکی از بیانات مبارکه خویش آثار ظمی را که به واسطه همه ظالمان از هر گروه و قشری بر آن حضرت وارد گشته و در وجود مبارکشان باقی مانده به زبان خویش این گونه توصیف می‌فرماید: " ... قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم شده و مویم سفید گشته. البته اگر بین یدی العرش حاضر شود، جمال قدم را نمی‌شناسی، بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نظارتش تمام شده، تالله قلب و فواد وحشا، جمیع آب شده و لکن بقوه اله بین عباد حرکت می‌نمایم ..."^{۲۹}

در این دویستمین سالگرد ولادت حضرت بهاء الله به یاد مظلومیت کیرای آن جمال ابهی هستیم، مظلومیتی که چون آیات تدوینی او اعظم آیت تکوینی او و حجت بر حقانیت او است. در زمان حاکمیت این تمدن مادی ستمگر، و در روزگاری که به فرموده حق " ... ناله عدل بلند است و حنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده ..."^{۳۰} و دخان تیره ظلم و اعتساف، اطراف و اکناف جهان را فرا گرفته، ما پیروان حزب مظلوم باید ناظر به مراتب مظلومیتی باشیم که از آن مظلوم آفاق بمنصه ظهور رسید و مادام که مظلومیت به معنی فدا نمودن آگاهانه و مشتاقانه حق خویشتن، یعنی حقی که خداوند به ما اعطاء نموده است و به رسم امانت به ما سپرده است می‌باشد، برای تحقق نوایای الهی، باید سعی کنیم تا به مظلوم آفاق تاسی نمائیم و در ارتباط با این معنا در اثر اقدام او طی طریق نمائیم.

چه خوش است که این سخن را با قسمتی از لوح مبارکی از جمال اقدس ابهی^۱ به پایان ببریم و حسن ختام بخشیم که سرآغاز این مقاله به طراز مطلع آن مزین شد، و در عین حال چکیده و خلاصه ای گویا از روایت مظلومیت مظلوم آفاق و مظهر مظلومیت کبری، جمال اقدس ابهی^۱ از لسان خود آن محبوب بی همتا است.

"الاقدمس الابهی ای امة الله، اگر از منزل پرسى سجن، و اگر از غذا پرسى، بلايا و محن، و اگر از جسد پرسى، در ضعف، و اگر از روح پرسى، در سرور و فرحى که مقابله نمى نمايد بان سرور من على الارض. حبس را قبول فرموديم تا گردن‌های عباد، از سلاسل نفس و هوى فارغ شود، و ذلت اختيار نموديم تا عزت احباء از مشرق اراده اشراق نمايد. همچو مدان که حق عاجز است، قسم باسم اعظم که اگر اراده نمايد ارواح جمیع امم را، بکلمه اخذ نمايد، معذالك از ظلم ظالمين چشم پوشيد و حمل بلاياي لا تحصي فرموده، تا کل را بمدینه باقیه ابدیه کشاند، لا يعلم ذالك الا اولو الالباب ..."^{۳۱}

مآخذ و توضیحات

- ۱- لوح رحمت، از الواح نازلہ در بغداد.
- ۲- حکماء معتقد به سه قسم علاقه هستند: علاقه «علیت»، یعنی علاقه علت به معلول؛ علاقه «معلولیت»، یعنی علاقه معلول به علت؛ و علاقه «معیت»، که بین دو جزئی برقرار است که هیچ یک علت و معلول دیگری نیستند، مانند تعلق روح به جسد یا جسم (نقل از «رشحات حکمت» تألیف عزیزالله سلیمانی).
- ۳- این عبارت عنوان یکی از مباحث مفاوضات است.
- ۴- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۲۹۹.
- ۵- «لوح شیخ نجفی»، ص ۵.
- ۶- لوح مبارک سلطان
- ۷- «مجموعه الواح طبع مصر»، ص ۱۶۰.
- ۸- «قرن بدیع»، ج ۱، ص ۱۱۸.
- ۹- لوح شیخ نجفی.
- ۱۰- «دریای دانش»، ص ۱۳۳.
- ۱۱- این مطلب اشاره دارد به بیان حضرت اعلیٰ در «صحیفه اصول و فروع» که چون در عالم رویا مشاهده نمودند که از خون گلوی بریده حضرت امام حسین (ع) هفت قطره نوشیدند به رسالت خود عارف گشتند.
- ۱۲- لوح ثانی ناپلئون.
- ۱۳- لوح رحمت.
- ۱۴- لوح شیخ نجفی.
- ۱۵- لوح امپراتور روس.
- ۱۶- لوح شیخ نجفی.
- ۱۷- لوح شکر شکن.
- ۱۸- لوح ثانی ناپلئون.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- لوح برهان.
- ۲۱- «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۴۰۴.
- ۲۲- کلمات مکتونه فارسی.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- «آیات الهی»، نقل به مضمون. این بیان طی لوحی با این عبارت ذکر شده " ... قل لا تشترُوا الغلام ... "
- ۲۶- کتاب «آیات بینات»، ص ۱۱۶.
- ۲۷- همان، ص ۱۴۰.
- ۲۸- «لئالی الحکمة»، ص ۳۶۸.

- ۲۹- «مآنده آسمانی»، ج ۸، ص ۳۷.
۳۰- «دریای دانش»، ص ۵۴.
۳۱- «آثار قلم اعلیٰ»، ج ۷، ص ۵.

الواح احبای میلان

وحید رأفتی

به لطف نوادگان جناب حاجی میرزا احمد میلانی فتوکپی دو مجموعه خطی از الواح صادره از اقلام طلعات مقدسه بهائی خطاب به جناب حاجی احمد میلانی و اعضای عائله ایشان و بعضی دیگر از احبای میلان به دست حقیر رسیده که در ذیل به معرفی و توضیح اجمالی بعضی از مطالب مطروحه در این الواح می‌پردازد.

مجموعه اول که جناب مارک مدسین (Marc Chauvet Medecin) آن را در اختیار این عبد گذاشته‌اند در ۴۰۷ صفحه با خط دست بوسیله جناب حسین لامع کتابت شده است. هر صفحه این مجموعه نفیسه شامل پانزده سطر می‌باشد و در صفحه آخر این مجموعه چنین آمده است:

"هو - کلیه الواح فامیلی و غیره نازله از قلم جمال اقدس ابهی جلّ ثنائه و کلک گهربار حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فاده را محض یادگاری به جهت برادر عزیزتر از جان و روان آقا میرزا جلال احمدزاده میلانی استنساخ نمود. امید است که مطبوع و مقبول واقع گردیده و در حین تلاوت تذکاری برای طلب عفو و غفران جهت این عبد ذلیل باشد. به تاریخ روز سه شنبه ۱۱ شهرالاسماء سنه ۱۱۲ بدیع مطابق ۷ شهریور ماه ۱۳۳۴ خورشیدی [۲۹ اگست ۱۹۶۵م]. لامع".

این مجموعه مبارکه از ابتدا تا صفحه ۲۵۲ شامل الواح جمال قدم است و پس از صفحات ۲۵۳-۲۵۵ که سفید مانده صفحات ۲۵۶ تا ۴۰۱ آن اختصاص به درج مکاتیب حضرت عبدالبهاء پیدا نموده و چند صفحه آخر شامل دو دستخط از آثار حضرت ورقه مبارکه علیا است. الواح مندرج در این مجموعه غالباً خطاب به جناب حاجی احمد میلانی و اعضای عائله ایشان مرقوم شده و بعضی از الواح مندرج در آن به اعزاز سایر احبای الهی در میلان و بلاد تقلیس و بادکوبه عزّ صدور یافته است. اکثر مندرجات این مجموعه به زبان فارسی و عربی است و چند مکتوب حضرت عبدالبهاء که به زبان ترکی مرقوم شده نیز در آن به چشم می‌خورد.

جناب مارک مدسین که این مجموعه را به لطف در اختیار حقیر گذاشته اند نوه معنویه خانم حکیم هستند که دختر جناب حسین لامع بوده اند. جناب حسین لامع کاتب این مجموعه فرزند حاجی محمدعلی و ایشان یکی از اولاد جناب حاجی احمد میلانی بوده اند.

مجموعه دوم که آن هم به خط جناب حسین لامع در ۲۲۴ صفحه کتابت شده در صفحه اول حاوی این عبارات است:

"مجموعه ای از الواح مقدسه متعالیه حضرت بهاءالله جلت عظمته و ثنانه که به افتخار جناب حاجی احمد میلانی و اولاد و فامیل او نازل گشته".

جناب لامع در ذیل صفحه آخر، یعنی در صفحه ۲۲۴ این مجموعه نیز چنین مرقوم فرموده اند: "محض یادگاری جهت نور دیده عزیزم رضوانیه خانم فرقانی نوه عموی بزرگوارم تحریر نمود. در تاریخ روز سه شنبه ۲۰ اسفند ماه ۱۳۳۶ برابر با دهم شهرالعیلاء ۱۱۴ بدیع [۱۱ مارچ ۱۹۵۸م]. عید ذلیل حسین لامع".

این مجموعه به لطف جناب ویکتور فرقانی فرزند جناب سهیل فرقانی و نوه رضوانیه خانم فرقانی به دست حقیر رسیده و لطف و مرحمت ایشان مایه تشکر و امتنان قلبی است. رضوانیه خانم فرقانی فرزند غلام اسبقی و غلام فرزند سلیمه خانم و سلیمه دختر آقا محمد باقر بوده و محمد باقر یکی از پسران حاجی احمد میلانی است. نکته ای که در باره مندرجات این مجموعه باید خاطر نشان شود آن است که همه الواح موجود در آن از آثار جمال قدم بوده و تمام آن الواح در مجموعه اول که وصف آن گذشت نیز کتابت شده و موجود است. نکته دیگر آن که الواح مبارکه مندرج در این دو مجلد تا آنجا که ملاحظات این عید نشان می‌دهد کمتر به دست طبع و انتشار سپرده شده و در مجلدات چاپ شده الواح مبارکه ملاحظه نمی‌گردد.^۱

باری، حاجی احمد پسر میرزا علی اکبر میلانی است و علی اکبر را پسر دیگری نیز به نام حاجی میرزا محمد تقی بوده است. حاجی احمد از قدمای احبای آذربایجان بوده و در آثار حضرت رب اعلیٰ به «اسبق» ملقب گشته و ارزش ابجدی «اسبق» با «حاجی میلانی» برابر است، یعنی رقم ۱۶۳ می‌باشد. حاجی محمد تقی میلانی نیز در آثار حضرت رب اعلیٰ به «فتیق» ملقب شده و کلمه «فتیق» نیز با «مم تقی» (مخفف محمد تقی) یعنی رقم ۵۹۰ از نظر ارزش ابجدی مطابق است.

حاجی احمد میلانی کسی است که عرش مطهر حضرت رب اعلیٰ پس از شهادت مدتی در کارخانه حریر بافی او در تبریز مخفی بوده و سپس آن عرش مقدس به طهران انتقال یافته است. حاجی احمد و اولاد او در صفحات آذربایجان مصدر خدمات مهمه عیدیه مستمره بوده، مورد اذیت و آزار فراوان قرار گرفته، مال و منال آنان بارها به غارت رفته و مورد صدمات طاقت‌فرسا واقع شده اند.

جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم کتاب ظهور الحق در باره جناب حاجی احمد میلانی و اولاد ایشان چنین نوشته اند که: "... از وجوه مؤمنین مخلصین ابناء حاجی احمد میلانی معروف، برادران احمد اف خصوصاً حاجی محمدعلی، اکبر اخوان، که در تبریز خانه خریده اقامت نمود و میرزا عنایت، اصغر اخوان، که سالها در تبریز و طهران عضو محفل روحانی و محفل ملی بهائی و رایت مرتفعه امر ابهی است نیز در بخش سابق مسطور داشتیم و تجارتخانه برادران احمد اف مخصوصاً در تقلیس مرکز این فئه و محل پذیرائی از مسافرین و واسطه ارسال مراسلات به ارض مقصود بود و این خانواده وسیعه جمعیتی از ذکور و اناث فراهم آورد که آحادشان با تعلق و حمیت دینیّه ارثیه و اکتسابیه

در آذربایجان، طهران و غیرهما به نصرت و خدمت پرداختند و در اثر انقلاب بلشویکی در خاک روسیه تجارتشان پراکنده شده از میان رفت...^۲

جناب فاضل مازندرانی همچنین در صفحه ۵۰۵ مجلد چهارم کتاب اسرار الآثار فقره ای از لوح جمال قدم را که حاوی ذکری از جناب حاجی احمد و اولاد ایشان می باشد نقل فرموده اند. متن فقره مزبور به نقل از مجموعه اول مذکور در فوق به این شرح است:

"... نذکر الف و الحاء [احمد] لیفرح و یکون من الشاکرین فی العشی و الاشراق. یا احمد نشهد انک فزت بآیاتی و سمعت ندائی و اقبلت الی افقی اذ کان القوم فی غفلة و ضلال. طوبی لک و لمن ذکرک بما انزلہ الرحمن فی الالواح و طوبی لمقبل ما منعتہ سطوة العباد عن الله رب الارباب. و نذکر محمداً قبلی علی و نبشره بعنایتی و فضلی الذی سبق العباد اسمع النداء من القلم الاعلیٰ انه ذکرک بما قرّرت به الابصار. انزلنا لک لوحا و ارسلناه الیک من قبل لتفرح و تكون فی وله و انجذاب. و نذکر من سمی بمحمد صادق الذی اقبل الی الافق الاعلیٰ اذ کان القوم معرضین عن الله رب الارباب. اشکرالله بما ذکرک لسان العظمة اذ کان المظلوم بین ایدی الاشرار. قد شربت کأس العطاء من ید ربک مولی الوری و فزت بما کان مسطوراً فی الزبیر و الالواح. نسئل الله ان یمدک و یؤیدک علی الذکر و الثناء انه لهو العزیز العلام. یا قلم اذکر من سمی بمحمد قبل باقر الذی فاز بایام الله منزل الآیات قد اقبل اذ عرض عن الله من فی الاقطار. قد اخذ الکتاب اذ نبذوا الذین انکروا حق الله و برهانه و کفروا بما اتبعوا کلّ جاهل مرتاب. انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین ان ربک هو المقتدر المختار. و نذکر علی قبل اکبر فی منظر الانور لیشهد له ذکرالله بدوام اسمائه و صفاته انه هو العزیز الغفار..."^۳

همان طور که در لوح فوق مذکور شده و جناب فاضل نیز اشاره فرموده اند حاجی احمد میلانی را فرزندان متعددی بوده است. از قرار معلوم از ازدواج اول حاجی احمد که با خانمی به نام فاطمه صورت گرفته دو دختر به نامهای محترم خانم و زهراء سلطان و پسرانی به اسامی محمدعلی، علی اکبر، محمد صادق، محمد باقر، و علی محمد به منصب ظهور رسیده اند. نتیجه ازدواج دوم ایشان با خانمی به نام نرگس یک پسر بوده که عنایت الله نام یافته و با نام خانوادگی احمدپورمیلانی سالها در جامعه بهائی ایران موفق به خدمات ارزنده گردیده و از جمله در اولین محفل روحانی ملی بهائیان ایران نیز عضویت یافته است.^۴

تهیه شجره نامه مفصل این عائله منوط به مطالعات آیندگان است، اما آنچه فعلاً به اختصار در باره اولاد جناب حاجی احمد میلانی می توان گفت به شرح ذیل است:

همان طور که اشاره شد حاجی احمد را دو دختر به نامهای محترم خانم و زهراء سلطان بوده و اسامی پسران جناب حاجی و اولاد آنان به این شرح است:

محمدعلی که پدر احمد، جلال، و حسین لامع بوده و دختری به نام طوبی نیز داشته است.

علی اکبر که از اولاد و احفاد ایشان حقیر را اطلاعی در دست نیست.

محمد صادق که پسرانی به نام شعاع الله، محمد تقی و احمد و دختری به نام جمیله داشته است.

محمد باقر که پدر سلیمه خانم اسبقی است و از اولاد و احفاد دیگر ایشان حقیر را اطلاعی در دست نیست.

علی محمد که حبیب الله و روح انگیز فرزندان او هستند.

حاجی احمد، چنانچه اشاره شد، از ازدواج دوّم خود صاحب عنایت الله احمدپور میلانی شده و از ایشان فرّاد احمدپور و گلوریا احمدپور به منصّه ظهور رسیده اند.

در محامد جناب حاجی میرزا احمد میلانی و اولاد ایشان حضرت عبدالبهاء در یکی از الواحی که در مجموعه اوّل مذکور در فوق توصیف گردید چنین می فرمایند:

"بواسطه جناب حاجی حسین میلانی

میلان - حضرت حاجی محمد علی آقا احمد اف، جناب حاجی محمد صادق احمد اف،

جناب حاجی علی اکبر احمد اف، جناب حاجی محمد باقر احمد اف، جناب حاجی علی

محمد احمد اف، جناب عنایت الله احمد اف، ضلع محترمه حاجی محمدعلی و فرزند دلبدش

حسین آقا، جناب آقا علی، جناب آقا محسن و احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هوا الله - ای یاران قدیم و دوستان دیرین عبدالبهاء، حضرت فائز به رفیق اعلیٰ مقرب

درگاه کبریاء مشرف به مقعد صدق جناب احمد تأسیس بنیانی نمود که ایوان رحمت

موهبت پروردگار و قصر مشید پایدار است و در مرور قرون و اعصار باقی و برقرار.

این بنیان از هر آفتی محفوظ و مصون است و از هر صدمه ای محروس و محروز.

قوای عالم ملکی خللی در آن ننماید و مرور دهور و احقاب فتوری در این بنیان نیندازد.

پس آن خاندان باید در هر دم هزار شکرانه به عتبه حضرت رحمن تقدیم نمایند که حضرت

احمد موفق بر تأسیس این بنیان گشت. اگر چه حال معلوم و مشهود نه ولی عنقریب

شوکت این بنیان و علویّت این قصر مشید ظاهر و آشکار گردد. آن شخص جلیل مانند

دهقان در مزرعه آمال تخم پاکی افشانند که در بهاران سبزی و خرمی و در تابستان برکت

خرمنی آن مشهود و عیان گردد. ای یاران الهی درگاه چنین ربّ کریم جمال مبارک

شایان عبودیت است و سزاوار خدمت و علیکم البهاء الابهی. ع"ع"^۵

حال که در باره مجموعه الواح این عائله و خانواده جناب حاجی احمد میلانی اطلاعاتی

مجمل عرضه گردید به ذکر این مطلب می پردازد که بررسی جامع، دقیق و مفصل همه

مطالب مندرج در این مجموعه نفیسه در این مقاله امکان پذیر نیست. لذا کلیاتی در باره

بعضی از مشخصات و مطالب اصلی مندرج در این مجموعه را در سطور ذیل مدّ نظر

قرار می دهد:

بی گمان اظهار مرحمت و عنایت موفور نسبت به جناب حاجی احمد میلانی از نکاتی

است که مکرراً در الواح این مجموعه به چشم می خورد. مثلاً جمال قدم در لوحی که به

اعزاز «حبیب روحانی جناب آقا محمدعلی علیه بهاء الله»، یعنی یکی از ابناء جناب حاجی

احمد میلانی، از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ نزول یافته و به تاریخ ۱۵ صفر سنه

۱۳۰۱ ه.ق [۱۶ دسامبر ۱۸۸۳ م] مورّخ می باشد چنین می فرمایند:

"... هو السّامع المجیب، انا نذکر الالف و الحاء الذی ذکره القلم الاعلیٰ فی الواح شتی و

نذکره فی هذا الحین بفضل مبین. حق جلّ جلاله شهادت می دهد بر این که او به شهادة الله

فانز شد و از بحر حبش آشامید. در ایامی که جمیع ناس به کمال اعراض قیام نمودند الا من شاء الله او ندای الهی را شنید و به قلب منیر به افق اعلیٰ اقبال نمود. طوبیٰ له ثم طوبیٰ له و از سماء مشیت مخصوص او نازل شد آنچه که آلاء ارض به آن معادله ننماید...".^۶ و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز «جناب حاجی علی محمد علیه بهاء الله»، یکی دیگر از پسران جناب حاجی احمد، پس از صعود ایشان عزّ نزول یافته چنین می فرماید:

"هو المعزى المسلى

یا علی قبل محمد نسل الله تبارک و تعالی ان یؤیدکم علی الصبر والاصطبار فیما ورد علیکم من قضائه المبرم المحکم. انه ما من اله الا هو یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقندر العزیز الحمید. اذا فزت بلوحی ولّ وجهک شطر من سمی باحمد فی کتابی المبین و قل:

اول نفحة تضحّت من آیات الله مولى الوری و اول نور اشرق من افق سماء العطاء علیک یا من شربت رحیق الوحی من ابادی عنایة ربک مالک الاسماء اشهد انک اجبت مولیک اذ ارتفع ندائه و اقبلت الیه اذ اعرض عنه اکثر عباده. انت الذی ما اضعفتک قوة العالم و ما منعتک سطوة الامم و اقبلت الی افق الظهور و سمعت نداء مکّم الطور و کنت فی ایامک خادماً قائماً متمسکاً متشبّثاً بكلّ ما ظهر من لدی الله ربک و ربّ آبائک الاولین. اللهم یا الهی و سیدی و سندی اسئلک بهذا الرمس الاطهر ان تقدّر لی و لزائریه خیر الآخرة و الاولى انک انت مولى الوری لا اله الا انت الغفور الکریم".^۷

جمال قدم پس از صعود جناب حاجی احمد در یکی دیگر از الواح مبارکه نیز چنین می فرماید:

"جناب محمد قبل علی ابن من صعد الی الله - هو المشفق الکریم

... طوبیٰ لکم یا ابناء الالف و الحاء الذی اذ فارغ الجسد ماج بحر الغفران و هاج عرف عنایة الرحمن و استقبله الملائکة و الروح لعمرا لله قد ورد فی مقام کان منوراً بالنور الابدی و مزیناً بهذا الاسم الذی اذ اشرق من افق البیان نادى الامکان و من فیه تبارک الله ربّ هذا الضیف العزیز البدیع ... اعلم قد صعد الی الرفیق الاعلیٰ من له شأن عند الله ربّ العرش العظیم. نسل الله تبارک و تعالی ان یرفع مقامه فی کلّ الاحیان و ینزل علیه رحمة من عنده و یجعله معاشر الملاء الاعلیٰ الذین ما اقبلوا الا الی الله و ما سجدوا الا لوجهه العزیز العظیم. انا نوصیک و اولیائی بذکره بعد صعوده بما انزله الله له من سماء عطائه من قبل و من بعد انه یحبّ اولیائه الذین نبذوا ما سویه متمسکین بحبله و متشبّثین باذیال رده المقدّس العزیز المنیر:

النور الساطع اللامع من افق سماء عنایة الله و الروح المعطرّ المبارک من لدی العزیز النور علیک یا اسم الالف و الحاء فی ناسوت الانشاء و مظهر الباء و الهاء فی کتاب الاسماء تشهد انک سبقت اکثر العباد اذ اتی مالک الایجاد بسلطان غلب الوجود من الغیب و الشهود. و تشهد انک فزت بما لا فاز به العباد الا من شاء الله ربک العزیز العظیم. و تشهد انک اجبت مولاک اذ ارتفع النداء و اقبلت بقلبک اذ اشرق نوره. نسله تعالی ان ینزل علیک فی کلّ الاوان و الاحیان نعمة من عنده و مائدة من لدنه و رحمة من جانبه انه ولی

من والاه لا اله الا هو الفرد الواحد الغفور الرحيم. البهاء من لدنا عليك و على اولك و آخرك و ظاهرک و باطنک و رحمة الله و بركاته على ابنائك و الذين يحبونك امرا من لدى الله رب العرش العظيم و الكرسي الرفيع.^۸

و نیز جمال قدم در لوح نازله به اعزاز یکی دیگر از ابناء جناب حاجی احمد میلانی چنین می‌فرمایند:

"جناب حاجی علی اکبر علیه بهاء الله

هو الذاکر و هو المذکور

یا ابن الالف و الحاء انا اردنا ان نذکره مرّة اخرى فضلاً من لدى الله مولى الوری. قل الهی الهی تری و تعلم احد محبتک سعد الی رفیقک الاعلی و قصد افقک الابهی. اشهد یا الهی و اله الکائنات و مقصودی و مقصود الممكنات بانّ عبدک احمد علیه بهائک و رحمتک آمن بک و بآیاتک و اقبل الی سماء امرک فی اول ایامک اذ اعرض عنک اکثر خلقک. اشهد انه شرب رحيق الحيوان من كأس عطائك و كوثر البیان من قدح جودک و كرمک. هو الذی یا الهی اعترف بما نزل من سماء فضلک و اقرّ بما نطق به لسان عظمتک. ای ربّ فانزل علیه من سحاب عنایتک امطار رحمتک و من سماء کرمک ما یقرّبه فی کلّ الاحوال الیک. انک انت الفضل الکریم.^۹

و نیز در ذکر مناقب و محامد جناب حاجی احمد میلانی جمال قدم از جمله چنین می‌فرمایند: "... از آن شجره، یعنی جناب ا ح [احمد] آثار باقیه و اثمار جنیّه ظاهر میشود. حال این مقام مستور است. مبشّر حق و مخبر حق، تعالی هذا الفضل العظيم ...".^{۱۰}

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح صادره به اعزاز «جناب حاجی محمدعلی ابن من سعد الی الله من اهل میلان علیه بهاء الله الابهی» چنین می‌فرمایند:

"هو الابهی - ای سلیل آن شخص جلیل پدر چون مظهر الطاف جلیل اکبر گردد آثار عنایت از هر جهت احاطه نماید و انوار موهبت از هر افق بر رویش بتابد. آن پدر بزرگوار چون از هر جهت مهبط ملائکه رحمت بود لهذا در سلاله نیز مظهر فیض و برکت شد که کلّ به نور هدایت کبری مهندی و به فیوضات عظمی مجتبی و به رداء عنایت کبریاء مرتدی و به خدمت امرالله موفق و مؤید ابدی ...".^{۱۱}

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"تفلیس و میلان

حضرات اخوان ابناء متصاعد الی الله حاجی احمد علیه و علیهم بهاء الله

هو الله

ای برادران چون اختران، در این روز که جشن رضوان است و بهار روحبخش رحمن و ربیع بدیع حضرت یزدان، کلک عبدالبهاء در جولان است و سرش موضوع بر آستان که ای خداوند مهربان این برادران نجوم افق محبتند و مرغان گلستان عنایت. این خاندان سلاله آن بنده صادقند و دودمان آن نخل باسق. عین عنایت را شامل کن و لطف و مرحمت را کامل تا در ظلّ شجره میثاق روز به روز روشن‌تر گردند و در درگاه احدیت

مقبول‌تر. ای پروردگار مهربان جانها نثار نمودند و صد هزار اذیت و آزار تحمل فرمودند. توئی غمخوار، توئی آمرزگار، توئی مهربان کردگار. ع"ع"^{۱۱}.
 از جمله مواضعی که در الواح عدیده موجود در مجموعه الواح احبای میلان به کرات به چشم می‌خورد لزوم تبلیغ امرالله، خدمت به امر مبارک، اتحاد و اتفاق، استقامت بر امر، عهد و میثاق الهی و لزوم استقامت بر آن، غنیمت دانستن ایام حیات، تقوی و تقدیس، لزوم عمل به تعالیم الهیه و تخلّق به اخلاق حسنه، عظمت ظهور جمال قدم و لزوم صبر بر بلیات و مصائب است. کثرت نصوص و بیانات مبارکه در باره این مواضع مانع از نقل تمام آنها است اما برای آن که نمونه‌ای از این گونه الواح عرضه شده باشد دو لوح مبارک حضرت بهاءالله را ذیلاً نقل می‌نماید. تا آنجا که بر حقیر معلوم است این الواح در منابع مطبوع الواح حضرت بهاءالله تا کنون به طبع نرسیده است.
 حضرت بهاءالله می‌فرماید:

"م ی جناب تقی

هو السّامع المجیب

یا تقی تقوی درع است از برای هیکل امر و رضوان است از برای جنت علیا و دربان است از برای باب بیان. طوبی از برای نفسی که خود را به این درع از سهام عصیان حفظ نمود. اوست از اهل بهاء در کتاب اسماء. ای دوستان امروز روز ذکر و محبت و شفقت است، با یکدیگر به کمال اتحاد به ذکر مالک ایجاد مشغول باشید، آنه یکفیکم و یقریکم الیه وهو الرّقیب القریب. البهاء علیک و علی الذین فازوا بعرفان الله مالک هذا الیوم البدیع."^{۱۲}

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

"م ی جناب حاجی حسین

بسمی المغرّد علی الاغصان

ای دوستان هر عاملی را به عمل بشناسید و هر نفسی را به صفاتش، چه بسیار از عباد به اعمال شنیعه عاملند و خود را از اهل حق می‌شمرند. امروز باید کل به کتاب الهی متمسک باشند و به آنچه در او نازل عامل. هواهای نفسانیّه ناس را به اعمال شنیعه مردوده مشغول نموده. ای دوستان آفتاب تقوی را به سحاب هوی ستر منمائید، به امرش عامل شوید و به حکمش ناظر، آنه یحکم کیف یشاء و هو المقتدر القدیر."^{۱۳}

مندرجات مجموعه الواح احبای میلان مملو از استشهاد به آیات قرانی و اشارات عدیده به اصطلاحات آن سفر کریم است. در این مجموعه ادعیه و مناجات‌های مبارکه نیز به وفور ملاحظه می‌گردد و مملو از نصایح و مواظظ قلم اعلی و حضرت عبدالبهاء است. عظمت و عزت محتوم امر الهی و شرح وظائف و مسئولیت‌های احبای الهی از جمله دیگر مواضعی است که در الواح این مجموعه به چشم می‌خورد. قضیه تحقق وعود و بشارات الهیه و شرح و توضیح این مطلب که امیال و اهداف و مقاصد اهل ادیان و مظاهر مقدسه قبل کلاً در این ظهور به تحقق پیوسته است نیز از اهم مطالب مندرجه در این مجموعه مبارکه است.

در این مجموعه از حروف اختصاری بسیار استفاده شده است. چنان که در سطور فوق ملاحظه می‌گردد، مثلاً «م ی» به عنوان مخفف «میلان» به کار رفته، و دو حرف «ا ح» مخفف نام جناب حاجی احمد میلانی است که گاهی به صورت «ا ح م د» نیز مذکور شده است. «ت ف» اشاره به تفریس و «م ه» مخفف نام اسم‌الله مهدی دهجی است. هرچند اکثریت الواح جمال قدم در این مجموعه از قلم آن حضرت عزّ نزل یافته اما بعضی از الواح صادره به لسان میرزا آقا جان خادم‌الله است و در این قبیل الواح تاریخ صدور لوح نیز مندرج گردیده است.

یکی از مشخصات عمده مندرجات مجموعه الواح احبای میلان اشتغال آن به الواح و مکاتیب عدیده ای است که از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالباها به اعزاز زنان جامعه بهائی در بلاد آذربایجان عزّ صدور یافته است. این مطلب از این نظر حائز اهمیت است که با صدور این آثار خطاب به زنان بهائی هویت و شخصیت فردی آنان جدا از انتساب آنان به مردان بهائی به استقلال مورد شناسائی و تجلیل قرار می‌گیرد و نقش و مسئولیت زنان در ظلّ امر مبارک محل سنایش و موضوع شرح و بسط واقع می‌شود. در جامعه ای که اصول و افکار و عادات اجتماعی و حیات اقتصادی آن مبتنی بر مردسالاری و لزوم تبعیت و وابستگی به مردان در خانواده و اجتماع، مدار همه امور است توجه طلعات مقدسه به زنان، شناسائی هویت و استقلال شخصیتی آنان و دادن مسئولیت مستقیم به بانوان از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است تا استعدادات و کمالات آنان را پروراند، به امکانات و امتیازات وجودی خود مطمئن سازد و از آنان دعوت نماید تا مسئولیت و نقش عظیم خود را بشناسند و با شور و شغف، و مستقل از ارزش‌های مرسوم در جامعه، به میداین خدمت وارد گردند. والاتر از همه این نکات بخشیدن حس اعتماد به جامعه اماءالرحمن است که به حمایت بی دریغ طلعات مقدسه امر در مساعی و اقدامات خود مطمئن باشند و به حقّ الیقین بدانند که مشمول ادعیه طلعات مبارکه اند تا به اجرای آنچه از اصول و نوایای امر مبارک است موفّق و مؤید گردند.

نمونه ای از الواح جمال قدم خطاب به اماء رحمانی در میلان، لوح نازله خطاب به ضلع جناب حاجی احمد میلانی است که متن آن به شرح ذیل است:

"م ی

ضلع جناب احمد علیهما بهاء‌الله

به نام یکتا خداوند بی‌مانند

یا ورقتی و امتی، بشنو ندای مظلوم را که از شطر سجن تو را ذکر می‌نماید. علما و فقهای حزب قبل از عنایت الهی محرومند و از عرفانش ممنوع، چه که عملی از ایشان ظاهر نه تا مستحق فیوضات فیاض حقیقی شوند. جزای اعمال کلّ را از عرفان غنی متعال در یوم مآل منع نموده و تو الحمد لله ادراک ایام حق را نمودی و به عرفانش فائز گشتی. طوبی از برای تو و از برای امائی که به فیض اعظم فائز گشتند و به آنچه در کتاب الهی از قبل و بعد مذکور و مسطور است رسیدند. این نعمت عظمی را به اسم مالک اسماء و فاطر سماء حفظ نما و اماء آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان تا کلّ

به کمال تقدیس و تنزیه به ذکر حق جلّ جلاله ناطق و مشغول باشند. آنّه یؤید عباده و امائه علی ما یحبّ و یرضی و هو الفرد الواحد المقدر العظیم الحکیم. البهاء علیک و علی الاماء اللائی آمن بالفرد الخبیر." ۱۵

همان طور که اشاره شد مجموعه الواح احبای میلان مملو از تلویحات و تصریحات به مصطلحات قرآنی و نقل و استشهاد به آیات عدیده در آن سفر عظیم است. در این مقاله قصد آن نیست که همه آیات و مصطلحات مورد شرح و مطالعه قرار گیرد، اما به عنوان نمونه به چند مورد از این موارد اشاره می‌کند:

اول - او ادنی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می‌فرماید:

"ضلع جناب حاجی علی اکبر علیها بهاء الله الابهی"

هو الابهی

ای ورقه طیبه متوجه به ملکوت قدم، در جنت ابهی و فردوس اعلی و حدیقه قدس او ادنی ذکر مذکور و یادت مرکز قلوب اماء الله، دیگر فضلی اعظم از این می‌جوئی و موهبتی اکبر از این می‌طلبی؟ عنقریب اشراقات انوار این مقام را از آفاق وجود چون اشعه ساطعه از شمس حقیقت مشاهده نمائی. ع" ۱۶

در لوح فوق اصطلاح «او ادنی» ناظر به آیه مبارکه قرآنیّه است که در سوره نجم، آیات ۷ - ۹ می‌فرماید: "و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی". مفهوم فارسی آیات مبارکه آن که رسول خدا در افق اعلی بود و بعد نزدیک شده به حدی که فاصله او به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر شد. ۱۷

آراء قرآن‌شناسان در باره این آیات چنین است که حضرت رسول اکرم در معراج خود به آسمانها آنقدر به خدا و یا جبرئیل نزدیک شد که فاصله میان او تا حق تعالی به اندازه فاصله دو کمان و حتی کمتر گردید. مفاهیم عرفانی این آیات مبتنی بر قربیت الهیه و نزدیک شدن به بارگاه حضرت پروردگار است. در لوح مبارک، بیان حضرت عبدالبهاء مبنی بر «حدیقه قدس او ادنی» می‌تواند تلمیحی به مجاورت و قربیت روضه مبارکه حضرت بهاء الله و مقام مقدس حضرت رب اعلی تلقی گردد.

دوم - جبت ، طاغوت و عزّی

حضرت بهاء الله در یکی از الواح نازله خطاب به جناب حاجی احمد میلانی می‌فرماید:

"... هذا کتاب من لدنا الی الذی امن بالله المهیمن العزیز القدیر و انقطع عما سواه و توجه الی مقرّ الامر الذی بظهوره ظهر الزلزال و سقط الجبت و انکسرت ارکان الطاغوت و اشرقت شمس کلمة العلیا عن افق البقا بضیاء مبین ...". ۱۸

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز جناب آقا محمدعلی ابن جناب حاجی احمد میلانی عزّ نزول یافته چنین می‌فرماید:

"... حمد مقدّس از دلالات و اشارات ممکنات واجب الوجودی را لایق و سزااست که به یک کلمه علیا اهل ناسوت انشاء را به افق اعلی جذب نمود، به شأنی که از مال و اموال و زخارف و ثروت دنیا کلاً گذشتند و در سیل دوست یکتا انفاق نمودند آنچه را که مطلع

نور بود از برای ظلمت عالم و مشرق بینائی بود از برای کوران بادیه‌های گمراهی و کوثر زلال بود از برای تشنگان بیدای نادانی، تعالت شئونهم و عظمت مقاماتهم و کبرت مراتبهم. قد سمعوا و اقبلوا و اجابوا مولیهم فی یوم فیہ ناح الجبت و صاح الطاغوت و نعق العزى و امثالها ...^{۱۹}

و در لوح نازله به اعزاز جناب آقا محمد صادق جمال قدم چنین می‌فرمایند:
"... الحمد لله الذي انزل النعمة و اظهر ما اراد انه لهو المراد في الآخرة و الاولى ... اسئلک بسلطان الاسماء الذي به ناحت الجبت و جنوده بان تؤيد احبائك على ذکرک و ثنائک و ما ينبغي لا يأمک ..."^{۲۰}

جبت، طاغوت و عزى از کلمات قرآنی است. در آیه ۵۱ سوره نساء آمده است که: "الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت و الطاغوت و يقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين آمنوا سبيلا". معنی فارسی کلام الهی آن که آیا احوال کسانی را که بهره ای از کتاب آسمانی دارند، ندانسته ای که به جبت و طاغوت ایمان می‌ورزند و در باره کافران می‌گویند که اینان از مؤمنان راهیافته‌ترند.

نام عزى همراه با نام دو بت دیگر یعنی لات و منات در آیات شماره ۱۹ و ۲۰ سوره نجم در قرآن آمده است که خداوند می‌فرماید: "افرايتم اللات و العزى و مناة الثالثة الاخرى". مفهوم مطلب به فارسی آن که آیا شما لات و عزى را نگریسته اید و آن دیگری منات را که سومین است.

جبت در معارف قرآنی عبارت از هر چیزی است که به جای خدا پرستیده می‌شود و چنین چیزی می‌تواند عبارت از بت و کاهن و ساحر و نظائر آن باشد. در ریشه و اصل این لغت بحث بسیار است. بعضی از لغت‌شناسان آن را یونانی و بعضی دیگر آن را حبشی دانسته‌اند.^{۲۱}

طاغوت معمولاً به معنی شیطان گرفته می‌شود و به هر چیزی که به جای خدا پرستیده شود، نظیر اصنام، اشجار، آفتاب و غیره اطلاق می‌گردد. اصل و ریشه این کلمه را نیز لغت‌شناسان عبری و یا آرامی و سریانی و حبشی گرفته‌اند. برداشت اهل عرفان از طاغوت طغیان و گردن‌کشی و جباریت است و عبارت از هر چیزی است که بنده را از حق بگرداند و بما سوی الله سوق دهد.^{۲۲}

عزى نام یکی از خدایان مؤنث دوره جاهلی قبل از اسلام است و همان طور که نقل شد با نامهای لات و منات در سوره نجم در قرآن آمده است. عبادت این بت‌ها در بین قبایل مختلف عرب پیش از اسلام رواج داشته و ظاهراً عزى از دو خدای دیگر پراهمیت‌تر بوده و معابد متعدد داشته و از عظیم‌ترین اصنام قریش محسوب می‌شده است.^{۲۳}

سوم - یوم تبلی السرائر، قیامت، ساعة، صیحه، قارعه

در الواح متعدّد مندرج در مجموعه الواح احبای میلان به فرا رسیدن روز قیامت و تجلی یوم جدید اشاره شده و در شرح و بیان این مطالب مصطلحاتی از قرآن کریم مورد استشهاد قرار گرفته است. از جمله حضرت بهاءالله در یکی از الواح جناب آقا محمدعلی

ابن حاجی احمد میلانی می‌فرماید: "... قد اتى اليوم و ظهر ما كان مستورا فى افئدة القوم، يوم تبلى السرائر است، خافية صدور و خائنة اعين ظاهر و مشهود ...".^{۲۴} عبارت «يوم تبلى السرائر» آیه شماره ۹ در سوره طارق است که در آن خداوند به بازگرداندن انسان در روز قیامت یعنی روز آشکار شدن رازها و امور پنهانی اشاره می‌کند و می‌فرماید که روز قیامت روز ظهور اسرار باطنی اشخاص است. عبارت «خافية صدور و خائنة اعين» نیز که در لوح مبارک آمده ناظر به آیه ۱۹ در سوره غافر در قرآن مجید است که می‌فرماید: "يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور". یعنی خداوند به خیانت چشمها و آنچه خلق در دلهاى خود پنهان میدارند واقف و آگاه است.

حضرت بهاءالله در لوحی دیگر که در مجموعه مورد مطالعه به چشم می‌خورد می‌فرماید: "... قل لك الحمد يا مولى الملكوت و مالك الجبروت استلك باسمك الذى به اقمت القيامة و اظهرت اسرارها و الساعة و اشراطها و به اخرقت الحجابات و السبحات ان تجعلنى قائماً على خدمتك ...".^{۲۵}

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی دیگر در همان مجموعه چنین می‌فرماید: "... ان انصفوا فى امرالله و ظهوره و لا تتبعوا كل متوهم بعيد. قد ظهرت القارعة و ارتفعت الصيحة و القوم فى نوم عجيب ...".^{۲۶}

قضایای مربوط به قیامت، علائم و نامها و اوضاع و شرایط وقوع آن که از ارکان اعتقادی اسلام محسوب می‌گردد در بیش از ششصد آیه از آیات قرآنی مورد شرح و بسط قرار گرفته است. ساعت و قارعه و صاخه و اصطلاحات دیگری نظیر يوم الفصل و يوم الوعيد و يوم التلاق از جمله اسامی روز قیامت است که در قرآن به کار رفته است. آیات شماره ۴۱ - ۴۲ سوره ق حاکی از آن است که: "و استمع يوم يناد المناد من مكان قريب. يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج". معنی کلام الهی آن که به ندای منادی در روزی که از جانی نزدیک برخیزد گوش ده، آن روزی که صیحه را به حق بشنوند آنگاه روز رستاخیز است. قارعه به معنی در هم کوبنده و خراب‌کننده نیز از اوصاف قیامت است. در ابتدای سوره قارعه - ۱۰۱ در قرآن آمده است که: "القارعة ما القارعة و ما ادريك ما القارعة".^{۲۷}

آنچه در سطور فوق مذکور شد شرحی به اختصار در باره بعضی از مصطلحات قرآنی بود که در مجموعه الواح احبای میلان آمده است. در این مقاله آیات عدیده قرآنی که در الواح مزبور مورد نقل و استشهاد قرار گرفته مد نظر واقع نشده و بررسی معانی و تفاسیر و تأویل این آیات خود مطالعاتی جداگانه را اقتضاء می‌نماید.

در باره مندرجات مجموعه الواح احبای میلان ذکر این مطلب نیز مفید است که ابیاتی از شعرای ایران در این الواح مورد نقل و استشهاد قرار گرفته است. از جمله ابیات معروف مولوی یعنی "باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده ... و بیت "زین مردمان سست عناصر دلم گرفت ... در الواح مندرج در این مجموعه مندرج گشته است. چون الواح مبارکه ای که شامل ابیات فوق می‌باشد، و شرح منابع ابیات مزبور، در کتاب مأخذ اشعار ارائه گشته^{۲۸} در این مقام به همین اشاره مختصر اکتفاء می‌نماید و صرفاً به توضیح این نکته

می‌پردازد که بیت معروف جمال قدم از قصیده ساقی از غیب بقا، یعنی بیت "پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظلّ فقر ... " نیز در الواح عدیده مورد استشهاد واقع شده و آن الواح، به استثنای لوح صادره به اعزاز احبای الهی در تفلیس، در ذیل "پای نه بر فرق ... " در مجلد دوم کتاب مآخذ اشعار مندرج گشته است. در این مقام متن لوح احبای تفلیس را نیز مندرج می‌سازد زیرا تا آنجا که بر این عبد معلوم است تمام این لوح در منابع چاپی مکاتیب حضرت عبدالبهاء و کتاب مآخذ اشعار تا کنون به طبع نرسیده است. متن لوح مزبور چنین است:

"تفلیس احبای الهی علیهم بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالله

ای دوستان یزدان، صبح عبودیتی از مطلع رحمتی به انوار موهبتی طالع و لائح گشته که پرتو خضوع و خشوعش آفاق را روشن و نورانی نموده و شعاع تذلل و انکسارش ظلمات تذلل و استکبار را زائل فرموده. ای یاران موعده خضوع و خشوع است و موسم بندگی و شرمندگی، زمان عبودیت است و وقت تبذل و رقیّت. بزرگواری در بندگی است و شهرداری در عبودیت درگاه حضرت احدیت، پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظل فقر تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار.

این بندگی آزادگی است و این عبودیت سلطنت دو جهان ملک و ملکوتی، چه که بندگی آستان مقدس جمال بهاء ست و آزادگی در جمیع عوالم بی منتها. ای یاران رحمن همت کنید تا چون قوای اعظم وجود در عوالم باطن و شهود فتوحات قلبیه و روحانیّه گردد و افق ملک را مطلع ملکوت نماید و آوازه تقدیس و جانفشانی یاران روحانی به مسماع شرق و غرب رسد و ندای یا بهاءالابهی از حسیض ادنی به سمع اهل صوامع لاهوت اعلیٰ واصل گردد. و البهاء علیکم یا احباءالله. ع" ۲۹.

نکته دیگر در باره الواح مندرج در مجموعه الواح احبای میلان ناظر به لوح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حاجی علی محمد ابن حاجی احمد میلانی است. این لوح مبارک نیز تا آنجا که بر این عبد معلوم است در منابع متداول مکاتیب حضرت عبدالبهاء تا کنون به طبع نرسیده و لذا طبع و انتشار آن در این مقام مغتنم تواند بود. در این لوح حضرت عبدالبهاء به چند اثر اساسی در زمینه فلسفه و فقه اسلامی اشاره فرموده اند که تحریر توضیحی به اختصار در باره این آثار مفید به نظر می‌آید. متن لوح مزبور به شرح ذیل است:

"هوالابهی

جناب حاجی علی محمد ابن من سعد الی الله علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی

ای ناظر به منظر انور، چون جمال بی زوال برقع غیب بر افکند و در عرصه وجود جلوه مشهود فرمود جمعی مدعی عرفان بودند به وادی حرمان فتادند، به اشارات و اوهمات خویش شناسائی خواستند و چون مطابق تصوّرات خود نیافتند علم انکار برافراختند و به دم اطهرش فتوی دادند و نشناختند و تو که نه مدعی عرفان بودی و نه در

دبستان علماء اعیان داخل شدی، نه شفا و اشارات خواندی و نه فصوص و فتوحات نظر کردی، نه شرح لمعه مطالعه نمودی و نه فقه و اصول تدرّس و تدریس کردی، به جوهر مقصود رسیدی و در مقام کشف و شهود حاضر شدی و مؤمن به جمال موعود گشتی و در هوای محبت ربّ و دود پرواز نمودی. هنیئا لک هذه الكأس الطافحة بصهباء معرفة الله و البهاء عليك و على الذین سکروا منها. ع" ۲۰.

در باره شفا، اشارات، فصوص، فتوحات و شرح لمعه که در لوح فوق مذکور شده مقالات جامعی در دایره‌المعارف فارسی به طبع رسیده و وجود این مقالات ما را در این مقام از شرح و بسط مفصل مطالب در باره این کتب بی نیاز می‌سازد. لذا در سطور ذیل به نقل از دایره‌المعارف مزبور چند جمله ای در معرفی کتب مزبور مرقوم می‌دارد تا اطلاعاتی مختصر در باره این آثار در اختیار خوانندگان گرامی قرار گیرد.

«شفا» نام مهمترین و مفصل‌ترین کتاب ابوعلی سینا است که در منطق و فلسفه طبیعی و الهی و نیز ریاضیات به رشته تحریر در آمده و قسمت‌هایی از آن به زبانهای اروپائی و فارسی ترجمه و طبع گردیده است. طبع نسخه کامل شفا به زبان عربی در قاهره صورت گرفته و بر شفا شروح و تعلیقات و حواشی زیادی نوشته شده است.^{۳۱}

کتاب «اشارات» که نام کامل آن «اشارات و تنبیهات» می‌باشد نیز اثری فلسفی و عرفانی از ابن سینا است که در آن منطق و طبیعیات و علوم ما بعد الطبیعه به زبان عربی مورد مطالعه قرار گرفته و شاید آخرین اثر ابن سینا باشد. اصل عربی این کتاب مکرراً به طبع رسیده و ترجمه فارسی آن نیز به صورت کامل در سال ۱۳۲۲ ه.ش / ۱۹۴۳ م در طهران انتشار یافته است. کتاب اشارات و تنبیهات ابن سینا مورد شرح و بسط بسیاری از نویسندگان دیگر قرار گرفته و تفاسیر و تعلیقات آن نیز مکرراً در هند و مصر و ایران و ترکیه انتشار یافته است.^{۳۲}

مقصود از «فصوص»، کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی است که در آن اصول عرفان و حکمت اهل تصوّف و قضایای مربوط به وحدت وجود مورد مطالعه ابن عربی قرار گرفته است. «فصوص الحکم» در سال ۶۲۷ ه.ق / ۱۲۳۰ م تألیف شده و شامل بیست و هفت فصل است که از آنها به "فص" یعنی نگین انگشتی تعبیر شده و هر فصی منسوب به یکی از پیغمبران الهی است.

«فصوص الحکم» عمیق‌ترین اثر محیی‌الدین ابن عربی در معارف اهل تصوّف است و درک و فهم مندرجات آن به سهولت امکان‌پذیر نیست. متن عربی کتاب «فصوص الحکم» و شروح و تعلیقات آن مکرر به طبع رسیده و در زمینه تصوّف و عرفان اسلامی «فصوص الحکم» ابن عربی کتابی درسی برای علاقمندان به این علوم بوده است.^{۳۳}

«فتوحات» که نام آن در لوح مبارک آمده همان کتاب «فتوحات مکیّه» (الفتوحات المکیّه) اثر معروف و مهم محیی‌الدین ابن عربی است که در چهار مجلد به رشته تحریر در آمده و شامل جمیع علوم و معارف اهل تصوّف است. این کتاب که حاوی پانصد و شصت فصل می‌باشد، مکرراً به طبع رسیده و از تعقید و رموز و اسرار اهل عرفان حکایت می‌کند و به این جهت مورد نقد و ایراد بسیاری از متشرّعین قرار گرفته است.^{۳۴}

«شرح لمعه» نام کتابی به زبان عربی است که زین‌الدین علی عاملی مشهور به شهید ثانی آن را در شرح کتاب «لمعه دمشقیه»^{۳۵} در سنه ۹۵۷ ه. ق / ۱۵۵۰ م به رشته تحریر در آورده و آخرین اثر شهید ثانی محسوب می‌گردد. این کتاب از مهمترین کتب فقهی شیعه امامیه است.

بر «شرح لمعه» شروح و تعلیقات بسیار نوشته اند. این کتاب نزد علمای تشیع به ایجاز و بلاغت اشتهار دارد و لذا یکی از کتب مهمه درسی طلاب علوم دینی شیعه امامیه محسوب می‌شود. «شرح لمعه» شهید ثانی به کرات به طبع رسیده است.^{۳۶}

غیر از کتب فوق‌الذکر حضرت عبدالبهاء در لوح فوق به «فقه و اصول» نیز اشاره فرموده اند. «فقه» علم به احکام شرعیّه از روی ادله تفصیلی است که عبارت از قرآن و سنت و اجماع و عقل، یا قیاس می‌باشد. فقه را علم به واجبات، مستحبات، محرومات و مکروهات نیز دانسته اند. شرح مفصل مطالب مربوط به «فقه» در ذیل همین کلمه در دایرةالمعارف فارسی و نیز در دایرةالمعارف تشیع مذکور شده و مطالب مربوط به این مبحث مفصل‌تر از آن است که در این مختصر بتوان به توضیح آنها پرداخت.

«اصول» نیز که از آن با عنوان علم اصول فقه یاد می‌شود یکی از علوم مهمه اسلامی است و آن علم به قواعدی است که بر اساس آنها می‌توان احکام شرعی را استخراج و استنباط نمود. علم اصول به علم اصول دین یعنی علم کلام و علم اصول حدیث نیز اطلاق می‌شود. قواعد علم اصول فقه بنا بر معارف شیعه امامیه مبتنی بر قرآن، شناسائی حدیث و سنت نبوی، اجماع علمای مذهبی در امور غیر مصرّحه در قرآن و حدیث و عقل استوار است و اهل سنت به جای عقل قیاس را در علم اصول فقه معتبر می‌شناسند. در زمینه «اصول یا علم اصول فقه» می‌توان به دایرةالمعارف فارسی و یا به ذیل «اصول فقه» در مجلد دوم دایرةالمعارف تشیع مراجعه نمود.^{۳۷}

مسک‌الختم این مقاله را به درج لوحی اختصاص می‌دهد که خطاب به احبای تفلیس از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ‌صدرور یافته و در مجموعه مورد مطالعه مندرج گردیده است:

"هو الابهی"

تفلیس احبای الله علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای شمع‌های انجمن محبت‌الله، نار موقده ربانیه که در شجره مبارکه تجلی فرمود شعاع ساطعش بر آفاق آفرینش منتشر گشت و جهان ظلمانی را عالم نورانی نمود. جمیع ذرات وجود از پرتو این تجلی استفاضه و استفاده نمودند لکن بعضی چون صفحات شفاف صافیّه بودند، اقتباس انوار و اسرار کردند و برخی چون حجر و مدر و تراب مغبر بودند، عکس و اثر برداشتند. بعضی معادن مستعدّه بودند لعل بدخشان شدند و یاقوت و لؤلؤ و مرجان گشتند و برخی حدید و نحاس شدند و بعضی جوهر نفیس شدند و برخی خزف خسیس گشتند.

پس ای دردی‌کشان خمخانه محبت‌الله، باده صافی عرفان نوشید و نغمه اسرار رحمن شنوید. جهدی کنید که از این فیض و تجلی جواهر وجود شوید و معدن محمود گردید،

ذهب ابریز شوید و فلز عزیز گردید، درّه بیضاء شوید و لؤلؤ لالا گردید. همتی کنید که در این عهد و عصر جلیل به عهد و پیمان حضرت یزدان قیام نمائید و انوار مشرق امکان شوید. در این عالم خاک زینت افلاک گردید و مظهر الطاف جمال لولاک شوید. قسم به جمال مبین که چنان فضلی در حق دوستان الهی مقدر که چشم ابداع ندیده و سمع عالم انشاء نشنیده، عنقریب ظاهر و باهر شود. و البهاء و الروح علیکم یا احباء الرحمن. عبده عباس.^{۳۸}

یادداشت‌ها

- ۱- چون مندرجات مجموعه دوم در مجموعه اول نیز عینا موجود است، در این مقاله تمام ارجاعات به مجموعه اول خواهد بود و از آن تحت عنوان «مجموعه الواح میلان» یاد خواهد شد.
- ۲- اسدالله فاضل مازندرانی، «ظهور الحق» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب)، ج ۸، قسمت اول، صص ۹۷-۹۸. شرحی در باره سوابق خانوادگی و ایمانی عائله حاجی احمد میلانی در مجلد سوم کتاب «ظهور الحق» (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۸ م، صص ۳۵-۳۷) نیز به طبع رسیده است.
- ۳- مجموعه الواح میلان، ص ۶۵.
- ۴- شرحی از احوال و خدمات جناب عنایت‌الله احمدپور میلانی در کتاب «عالم بهائی» (ج ۱۶، صص ۵۲۹-۵۳۰) به زبان انگلیسی منتشر گردیده است.
- ۵- مجموعه الواح میلان، صص ۲۷۲-۲۷۳.
- ۶- مجموعه الواح میلان، صص ۱۱۴-۱۱۵.
- ۷- مجموعه الواح میلان، صص ۲۱۵-۲۱۶.
- ۸- مجموعه الواح میلان، صص ۹۰-۹۱.
- ۹- مجموعه الواح میلان، ص ۱۸۲.
- ۱۰- مجموعه الواح میلان، ص ۱۰۹.
- ۱۱- مجموعه الواح میلان، صص ۲۶۱-۲۶۲.
- ۱۲- مجموعه الواح میلان، صص ۳۲۰-۳۲۱.
- ۱۳- مجموعه الواح میلان، صص ۲۰۴-۲۰۵.
- ۱۴- مجموعه الواح میلان، ص ۲۰۵.
- ۱۵- مجموعه الواح میلان، صص ۷۵-۷۶.
- ۱۶- مجموعه الواح میلان، صص ۳۱۴-۳۱۵.
- ۱۷- ترجمه فارسی آیات قرآنی در این مقاله مبتنی بر قرآن کریم، همراه با ترجمه (طهران: دوستان، ۱۳۶۸ ه.ش.)، مترجم بهاء‌الدین خرّمشاهی، خواهد بود.
- ۱۸- مجموعه الواح میلان، صص ۴۹-۵۰.
- ۱۹- مجموعه الواح میلان، ص ۹۲.

- ۲۰- مجموعه الواح میلان، صص ۱۷۳.
- ۲۱- برای ملاحظه شرح مطالب در باره «جبت» به دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (طهران: دوستان - ناهید، ۱۳۷۷ ه.ش.)، ج ۱، ص ۸۳۴، اثر بهاءالدین خرّمشاهی و دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، صص ۲۹۲-۲۹۳ مراجعه فرمائید.
- ۲۲- برای ملاحظه شرح مطالب در باره «طاغوت» به دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (ج ۲، صص ۱۳۹۶-۱۳۹۷) مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۰، ص ۴۲۸) و اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۹۰)، ج ۴، صص ۲۷۶-۲۷۷.
- ۲۳- مطالب مربوط به «عزّی» را می‌توان در دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (ج ۲، ص ۱۴۵۴) و نیز در دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۱، ص ۲۸۱) مورد مطالعه قرار داد.
- ۲۴- مجموعه الواح میلان، ص ۸۳. حضرت بهاءالله در لوحی دیگر که در کتاب لنالی الحکمة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۹۰ م، ج ۲، ص ۲۲۱) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:
- "... سبحان الله، قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید و اثر چه ظاهر شود، یومی عظیم است و یوم تبلی السرائر شاهد و گواه او، اسرار قلوب و صدور مشهود، خائنة الاعین و خافیه الصدور وصف این یوم است..."
- ۲۵- مجموعه الواح میلان، ص ۱۹۴. جمال قدم در لوحی دیگر که در کتاب آیات الهی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۶ م، ج ۲، ص ۲) به طبع رسیده نیز چنین می‌فرمایند:
- "... بگو امروز واقعه مذکوره واقع شد و ساعت و اشراف آن مشهود، یوم تبلی السرائر امروز است و یوم تمرّ الجبال امروز، صیحه مرتفع و ارض متحرک و مهترّ و نور از افق مکّلم طور مشرق و لائح و صریر قلم از اعلى مقام عالم مرتفع..."
- ۲۶- مجموعه الواح میلان، ص ۲۴۷. جمال قدم در یکی دیگر از الواح مندرج در همین مجموعه (صص ۲۵-۲۶) نیز چنین می‌فرمایند:
- "بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی - حمد مقدّس از حروف و الفاظ ساحت عزّ اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که به کلمه عالم را جمع نمود و به کلمه دیگر مابین حقّ و باطل تفصیل داد و اوست آن کلمه که به کلّ اسماء نامیده شده، در هر حین به هیئت بدیع ظاهر و مجلی. اوست که در مابین آسمان و زمین به کلمه مبارکه قد ظهر محبوب العالمین نطق نمود و او بود آن صیحه که ذکرش در کتب قبل مسطور بود و اوست آن کلمه که به کمال قدرت و غلبه ندا فرمود و فرمود منم ممیز عالم و مفصل عالم، منم آن میزانی که به او سنجیده می‌شود اعمال اهل عالم، سبحانه سبحانه ما اعظم سلطانه و ما اکبر عزّه و اقتداره..."
- و نیز نگاه کنید به ذیل «صیحه» در اسرار الآثار، ج ۴، صص ۲۶۴-۲۶۵.
- ۲۷- در ترجمه فارسی این آیه در کتاب قرآن کریم، همراه با ترجمه (ص ۶۰۰) چنین آمده است: "درهم کوب. درهم کوب چیست؟ و تو چه دانی که درهم کوب چیست؟".

- برای ملاحظه شرح مطالب در باره قیامت، ساعت، صیحه و قارعه به ذیل این مصطلحات در کتاب دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی مراجعه فرمائید.
- ۲۸- نگاه کنید به ذیل «باز آمد آن مغنی...» و «زین مردمان سست عناصر...» در مجلّات دوّم و سوّم کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی.
- ۲۹- مجموعه الواح میلان، صص ۳۲۹-۳۳۰.
- ۳۰- مجموعه الواح میلان، صص ۳۴۵-۳۴۶.
- ۳۱- برای ملاحظه شرح مطالب در باره کتاب شفا به دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اوّل، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، مراجعه فرمائید. در باره آثار ابن سینا کتاب فهرست نسخه‌های مصنّفات ابن سینا به وسیله یحیی مهدوی به رشته تحریر در آمده و این اثر که از انتشارات دانشگاه طهران می‌باشد در سال ۱۳۳۳ ه.ش. در طهران انتشار یافته است. مقاله جامع و مفصّل «ابن سینا» در مجلّد چهارم دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز حاوی شرحی مبسوط در باره احوال و آراء و آثار ابن سینا است.
- ۳۲- برای ملاحظه شرح مطالب در باره کتاب اشارات به دایرةالمعارف فارسی (ج ۱، صص ۱۵۴) مراجعه فرمائید. کتاب الاشارات و التنبیهات در سال‌های ۱۳۷۷-۱۳۷۹ ه.ق. در سه جلد در طهران در مطبعه حیدریّه به طبع رسیده است.
- ۳۳- برای ملاحظه شرح مطالب در باره کتاب فصوصالحکم به دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اوّل، صص ۱۹۰۵) مراجعه فرمائید. مقدّمه کتاب فصوصالحکم (بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۸۰م)، که به قلم ابوالعلاء عقیفی به رشته تحریر در آمده نیز حاوی شرحی جامع در باره کتاب فصوصالحکم و آراء ابن عربی است. شرح احوال و عقاید و آثار ابن عربی در مجلّد چهارم دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز به تفصیل به طبع رسیده است.
- ۳۴- برای ملاحظه شرح مطالب در باره کتاب فتوحات مکیّه به دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اوّل، صص ۱۸۴۴) مراجعه فرمائید.
- ۳۵- کتاب لمعه دمشقیّه کتاب فقهی معروفی است که شهید اوّل یعنی شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی آن را نوشته و بعداً بوسیله بسیاری از فقها شرح و بسط یافته است. از جمله مهمترین شروح آن کتاب شرح لمعه اثر شهید ثانی است. برای ملاحظه شرحی در باره لمعه دمشقیّه، اثر شهید اوّل، به دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۴، صص ۵۱۰-۵۱۴) مراجعه فرمائید.
- ۳۶- شرحی در معرفّی کتاب شرح لمعه در دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اوّل، صص ۱۴۶۳) به طبع رسیده است.
- ۳۷- قضایای مربوط به فقه و اصول فقه را می‌توان در آثاری نظیر دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اوّل، صص ۱۹۱۳-۱۹۱۴) و دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۲، صص ۳۵۷-۳۶۲ و ج ۲، صص ۲۴۶-۲۵۰) مورد مطالعه قرار داد.
- ۳۸- مجموعه الواح میلان، صص ۳۳۵-۳۳۶.

مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه

ناصر نبیلی

دوستان عزیز؛ عنوان این سخن یکی از جلوه‌های حیات حضرت بهاءالله؛ یعنی مناسبات و روابط آن حضرت با صاحبان اندیشه و خرد است. همان گونه که می‌دانیم هر وقت از آن حضرت یاد می‌کنیم در واقع از نفس (خرد) داریم سخن می‌گوئیم، چرا که ایشان در مواضع متعددی از آثارشان، وقتی که از خویشان سخن می‌گویند خود را مظهر خرد می‌نامند، مثلاً آن جا که می‌فرمایند «حضرت موجود می‌فرماید: زبان خرد می‌گوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ‌نه؛ از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید؛ منم آفتاب بینش و دریای دانش...» (دریای دانش، ص ۲۳) و در حقیقت خود را مظهر بینش و دانش می‌خوانند، زیرا که مظاهر مقدسه، در حقیقت در مقام عقل اول، اول صادر از حق هستند و بدیهی است که با خلق خود و بخصوص اندیشمندان و علمای حقیقی، مناسبات و تعلقات خاصی دارند. همچنین این حقیقت که بعضی از صاحبان اندیشه در همه عرصه‌های آن در واقع ملهم از ادیان الهیه بوده و در دامان این ادیان پرورش یافته اند خود به چنین مناسباتی اهمیتی خاص و فوق‌العاده می‌دهد.

در این دور مبارک در موارد متعددی در آثار الهی بیاناتی را زیارت می‌کنیم که با آن چه که صاحبان اندیشه در ادوار گذشته گفته اند شباهت زیاد داشته و حتی در برخی از موارد بر آنها انطباق دارند و البته این خود نشان از منبع و منشأ مشترک آثار الهیه با آن چه که صاحبان خرد از ادیان گذشته اخذ نموده اند دارد. پس عجب نیست که فی‌المثل وقتی یکی از حکمای الهی مانند افلاطون در بیش از دوهزار و پانصد سال قبل خلاء (مطلق) را محال می‌داند، حضرت عبدالبهاء هم در بیانی بفرمایند (لان الخلاء محال)، چرا که به فرموده جمال ابهی^۱ در لوح حکمت؛ حکماء قدیم هم حکمت را از انبیاء الهی اخذ نموده اند. بنابر این میتوان گفت که مناسبات مظاهر الهیه با حکمای الهی و اندیشمندان حقیقی مناسباتی با خویشاوندان خویش است.

در اینجا باید به نکته مهم دیگری هم اشاره نمود و آن عبارت از این است که «نطق» یا اندیشه به قول اهل منطق (فصل قریب) نوع انسان از «جنس قریب خود» یعنی حیوان

است و انسان بودن انسان و خاص بودن او مبتنی بر این معنا؛ تنها به اندیشه او است و البته اندیشه ثمره و دیعه الهی، یعنی روح انسانی، است و به همین جهت است که مولوی میفرماید:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای (دفتر دوم؛ بخش ۹).

اما در این دور مبارک و ظهور کلی الهی یعنی در دورانی که مقدر است «عقل» به رتبه بلوغ خود برسد و با وجود بستری از اندیشه که طی قرن‌ها گسترده شده و میراث عظیم فرهنگی که از گذشته فراهم گردیده و در دورانی که طبق حدیث شریف بیست و پنج حرف باقیمانده از علم و دانائی مکشوف می‌گردند و به فرموده حق دریای دانش به موج آمده است، تصور بلندی و فخامت جایگاهی که صاحبان اندیشه در سال‌ها و قرون آتیه دارند بسیار دشوار و دور از دیدگان و ابصار می‌باشد و بی تردید آثار پر شماری که از جانب طلعات مقدسه نازل گردیده و همچنین تیینات و توقیعات حضرت ولی امرالله منابع بسیار عظیمی هستند که طی قرون متمادی صاحبان خرد را مجذوب خود نموده و بستر بسیار وسیعی را برای تفکر و اندیشه فراهم خواهد آورد.

اما جدا از روابط و مناسبات جمال ابهی^۱ با صاحبان اندیشه به عنوان نفس خرد و منشأ و مصدر آن، در رتبه بشری هم آن حضرت از این بابت جایگاه خاصی را دارند، چرا که متعلق به خاندانی بودند فرهیخته و ادب‌پرور و دوستدار هنر و صاحب اندیشه، و اشرافیت خاندان میرزا بزرگ نوری و احترامی را که این خاندان محترم در میان بزرگان و فرهیختگان کشور داشتند بیشتر ناشی از همین مراتب علم و هنر و حکمت ایشان بود که آن حضرت در رتبه بشری نیز به عنوان میرزا حسین علی نوری و میراث‌دار بزرگواری فرهنگی این خاندان به اکمل ما یمکن از آن برخوردار بودند.

مناسبات جمال ابهی^۱ با صاحبان اندیشه را می‌توان در دو گروه جدا مد نظر قرارداد؛ اول اندیشمندانی که متعلق به ادوار گذشته بودند و در ایام حیات عنصری آن حضرت نمی‌زیستند، مانند حکما و عرفا و ادبا و هنرمندان دوران گذشته؛ که مناسبات آن حضرت را با آثار ایشان باید مد نظر داشت؛ دوم صاحبان اندیشه که در ایام جمال مبارک زندگی می‌کردند و حیات داشتند و یا به زیارت آن حضرت نائل گردیده و به شرف معاشرت با مهبط وحی الهی مشرف بودند؛ مانند مخاطب «چهار

وادی» و بعضی دیگر از عرفای کردستان عراق؛ و یا آن که این مناسبات به واسطه مکاتبات فی مابین با آن حضرت حاصل گردید.

در این جا باید به این نکته مهم اشاره نمود که مناسبات حضرت بهاءالله با اندیشمندانی که در دوران حیات ایشان میزیستند و هم‌دوره آن حضرت بودند طبیعتاً تحت تأثیر مناسبات حضرتشان با اندیشمندان و متفکرین ادوار گذشته در حوزه‌های مختلف اندیشه مانند عرفان و فلسفه و کلام و علم و هنر؛ و البته حوزه دین که در بر دارنده همه آنها است؛ بود و این همه را می‌توان در آثار آن حضرت یا به صورت اشارات و خطابات به این اندیشمندان مثلاً اهل حکمت و عرفان ملاحظه کرد و یا در مورد شعرا؛ در قالب نقل بعضی از اشعار ایشان در ضمن آثار الهیه مشاهده نمود.

مطلب دیگری را که به طور کلی در رابطه با مناسبات آن مظهر امر الهی با میراث اندیشه بشری در شروع کوری که خود مؤسس آن بودند؛ باید بیان نمود که بر مناسبات ایشان با اندیشمندان تأثیرگذار بود. این بود که آن حضرت در آغاز این کور، در یک خانه‌تکانی تمدنی بعضی از این دست‌آوردهای میراث گذشته تمدن بشری را عیناً به طراز قبول مزین داشتند و حتی به تجلیل آنها پرداختند و برخی را اصلاح و تعدیل و تعمیر فرمودند و تعدادی را بکلی مردود شمرده و کنار گذاشتند. و در عین حال در طریق تفکر و مسیر اندیشه؛ طریقی بدیع و طرحی نو در انداختند که به نحو بی‌سابقه ای هادی و راهنمای اندیشمندان و الهام‌بخش آنان در طی قرون آتیه در همه حوزه‌های اندیشه خواهد بود.

نکته ای را که در رابطه با مطلب اخیر باید گفت آن است که جمال ابهی^۱ در مناسبات خود با اهل خرد در زمان حیات عنصری خود و در طی آثار خود خطاب به این اندیشمندان است که مناسبات خود را با صاحبان اندیشه در گذشته را؛ توضیح و تشریح می‌فرمایند و تکلیف آیندگان را در این خصوص مشخص می‌نمایند.

در اینجا حتماً باید به این مطلب اشاره نمود که این تعیین تکلیف در ارتباط با میراث گذشته را نه تنها در آثار خود آن حضرت، بلکه در الواح و رسالات صادره از یراعه مقدسه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نیز میتوان ملاحظه نمود. به یاد داشته باشیم که جمال قدم در زمان حیات خویش به فرزند برومند خود دستور صدور دو اثر مهم را صادر فرمودند؛ یکی در زمینه عرفان و به لسان طریقت، یعنی «تفسیر حدیث کنت کنز»، و دیگری در زمینه یکی از شاخه‌های حکمت عملی (سیاست)، یعنی «رساله مدنی». هر چند که همه تینینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بر آثار حضرت بهاءالله را باید مبین مناسبات جمال ابهی^۱ با

صاحبان اندیشه دانست؛ اما صدور دو اثر مذکور که در زمان حیات آن حضرت و تحت هدایت مستقیم خود ایشان از قلم حضرت عبدالبهاء نازل گردیدند در این میان جایگاه خاصی را دارند.

مطلب دیگری را که در خصوص مناسبات جمال ابهی با صاحبان اندیشه باید بیان نمود و به آن پرداخت؛ رفتار و سلوک آن حضرت و جنبه‌های مختلف این رفتارها و روش‌های رفتاری با شماری از آنان است که با ایشان ملاقات نموده و حتی برای دورانی با آن حضرت معاشرت و یا مکاتبه داشتند. مهر و صمیمیت فوق‌العاده نسبت به آنان؛ بنده‌پروری که از جنبه‌های ربانیت آن حضرت بود؛ مماشات جمال ابهی با این گونه نفوس؛ و سعی در پیراستن ایشان از باورها و تعلقاتی که می‌توانست مانع آنان از رسیدن به مقصد حقیقی حیات، یعنی عرفان مشرق وحی، شود را می‌توان از جنبه‌های مختلف سلوک و رفتار آن حضرت با چنین نفوسی دانست؛ که سعی می‌شود در ادامه این سخن تا حد امکان به این موارد مد نظر قرار گیرند.

در ایام اقامت در طهران، گذشته از مناسبات آن حضرت با مردم عادی، ایشان به مناسبت پیشینه خانوادگی در دستگاه وزارت، با بیشتر بزرگان و کسانی که مناصب عالی‌دولتی و درباری داشتند در ارتباط بودند، ضمن این که از مراکز قدرت به شدت دوری می‌گزیدند، و چنان چه مشهور است مناصبی را که به ایشان پیشنهاد نمودند نپذیرفتند. اما این گونه نفوس احترام آن حضرت را تا حدود زیادی رعایت می‌نمودند و ایشان نیز روابط احترام‌آمیزی با این صاحبان مناصب داشتند. حتی می‌توان گفت که تبعید جمال ابهی به کربلا نیز تبعید محترمانه‌ای بود و صدر اعظم از آن حضرت تقاضا نمود که برای مدتی ایران را ترک گویند. پس از بازگشت از کربلا و هنگامی که میرزا آقاخان نوری سمت صدر اعظمی ایران را داشت، احترام زیادی را برای آن حضرت قائل بود و حتی هنگامی که واقعه رمی شاه اتفاق افتاد برادر صدر اعظم از طرف او میهمان‌دار هیكل مبارک بود و شگفت آن که همان صدر اعظم بود که حضرتشان را از واقعه‌ای که رخ داده بود و خطری که ایشان را تهدید می‌نمود با خبر نمود؛ در حالی که به عنوان صدر اعظم مملکت، شاید بسیار طبیعی بود که خود وی نسبت به دستگیری آن حضرت اقدام نماید و به این مناسبت نزد شاه تقرب یابد. لذا با توجه به آن چه که گفته شد مناسبات حضرت بهاءالله با بعضی از اهل سیاست یکی از مواردی است که در این سخن مورد توجه قرار می‌گیرد.

مناسبات حضرت بهاءالله با اهل تصوف و عرفان

درباره مناسبات جمال ابهی با اهل تصوف و عرفان، جای آن دارد که ابتدا به نقطه نظرگاه آن حضرت به این حوزه از اندیشه توجه نمائیم و نظر اندازیم. نخست این مطلب که آثار اولیه حضرتشان چه در ارض طا و چه در سلیمانیه و چه در بغداد تماماً به لسان طریقت و مطابق مشرب اهل عرفان نازل گردیده شایان توجه فراوان است، هرچند که دیدگاه‌های آن حضرت در آثار عرفانی ایشان، در مواردی اساسی چون «نظریه وحدت وجود» تفاوت بنیادی با نظریات عرفای اسلامی دارد؛ اما در موارد متعددی نیز در آثار مبارکه نشانه‌های همراهی و تأیید جمال ابهی را با نظریات ایشان که البته مأخوذ از برداشت صحیح ایشان از وحی الهی است را ملاحظه می‌کنیم. لذا چنین دیدگاهی نمی‌تواند در مناسبات آن حضرت با اهل تصوف و عرفان بی تأثیر باشد.

هم چنان که می‌دانیم مرادوات حضرت بهاءالله با این گروه از صاحبان اندیشه درحقیقت در ایام توقف ایشان در سلیمانیه آغاز گردید. بعد از اقامت اولیه در بغداد و پس از مدت کوتاهی بود که آن حضرت بنابه دلایل و حکمت‌هایی که در لوح «مریم» و دیگر آثار ذکر گردیده به کوه‌های سلیمانیه پناه بردند و مدتی در آنجا در غاری عزلت‌گزیندند و همان‌جا بود که در اثر رویائی که یکی از مشایخ سلیمانیه از اهل تصوف مشاهده نمود، راز بزرگواری جمال جانان تا حدودی برای مشایخ آن سامان آشکار گردید و یکی از ایشان به نام شیخ اسمعیل که شیخ طائفه خالدیه بود از ایشان تقاضا نمود که حضرتشان به سلیمانیه تشریف برده و در آنجا اقامت‌گزینند و آن حضرت این تقاضا را به طراز قبول مزین فرمودند و البته نفس قبول این تقاضا از جانب جمال ابهی و ترک عزلتی که خود برای خود مقرر فرموده بودند، به تنهایی نشان از اهمیت مناسباتی عطوفت‌آمیز و مهربانانه‌ای دارد که آن حضرت با این گروه از صاحبان اندیشه داشتند. آن حضرت ابتدا در مسجد و یا حسینیه‌ای اقامت‌گزیندند و سپس شیخ مذکور از ایشان تقاضا و خواهش نمود که به خانقاه طایفه خالدیه بروند و حضرتشان آن خواسته را قبول فرموده، در خانقاه شیخ و مرکز آن طائفه در حجره‌ای استقرار یافتند (نقل از ظهورالحق، ج ۴، ص ۱۴۶).

با مطالعه شرح وقایع پر رمز و راز دوران اقامت آن سلطان ازلیه در شهر سلیمانیه جنبه‌های شگفتی از مناسبات ایشان با اهل تصوف و عرفان بر ما مکشوف می‌گردد. در ایام توقف در سلیمانیه هنگامی که بیش از پیش مراتب عالیه روحانیه و فضل و کمال ایشان آشکار می‌گردد، موجب می‌شود که طلاب علوم دینییه «اهل تصوف» به

اتفاق شیخ خالد به حضور مبارک شتافته، حوزه درس آراسته و درخواست تفسیر و تبیین مطالب کتاب «فتوحات مکیه»، یکی از آثار مهم «محبی الدین عربی» را از ایشان بنمایند. جمال ابهی این تقاضا را قبول فرمودند. لذا طلاب هر روز ورقی از کتاب مذکور را می‌خواندند و آن حضرت مطالب و معارف آن را شرح و بسط می‌دادند (با آن که آن کتاب را هرگز مطالعه نکرده بودند). بنا به نوشته مورخ نامدار امر فاضل مازندرانی: «تموجات بحر زخار عرفان الهی چنان احاطه کرد که افکار کل شب و روز مستغرق در آن معارف گشت و پس از توضیح مقصد شیخ محبی الدین، به تلامذه می‌گفتند، آن چه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی برای این طیر عراقی نغماتی دیگر است و مطالبی فوق مطالب شیخ بیان می‌فرمودند تا آن که درس‌ها به انتها رسید.» (همان، ص ۱۴۷).

این که جمال ابهی تقاضای تلامذه را قبول می‌فرمایند و با ایشان هم‌دلی نموده و به شرح آراء ابن عربی برای ایشان می‌پردازند و بعد از این مباحثات و همراهی با این تلامذه، بر بستر ذهنی ایشان نغمات طیر عراقی را برایشان می‌سرایند خود نشان از روش پرورشی آن حضرت و رویه پروردگاری ایشان دارد، و نحوه مناسبات حضرتشان را با اهل عرفان بیان می‌دارد.

همان گونه که می‌دانیم جمال قدم در ایام اقامت در سلیمانیه تقاضای دیگری را از عرفای مذکوره اجابت نموده و بنا بر خواهش آنان بر سبک قصیده تائیه ابن فارض، شاعر و عارف نامدار عرب، قصیده مشهور به «عز ورقائیه» را سرودند و به واسطه سرودن این قصیده، همگان را شگفت‌زده و حیران فصاحت و معانی عالیّه مودوعه در آن نمودند. و این اجابت تقاضاهای عرفا، به همین جا ختم نگردید و بعد از برقراری این آشنائی‌ها و مراودات، در سال‌های بعد، جمال ابهی در ایام اقامت در بغداد در جواب پرسش‌های مفتی خانقین، رساله «هفت وادی» و در پاسخ به سؤالات شیخ محبی الدین کرکوک، غوث ثانی، «رساله چهار وادی» را نازل فرمودند و در همین ایام بود که در جواب سوال یکی از عرفا از معنای رحمت، لوحی مشهور به همین نام از قلم آن حضرت عز نزول یافت.

آن چه را که گوینده این سخن در مورد دیدگاه نخستینش در باره این آثار نمی‌خواهد پنهان نماید، این است که در ابتدا، تصور او این بود که شأن نزول و سبب نزول این آثار تنها پاسخ‌گویی به پرسش‌های تنی چند از عرفا بوده است که شاید چندان ربطی به اهل بهاء ندارند. اما هنگامی که دانست حضرت مولی‌الوری فی المثل زیارت رساله سلوک (هفت وادی) را در کنار زیارت ام‌الکتاب، به اهل بهاء توصیه فرموده

اند و همچنین حضرت شوقی ربانی این آثار را از جمله آثار مهمه در ردیف «کلمات مکنونه» و «ایقان» محسوب داشته و به ترجمه انگلیسی آنها همت فرموده اند و در نتیجه این آثار را در اختیار اهل غرب چه مؤمنین و چه غیر مؤمنین قرار داده اند، دانست که از ابتدا دیدگاه درستی را در این باره نداشته است.

آن چه را که در باره این آثار و مناسبات آنها با یکی از حوزه‌های اندیشه، یعنی عرفان، می‌توان به طور کلی بیان نمود این است که در این آثار مبارکه آن جمال احدیه، بخشی از میراث گذشته عرفا را که مورد قبول و نگهداری بوده، به طراز تصدیق خویش مزین فرموده و در عین حال در زمینه عرفان طرحی نو و بدیع راه انداخته اند و این همه را به عنوان مبنائی جهت تفکر در این حوزه اندیشه، برای آیندگان به ارث گذاشته اند.

اما در اینجا شرط انصاف این است که نقشی را که مخاطبین این آثار مبارکه در جریان خلق این آثار داشته اند، اگر چه علی‌الظاهر هم به امر مبارک مؤمن نبوده اند، از یاد نبریم؛ هرچند که به عقیده بنده، این سائلین و مخاطبین، در طرح پرسش‌های خود ملهم به الهامات الهیه بوده و برای طرح چنین سؤالاتی از جانب حق برانگیخته شده و در نهایت سببی بوده اند برای نزول چنین آثار عظیمه ای که تمدن بشری مدیون آنها است. لذا باید مقام آنان را ارج بگذاریم و گرامی بداریم.

نکته مهم دیگری را که درباره مناسبات جمال ابهی با اهل تصوف و عرفان در دوران اقامت در سلیمانیه باید بیان نمود این است که حضرتشان مورد احترام همه پیروان طریقه‌های تصوف و مشایخ آنان با وجود اختلاف نظرها و رقابت‌هایی که بین این طریقه‌ها بود، بودند؛ و آن حضرت نیز علی‌رغم این که با بعضی از آراء و عقاید آنان موافق نبودند، اما همه را با دید رأفت و احترامی خاص می‌نگریستند. در رابطه با این مطلب در شرح وقایع ایام اقامت آن جمال احدیه در سلیمانیه مذکور است که سه تن از مشایخ اهل تصوف از فرقه‌های مختلف؛ چه به واسطه زیارت و مرآوده با ایشان و چه از طریق مکاتبه؛ با آن حضرت در ارتباط بودند؛ اول، «شیخ عثمان» شیخ مطاع و متنفذ طریقت «نقشبندیه»، دوم «شیخ عبدالرحمن» شیخ مقتدر طریقه «قادریه»، و سوم «شیخ اسماعیل» شیخ جماعت «خالدیه» (همان، ص ۱۴۸). بر این نام‌ها نام «شیخ محیی الدین کرکوکى» مفتی خانقین و مخاطب رساله «هفت وادی» را نیز باید افزود.

مطلب دیگری که در رابطه با این مناسبات حائز توجه شایان می‌باشد این است که علی‌رغم این که آن حضرت به نام درویش محمد ایرانی مشهور بودند؛ و ایرانی‌ها

به واسطه داشتن مذهب شیعه نزد طوائف اهل تصوف و تسنن کردستان؛ رافضی خوانده شده و مهدورالدم بودند؛ معذالک به مناسبت مراتب فضل و کمال و روحانیت فوق العاده ای که از جانب جمال ابهی جلوه و ظهور یافت؛ برای آن حضرت احترام فوق العاده ای را قائل بودند، به شأنی که مشایخ مذکور ایشان را در مرتبه و جایگاه «قطب اعظم» می دانستند (همان).

نکته شگفت انگیز دیگری که در باره این مناسبات جلب نظر می نماید آن است که علی رغم این که آن حضرت در طی این روابط هرگز از مقام و منزلت خویش نزول ننموده و مقاصد خویش را صراحتاً بیان فرموده و در باره مدعیات خود کوتاه نیامدند، اما همچنان مورد احترام فوق العاده اهل تصوف و عرفان بودند. مثلاً وقتی که از مقام و جایگاه ایشان در مقام مقایسه با مقام «عبد القادر گیلانی» سر سلسله «طائفه قادریه» و «غوث اعظم» که در نزد آنان مقامی مافوق آن نبود؛ سؤال نمودند؛ ایشان فرمودند: «لو كان الغوث في زمانی ليطوف في حولى»، یعنی اگر «غوث» در زمان من بود هر آئینه من را طواف می کرد و چون این خبر را برای عبدالرحمن کرکوکى شیخ طائفه قادریه بردند گفت: به خدا قسم؛ قطب اعظم ظاهر شد و طواف حولش بر جمیع اهل دایره امکان فرض است (همان، ص ۱۴۹).

همچنین هنگامی که برخی از تلامذه شیخ عثمان به او گفتند ما ندانستیم این درویش کدام مذهب از مذاهب اربعه را پیروی می نماید جمال ابهی فرمودند که من همین قدر که حضرت ختمی مآب را قبول دارم از من ممنون باشید (همان).

جمال قدم هنگام اقامت در خانقاه طائفه خالديه در سلیمانیه، در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی فرمودند. لذا جمعی از مریدان امام جماعت به نام شیخ قاسم به او مراجعه نموده گفتند که این درویش عجم را که در خانقاه مسکن دارد به حضور در نماز جمعه و جماعت دلالت کنید و شیخ مذکور با ذکر حکایتی در باره «سلطان ابراهیم ادهم» عارف بزرگ و نامی که او هم در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی نمود، مراجعین به خود را مجاب، و نحوه رفتار جمال ابهی را مبنی بر عدم حضور در نماز جمعه و جماعت توجیه نمود (همان).

همان گونه که از قبل اشاره شد مقصود و منظور از ذکر این موارد در رابطه با مناسبات جمال ابهی با اهل تصوف و عرفان، بیان این مطلب مهم است که با وجود آن که جمال ابهی ایرانی و منتسب به مذهب تشیع بودند و با آن که مدعیات و مقامات خود را در حد استعدادات نفوس آشکار فرموده و فی المثل برتری مقام خود را بر «غوث» که مورد پرستش طائفه قادریه بود، بیان نمودند و در مراسمی چون نماز

جمعه و جماعت که از نظر اطرافیانشان بسیار اهمیت داشت شرکت نمی‌فرمودند، معذالک مورد احترام و محبت وصف ناپذیر اهالی سلیمانیه علی‌الخصوص اهل تصوف و عرفان بودند و شاید این گفته که در هیچ نقطه‌ای از روی زمین به اندازه کردستان عراق و علی‌الخصوص شهر سلیمانیه، آن مظهر الهیه مورد ستایش و محبت اهالی قرار نگرفتند، سخنی به گزاف و از روی اغراق نباشد. و البته بروزات و ظهورات مقامات آن حضرت در حد استعدادات نفوس و مهربانی و هم دلی‌ای که آن مظهر ظهور الهی با اهالی علی‌الخصوص اهل تصوف و عرفان نشان دادند؛ از عوامل عمده این احترامات زاید الوصف بودند.

اما همان گونه که می‌دانیم، روابط و مناسبات جمال ابهی با بعضی از عرفا، تنها به دوره اقامت ایشان در سلیمانیه محدود نمی‌شوند و به انتها نمی‌رسند، و در دوره اقامت در بغداد این مناسبات در قالب مکاتبات میان آن حضرت و مشایخ اهل تصوف و طریقت امتداد می‌یابد و در طی این مکاتبات و از طریق نزول آثار مبارکه و در جواب پرسش‌های این مشایخ است که مراتب احترام و صمیمیت و مودت مابین آن مظهر محبت و مشایخ مذکور، بیش از پیش به مرتبه بروز و ظهور می‌رسند. نکته‌ای که در این مکاتبات و آثار نازله خطاب به مشایخ اهل تصوف جلب نظر می‌نماید لحن متفاوت این آثار است که در موردی حالتی رسمی دارند و در مورد دیگر نشان از صمیمیتی بی‌تکلف.

مثلاً در «رساله سلوک» و یا «هفت وادی» که به اعزاز محیی‌الدین کرکوی، مفتی خانقین و در جواب پرسش‌های او نازل گردیده، لحن کلام جمال قدم، حالتی رسمی داشته، و رساله با خطبه‌ای مهیمن، با سرآغاز «بسم الله الرحمن الرحیم» و حمد و ثنای حق و سپس رسول اکرم و خاندان و اصحاب و اولیاء او آغاز می‌گردد و در قسمتی از آن به احترام سائل که از مشایخ طائفه قادریه بوده است ذکر خیری هم از شیخ عبدالقادر گیلانی سرسلسله این طایفه می‌شود و در قسمتی از این خطبه جمال ابهی مراتب احترام و محبت خود را نسبت به مخاطب این رساله ابراز فرموده و انگیزه و مقصد خود از نزول آن را چنین بیان می‌فرمایند:

«... و بعد قد سمعت ما غنت ورقاء العرفان علی افنان سدره فوادک و عرفت ما غردت حمامه الايقان علی اغصان شجرة قلبک کانی وجدت روائح الطیب من قمیص حبک و ادرکت تمام لقانک فی ملاحظه کتابک و لما بلغت اشاراتک فی فنائک فی الله و بقانک به و حبک احباءالله و مظاهر اسماء و مطالع صفاته لذا اذکر لک اشارات قدیسه شعشعانیه من مراتب الجلال لتجذبک الی ساحه القدس و القرب و

الجمال و توصلک الی مقام لا تری فی الوجود الا طلعه حضره محبوبک و لن تری الخلق الا کیوم لم یکن احدا مذکورا و هی ما عن بلبل الاحدیه فی «الریاض الغوثیه» قوله و تظهر علی لوح قلبک رقوم لطائف اسرار «اتقوالله یعلمکم الله».

جمال قدم خطاب به شیخ مذکور می‌فرماید "و سپس همانا من آن چه را که ورقاء عرفان بر شاخه‌های سدره فواد تو تغنی نمود و آن چه را که حمامه ایقان بر شاخسار قلب تو خواند شنیدم. مثل این که همانا من بوهای خوشی از پیراهن حب تو استشمام نمودم و با ملاحظه نوشته و مکتوب تو، گوئی تو را به تمامه دیدار نمودم و ملاقات کردم و چون اشارات تو (در مکتوبت) به فناء تو در خداوند و بقاء تو در او و دوستی و حب تو نسبت به دوستان خداوند و مظاهر اسماء و مطالع صفت او رسید و دلالت داشت لذا اشارات قدسیه شعشعانیه ای را از مراتب جلال برای تو می‌گویم؛ برای این که تو را به ساحت قدس و قرب و جمال جذب نماید و به مقام و جایگاهی برساند که در هستی، چیزی جز روی زیبای حضرت محبوبت را نبینی و هرگز نمی‌بینی خلق را مگر مانند روزی که (گویا) احدی مذکور (موجود) نیست (مگر خداوند) و این آن چیزی است که (بلبل احدیه) در ریاض (غوثیه) به آن تغنی نموده و گفته او است و آشکار می‌شود بر لوح قلب تو رقوم لطائف (آیه شریفه قرآن) که تقوای الهی پیشه کنید؛ خداوند شما را عالم خواهد کرد (به شما خواهد آموخت).

سواى لزوم توجه به مفاهیم و معانی عالیة عرفانی در این بیانات مبارکه که خود موضوع بحث مفصلی است، آن چه که در این سخن مورد توجه است مناسبات جمال ابهی با این فرد از مشایخ عرفان است و آن چه که در خلال این بیانات مبارکه خطاب به وی، خود را نشان می‌دهند. در این بیانات مقصود از «ریاض غوثیه» رساله غوثیه از آثار منتشره از جانب «شیخ عبدالقادر گیلانی» سر سلسله طائفه قادریه و منتسب به او است که شیخ مذکور مورد احترام فوق‌العاده و پرستش افراد این طائفه از اهل تصوف می‌باشد و به اولقب «غوث» را داده اند، و از آن جا که در این سخن، مکرر ذکر کلمه «غوث» شد مختصر عرض می‌شود که این کلمه به معنی یاری کردن و اعانت و به فریاد رسیدن است و در اصطلاح به مقامی بسیار عالی در مراتب عرفانی دلالت دارد و بعضی آن را تنها در شأن ائمه اطهار دانسته اند.

اما چون رساله «چهار وادی» را، که در پاسخ به پرسش‌های محیی الدین «عبدالرحمن کرکوی» از مشایخ طائفه قادریه نازل شده است، زیارت کنیم، ملاحظه می‌کنیم که در این رساله لحن کلام مبارک با رساله سلوک تفاوت دارد و در

اینجا دیگر از آن خطاب رسمی و خطبه مهیمن خبری نیست، و لحن صمیمانه ای را که در این رساله وجود دارد تنها شاید در معدودی از آثار مبارکه، حتی خطاب به مؤمنین صمیمی آن حضرت، بتوان سراغ داشت و البته این مطلب مسبوق است به سابقه مرادوات صمیمانه ای که بین ایشان و شیخ عبدالرحمن کرکوی در دوران توقف جمال مبارک در سلیمانیه برقرار بود و گویند شیخ مذکور که نه تنها در نزد طائفه قادریه دارای مقامی بس عالی و به لقب «غوٹ ثانی» ملقب بود بلکه نزد سایر طوائف و مقامات عالیه چون سلطان عثمانی هم دارای مقامی بلند و ارجمند بود، در مجلس درس جمال قدم در پائین پای مبارک می‌نشست و مشتاقانه به بیانات مبارکه گوش جان می‌سپرد و واله و شیدای آن جمال جانان بود و بعداً نیز این روابط عاشقانه و صمیمانه چنانچه از متن رساله چهار وادی برمیآید از طریق مکاتبه برقرار بوده است و شاید هیچ سخنی به اندازه آن چه که در مقدمه این رساله ذکر گردیده گویای این روابط صمیمانه نباشد آنجا که می‌فرماید:

«هو العزيز المحبوب»

ای ضیاءالحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چو تو شاهی نژاد نمی‌دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید، مگر خدا نکرده قصوری در ارادت به هم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا شد که از نظر محو شدم و سهو آمدم.

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آن که ما ضعیفیم و تواحتشام داری و یا به یک تیر از کارزار برگشتی. مگر نشنیده اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود به بارگاه (ان الذین قالوا ربنا لله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه) و دیگر می‌فرماید (فاستقم كما امرت)

من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال اگر چه زیارت جواب نامه ننموده؛ ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست ولکن محبت بدیع؛ ذکر قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد.

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل

نام تو میرفت عاشقان بشنیدند جمله به رقص آمدند سامع و قائل»

ملاحظه می‌فرمائید که مقدمه این رساله به جای آن که با خطبه ای مهیمن شروع شود تنها با یاد خداوند عزیز و محبوب شروع می‌شود و از این عنوان روایح محبت جمال جانان منتشر می‌گردد و سپس با شعری از مثنوی مولوی ادامه میابد که مولوی بلخی برای جانشین و خلیفه محبوبش (حسام الدین) سروده بود که مبین محبت توام با

احترام جمال قدم نسبت به شیخ مذکور است و سپس سخن با بیانی بسیار خاضعانه و صمیمانه و عاشقانه و با گلایه ای دوستانه خطاب به او ادامه میابد. هم چنین جمال ابهی^۱ در اینجا می‌فرماید که بدون آن که جواب نامه قبلی خود به شیخ را از او دریافت کرده باشند معذالک نامه جدیدی که همین رساله «چهار وادی» باشد برای او می‌نگارند و نازل می‌فرمایند و به این وسیله مراتب محبت «بی شائبه» خود را تحت عنوان «محبت بدیع» نسبت به او ابراز می‌نمایند، محبت بدیعی که روابط عاشقانه قدیم را بکلی منسوخ می‌نماید. البته باید گفت که طی همین رساله است که جمال ابهی^۱ وصول نامه شیخ در جواب نامه قبلی خود را به او اطلاع می‌دهند. در ادامه این مقدمه آن حضرت بعد از جملاتی چند که باز حکایت از محبت سرشار ایشان نسبت به شیخ مذکور دارد او را «سید من» خطاب نموده و می‌فرماید: «ای سید من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیشتر نیستند...» و با این مقدمه مطالب رساله «چهار وادی» را آغاز می‌فرمایند.

این نوع بیانات محترمانه و مشفقانه جمال ابهی^۱ را در دیگر آثار نازله آن حضرت خطاب به اهل تصوف و با درجاتی متفاوت نیز می‌توان ملاحظه نمود. مثلاً در «لوح رحمت» بعد از خطبه اولیه ای که در این لوح آمده است مخاطب آن تحت این عناوین مورد خطاب قرار می‌گیرد «یا ایها المتعارج الی جبروت التوحید و المتصاعد الی ملکوت التفرید» و در ادامه لوح، حضرتشان، بعد از ذکر چالش‌هایی که در راه بیان حقایق روحانی وجود دارند خاطر نشان می‌فرماید که علی رغم این مشکلات اراده نموده اند که غوامض مسائل عرفانیه را به خاطر محبتی که به او دارند و استعداداتی که در وجود وی یافته اند، برای او بیان نمایند. و در این خصوص چنین می‌فرماید: «... ولکن لما وجدت فی وجهک انوار المحبه و فی قلبک حب اسرار الالهیه اجری علیک شطا من هذا البحر الاعظم المواج و من هذا الغمام الهاطل اللجلج لیکون دلیلاً لحبی ایاک من حینئذ الی یوم الذی تحشر العاشقون تحت لوانه و تجتمع العارفون عند اشراق انواره...» یعنی چون در روی تو انوار محبت را یافتم و در قلبت حب اسرار الهیه را، از این دریای بزرگ مواج و این ابر بارنده، بر تو شطی را جاری نمودم برای این که «این امر» دلیلی باشد بر حب من نسبت به تو از این لحظه تا روزی که عاشقان تحت لوا و پرچم خداوند محشور میشوند و به سر می‌برند و عارفان در برابر اشراق انوار او گرد هم می‌آیند. و به این ترتیب محبت جاودانه خود را نسبت به مخاطب لوح مذکور ابراز می‌فرمایند.

آن چه که در باره مناسبات حضرت بهاءالله با اهل تصوف و عرفان بیان شد تنها نمونه‌هائی بود از آن چه که آن حضرت به «لسان طریقت» و در الواحی که مشخصاً خطاب به این گروه از صاحبان اندیشه بوده است بیان فرموده اند و معلوم است که در میان آثار پر شمار حضرتشان میتوان مواردی دیگر را نیز یافت و بیان نمود ولی در اینجا به ذکر همین معدود نمونه‌ها اکتفا می‌گردد.

بر نکته مهم دیگری را که در این خصوص باید تأکید نمود و از قبل هم به آن اشاره شد این است که علی‌رغم محبت و احترامی که آن حضرت نسبت به بعضی از مشایخ اهل تصوف اظهار فرموده اند ولی هیچ‌گاه با آنان مداهنه ننموده اند و از بیان حقیقت و ذکر کاستی‌های عقاید ایشان فرو گذار نفرموده اند و البته که شرط محبت حقیقی هم همین است. لذا جمال ابهی^۱ در بیانات خود خطاب به آنان نه تنها بر وجود عالم امر و عظمت بی منتهای آن که شاید چندان مورد قبول و باور بعضی از اهل عرفان نبوده است تأکید و تصریح می‌فرماید بلکه به تلویح ابلغ از تصریح در باره مقام خویش به عنوان مظهر امر الهی سخن می‌گویند و این مهم را می‌توان علی‌الخصوص در قسمت‌های پایانی آثاری چون «هفت وادی» و «چهار وادی» ملاحظه نمود.

مطلب در باره مناسبات حضرت بهاءالله با اهل تصوف و عرفان زیاد و گسترده است، اما در این سخن به همین مختصر بسنده می‌شود.

مناسبات جمال ابهی^۱ با فلاسفه و حکما

مناسبات جمال ابهی^۱ با فلاسفه و حکما را نیز می‌توان در دو زمینه مورد مطالعه قرار داد: اول مناسبات آن حضرت با پیشینیان حکمت و فلسفه، و دوم مناسبات حضرتشان با حکمائی که احیاناً به زیارت و دیدار ایشان فائز و یا هم‌عصر آن حضرت بوده اند و به مناسبت‌هائی ذکرشان در آثار مبارکه آمده است. البته در اینجا نمیتوان از رابطه و مناسبات پنهان و نه چندان آشکاری که بین ظهور مکتب‌های فلسفی ای که به خصوص مقارن ظهور مبارک پدید آمدند با امر مبارک، سخنی به میان نیاورد و تصور نمود که فی‌المثل پدید آمدن فلسفه هگل که مبتنی بر «اصل تغییر» و «ایده آلم عینی» و روند تکاملی ظهور «مطلق» در یک مسیر هدفمند تاریخی است؛ اتفاقی تصادفی بوده و با اصل اعتقادی استمرار ظهور مظاهر الهی در امر بهائی هیچ نوع ارتباطی ندارد؛ و البته این خود بحث مفصل و مستقلاً است که فرصت پرداختن به آن در این سخن نیست و در ادامه این مبحث تنها به ذکر آن

چه که جمال قدم به طور کلی در باره «حکمای عصر» در لوح حکمت و بدون ذکر نام بیان فرموده اند بسنده می‌گردد.

در میان حکمای معاصر حضرت بهاءالله از کسی که در آثار مبارکه آن حضرت به مناسبت‌هایی از او نام برده شده است یعنی «ملا هادی سبزواری ۱۲۸۹-۱۲۱۲/ه/ق/۱۸۷۳-۱۷۹۷م) حکیم و فیلسوف و فقیه و شاعر نام‌آور قرن سیزدهم هجری قمری و قرن نوزدهم میلادی می‌توان نام برد که در نزد اهل فلسفه و عرفان در ایران و در جامعه اسلامی دارای مقام والائی است. اما علی‌رغم دارا بودن این جایگاه ظاهری جمال قدم در بیانی در باره او چنین می‌فرماید: «... حکیم سبزواری گفته اند واعیه یافت نمی‌شود والا زمزمه سدره طور در هر شجره موجود. در لوح یکی از حکما که از بسیط الحقیقه سؤال نمود؛ به حکیم مذکور مشهور (ملا هادی) خطاب نمودیم؛ اگر این فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای سدره انسان را که از اعلیٰ مقام عالم مرتفع است نشنیدی؟ اگر شنیدی و حفظ جان و خوف تو را از جواب منع نمود؛ چنین شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده؛ باری در قول فخر عالمند و در عمل ننگ امم...» (مجموعه اشراقات، ص ۱۱۶)

همچنین در یکی دیگر از آثار مبارکه، در باره او چنین می‌فرماید: «در حکیم سبزواری مشاهده کن؛ در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می‌شود که موسائی موجود نه والا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود ... این مقام قول، ولکن مقام عمل مشاهده می‌شود ندای سدره الهیه را که بر اعلیٰ البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلیٰ النداء کل را ندا می‌فرماید ابدأ اصغاء ننموده چه اگر اصغاء شده بود به ذکرش قیام می‌نمود. حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام؛ از این مقام و تصدیق آن محروم مانده. او عرف و ستر؛ او عرف و انکر (اقتدارات، صص ۱۱۱-۱۱۲).

با تعمق در همین دو بیان معلوم و مشخص می‌شود که نظر حضرت بهاءالله در باره حکیم و عارف و شاعری که در روزگار خود و پس از آن مورد احترام زیاد همگان قرار داشته و دارد؛ چگونه بوده است؛ چرا که در باره او می‌فرماید کسی که ندای انی انا الله را از هر درختی شنیده چگونه این ندا را از جانب آن حضرت نشنیده؟ یا آن که همین طور و بدون تفکر؛ حرفی از دهانش بیرون آمده که به آن اعتقادی نداشته؛ و یا از ترس ننگ و به خاطر حب نام و شهرت از تصدیق امر

مبارک محروم مانده است و در پایان این بیان می‌فرمایند: یا فهمید و پنهان نمود و یا فهمید و انکار کرد. بنابر این جمال ابهی مبنای مناسبات خود را با این گونه از حکما و صاحبان اندیشه چون ملا هادی سبزواری علی رغم مقاماتشان؛ بر میزان شناخت و معرفت ایشان به مظهر ظهور الهی و ایمانشان نسبت به امر حضرت یزدان قرار داده اند و این معنا را در موارد متعدد در آثار مبارکه بیان داشته اند. از جمله در لوح مشهور به «رئوس» در این خصوص می‌فرمایند: «اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله و هذا لن یحقق الا بعرفان مظهر نفسه».

همچنان که اشاره شد این معنا و مطالبی در پیرامون آن را، جمال ابهی در دیگر آثار خود نیز بیان فرموده اند، از جمله در لوح موسوم به «حکمت» که در آن، مطالبی را هم در باره حکما و جایگاه ایشان در نزد خلق و حق بیان فرموده اند و هم مناسبات حضرتشان را به عنوان مظهر ظهور الهی با ایشان تشریح نموده اند.

در باره مضامین مندرج در لوح «حکمت» فضالی بهائی مقالات متعدد نوشته اند و مطالب آن را از جهات متفاوت مورد بررسی و تحقیق قرار داده اند و حتی در باره بعضی از جزئیات آن توضیحات مفصلی داده اند. اما در این سخن بیشتر تکیه بر آنچه که مربوط به مناسبات آن حضرت با ارباب حکمت و علی‌الخصوص با مخاطب این لوح یعنی جناب «نبیل قاننی» می‌باشد و همچنین شیوه رفتار جمال ابهی با این حکیم بزرگ و تقلیب روحانی ای که در اثر این رفتار در وی ایجاد شده مد نظر می‌باشد و برای بیان این معنا در این سخن ابتدا شرح مختصری از زندگانی این حکیم الهی و آنچه که مربوط به تقلیب روحانی ایشان می‌شود، بیان می‌گردد و ادامه سخن به نقل مواردی از لوح حکمت در ارتباط با شخص ایشان و دیدگاه جمال ابهی در باره سایر حکما اختصاص می‌یابد.

جناب نبیل قاننی در سال ۱۲۴۴/ق در یکی از روستاهای قائن در خانواده ای از اهل علم و قداست به دنیا آمدند. پدر ایشان ملا احمد از علمای به نام و مرجع تقلید و صاحب نفوذ فراوان بود. تا سن هفده سالگی نزد پدر تلمذ نمودند و بعد از آن مدتی در مجلس درس ملا هادی سبزواری سابق‌الذکر به تحصیل مشغول بودند و در نتیجه علم و فراست و ذکائی که از ایشان ظاهر شد موجب حیرت شدید استاد خود شدند و پس از چندی در مجلس درس شیخ عبدالحسین از علمای مشهور زمان خود وارد گردیدند و بعد از مدتی به عتبات عالیات شتافتند و در مجلس درس شیخ مرتضی انصاری از مجتهدین اعلم زمان به تلمذ پرداختند. و بالاخره از معدود کسانی بودند که از مجتهد مذکور اجازه اجتهاد گرفتند. در سال ۱۸۵۳ میلادی (۱۲۶۹.ق) به

امر حضرت باب ایمان آوردند و شش سال بعد در بغداد به حضور حضرت بهاءالله رسیدند. آن حضرت به گرمی از ایشان استقبال نمودند و مقرر فرمودند تا ایشان در اطاق‌های خارج از بیت مبارک (اندرونی) که برای پذیرائی از زائرین اختصاص داشت اقامت گزینند و میرزا آقاخان را برای میهمان‌داری جناب نبیل تعیین فرمودند و این خود نشانه احترام خاصی بود که حضرتشان برای این عالم جلیل‌القدر قائل بودند.

در دوران اقامت در بغداد روزی جناب نبیل با جناب ملا مقدس خراسانی مشغول صحبت بودند که جمال مبارک به اتفاق شاهزاده ملک‌آرا وارد شدند. جناب ملا مقدس خود را بر اقدام مبارک انداختند. این حرکت در نظر حضرت بهاءالله ناپسند آمد. لذا رخ برافروختند و به ملا صادق فرمودند: آخوند برخیزید و این مریدبازی‌ها را تمام کنید. جناب نبیل با دیدن این اوضاع خطاب به جناب مقدس می‌گویند: شما علاوه بر مقامات علمی، کسی هستید که ادراک خدمت نقطه بیان را نموده اید و از حروف ثانی و شهادی بیان محسوبید. هر چند ایشان (حضرت بهاءالله) محترم و از اجله نفوس و اکابر ایران و اعظم وزراء دولت شمرده می‌شوند، معذالک این حرکت شما، حرکت عبد ذلیل نسبت به مولای جلیل است. جناب مقدس در جواب جناب نبیل تبسمی نموده و فرمودند: «نسئل الله ان یکشف بک الغطاء و اخدل فی الغطاء و افاض علی جنابک بالموهبة الکبریٰ».

جناب نبیل شرح می‌دهند که بعد از آن واقعه به بعد در روش و سلوک حضرت بهاءالله، نظر را دقیق کردم. هرچه بیشتر دقت کردم چیزی که دلیل بر ادعای مقامی باشد کمتر می‌دیدم، جز خضوع و خشوع و مقام عبودیت و فنا، قولاً و عملاً مشاهده نمودم به طوری که امر بر من مشتبه شد و خود را از هر جهت برتر و اقدم می‌شمردم و به همین خیال واهی در همه اوقات در مجالس و محافل بر صدر می‌نشستم و در مقام صحبت، فرصت به ایشان و احدی نمی‌دادم، تا آن که یک روز به امر حضرت بهاءالله، محفلی منعقد و جمعی حاضر شدند. عادتاً این جانب بر صدر و حضرت بهاءالله در ردیف نفوس، تقریباً در وسط جلوس فرمودند و به دست مبارک چای می‌ریختند. در این اثنا عریضه ای مطرح گشت. چون جواب مسأله را در عهده کسی نمی‌دیدم، شروع به جواب و کشف بیان کردم. همه حضار ساکت و صامت بودند جز حضرت بهاءالله، که گاه گاهی در ضمن تصدیق، فی الجمله تصرفی می‌فرمودند، تا اندک اندک تصرف را زیاد فرمودند و ایشان ناطق شدند و بحر بیان به قسمی به موج آمد که مضطرب و مندهش شدم.

در ادامه شرح این واقعه یکی از مؤمنین که در آن مجلس حاضر بوده است از قول جناب نبیل بیان می‌کند که ایشان چنان مضطرب و مندهش شده بودند که دیگر گوششان بیانات حضرت بهاءالله را نمی‌شنیده است و منتظر فرصتی بودند که بیانات مبارک تمام شود و خود را از صدر مجلس خارج کند.

بعد از اتمام بیان مبارک، ایشان فوراً مجلس را ترک کرده و به بیرون شتافته و سه دفعه سر خود را به دیوار زده خود را ملامت نمودند که خاک بر سرت که تا این مدت چشم حق‌بینت کور بود.

آن چه را که از این شرح تاریخی در باره مناسبات جمال ابهی با عالم عالی قدری چون جناب نبیل می‌توان دریافت و آموخت آن است که آن حضرت چگونه برای این بنده خود احترامات فائقه قائل می‌شوند و به او فرصت و رخصت می‌دهند تا آن چه را که دارد بنماید و در صدر نشیند و قدر ببیند و آنگاه به نحوی با او رفتار می‌نمایند که او خود ثوب تکبر را از تن بیرون می‌آورد و البته این مماشات و هم‌دلی از مقتضای پروردگاری انبیای الهی است که به این نحو بندگان خود را در نهایت بزرگواری می‌پرورند و تربیت می‌کنند و به نحوی حکیمانه و ملاطفت‌آمیز آنان را منتبه و بیدار مینمایند و حقیقت را به ایشان می‌نمایانند. نکته مهمی که در اینجا و در این روش پرورشی جلب نظر می‌نماید این است که آموزش روحانی تنها اضافه نمودن به افراد و دادن چیزی به آنان و آرایش ایشان نیست، بلکه گاهی اوقات گرفتن و ستردن و پیرایش هم هست و با خواندن شرح این واقعه متوجه می‌شویم که جمال ابهی چگونه به نحوی حکمت‌آمیز و به تدریج نبیل را از غروری که به آن دچار بوده و خود به آن اذعان داشته است رها و آزاد می‌نمایند و به این وسیله پرده هائی را که ملا صادق خراسانی از آنها یاد نموده بود را از پیش چشم او برمی‌دارند و در نهایت با یک تکان شدید ذهنی موجب بیداری روحانی وی می‌شوند.

چنان چه در شرح حال جناب نبیل قاننی می‌خوانیم ایشان در بغداد پرسش‌هائی را در باره غوامض مسائل مربوط به خلقت و آفرینش از جمال ابهی می‌نمایند و گویا آن حضرت پاسخ‌هائی را هم به صورت شفاهی به او می‌دهند و بقیه را موکول به بعد می‌نمایند و نهایتاً چند سال بعد به مناسبت طرح این سوالات؛ به اعزاز ایشان لوحی را نازل می‌فرمایند که به «لوح حکمت» موسوم و مشهور است و در همین لوح است که ایشان را به لقب «نبیل» ملقب می‌نمایند و در این خصوص می‌فرمایند: «یذکر فیه من یدکر الله ربه انه لهوالتبیل فی لوح عظیم» یعنی در این لوح از کسی

یاد می‌شود که ذکر مینماید خداوند و پروردگارش را، همانا او «نبیل» است (نبیل خوانده می‌شود) در این لوح عظیم.

از لوح حکمت در متن خود لوح با عناوین جلیله ای یاد شده است که حکایت از عظمت این لوح و مقام والای آن در میان آثار جمال ابهی دارد. از جمله این عناوین عبارتند از: «کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان؛ انه لروح الحیوان لاهل الامکان؛ لوح عظیم؛ لوح مشهود؛ لم یکن له مترجم الا لسانی البدیع؛ هذا لوح رقم فیه من القلم المکنون علم ما کان و ما یكون؛ الذی لو یعصر بایادی العدل و العرفان لیجری منه روح الحیوان لاحیاء من فی الامکان...»

این که جناب نبیل قاننی سببی می‌شوند و وسیله ای در تحت اراده الهی قرار می‌گیرند تا به مناسبت سؤالاتشان چنین اثر عظیمی با چنان عناوینی (که از آنها یاد شد) از قلم جمال قدم نازل گردد، خود شایان توجه و تأمل فراوان است و تو گوئی که روش پروردگاری آن حضرت چنین بوده که پاداش نخستین تنبه و بیداری روحانی پرورده خویش را با نزول چنین اثر عظیمی به اعزاز او، به او بدهند و البته به این وسیله عالم انسانی را از این بحر بی پایان معانی بهره‌مند نمایند.

این که صحبت از «تنبه نخستین» شد به خاطر آن است که با توجه به مضامین مندرج در این اثر عظیم متوجه می‌شویم که چگونه لسان عظمت در «لوح حکمت» نیز دامن پروردگاری خود را گسترده اند و در مواضع مختلف آن با بیاناتشان موجب تنبه و بیداری روحانی بیشتر پرورده خویش گشته اند. و این که پرسش‌های جناب نبیل در باره معضلات فلسفی مربوط به آفرینش و خلقت بوده، اما جمال ابهی در ابتدا سخن‌های دیگری را به میان می‌آورند بسیار با معنا و شایان تأمل فراوان است. در ابتدای این لوح بعد از آن که جمال قدم جناب نبیل (محمد) را مورد خطاب قرار می‌دهند که ندای الهی را از سدره مرتفعه در ارض زعفران بشنود به او مأموریت مهمی را محول می‌نمایند و می‌فرمایند: «کن هبوب الرحمن لاشجار الامکان و مربیها باسم ربک العادل الخبیر.» یعنی برای اشجار امکان (انسان‌ها) مانند نسیم خداوند رحمن و پرورنده این اشجار به نام پروردگارت که دادگر است و بسیار آگاه، باش. و آنگاه چنین می‌فرمایند: «انا ننصح العباد فی هذا الایام التی فیها تغیر وجه العدل و انارت وجه الجهل...» یعنی همانا ما بندگان را نصیحت می‌کنیم در ایامی که روی عدل و دادگری را غبار گرفته است و وجه جهل و نادانی برافروخته است. و سپس تصویر تیره و تاری را از ایامی ترسیم می‌نمایند که در آن وجود مبارکشان و مخاطبشان و سایر مردمان به سر می‌بردند و سپس به جناب نبیل

مأموریت مهم و اصلی او را ابلاغ می‌نمایند و می‌فرمایند: «قل یا قوم دعوا الرذائل و خذوا لفضائل كونوا قدوه الحسنه بين الناس و صحيفه يتذكر به الاناس...» و با این بیان و ادامه آن فرامین اخلاقی خود را اعلام می‌فرمایند و «نبیل» را مأمور ابلاغ این فرامین حکمت‌آمیز و متین و جلیل می‌نمایند.

هر چند که جمال قدم در ادامه این لوح به پرسش‌های جناب نبیل در باره خلقت و آفرینش، پاسخی عنایت می‌فرمایند، اما هم‌چنان که ذکر شد تهذیب اخلاق را مقدم بر همه چیز می‌شمارند و محسوب می‌نمایند و در این خصوص مخاطب لوح را متذکر می‌دارند.

بعد از آن که جمال ابهی خواسته جناب نبیل را اجابت می‌فرمایند و با او همراهی فرموده و پاسخ‌هایی به پرسش‌هایی که لا جرم برای ایشان اهمیت داشته، مرحمت می‌نمایند، خطاب به او می‌فرمایند: «لیس لجنابک ان تلتفت الی قبل و بعد اذکر الیوم و ما ظهر فیه انه لیکفی العالمین» یعنی برای جناب شما شایسته نیست که به قبل (آراء حکمای قبل) و بعد توجه و التفات نمائی. امروز (یوم ظهور) را یاد نما و به خاطر بسیار و دریاب. به درستی که آن برای جهانیان کافی و بسنده است. و بعد علی‌رغم آن که استدعای نبیل را برآورده فرموده و آراء حکما را در باره آفرینش ذکر می‌نمایند معذالک در ادامه این لوح خطاب به نبیل می‌فرمایند: «ان البیانات و الاشارات فی ذکر هذه المقامات تخمد حرارة الوجود. لک ان تنطق الیوم بما تشتعل به الافنده و تطیر اجساد المقبلین.» یعنی به درستی که سخن‌ها و اشاره‌ها به این مقامات (یعنی بعضی از آراء حکما در باره آفرینش) گرمای وجود را از بین می‌برد و آن را افسرده می‌کند؛ بر تو است که امروز از چیزی سخن بگویی که به واسطه آن قلوب مشتعل شوند و اجساد مقبلین پرواز نمایند. و به این ترتیب جمال ابهی هم نظر خود را در باره مغلق‌گویی‌ها و پیچیده‌گویی‌ها و گنده‌گویی‌های برخی از حکما بیان می‌دارند و هم تکلیف و وظیفه نبیل را در یوم ظهور مشخص می‌فرمایند. جمال ابهی در قسمتی دیگر از این لوح باز هم به این معنا که امروز روز این حرفها نیست اشاره نموده و ضمن این که مراتب تعلق خاطر خود را به جناب نبیل بیان می‌نمایند، می‌فرمایند: «لعمری هذا یوم لا تحب السدره الا ان تنطق فی العالم انه لا اله الا انا الفرد الخبیر. لولا حبی ایاک ما تکلمت بکلمه عما ذکرناه اعرف هذا المقام ثم احفظه كما تحفظ عینک و کن من الشاکرین» یعنی امروز روزی است که سدره (جایگاه مظهریت خودشان) مگر این که سخن بگوید در عالم به این که نیست خدائی مگر من که فرد و خبیر هستم. و اگر تو را دوست نمی‌داشتم کلمه ای سخن نمی‌گفتم

از آن چه که برای تو ذکر نمودیم. این مقام دوستی من نسبت به خودت را بشناس، سپس از آن محافظت کن، هم چنان که چشمت را حفظ می‌کنی و از شکرگزاران باش. و در ادامه سخن است که مقصود حق را از علم و حکمت حقیقی بیان میدارند و می‌فرمایند: «من یوقن الیوم بالخلق البدیع و یری الحق المنیع مهیما قیوما علیه انه من اهل البصر فی هذا المنظر الاکبر یشهد بذالک کل موقن بصیر» یعنی کسی که امروز به خلق بدیع (شریعت حضرت بهاءالله) مؤمن و موقن می‌شود و حق منیع را مهیمن و بسیار پایدار بر این امر می‌بیند، به درستی که او از اهل بصر در این منظر اکبر (پیشگاه حضرت بهاءالله) است؛ هر موقن بصیری به آن گواهی می‌دهد. بعد از این بیان است که آن حضرت؛ راه راهیافتن به رازهای آفرینش را به نبیل نشان می‌دهند و می‌فرمایند: «امش بقوه الاسم الاعظم فوق العالم لتری اسرار القدم و تطلع بما لا اطلع به احد ان ربک لهُو المویذ العلیم» یعنی به قوه اسم اعظم بر فراز این جهان (ارزش‌های دنیوی) گام بردار برای این که اسرار قدم را ببینی و به آن چه که هیچ کس به آن آگاه نشد؛ آگاه شوی؛ به درستی که پروردگار تو همانا تأیید کننده و بسیار عالم است.

در ادامه لوح وظیفه بسیار خطیری را که نبیل باید انجام دهد و نقش بسیار مهمی را که او باید ایفاء نماید مجدداً به او گوشزد نموده و می‌فرمایند: «کن نباضاً کالشریان فی جسد الامکان لیحدث من الحرارة المحدثه من الحركة ما تسرع به افنده المتوقفین» یعنی مانند رگ در کالبد هستی؛ جهنده باش؛ که از حرارت حاصل از حرکت و جهش آن (رگ)؛ قلوب متوقفین ضربان یابند و به تندی بزنند (افسرده و متوقف نمانند).

بعد از این هدایات الهی است که جمال قدم به روابط و دیه خود با جناب نبیل اشاره می‌نمایند و از این که چگونه و تا چه حد مقام خویشتن را به او نمایانده اند سخن می‌گویند و می‌فرمایند: «انک عاشرت معی و رایت شمس سماء حکمتی و امواج بحر بیاتی اذ کنا خلف سبعین الف حجاب من النور ان ربک لهُو الصادق الامین طوبی لمن فاز بفیضان هذا لبحر فی ایام ربه الفیاض الحکیم» یعنی همانا تو با من معاشرت نمودی و خورشید آسمان حکمت و دانائی و امواج دریای بیان من را دیدی، در هنگامی که ما در پشت هفتاد هزار پرده نور بودیم. به درستی که پروردگار تو راستگو و امین است. خوشا به حال کسی که به فیضان این دریا در ایام پروردگارش (ایام ظهور) که فیاض و حکیم است رسید و آن را دریافت.

این بیان نه تنها نشان از روابط نزدیک بین جمال ابهی^۱ و جناب نبیل دارد، بلکه اشارتی به مقامات عالی روحانی و عرفانی ای می‌نماید که او به آنها رسیده بود و تو گوئی که در هنگام مواجهه روحانی نبیل با آن جمال منیر جز پرده‌های نور حجاب دیگری در میان او و مظهر ظهور نبوده است، و پیش از آن، ید عنایت حضرت منان، دیگر حجاب‌ها را از پیش دیدگان او زدوده است.

جمال قدم سپس به دیداری که در بغداد با جناب نبیل داشته اند و آن چه را که در آن دیدار برای او بیان نموده اند اشاره می‌نمایند و می‌فرمایند: «انا بینا لک اذ کنا فی العراق فی بیت من سمی بالمجید اسرار الخلیقه و مبدئها و منتهاها و علتها فلما خرجنا اقتصرنا البیان بانه لا اله الا انا الغفور الکریم.» یعنی همانا ما هنگامی که در عراق و در خانه شخصی که موسوم به مجید است بودیم، برای تو رازهای آفرینش و آغاز و انجام و سبب آن را بیان نمودیم؛ پس هنگامی که (از آن خانه) بیرون می‌آمدیم؛ بیان را کوتاه نمودیم (مخلص کلام را گفتیم) که همانا او (آن علت) نیست خدائی مگر من که آمرزنده و بخشنده هستم.

به این ترتیب جمال قدم قبل از اظهار امر علنی خود مقام خویشتن را برای جناب نبیل آشکار می‌فرمایند و خود را در «مقام و جایگاه مشیت اولیه» علت آفرینش و خلقتی می‌دانند که او به دنبال کشف اسرار آن بود. بعد از این بیان مجدداً جمال ابهی^۱ جناب نبیل را بر نشر فضائل امر می‌نمایند و می‌فرمایند: «قل ان البیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال...».

به این ترتیب ملاحظه می‌نمائیم که حضرت بهاءالله در مناسبات خود با جناب نبیل ضمن همدلی با او و پاسخ به پرسش‌های او و تکریم مقام او؛ او را تقلیب روحانی فرموده و متوجه به ارزش‌هایی برتر نموده و سرنوشت دیگری را برای ایشان رقم می‌زنند؛ چنان چه می‌بینیم که ادامه حیات این عالم جلیل به جای آن که در مجالس درس و قیل و قال مدرسه؛ و بحث در باره غوامض مسائل فلسفی هم چون رازهای آفرینش و خلقت بگذرد؛ در مسیر خدمت امرالله و تبلیغ آن و شناسائی مشرق وحی که در حقیقت هدف غائی و عالی از خلقت می‌باشد سپری شد.

حضرت عبدالبهاء در «تذکره الوفا» هم مقامات علمی و حکمی و عرفانی ایشان را بزرگوارانه می‌ستایند و هم خدمات ایشان را در جهت خدمت و تبلیغ امرالله یک به یک بر می‌شمارند و تحسین می‌نمایند که خود شرح مفصلی دارد و در این سخن مختصر نمی‌گنجد.

آن حضرت در کتاب مذکور در باره فرجام دنیوی و اخروی این حکیم و دانشمند بزرگ امر چنین می‌فرماید: «باری در بخارا بی نوا شد و به انواع صدمات مبتلا. عاقبت در غربت، آن کاشف راز به ملکوت بی نیاز شتافت ... خلاصه هرچند در این دار فانی مورد بلایای نامتناهی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام نظیر شیخ مرتضی و میرزا حبیب‌الله و آیت‌الله خراسانی و ملا اسدالله مازندرانی و مشایخ سلف و خلف بی نام و نشان گردند و محو و نابود شوند؛ نه اثری و نه ثمری؛ نه ذکری و نه خبری؛ لکن نجم بازغ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق عزت ابدیه می‌درخشد زیرا همیشه ثابت بر امر مبارک و مشغول به خدمت بود و تبلیغ نفوس می‌نمود و به نشر نفعات می‌پرداخت.» (تذکره‌الوفا، ص ۱۰).

اما بخش مهم و مفصلی از لوح حکمت، اختصاص به بیان نظرات جمال ابهی در باره حکمای سلف و عصر آن حضرت دارد، که فی الحقیقه این بیانات مبارکه را باید سرمشقی الهی برای آینده تمدن جهانی تلقی نمود. حضرت بهاءالله در این بیانات هم نظرات خود را در باره حکمای سلف بیان می‌فرماید و هم جایگاه حکمای عصر را معین می‌نماید و نهایتاً همان سرمشقی را که به جناب نبیل دادند به ایشان هم می‌دهند و آنان را به عرفان مشرق وحی فرا می‌خوانند و آن را اساس حکمت و علم و دانائی محسوب می‌دارند و در این خصوص چنین می‌فرماید: «ان الذین انکرواالله وتمسکوا بالطبیعه من حیث هی هی لیس عندهم من علم ولا من حکمه الا انهم من الهائمین و اولئک ما بلغوا الذروه العلیا والغایه القصوی لذا سکرتم ابصارهم و اختلفت افکارهم والا رؤساء القوم اعترفوا بالله و سلطانه و یشهد بذالک ربک المهیمن القیوم.» یعنی کسانی که خدا را انکار می‌کنند و به طبیعت از جهت آن چه که هست تمسک می‌نمایند (طبیعیون)؛ در نزد ایشان نه علمی است و نه حکمتی. ایشان به ذروه علیا و غایت قصوی (عرفان مشرق وحی) نرسیدند؛ لذا دیدگانشان؛ هوشیاریشان را از دست دادند (ندیدند) و اندیشه‌هایشان گوناگون گردیدند؛ و اگر نه؛ رؤسای قوم (سرآوران حکمت) به خداوند و پادشاهی او اعتراف نمودند و پروردگار تو که مهیمن و قیوم است به آن گواهی می‌دهد.

جمال ابهی در اینجا به فلاسفه طبیعی اشاره می‌فرماید که در آن زمان داشتند دوباره بساط خود را پهن می‌کردند و تأکید می‌فرمایند که ایشان نتوانستند به آن چه که مقصد و هدف نهائی از حکمت است نائل گردند و در ضمن تأکید می‌فرمایند که سران و سرآوران حکمت؛ متاله بودند و به خدای یگانه و قدرت و پادشاهی او ایمان داشتند.

در قسمت‌های بعدی این لوح حضرت بهاءالله به مسأله مهمی اشاره می‌فرمایند و آن هم شیفتگی اهل شرق در برابر ترقیات صنعتی اهل غرب و غفلت ایشان از مسبب و ممد حقیقی این پیشرفت‌ها می‌باشد و در این باره می‌فرمایند: «... و لما ملئت عیون اهل الشرق من صنایع اهل الغرب لذا هاموا فی الاسباب و غفلوا عن مسببها و ممدھا مع ان الذین كانوا مطالع الحکمة و معادنھا ما انکروا علتھا و مبدعھا و مبدنھا ان ربک یعلم و الناس اکثرھم لا یعلمون...» یعنی و چون چشم‌های مردم شرق از صنایع اهل غرب پر شد (یعنی این صنایع چشمشان را چنان گرفت) لذا در این اسباب (صنایع) سرگردان شدند و از مسبب و ممد این صنایع غفلت ورزیدند؛ با وجود این که؛ کسانی که مطالع حکمت و معادن آن بودند؛ علت و ابداع‌کننده و مبدأ (حقیقی) آن را فراموش ننمودند؛ همانا پروردگار تو می‌داند و بیشتر مردم نمی‌دانند. در اینجا باید به این نکته اشاره نمود که این بیان مبارک که بیش از یک و نیم قرن قبل از لسان آن حضرت نارل شده است نه تنها ناظر بر علمای عصر خود بوده بلکه هم چنان که اشاره شد هشدار شدیدی بوده است برای آیندگان و برای امروزه، روزی که مکاتب مادی در عرصه فلسفه و حکمت فرمانروائی می‌کنند و مذاهب «اصالت حس» و «اصالت عقل» و «اصالت علم» و ... که خدا را نادیده انگاشته اند بر سرزمین اندیشه پادشاهی می‌نمایند.

حضرت بهاءالله در ادامه بیانات خود در این لوح می‌فرمایند که علمای عصر ید طویلی در حکمت و صنایع دارند اما اکثر آنها را از حکمای قبل و قدماء و مؤسسين حکمت اخذ نموده اند و سپس می‌فرمایند: «... و القدماء اخذوا العلوم من الانبياء لانهم كانوا مطالع الحکمة الالهيه و مظاهر الاسرار الربانيه...» یعنی قدماء حکماء علوم را از انبیاء اخذ نمودند برای این که ایشان جایگاه طلوع حکمت الهیه و مظاهر اسرار ربانیه بودند.

در جایی دیگر از همین لوح در این خصوص تأکید نموده و می‌فرمایند: «... ان اس الحکمة و اصلھا من الانبياء و اختلفت معانیھا و اسرارھا بین القوم باختلاف الانظار و العقول...» یعنی همانا پایه حکمت و اصل آن از انبیاء است و دگرگونی در معانی و اسرار آن به خاطر اختلافات در دیدگاه‌ها و عقول افراد واقع شد.

جمال ابهی بخش بزرگی از این لوح را به ذکر حکمای قدیم اختصاص می‌دهند و نام یک یک بزرگان آنان را ذکر می‌فرمایند و مراتب علم و حکمت و بدایع صنایع آنها و مهمتر از همه ایمان ایشان را به خدای یگانه می‌ستایند و حتی بعضی را برتر از علمای عصر شمرده و فی المثل در مورد سقراط ضمن ذکر مناقب او و تحسین این

مناقب؛ می‌فرمایند: «... لو تسئل اليوم حکماء العصر عما ذکره لتری عجزهم عن ادراکه ان ربک یقول الحق ولکن الناس اکثرهم لا یفقهون.» یعنی اگر امروز از حکماء عصر در باره آن چه که او (سقراط) گفته است پرسش کنی؛ هر آئینه ناتوانی آنها را از ادراک آن گفته‌ها می‌بینی؛ به درستی که پروردگار تو حق را می‌گوید اما اکثر مردم نمی‌فهمند.

جمال ابهی در یکی دیگر از قسمت‌های این لوح همین معنا را بیان نموده و می‌فرماید: «... و هو الذی یقول انا بلینوس الحکیم صاحب العجائب و الطلسمات و انتشر منه من الفنون و العلوم ما لا انتشر من غیره و قد ارتقی الی اعلیٰ مراقی الخسوع و الالبتهال. اسمع ما قال فی مناجاته مع الغنی المتعال...» یعنی و کسی که می‌گوید من (بلینوس) حکیم هستم صاحب امور عجیب و طلسمات و از او فنون و علمی منتشر شد که از غیر او منتشر نشد و همانا او به بالاترین مراحل در خسوع و البتهال ارتقا یافت. بشنو آن چه را که او در مناجاتش با خداوند غنی متعال گفت.

در این بیان مبارک؛ آن حضرت؛ هم مراتب علم و حکمت «بلینوس» یکی از حکمای یونان باستان و بی نظیر بودن آن را تأیید می‌نمایند و هم مراتب مقامات روحانی او را می‌ستایند و در ادامه شرح مناجات و راز و نیازهای شورانگیز و نواهای عاشقانه او را با محبوب بی همتا بیان می‌فرمایند.

جمال قدم در قسمت‌های مختلف این لوح ضمن بیان مثال‌هایی بر این مطلب تأکید می‌نمایند که از قدامت آن چیزهایی ظاهر شد که از حکمای معاصر آشکار نشد و از جمله می‌فرمایند: «... ثم اعلم قد ظهر من القدماء ما لم یظهر من الحکماء المعاصرین...» و در ادامه ذکری از یکی از حکمای یونان به نام «مورطس» می‌فرمایند که وسیله ای صوتی ساخته بود که صدای آن از فاصله شصت مایلی شنیده می‌شد.

گویی که جمال ابهی با ذکر این مثال‌ها می‌خواهند اولاً ثوب تکبر را از تن حکمای جدید که غره دست‌آوردهای علمی خویش شده اند به در آورند و به ایشان گوشزد نمایند که پیشینیان شما هم دست‌آوردهایی داشته اند که شما نداشتید؛ و ثانیاً با ذکر مراتب ایمان و ایقان حکمای قدیم به باری تعالی؛ آنان را متذکر دارند که منبع و مصدر حکمت؛ حکیم حقیقی یعنی خداوند است تا مبدا آنان در اثر مغرور شدن به پیشرفت‌های علمی خود؛ خویشتن را بی نیاز از خداوند علیم و بی نیاز پندارند؛ پدیده ای که متأسفانه امروز نمونه‌های پر شمار و بارز آن در میان برخی از دانشمندان کنونی مشاهده می‌شود و ملاحظه می‌گردد و یکی از علائم روشن‌فکری شمرده می‌

شود، امری که جمال قدم بیش از یک و نیم قرن پیش آن را پیش‌بینی نموده و گوشزد فرموده بودند.

در ادامه این لوح؛ آن حضرت باز هم مراتب احترام و تکریم خود را نسبت به حکمای حقیقی اظهار نموده و احباء را به رعایت شئونات و مقامات ایشان توصیه نموده و می‌فرماید: «ایاکم یا احبائی ان تنکروا فضل عبادی الحکماء الذین جعلهم الله مطالع اسمه الصانع بین العالمین.» یعنی ای احبای من مبدا فضل و دانش عباد حکیم من را انکار کنید، کسانی که خداوند ایشان را جایگاه طلوع و ظهور اسم «صانع» من بین جهانیان قرار داده است.

در قسمت‌های پایانی این لوح مبارک؛ جمال ابهی باز هم مراتب تعلق خاطر خویش را نسبت به جناب نبیل یادآور فرموده و با ذکر مصائب خویش با وی همدردی نموده و در خطابی صمیمانه به ایشان چنین می‌فرماید: «نبیلی لا تحزن من شیء افرح بذکری ایاک و اقبالی و توجهی الیک و تکلم معک بهذا الخطاب المبرم المتین. تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ماورد علی و ما ینسب الی الناس الا انهم فی حجاب غلیظ.» یعنی ای نبیل من؛ از چیزی اندوهگین مباش؛ از این که تو را یاد میکنم و به تو توجه می‌کنم و با تو با این خطاب مبرم و متین سخن می‌گویم مسرور و خشنود باش. در بلا و زندانی شدن من و غربت من و آن چه که از مردم بر من وارد شد و از ایشان به من نسبت داده شد بیندیش. آگاه باش که ایشان در حجاب غلیظی (پشت پرده‌های ضخیمی) هستند.

آن چه که در این قسمت از این سخن ذکر شد؛ از جمله نمونه‌ها و نشانه‌هایی بودند در باره مناسبات جمال ابهی با حکما؛ و نظرات آن حضرت در باره این اندیشمندان؛ و همچنین در خصوص روابط مخصوص ایشان با یکی از این حکما و علماء جلیل، یعنی جناب نبیل، که با استناد به آن چه که در لوح «حکمت» در این خصوص آمده است ذکر گردیدند. بی تردید بحث در این باره بسیار است، اما در اینجا بیش از این بیان مختصر سخن بیشتر میسر نمی‌باشد.

مناسبات آن حضرت با اهل حکومت و سیاست

بعد از آن چه که در باره مناسبات حضرت بهاءالله با گروهی از صاحبان اندیشه یعنی حکما ذکر گردید؛ جای آن دارد که قدری هم به مناسبات آن حضرت با اهل حکومت و سیاست سخن به میان آید؛ هر چند که همه ایشان را نمیتوان از جمله اندیشمندان و فرهیختگان دانست و تنها قلیلی از آنان را در این میان می‌توان جای داد؛ چرا که علی رغم نظر افلاطون در رساله «جمهوریت» خویش؛ در باره این که

حکومت تنها در شأن «حکما» است؛ مع الاسف در طول تاریخ به ندرت اتفاق افتاده است که حاکم حکیمی بر سرزمینی حکومت نماید. اما اگر صاحب حکمت و اندیشه بودن را امری نسبی بدانیم شاید بتوانیم بعضی از سیاستمدارانی را که در دوران حیات عنصری جمال قدم می‌زیستند به نحوی از صاحبان اندیشه بدانیم و آنگاه در باره نظرات آن حضرت و مناسباتشان با ایشان قدری صحبت بداریم.

در مقدمه این محث باید گفت که تنها سیاستمدار صاحب اندیشه و فرهیخته ای که هم عصر جمال قددم بود و ایشان بیش از همه به نیکی از او یاد کرده اند و مقامش را ستوده اند «قائم مقام فراهانی» است که در بیانی در رابطه با او چنین می‌فرمایند: «از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر؛ اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء.» (مجموعه اشراقات، ص ۷۰) که این بیان مبارک، اشاره به فرمان سرگونی حضرت نقطه اولی به جبال آذربایجان و دستور قتل قائم مقام فراهانی صدر اعظم محمد شاه از جانب او دارد.

این که حضرت بهاءالله در این بیان؛ قتل قائم مقام را به عنوان یک عمل منکر در کنار زشتی نفی و سرگونی مظهر ظهور الهی یعنی حضرت نقطه اولی قرار می‌دهند و همچنین او را سرآمد و آقای فضائی چون تدبیر و انشاء برمی‌شمارند، خود نشان از جایگاه بلند و شامخی دارد که وی در منظر جمال ابهی دارا بوده است. آن حضرت در این بیان وی را «سید مدینه تدبیر و انشاء» خطاب می‌فرمایند. لذا لازم است که ضمن بیان شرح مختصری در خصوص زندگانی این سیاستمدار صاحب اندیشه، در باره فضائی که آن حضرت به او نسبت داده اند نیز قدری صحبت بکنیم.

ابوالقاسم فراهانی ملقب به قائم مقام در سال ۱۱۵۸/هـ؛ ۱۷۷۹/م در یکی از روستاهای اراک به دنیا آمد. پدر و اجداد او در ادوار قاجاریه و زندیه و صفویه همه دارای مناصب دولتی و صاحب فضل و کمال بودند. بعد از فوت پدر ابوالقاسم، به فرمان فتحعلی شاه لقب «قائم مقام» را که متعلق به پدر او بود به ابوالقاسم فرزندش داده شد. در دوره فتحعلی شاه پیشکار و یار شاهزاده عباس میرزا و در جنگ اول ایران و روس همراه وی بود. بعد از این جنگ که به ناکامی ایران انجامید؛ فتحعلی شاه به جهت مشورت در مورد ادامه جنگ و یا ترک مخاصمه؛ دستور انعقاد جلسه مشورتی داد که قائم مقام هم در آن شرکت داشت. همه حاضرین در جلسه موافق ادامه جنگ بودند مگر قائم مقام که به شدت با آن مخالفت کرد. لذا

او را به جانبداری از روسیه و داشتن روابط مخفیانه با آن دولت متهم نمودند و به مشهد تبعید کردند.

بعد از شکست مفتضحانه ایران از روسیه در جنگی دیگر، فتحعلی شاه او را احضار و از وی استمالت و دلجوئی نموده و مأمور انعقاد قرارداد صلح با روسیه نمود. هرچند که از قرارداد ترکمانچای به عنوان معاهده ای ننگین یاد می‌شود ولی عده ای معتقدند که بعد از آن شکست مفتضحانه، ایران در شرایطی قرار داشت که تمامیت ارضی کل مملکت در معرض خطر شدید قرار داشت و پیمان مزبور مدبرانه‌ترین و هوشمندانه‌ترین قراردادی بود که می‌توانست در آن شرایط ناگوار؛ تا حد ممکن از خطرات و اضرار بیشتر برای کشور ایران جلوگیری نماید.

بعد از وفات عباس میرزا، محمد میرزا به سمت ولیعهدی انتخاب گردید که قائم مقام نیز در خدمت وی بود و بعد از وفات فتحعلی شاه که محمد شاه به سلطنت رسید، قائم مقام به سمت صدارت عظمی منصوب شد. اما از آنجا که مخالف نفوذ دولت انگلستان در ایران بود لذا همان تهمت گذشته را بر او وارد آوردند و او را دست نشانده روسها خواندند و محمد شاه را نسبت به او آن چنان ظنین نمودند که دستور قتل او را داد و نهایتاً بنا به فرمان شاه در سال ۱۲۱۴هـ/ش؛ ۱۸۳۵م؛ به قتل رسید (در آن تاریخ هیجده سال از سن حضرت بهاءالله می‌گذشت).

در مورد خدمات فرهنگی قائم مقام به دو مورد اشاره می‌شود. اول آن که وی مکاتبات دولتی و درباری را که بسیار پیچیده و مغلق بودند به نثری ساده و روان تبدیل کرد، نثری که بعد از او درباریان و مقامات دولتی از آن تبعیت نمودند، و باید گفت از این لحاظ قائم مقام صاحب سبک بود و در نویسندگی در آن زمان تحولی اساسی ایجاد نمود و مجموعه منشئات و رسائل قائم مقام که بر جای مانده است گویای این سخن است. دیگر آن که وی در خطاطی تحولی به وجود آورد و اصول خط شکسته را به خط نستعلیق نزدیکتر کرد و هرچند که خود در این هنر سرآمد نبود ولی در نگارش آن خط، ابتکاراتی را ایجاد نمود و تغییراتی را به وجود آورد که سرمشق خطاطان بعد از او شد. اینها همه قرائن و نشانه‌هایی هستند در ارتباط با آن چه که حضرت بهاءالله در تجلیل این مرد بزرگ تاریخ ایران، چه در عرصه هنر و چه در عرصه سیاست بیان فرموده اند.

یکی دیگر از سیاستمداران و دولت‌مردان ایران که او نیز تا حدودی ادیب و فرهیخته بوده و حضرت بهاءالله به مناسبتی با وی ارتباط برقرار نمودند «سعید خان مؤتمن الملک» وزیر امور خارجه ایران در دوران طولانی بین سالهای ۱۲۹۰-

۱۲۶۹ و ۱۳۰۱-۱۲۹۷ ه/ق است، یعنی همان کسی که با امر مبارک مخالفت می‌نمود و به حضور حضرت بهاءالله بالواسطه عریضه ای نگاشت و با ظاهری دلسوزانه به ایشان خاطر نشان داشت که خطراتی آن حضرت را تهدید می‌نماید و از ایشان خواست که از بغداد دور شوند تا از آسیب‌های احتمالی جان به در برند. آن چه که در این رابطه کنجکاوی انسان را بر می‌انگیزد نحوه و شیوه پاسخی است که جمال قدم در طی لوحی به خواسته‌های او می‌دهند، لوحی که یکی از زیباترین و ادیبانه ترین آثار جمال مبارک بوده و به «شکر شکن» معروف است، چرا که خود آن حضرت در توصیف و ستایش شیرینی بیان در این لوح مبارک، در صدر آن، این بیت از حافظ را شاهد می‌آورند که:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند فارسی که به بنگاله می‌رود.
هر چند که بعضی معتقدند که مخاطب این لوح شخص دیگری بوده است، اما مضامین لوح که دلالت بر پاسخ‌گویی آن حضرت در قبال خطراتی که در نامه مذکور به ایشان یادآور شده بود، و خطاب بسیار محترمانه در ابتدای لوح و شیوایی و زیبایی بی حد و حصر کلام آن، بیشتر ما را متقاعد می‌نماید که مخاطب اصلی آن کسی جز میرزا سعید خان انصاری یا گرم رودی نبوده است که علاوه بر آن که یک دولت‌مرد مهم بوده، به قول برخی از فرهیختگان و از جمله «علی اکبر دهخدا» در انشاء و حسن خط و احاطه بر اشعار عربی و فارسی نیز در عهد خود کم‌نظیر بوده است (لغت‌نامه دهخدا، سر واژه : سعید خان).

هم چنان که از قبل اشاره شد در این لوح مبارک حضرت بهاءالله در واقع جواب مکتوبی را می‌دهند که در طی آن خطراتی را که آن حضرت را تهدید می‌نموده است به ایشان یاد شده بود و شاید این چنین لازم می‌نمود که جمال ابهی^۱ نیز پاسخ این تهدید ضمنی و سیاست‌مدارانه را به نحوی دیگر و به قول معروف به زبان دیپلماسی می‌دادند. اما ایشان روشی دیگر بر می‌گزینند و با توجه به این که مخاطب سخنشان یک رجل سیاسی اهل ادب بوده است با بیانی ادیبانه و عارفانه جایگاه و مقصد خویش را برای او بیان نموده و تهدیدات او را پاسخ گفته و ضمن تأیید گفته‌های او در مورد خطراتی که آن حضرت را احاطه نموده بوده است، خطاب به وی چنین می‌فرمایند: «مکتوب آن جناب بر مکمن فنا و اصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آن چه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست، ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند؛ از بحر تسلیم؛ مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب و رضای دوست را به دو

جهان ندهند و فضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند؛ زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند...» (دریای دانش، ص ۱۴۷).

ملاحظه می‌نمائید که در بیانات مذکور چگونه جمال ابهی جواب تهدیدات ضمنی مخاطب لوح را با بیانی ادیبانه و در عین حال عارفانه و در منتهای روحانیت پاسخ می‌گویند که خود مُبیین شیوه رفتاری بزرگوارانه آن حضرت با مخاطب لوح است. یکی دیگر از فرهیختگان سیاسی که در آثار مبارکه حضرت بهاءالله از او نام برده شده و ذکر خیری از وی شده است «میرزا حسین خان مشیر الدوله» وزیر مختار یا سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی، در هنگام سرگونی آن حضرت به اسلامبول است. آن حضرت در بیانی در باره نحوه ورود خود به اسلامبول و رفتار مشیر الدوله با ایشان و همچنین نظرشان در باره وی چنین می‌فرمایند: «این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیر الدوله میرزا حسین خان غفرالله له شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه (اسلامبول) و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده. یوم ورود میهماندار دولت حاضر؛ و ما را به محلی که مأمور بود برده؛ فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جاتب دولت نسبت به این مظلومان ظاهر و مشهود؛ یوم دیگر شاهزاده شجاع الدوله و میرزا صفا به نیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله وزیر مختار تشریف آوردند... و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظر به دوستی این مظلوم نبوده، بلکه نظر به مقتضیات حکمت و خدمتی که سرأ در نظر داشته اند بوده. شهادت می‌دهم که در خدمت دولت امین بوده؛ به شأنی که خیانت در عرصه اش راهی و مقامی نبوده؛ و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده؛ ولکن چون در عمل خود صادق بود؛ لائق ذکر خیر است...» (لوح شیخ نجفی، ص ۵۱).

یکی از نکات مهمی که در این بیان جمال ابهی نظر را جلب می‌نماید؛ عناوین بسیار محترمانه و مشفقانه ای چون «حضرت مشیر الدوله» و یا «غفر الله له» و یا «مرحوم مغفور» است که آن حضرت تحت آنها از مشیر الدوله یاد می‌نمایند؛ به خصوص هنگامی که به یاد بیاوریم که در هنگام نزول این بیانات؛ وی در قید حیات نبود و طبیعتاً مقام و قدرت و منصبی در این عالم نداشت.

ذکر خیری که حضرت بهاءالله در این بیان از مشیر الدوله می‌فرمایند و تجلیلی که از خدمات وی به این مملکت می‌نمایند علی رغم آن که هم او بود که موجب سرگونی حضرتشان به اُخر مدین عالم، یعنی مدینه عکا، شد؛ درس بزرگی از جهت نحوه

قضاوت و شیوه‌های رفتاری برای ما اهل بهاء است که در مورد دولت‌مردان علی‌رغم مظلومی که بر ما روا می‌دارند؛ با انصاف قضاوت نمائیم و مناسباتمان را با ایشان بر این اساس تنظیم نمائیم. همچنان که حضرت عبدالبهاء، مثل اعلای امر مبارک، در بیانی در مورد میرزا تقی خان امیر کبیر چنین می‌فرماید: «میرزا تقی خان صدر اعظم با آن که ظلمی بر امر کرد که تا به حال کسی چنین نکرده؛ مع‌هذا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آن که در هیچ مدرسه‌ای از اروپا داخل نشده بود...» (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۱۴۴). آن چه از بیانات فوق فهمیده می‌شود آن است که علی‌رغم آن که حضرت بهاءالله در آن زمان منفی و مورد خشم و تعرض دولت ایران بوده اند؛ معذالک مشیرالدوله در مناسبات خود با آن حضرت مراتب احترام را مرعی می‌دارد. باید گفت که وی بعدها و در اواخر حیاتش در جمعی که در آن یکی از برادران ناتنی حضرت بهاءالله حضور داشته است صراحتاً از آن حضرت تجلیل می‌نماید و مقام ایشان را به عنوان یک ایرانی وطن‌پرست که موجب عزت و وطن‌خویش بودند می‌ستاید.

در باره میرزا حسین خان مشیرالدوله و خدمات او و اندیشه‌های اصلاحی او برای ایران و آن چه که موجب تکریم و تجلیل جمال قدم از وی شده است سخن بسیار است و در این خصوص می‌توان از جمله به مقاله «از مدنیه تا سیاسی» اثر دکتر شاپور راسخ مندرج در مجلد ششم سفینه عرفان مراجعه نمود.

در باره مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه در میان دولت‌مردان و حاکمان سخن بسیار است که ذکر آنها در این مقاله مختصر نمی‌گنجد. تنها می‌توان به این نکته اشاره نمود که آن حضرت هر جا که اندیشه و یا فرمان و یا عمل حکمت‌آمیزی را از فرمان‌روا و حاکمی مشاهده فرموده اند آن را ستوده اند و قدر نهاده اند. از جمله در این باره می‌توان به ملکه ویکتوریا اشاره نمود که جمال ابهی در لوحی خطاب به او؛ اقدامات ملکه را در لغو برده‌داری و همچنین تشکیل مجالس شور ستوده اند و از آن تجلیل فراوان فرموده اند. نکته مهم در این لوح آن است که حضرت بهاءالله در آن؛ اعضاء و اصحاب این مجالس شورا چه در انگلستان و چه در دیگر نقاط دنیا مورد خطاب قرار داده اند و برای آنها شرائط و وظایفی را تعیین فرموده اند و در این خصوص چنین می‌فرماید: «طوبی لمن یدخل الجمع لوجه الله و یحکم بین الناس بالعدل الخالص الا انه من الفائزین. یا اصحاب المجالس هناک و فی دیار اخری تدبروا و تکلموا فیما یصلح به العالم و حاله لو کنتم من

«المتوسمین» می‌فرمایند خوشا به حال کسی که به خاطر خشنودی خداوند وارد آن جمع (مجلس شوری) بشود و بین مردم به دادگری و عدل خالص داوری نماید. آگاه باشید که او (چنین شخصی) از کسانی است که به خشنودی خداوند رسیده است و فائز شده است. ای اعضا و اصحاب مجالس شور در آنجا (انگلستان) و در دیار دیگر؛ تدبیر و اندیشه نمائید و در آن چه که (به واسطه آن) دنیا و حال آن اصلاح می‌شود سخن بگوئید؛ اگر اهل دقت و تفرس هستید.

بیانات بعدی آن حضرت خطاب به اعضاء این مجالس، بعد از آن که می‌فرمایند «انظروا لعالم کهیکل الانسان انه خلق صحیحا...» مفصل است که بحث در باره این بیانات که در واقع خطاب به اعضاء همه مجالس عالم و گروهی از فرهیختگان جهان در این مجالس شور می‌باشد حائز اهمیت فراوان بوده و نمونه ای از نگاه و نظر منظر اکبر در باره مجالس مذکور و وظائف اصحاب آن است که خود بحث مستقلی را می‌طلبد.

مناسبات حضرت بهاءالله با اهل شعر و هنر

در اینجا نمیتوان از مناسبات جمال ابهی با صاحبان اندیشه سخن گفت و ذکری از مناسبات حضرتشان با شعرا و دیگر هنرمندان ننمود. در میان مظاهر مقدسه شاید آن حضرت تنها نفس مقدسی بودند که نه تنها مرحمت و احترامی بی انتها برای شعرا قائل بودند، بلکه خود سراینده اشعاری عرفانی و نغز و زیبا و دارای معانی روحانی ای بودند که طی گذشته و حال و قرون آینده الهامبخش اهل شعر و عرفان بوده و خواهند بود.

علاوه بر سرودن قصایدی چون «رشح عماء» و «عز و رقائیه» و مثنوی‌هایی نغز و دلنشین از جانب جمال ابهی؛ هم چنان که اشاره شد حضرتشان به شعرا نگاهی بسیار پر ملاحظت و احترام‌آمیز داشتند، چرا که در بخش قابل توجهی از آثار خویش؛ در جهت ابلاغ پیام الهی اشعار ایشان را کم و بیش نقل فرموده اند و با نقل این اشعار در میان آثار الهیه نه تنها این سروده‌ها را، بلکه سراینده‌گان آنان را نیز، جاودانه نموده و علاوه بر ایرانیان؛ ایشان را به سایر مردم جهان معرفی فرموده اند. ابن فارض، شاعر پر افتخار عرب، افتخاری بیش از این ندارد که جمال ابهی بر مبنای قصیده تائیه او قصیده ای را بسرایند و حافظ منقبتی بیشتر از آن نمی‌تواند تصور نماید که آن چنان فائز به لطف حق گردد که مظهر ظهور کلی الهی بر صدر لوح خویش یعنی لوح «شکر شکن»؛ بیتی از اشعار او را نشانند و یا آن که لوحی از الواح خود چون لوح مریم را با بیتی از غزلیات او پایان بخشد. سعدی سعادت‌ی برتر

از این ندارد هنگامی که مظهر امر الهی در آثاری چون «هفت وادی» و «چهار وادی» اشعار او را برای بیان پیام الهی ذکر نموده و به طراز قبول و خوشنودی خویش مزین فرموده و به یکی از غزلیات او که با این ابیات آغاز می‌شود چنان نظر ملاطفت‌آمیزی را نشان می‌دهند که بخشی از آن را در «هفت وادی» و بخشی دیگر را در «چهار وادی» ذکر می‌فرمایند:

چشم خدا بر تو ای بدیع شمایل	یار من و شمع جمع و شاه قبایل
پرده چه باشد میان عاشق و معشوق	سد سکندر نه مانع است و نه حائل
قصه لیلی مخوان و غصه مجنون	عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل
نام تو میرفت عارفان بشنیدند	هر دو برقص آمدند سامع و قائل

مولوی در ملکوت جاودانی سماعی عاشقانه دارد وقتی که می‌بیند مظهر جمال و عشق الهی اشعار مثنوی او را زیب الواح خویش می‌نماید و شاعری چون سنائی؛ ثنائی را بیش از آن در حق خود نمی‌بیند هنگامی که اشعارش خوش‌آیند حضرت حق قرار می‌گیرند و در دل آثار الهیه می‌نشینند.

به راستی در هیچ یک از ادوار الهی؛ شاعران راستین این چنین مورد لطف و مرحمت مظهر کبریائی قرار نگرفته اند و چنان قدر و منزلتی نیافته اند که اشعارشان به طراز قبول حق مزین شوند و این منقبت را ببابند که در متن آثار الهی قرار گیرند. برای دریافت این معنا و جهت کسب اطلاع کافی و مستوفی در باره اشعار این شعرا در آثار بهائی؛ میتوان به کتاب «مآخذ اشعار در آثار بهائی»، اثر دکتر وحید رافتی، مراجعه کرد و اطلاعات بسیار گسترده‌تری را کسب نمود.

علاوه بر مناسبات زیبا و هم‌دلی نزدیکی که جمال ابهی با اهل ادب و هنر و این گونه از صاحبان اندیشه در ادوار ماضیه داشتند؛ هنر پروری و تأییدات حضرتشان بر کار هنرمندان موجب آن گردید که در همان سالیان اولیه ظهور و در دوران حیات عنصری آن حضرت؛ در میان پیروان ایشان هنرمندانی بزرگ چه در زمینه شعر و ادب و چه خط و چه موسیقی پا به عرصه هستی گذارند و آثار زیبایی خلق نمایند و در عرصه هنر شهره آفاق گردند؛ که شرح حال هر یک از این سرآمدان هنر؛ مفصل؛ و در این مقاله مختصر نمی‌گنجد و خود موضوع تحقیقی جداگانه و وسیع است. از جمله در این باره می‌توان به کتاب «شعرای قرن اول بهائی» مراجعه نمود.

بی تردید اعلان رسمی مظهر ظهور الهی در ام‌الکتاب مبنی بر حلال بودن موسیقی در شریعت بهائی؛ خود عاملی اصلی و اساسی بود که موجب گردید عده ای از

پیروان صاحب استعداد حضرت بهاءالله در دوران سیاه حرمت و ممنوعیت این رشته از هنر؛ به سوی آن روی آرند و در دوران حضرت عبدالبهاء از میان پیروان این آئین؛ سرآمدانی در هنر موسیقی چون میرزا عبدالله؛ موسیقی‌دان شهیر ایرانی سر برآورند و نقشی مهم در نشر هنر موسیقی ایفا نمایند.

مناسبات حضرت بهاءالله با اهل اندیشه از میان هنرمندان می‌تواند مبحثی مستقل باشد و نوشتن رسالات متعددی را از جانب متخصصین در هر یک از رشته‌های هنری به خود اختصاص دهد. لذا در این مقاله به همین یادآوری مختصر بسنده می‌گردد.

مناسبات حضرت بهاءالله با علمای اندیشمند

اما مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه از میان علماء و رهبران مذهبی نیز می‌تواند مورد و گزینه ای باشد که در این مقاله مورد توجه قرار گیرد.

هر چند که در آثار مبارکه بیشتر از علماء سوء سخن به میان آمده است، اما در دوران حیات عنصری حضرت بهاءالله، بودند نادر علمائی که از جمله راشدین بودند و مورد عنایت و توجه حق قرار گرفتند. و یا از میان ایشان بودند کسانی که اگر حمایتی از امر مبارک نمودند لا اقل در اذیت و آزار احباء با دشمنان امر همدستان نگشتند.

از این میان می‌توان از شیخ مرتضی انصاری مجتهد اعلم ساکن در عتبات عالیات نام برد که حضرت بهاءالله در بیانی در باره وی چنین می‌فرماید: «... علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند ابدأ متعرض این عبد نشده اند؛ چنان چه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایت؛ در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند. نسال الله ان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی ...» (لوح سلطان ایران).

آن چه که از این بیان مبارک مستفاد می‌شود آن است که در دوره جمال مبارک علمائی بوده اند که از کأس انقطاع نوشیده بودند و از این میان آن حضرت از شیخ مرتضی انصاری نام می‌برند و نخست در حق او دعا می‌فرمایند. آن چه را که ما از شیخ مذکور در مورد رفتارش با جمال ابهی در تاریخ سراغ داریم مربوط می‌شود به اجتماع علما در عتبات عالیات جهت مخالفت با امر مبارک و این که شیخ مرتضی نه تنها حاضر نشد در این جمع شرکت نماید و با سایر علماء همراهی نماید، بلکه پیکی را حضور مبارک اعزام داشت و آن حضرت را از دسیسه‌های آنان آگاه نمود. اما در بیان فوق، حضرت بهاءالله از استمرار این روابط محبت‌آمیز در گذشته سخن به میان آورده و می‌فرماید «در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند» که

نشان می‌دهد این روابط و دینه تنها به همان یک بار و محدود به همان واقعه ای که ذکر شد نبوده است، بلکه احتمالاً در خفا و به صورت حکیمانه ای ادامه داشته است. همان گونه که اشاره شد به نظر می‌رسد که علمای دیگری هم در دوره جمال مبارک بوده اند که کما بیش از کأس انقطاع نوشیده بودند. از این میان شاید بتوان میرزای شیرازی را نام برد که از علمای مشهور و از بستگان نزدیک حضرت نقطه اولی بود و به امر آن حضرت مؤمن شده بود، اما ایمان خود را مخفی نگاه می‌داشت هر چند که عده ای معتقدند که وی به امر حضرت بهاءالله هم مؤمن گردیده بود اما ایمان خود را پنهان می‌نمود و گویا در اواخر حیات چون بیش از حد به مادیات مشغول شده بود حضرت بهاءالله به واسطه یکی از مؤمنین وی را متذکر و نصیحت می‌فرمایند.

یکی دیگر از این علمای راشدین که در دورانی از حیات عنصری حضرت بهاءالله هم‌زمان با ایشان می‌زیست و در سال ۱۲۸۷ ه.ق یعنی اوائل دوران اقامت آن حضرت در عکا رحلت فرمود، حاجی سید جواد شیرازی، او نیز از بستگان حضرت اعلی و پسر عموی پدر آن حضرت بود که در سفر جناب قدوس به کرمان توسط ایشان به امر حضرت نقطه اولی ایمان آورد. هر چند که وی همیشه ایمان خود را مکتوم می‌داشت اما بنا به شواهد تاریخی تا آخرین سال حیات خود با توجه به جایگاهی که به عنوان امام‌جمعه کرمان داشت در احیان شاداند و گرفتاری‌های احباء همواره مدافع آنان بود و در همان واپسین سال باعث استخلاص بعضی از پیروان اولیه جمال مبارک از زندان وکیل‌الملک ثانی حاکم کرمان گردید و به فرزندان خود که بعد از او یکی بعد از دیگری به سمت امامت جمعه منصوب شدند نیز سفارش نموده بود که با احباء با مدارا رفتار نمایند و آنان نیز چنین کردند.

از جمله چنین علمائی میتوان از حاج احمد مجتهد، متوفی به سال ۱۲۹۵ ه.ق؛ ۱۸۷۸م نام برد. وی که از علماء منتفذ زمان خود و مخاطب توقیعی از حضرت نقطه اولی بود، هر چند که او به امر آن حضرت ایمان نیاورد ولی توقیع مبارک را با کمال احترام پذیرفت و تا پایان عمر قدمی در مخالفت با امر مبارک برنداشت و متعرض احباء نشد و با ایشان به مدارا رفتار نمود. او نیز هم‌عصر جمال ابهی بود. در اواسط دوران اقامت هیکل مبارک در عکا صعود نمود.

شاید بتوان تحت این عنوان در بیان مبارک یعنی «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند ابداً متعرض این عبد نشدند» چند تنی دیگر از این علما را نیز نام برد که ذکر نام ایشان و تحقیق در باره احوالات آنان خود موضوع تحقیقی جالب

و جاذبی است. جالب بودن و تازه بودن این تحقیق از این جهت است که در گذشته ایام توجه ما بیشتر به علمائی بوده است که به مخالفت با امر مبارک برخاسته اند و معمولاً نام چنین علمائی بر سر زبان ما بوده است و از کسانی که در آن شرایط دشوار اجتماعی و جو شدید مخالفت بر علیه امر مبارک، حد اقل متعرض حضرت بهاءالله و پیروان ایشان نشده و با دشمنان امر همداستان نگشته اند کمتر سخن به میان آمده است.

اما در باره مناسبات حضرت بهاءالله با علمائی که متعرض ایشان و احبای آن حضرت شدند می‌توان از یکی از آنان که در دوران حیات خود از متعرضان به جمال ابهی^۱ و بندگان او بود و مخالفت‌های شدیدی بر علیه امر مبارک نمود یعنی «شیخ محمد تقی نجفی» مخاطب لوح موسوم و معروف به «شیخ» نام برد. در باره این لوح مبارک و مضامین مندرج در آن محققین بهائی مقالات متعددی نوشته اند، اما علاوه بر آن چه که در این اثر مورد توجه محققین بوده است، آن چه که نظر نگارنده را جلب می‌نماید نحوه مواجهه حضرت بهاءالله با این دشمن عنود و لدود امرالله در این لوح، و رفتارشناسی هیکل مبارک با چنین شخصی و با چنین سابقه ای در این اثر می‌باشد.

این که چرا چنین اثر عظیمی که محتوای آن بیشتر خطاب به احبای الهی بوده و در بر دارنده گزیده‌هایی از آثار نازله در قبل است و در بعضی از موارد مسائل درونی و حتی خصوصی جامعه امر و خانواده هیکل مبارک همچون مخالفت‌ها و معاندت های برادر ناتنی آن حضرت، یعنی میرزا یحیی، در آن ذکر شده است؛ خطاب به دشمن نامحرمی چون شیخ محمد تقی نازل شده است؛ جای تفکر بسیار دارد، هر چند که از قول حضرت مولی‌الوری^۱ نقل شده است که حکمت این امر اتمام حجت با مخاطب این لوح بوده است. اما در این خصوص این پرسش می‌تواند مطرح گردد که آیا این اتمام حجت (استغفرالله) جنبه صوری و رفع تکلیف داشته است و یا آن که همچنان که از محتوای لوح مذکور مستفاد می‌گردد؛ حق امیدوار بوده است و محتمل می‌دانسته است که شیخ مذکور متنبه و بیدار گردد و دست از مخالفت با امر الهی بردارد و حتی بر نصرت این امر مبارک قیام نماید.

بی تردید شأن حق آن نیست که با بندگان خود اتمام حجتی ظاهری بنماید و همچنین تکلیف نیز برعهده بندگان است نه خداوند ذوالجلال که بخواهد از خود رفع تکلیف نماید. لذا باید اذعان نمود آن چه را که لسان عظمت در این لوح مبارک به رسم اتمام حجت با شیخ مذکور بیان فرموده اند از سر دل بستگی و امید بوده است؛ امیدی

که مبتنی بر اقتداری الهی می‌باشد؛ چرا که قدرتی بی‌منتهی لازم است تا بتوان بر مبنای آن به چنین شخصی چون شیخ محمد تقی نجفی با چنان سوابق ممتدی در سوء رفتار و مخالفت با امر مبارک؛ امیدی چنین قدرتمند داشت.

در لوح موسوم به شیخ؛ در قسمت‌های متعددی از آن؛ جمال ابهی به مناسبت‌های مختلفی شیخ مذکور را مورد خطاب قرار می‌دهند که ذکر همه این موارد و بحث در باره آنها خود نوشتن رساله مستقلی را طلب می‌نماید. لذا در اینجا تنها به موارد معدودی از آن موارد که مبین نمونه‌هایی از روش تعامل جمال قدم با شیخ مذکور است؛ اشاره می‌شود.

در بخش اولیه این لوح و بعد از خطبه آغازین خطاب به وی می‌فرمایند: «یا ایها العالم الجلیل اسمع نداء المظلوم انه ینصحک لوجه الله و یعظک بما یقربک الیه فی کل الاحوال انه هو الغنی المتعال. اعلم ان الاذان خلقت لاصغاء النداء فی هذا الیوم الذی کان مذکور فی الکتاب و الزیر و الالواح. فی اول الامر طهر نفسک بماء الانقطاع و زین رأسک لاکلیل التقوی و هیکلک بطراز التوکل علی الله. ثم قم عن مقامک مقبلاً الی البیت الاعظم مطاف من فی العالم من لدن مالک القدم و قل الاهی الاهی...»

ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان جمال قدم شیخ مذکور را با عنوان شامخ «یا ایها العالم الجلیل» خطاب می‌فرمایند. هر چند که او را با توجه به سوابقش می‌توان در زمره «جهلای معروف به علم» منظور داشت، اما شاید بتوان گفت که در اینجا حق ضمن رعایت احترام جایگاه او به عنوان یک پیشوای مذهبی؛ انتظارات خود را از وی؛ و آن چه را که او باید و میتواند باشد؛ بیان می‌دارند. در بخش دوم این بیان می‌فرمایند بشنو ندای این مظلوم را؛ او تو را به خاطر رضای خدا نصیحت می‌نماید (و نه به خاطر هیچ چیز دیگر) و بعد می‌فرمایند که در این روز همانا گوشها برای شنیدن ندای حق آفریده شده اند؛ روزی که از آن در زبر و الواح یاد شده است. سپس به او می‌فرمایند در ابتدای امر نفست را به آب انقطاع پاک و مطهر نما و سرت را به تاج انقطاع و هیکلت را به زیور توکل بر خدا مزین نما و سپس از جایت برخیز و رو به سوی بیت اعظمی نما که از جانب مالک قدم؛ مطاف اهل عالم قرار گرفته و بگو خدای من خدای من ... (لوح شیخ، ص ۳)

آن چه را که جمال قدم بعد از تمهید این مقدمه از شیخ می‌خواهند تا بر زبان راند و مناجات نماید؛ مناجات مفصلی است در نهایت توجه و ابتهال و تضرع و زاری و ابراز حسرت و پشیمانی به درگاه الهی همراه با برآوردن آه‌هایی از دلی سوخته که

شاید بتوان انجام این امور را تنها از عارفانی ربانی و دلسوخته و حسرت‌زده انتظار داشت و نه شیخی چون محمد تقی نجفی. اما شاید حق می‌خواهد این آیه قرآن را به یاد شیخ مذکور آورد آنجا که می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره الزمر، آیه ۵۳). یعنی بگو ای بندگانم که زیاده بر خویشتن ستم روا داشته اید، از رحمت الهی نومید نباشید، چرا که خداوند همه گناهان را می‌بخشد، که او آمرزگار مهربان است.

آن چه که در این مناجات اهمیت دارد و جلب نظر می‌نماید آن است که جمال ابهی از زبان خود شیخ گناهان و خطاهای او را برمی‌شمارند و او را بر اعتراف به این خطایا و امیدارند و به خاطر ارتکاب آنها از او می‌خواهند که از خدا طلب مغفرت نماید.

اما هم چنان که اشاره شد خواسته جمال ابهی از خداوند متعال تنها بخشش گناهان و خطیات شیخ محمد تقی نجفی نیست، بلکه آن حضرت از خداوند طلب می‌نمایند که او را بر خدمت امر و آشکار شدن آن بین عباد موفق گرداند، چنان که در قسمتی از لوح شیخ می‌فرمایند: «یا شیخ ان المظلوم یسأل الله تبارک و تعالی ان یجعلک فاتح باب الانصاف و یظهر بک امره بین العباد انه هو المقتدر العزیز الوهاب.» (لوح شیخ، ص ۷۱). می‌فرمایند ای شیخ از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم این که تو را گشاینده در و باب انصاف قرار دهد و به واسطه تو امر او بین بندگان آشکار گردد، به درستی که او مقتدر و عزیز و وهاب است.

در بخشی دیگر از لوح مذکور جمال ابهی حتی شیخ را دعوت می‌نمایند که به محضر ایشان در سجن عکا مشرف گردد و ندای الهی را از فم اطهر بشنود و در این خصوص با وی اتمام حجت نموده و می‌فرمایند: «... تا وقت باقی و سدره مبارکه ما بین بریه باعلی النداء ناطق؛ خود را منع منما. توکل علی الله و فوض امورک الیه ثم احضر فی السجن الاعظم لتسمع ما لا سمعت الاذان شبهه و ترى ما لارات العیون و الابصار. آیا بعد از این بیان از برای احدی حجتی باقیست لا ونفس الله القائمہ علی الامر.» (همان، ص ۸۴)

و در قسمتی دیگر از این لوح خطاب به او می‌فرمایند: «... مثل شما امروز باید بر خدمت امر قیام نماید. ذلت این مظلوم و عزت شما هر دو به فنا راجع. جهد کن شاید فائز شوی به عملی که عرفش از عالم قطع نشود...» (همان، ص ۸۵) و به این ترتیب از او می‌خواهند که بر خدمت امر قیام نماید.

مواردی که جمال قدم در این لوح مستقیماً شیخ نجفی را مورد خطاب قرار داده اند و ضمن نصیحت و انذار و اخطار به او و اتمام حجت با وی، مراتب انتظار و امیدواری خود بر رستگاری او را بیان فرموده اند بسیار است که نشان از اهمیت این قسمت از مندرجات این لوح دارد. در اینجا باید خاطر نشان داشت که شیخ مذکور نقش بسیار مؤثری در تحولات سیاسی ایران در دوران حیات خود و بعد از خود و شکل‌گیری اسلام سیاسی داشته است که خود مبحث مستقل و مفصلی است و یکی از دلایلی که می‌توانسته است موجب شود که وی مخاطب این لوح قرار گیرد همان موقعیت ممتاز اجتماعی وی و تأثیرگذاری او بر حوادث آئیه ایران می‌باشد.

مؤخره

در این سخن سعی بر آن شد که تا حد ممکن روابط و مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه مورد تحقیق و تعمق قرار گیرند. بی تردید نحوه رفتار هیکل مبارک با این گونه از افراد و سیره مبارک در این باره می‌تواند درس‌ها و نکات بسیار آموزنده‌ای برای ما داشته باشد، مواردی چون رعایت احترام جایگاه هر یک از این صاحبان اندیشه و حرمت حوزه تفکر آنان چون عرفان و حکمت و هنر از جانب جمال مبارک؛ همراهی و همنوایی و همدلی و مامشات با افکار و آراء ایشان به صورت حکیمانه و تا حد ممکن؛ پیرایش ایشان از زواندی که می‌توانست باعث احتجاب آنان از حق گردد؛ نصیحت و انذار این نفوس و آراستن ایشان به صفات و سجایای رحمانی؛ بیان انتظارات آن حضرت از این صاحبان خرد و اندیشه در جهت خدمت به امر الهی و دلبستگی و امیدواری به کسب رضای الهی از سوی ایشان؛ حتی از جانب اعدای امرالله؛ خود از جنبه‌های بارز رفتارشناسی هیکل مبارک در مواجهه با این گونه از صاحبان خرد و نفوس مهمه است.

از آنجا که در این سخن تنها به مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه و نخبگان اشاره شد؛ تذکر و یادآوری این مطلب ضروری به نظر می‌رسد که آن حضرت لا اقل در دورانی از حیات خویش مراوده و رفت و آمد هدفمند با مردم عادی و اهل کوچه و بازار را نیز مد نظر خویش داده و به آن اهمیت بسیار می‌دادند. از جمله آن که در ایام اقامت در بغداد بعضی از روزها به قهوه‌خانه تشریف می‌بردند تا با مردم عادی نیز ارتباط برقرار فرمایند؛ که این امر مورد رضایت بعضی از اطرافیان ایشان نبود و موجب انتقاد برخی از نفوس؛ بخصوص طرفداران میرزا یحیی قرار گرفته بود که چرا آن حضرت در قهوه‌خانه که افرادی از طبقات پایین جامعه در آن رفت و آمد دارند و محل شرب دخان هم هست حضور می‌یابند و پاسخ هیکل مبارک

به ایشان همان پاسخی بود که حضرت مسیح به فریسیان داد وقتی که بر آن حضرت خرده گرفتند که چرا با افراد دون پایه جامعه و حتی گناهکاران و مجرمان مرادده دارد و او چون شنید فرمود: «... نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. لکن رفته این را دریافت کنید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، زیرا نیا مده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.» (انجیل متی، باب ۹).

من يظهره الله موعود بیان

ولی الله کفاشی

حضرت بهاء الله فرموده اند:

«هذا هو الذى ذكره محمد رسول الله و من قبله الروح و من قبله الكلیم و هذا نقطه البيان ينادى امام العرش و يقول تالله قد خلقتم لذكر هذا النبأ الاعظم و هذا الصراط الاقوم الذى كان مكنونا فى افئده الانبياء و مخزوننا فى صدور الاصفياء و مسطورا من القلم الاعلى فى الواح ربكم مالک الاسماء.»^۱ و حضرت نقطه اولی در این مورد فرموده:

«هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت، زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من يظهره الله.»^۲ و نیز فرموده:

«فلتعصمن اللهم من امن بك و آیاتك ان يؤمنن بمن تظهرنه يوم القیمه مثل ما اظهرتنى بأیاتك فان كل الظهورات ما خلقت الا له و كل الكتب ما نزلت الا لما تنزل عليه.»^۳

اگر اشارات انبیای سلف و کتب مقدسه در باره موعودشان در لباس استعاره و تشبیهات بیان گشته ولی در ظهور حضرت نقطه اولی به صراحت و به وضوح اشارت رفته که ظهور کلی با اختیارات و قدرت کامله ظاهر خواهد شد. حضرت نقطه اولی در آثارشان اشاره به واژه "من يظهره الله" فرموده که در آینده ظاهر خواهد شد. البته این واژه از آثار اسلامی اخذ شده که از قائم آل محمد تحت عنوان (یظهره الله) نام برده شده، چنانچه در بعضی از احادیث به آن اشاره شده مانند: از حضرت موسی بن جعفر در تفسیر آیه «واسبع علیکم نعمه ظاهره و باطنه» فرمود که مراد از نعمه باطنه امام غائب است و در توصیف او می فرماید: «یغیب عن ابصار الناس شخصه ... الذى یخفی علی الناس ولادته و لایحل لهم تسمیه حتی یظهره الله عز و جل فیملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلماً و جوراً.»^۴

و در تفسیر القمی در تفسیر آیه «هو الذى ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین كله» آمده که فرمود: «انها نزلت فی القائم آل محمد و هو الامام الذى یظهره الله علی الدین كله.»^۵ که در این نوع احادیث از قائم آل محمد (یظهره الله) یاد شده بعید نیست که حضرت نقطه اولی این اصطلاح را از اسلام گرفته با اضافه

کردن حرف موصول من اصطلاح جدید تحت عنوان «من یظهره الله» وضع کرده و برای موعود دین بیان بکار برده اند. «من یظهره الله» یعنی کسی که او را خداوند ظاهر می‌فرمایند و از آنجا که همه پیامبران از جانب خداوند ظاهر شده اند لذا بر همه آنها نیز می‌توان اطلاق کرد، چنانچه که حضرت نقطه ظهور بعد من یظهره الله را نیز من یظهره الله نامیده اند. «اوست که در این دور بدیع ... بنقطه بیان معروف ... و بمن یظهره الله در یوم او. و بمن یظهره الله من بعد یظهره الله در یوم او معروف بوده ...»^۶

و نیز ظهورات قبل من یظهره الله یعنی خود حضرت نقطه اولی و ظهورات سلف را نیز میتوان من یظهره الله نامید، چنانچه بسیاری از ابواب بیان دلالت به این موضوع می‌کند، مانند مفهوم لقاءالله. می‌فرمایند:

«فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الرب انما المراد به من یظهره الله» و در متن فارسی چنین ترجمه فرمودند: «آنچه در قرآن ذکر لقاءالله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله بوده و هست»^۷ و یا در تفسیر آیه «فی ان ما فی البیان تحفه من الله لمن یظهره الله ...» فرموده اند: «آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشاء اخرای اوست. مثلاً آنچه خداوند به عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمد رسول الله ...»^۸ و اما مورد سوم یا مورد خاص مراد موعود بیان هست. یعنی اگر در ظهورات گذشته موعود ادیان به نام‌هایی مانند احمد، قائم آل محمد، مهدی و بقیه‌الله تسمیه یافته در ظهور نقطه بیان به من یظهره الله نامگذاری شده است.

در آثار سه سال اول هرچند "یظهره الله" به کار رفته ولی مفهوم موعود بیان را نمی‌دهد. ولی با نام ظهور ثانی نقطه^۹ و ظهورالله^{۱۰} نام برده شده و تنها در آثار دوران ماکو و چهریق است که با این اصطلاح به این مفهوم برخورد می‌کنیم. در حقیقت اکثر آثار اصلی حضرت نقطه اولی در سه سال اخیر، حول این مسئله دور می‌زند. کتاب‌های شریعتی دور بیان یعنی کتاب مستطاب بیان عربی و فارسی و هم چنین کتاب مبارک چهار شأن^{۱۱} و پنج شأن^{۱۲} و دلایل سبعة^{۱۳} را می‌توان از این نوع نام برد. اما توقیعات مبارکه در این مورد حدی ندارند، که معروف ترین آنها توقیع ملا باقر حرف حی^{۱۴} است.

بشارات ظهور

چنانکه مذکور آمد آثار دوران چهریق کلاً در حول مسئله من یظهره الله دور می‌زند. کمتر اثری می‌توان زیارت کرد که در آن به موعود بیان اشاره نشده باشد؛ حتی به

فرموده مبارک «بیان مخزون نار و نور او است»؛^{۱۵} «مد نظر بیان نیست الا توجه به سوی او»؛^{۱۶} «هیچ حرفی در بیان نازل نشده الا آنکه اطاعت کنید من یظهره الله را»؛^{۱۷} «بیان و من فيه هدیه من بسوی اوست»؛^{۱۸} حتی «مُنزل بیان من یظهره الله است»؛^{۱۹} و بالاخره فرموده که: «انی رسول من عنده قد جئتکم لاریبکم لیوم ظهوره»؛^{۲۰} یعنی من رسولی از جانب آن حضرت هستم. آمده ام تا مردم را برای یوم ظهورش تربیت کنم. در بیان عربی ۲۴ بار اصطلاح من یظهره و ۴۶ بار من یظهره الله یعنی جمعا ۷۰ بار و در بیان فارسی ۳۰۸ بار از من یظهره الله نام برده شده، که حاکی از شوق و محبت بی نهایت حضرت نقطه اولی به موعود شریعتش است.

القاب من یظهره الله

حضرت اعلیٰ از من یظهره الله به القاب شامخ مانند آیه الله^{۲۱} که مراد آیه الله العظمیٰ است که معادل اسم الله الاعظم است و از آنجا که آیه مونت است صفت آن نیز عظمیٰ آمده است - ظهور الله،^{۲۲} نیر اعظم،^{۲۳} طلعت قدم،^{۲۴} نقطه حقیقت،^{۲۵} مشیت اولیه،^{۲۶} لقاء الله،^{۲۷} کینونیت ربانیه،^{۲۸} نام برده اند.

عظمت ظهور من یظهره الله

از منظر حضرت نقطه اولیٰ من یظهره الله ظهور کلی الهی است که در نهایت درجه اشراق به عالم بشری افاضه خواهد شد. لذا می فرمایند که آن حضرت در هر شأنی ندای اتنی انا الله^{۲۹} سر خواهد داد و از این جهت بوده که جمال قدم فرموده اند: «و اخبرتهم بلسان مظهر نفسک و مطلع احدیتک (باب) انه ینطق فی کل شیء باتنی انا الله لا اله الا انا ان یا خلقی ایای فانظرون»^{۳۰}

و حتی اعطای مقام رسالت و نبوت برای انبیاء و اولیاء را در شأن من یظهره الله می دانند، چنانچه فرموده اند: «اذا یتلجلج لسان قدس از لیته یخلق فی قوله مایشاء من نبی او ولی او صدیق او نقی اذ کل ما خلق کل ادلاء من عنده و سفراء من لدنه»^{۳۱} یعنی هر زمان که لسان مبارکش به حرکت درآید انبیاء و اولیاء به کلامش خلق می شوند، و ایضاً فرموده اند: «فانه لو یجعل ما علی الارض نبیا لیکونن انبیاء عندالله»^{۳۲} و حضرت بهاء الله در تفسیر این آیه فرموده اند:

«مع آنکه منتهی رتبه تکمیل هیاکل بشریه به رتبه نبوت است و اکثری این رتبه بلند اعلیٰ را محال دانسته اند که نفسی بآن مقام فایز شود معذک می فرمایند اگر آن ظهور اعظم اراده فرماید جمیع ما علی الارض را به این رتبه که اکمل مراتب بود نزد کل فائز می فرماید»^{۳۳} لذا وقتی که ملا باقر حرف حی از حضور حضرت نقطه

اولی سؤالی در مورد من یظهره الله می‌کند آن حضرت جواب می‌فرماید که سؤالی کرده ای که در شأن تو نبوده. اگر از حرف حی نبودی حکم می‌دادم تا تو را حد شرعی بزنند^{۳۴} و اضافه فرموده که «قد کتبت جوهره فی ذکره انه لایستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی و عزته تلک الکلّمه عند الله اکبر عن عبادة ما علی الارض.»^{۳۵} یعنی من جوهر مسئله را برایت نوشتم و آن این است که آن حقیقت معروفتر و عظیمتر از آن است که به اشاره من و کلام بیان شناخته شود. این مطلب که آن حضرت بی نیاز از اشارات من است نزد خداوند از اعظم عبادات است و نیز می‌فرمایند: ای باقر اگر بدانم که یک مسیحی که الان مؤمن به من نیست در آن روز به من یظهره الله مؤمن می‌شود از همین حالا او را در جرگه مؤمنان قرار داده و آن مسیحی نور چشم من هست، ولی اگر تو که مؤمن به من هستی بدانم در آن روز به آن حضرت مؤمن نمی‌شوی اسم تو را از دفتر مؤمنان حذف می‌کنم. عین بیان حضرت نقطه اولی چنین است: «فو الذی فلق الحبه و بری النسمه لو ایقنت بانک یوم ظهوره لاتومن به لارفعت عنک حکم الایمان فی ذلک الظهور لانک ما خلقت الا له ولو علمت ان احدا من النصاری یومن به لجعلته قره عینای و حکمت علیه فی ذلک الظهور بالایمان من دون ان اشهد علیه من شی.»^{۳۶}

عدم احتجاب

حضرت نقطه اولی در آثارشان آن چنان موانع و شبهات را برداشته اند که جای هیچ گونه شک و تردیدی در تصدیق موعود بیان باقی نمانده است، به طوری که در آثار متعدده آمده فرموده اند: که هدف ظهور من شناختن من یظهره الله است. لذا نباید هیچ چیز مانع ایمان شما باشد، نه بیان و نه آنچه در بیان نازل شده است، چنانچه در لوح ملا باقر آمده: «ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فان ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحتجب بکلمات مانزلت فی البیان فانها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل.»^{۳۷}

و جمال قدم جل جلاله در تفسیر این بیان می‌فرمایند: «تحدیر می‌فرماید که در حین ظهور مبادا بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدم نبوده. معذک می‌فرماید که به این نفوس از حق محتجب نمائید و از این بیان مفهوم می‌شود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و می‌فرماید که به آنچه در بیان نازل شده از حق محتجب نمائید.^{۳۸} لذا در بیان بارها و بارها بیان فرموده اند که به هیچ شیء از آن حضرت محتجب نمائید.

«ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود به هیچ شیء محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج به سوی او است.»^{۳۹} ... «و فرض است از برای او (فرد بابی) که محتجب نگردد از محبوب کل به هیچ شیء.»^{۴۰} ... «ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع (آیات جدید) خود ... این است جوهر کل علم و عمل»^{۴۱} ... «ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور.»^{۴۲}

و بالاخره در باب ۸ از واحد ۶ حجت را تمام کرده و فرموده اند: بابیان باید هر ۱۹ روز یک بار این باب را خوانده و تفکر کنند. جوهر اصلی این باب چنین است: «با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شود این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را ... زیرا که امر از دو شق بیرون نیست، یا اوست و حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد ... و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد و گذارند حکم او را با خدا. بر خلق نیست که حکم بر آن نمایند. و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند.»^{۴۳} یعنی حضرت نقطه موانع و حجابها را چنان از بین برده که کوچکترین اعتراضی کسی نتوان بر موعود بیان نماید. بر مبنای همین آیات است که ادوارد براون بعد از نقل بعضی از شبهات بابیان نسبت به ظهور جمال قدم می نویسد: «در ادرنه بهاءالله پرده از روی کار برداشته ... و آشکارا دعوی من یظهره الله نمود و عموم بابیه را بقبول ادعای خود دعوت نمود. اکثر ایشان بعد از بسیاری حیرت و تردید دعوی او را پذیرفتند.»^{۴۴}

هر کس به دقت در آنچه باب در خصوص من یظهره الله گفته و وصایای اکیده که در ایمان به او و عدم احتجاب به هیچ شیء نموده تأمل نماید چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آن همه اختلافات شدیدة بالاخره اکثر بابیه دعوی بهاءالله را پذیرفتند.^{۴۵}

احکام من یظهره الله

حضرت نقطه اولی احکام زیادی را در آثار خود از شش سال قبل از ظهور تا هفت سال بعد از ظهور وضع و بیان فرموده است. احکام سه سال اول بیشتر تکرار احکام اسلامی است، ولی در آثار دوران ماکو و چهریق احکام جدیدی را در کتاب های مبارک بیان عربی و فارسی و لوح هیکل الدین و کتاب چهار شأن و کتاب پنج شأن نازل فرموده که به عنوان احکام دیانت بابتی تسمیه یافته است. در همه این آثار فلسفه و حکمت وضع احکام را به من یظهره الله، موعود بیان ارتباط داده، بعضی از

این احکام به خاطر من یظهره الله نازل و نوشته شده است مانند عدم حزن مردم،^{۴۶} هرچند این حکم کلی و اجتماعی است و علت وضع آن این است که چون من یظهره الله در جامعه هست و مردم او را نمی‌شناسند و ممکن است که طرف مقابل، آن حضرت باشد لذا این حکم را عمومیت داده اند و یا حکم حرمت فتوای قتل^{۴۷} یعنی کسی حق ندارد فتوای قتل کسی را بدهد شاید طرف مقابل من یظهره الله باشد و یا حکم قرض خواستن و قرض دادن^{۴۸} که بر همه واجب است یعنی اگر کسی قرض خواست بر طرف مقابل واجب است که به نیازمند قرض دهد و بر قرض گیرنده هم واجب است که در موعد مقرر قرض خود را ادا کند علت وضع حکم این است که دین الهی قرض من یظهره الله است که به مردم عطا فرموده و در موعد خود اگر من یظهره الله قرض خود را بخواهد یعنی دین قبلی را نسخ کند کسی مخالفت نکند و یا حکم رضایت در معاملات^{۴۹} که رضایت در معاملات شرط اصلی است چه صغیر باشد چه کبیر. رضایت کبار در معاملات معقول است ولی رضایت صغار عاقلانه نیست یعنی اگر کسی با صغیر معامله ای انجام دهد طبق شرع بیان کسی نمی‌تواند آن را لغو کند زیرا به رضایت طرفین بوده است. ملاحظه می‌شود که بدین وسیله کسانی می‌توانند با ترفندهایی سر کودکان کلاه گذارند که اموال آنان را تصرف نمایند، در حالی که منظور حضرت نقطه اولیٰ شاید این بوده که مراد از صغار و کبار مؤمنان شرع قبلی است که عبارت از مردمان عادی و علما باشد چون مؤمن به ظهور قبلی هستند در ظهور جدید حق اعتراض ندارند؛ لذا تعدادی از احکام بیان در همین راستا است ولی احکام نیز در آثار وضع شده که مستقیماً به من یظهره الله ارتباط دارد، مانند عدم قرائت^{۵۰} و تدریس^{۵۱} کتب قوم زیرا مردم را به سوی من یظهره الله رهبری نمی‌کنند، یا اخراج غیر مؤمنان از مناطق بایبه^{۵۲} و یا اخذ و مصادره اموال^{۵۳} آنان شاید بدین سبب به من یظهره الله ایمان آورند. قبله من یظهره الله^{۵۴} است. اگر من یظهره الله نباشد قبله نیز معنی نخواهد داشت. نوشتن بیان با خط زیبا^{۵۵} و تدوین آثار حضرت با تمام کیفیت و نظم دادن به آثار بیان،^{۵۶} همه در راستای من یظهره الله است، زیرا این آثار، آثار من یظهره الله است قبل از ظهور خود یا قیام کردن^{۵۷} وقتی که نام من یظهره الله شنیده می‌شود و حکم محدودیت سفر^{۵۸} که بیان فرموده اند مسافرت در دریا نباید بیش از ۵ سال و در خشکی بیش از ۲ سال طول بکشد؛ زیرا ممکن است که در حین مسافرت من یظهره الله ظاهر شود و شخص نتواند با خانواده خودش به حضور موعود برسد و امثال این نوع احکام که کلاً یا برای من یظهره الله یا به خاطر من یظهره الله است چنانچه خود نیز فرموده

است: «ما امر الله من امر و لا نزل من نهی الا لعز من یظهره الله اذا یعارضکم امر او نهی عزة انتم عز الله لتراقبون و عن کلیتهما تنقطعون.»^{۵۹}

یعنی خداوند امر و یا نهی برای شما نکرده مگر برای عزت من یظهره الله بوده پس اگر امر یا نهی معارض شما باشد آن عزتی برای شماست. پس شما عزت امرالله را مراقبت کنید و از امر و نهی برکنار باشید، زیرا جوهر مرام وضع قوانین و احکام برای ایمان به من یظهره الله بود.

اسم موعود

حضرت نقطه اولی در آثار خودشان به تلویح و تصریح به اسم موعود و محبوب خود اشاره فرموده و او را به نام بهاءالله معرفی فرموده ولی گاهی این اسم به صورت کلی و عمومی بوده و گاهی شخصی و تشخیصی بوده. مثلاً برای تسمیه فرزندان می‌فرمایند: «خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را به اسمائی که مدل بر او است، مثل عزیز و جبار و امثالهما و بهترین اسماء، اسمی است که منسوب الی الله شود، مثل بهاءالله یا جلالالله یا جمالالله یا نورالله یا فضلالله یا جودالله و امثال این نوع اسماء ممتنع.»^{۶۰} هرچند در این اثر اشاره به نام بهاءالله شده ولی دلالت بر شخص خاصی ندارد و شامل عموم مؤمنین می‌شود و شاید با توجه به این حکم الهی بوده که احباء اکثراً اسمشان پسوند الله را دارد مثل ولیالله، عطاءالله، ثناءالله و ذکرالله و ... و نیز در تسمیه ماه‌های بیان و ایام ماه‌ها از واژه بهاء استفاده کرده، چنانچه آمده اول ماه بیانی شهرالبهاء است^{۶۱} و اولین روز هر ماه یوم البهاء است. ولی در بعضی از آثار خود مشخصاً نام بهاءالله را برای موعود خود به کار برده اند، مثل:

(۱) یا اهل الارض تالله الحق انی لهوریه قد ولد تنی البهاء فی قصر من قطعه الیاقوت الرطبة المتحرکه^{۶۲}

صریحاً اشاره به خالق خود که بهاءالله است فرموده و این اسم را برای هر کسی نمی‌توان اطلاق کرد.

(۲) آیه ای بسیار معروف که در بسیاری از آثار مبارکه بهائی مثل لوح کرمل و لوح ابن الذئب و لوح اشراقات و در توفیعات حضرت شوقی ربانی بدان اشاره شده اصطلاح (اهل بهاء) است که حضرت نقطه اولی صریحاً آن را بیان فرموده است: «و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحورا من ماء الاکسیر محمرا بدهن الوجود و حیوانا بالثمرة المقصود و قدر الله له سفنا من یاقوته الرطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله.»^{۶۳}

که اشاره به شریعت مبارکه امر بهائی که به منزله سفینه نجات نوح است و اهل بهاء باذن خداوند وارد آن شده که ملاح سفینه بهاء الله است.

(۳) و ایضاً در توقیع رساله ذهبیه فرموده اند:

«الحمد لله الذى نزل الحكم للذين يتكون على رفرغ الخضر فى اجمه الملكوت و الجنان الملك و يعرفون اشارات شجرة القدوس فى ظلال مكفهرات الإفريدوس ... من الواح ياقوت الحمراء ليميزن عند طلوع شمس البهاء من وراء طمطمم يم القضا كل الفجار من اهل الفرار عن الاخير عن اهل القرار»^{۶۴} یعنی شکر خداوندی که حکم نازل فرمود برای آنانی که بر رفرغ سبز رنگ در جنان تکیه زده اند و اشارات شجره قدوس را در مکفهرات افریدوس از الواح یاقوت سرخ رنگ می شناسند تا اینکه طلوع شمس بهاء از پشت پرده قضای الهی ظاهر شود بین اهل فجار و اخیار تمیز داده شود.

در این نص نیز به صراحت اعلام می فرمایند که زمان جدائی اهل ایمان با انکار زمانی است که شمس بهاء ظاهر شود که صریحاً اشاره به ظهور مظهر الهی است.

و در خطبه پنجم صحیفه رضویه فرموده اند:

(۴) یا ملأ العما ان اخرجوا من حجرات القدس فان ورقة الحمراء قد اراد شانا من حکم شجرة البهاء على الطور السينا.^{۶۵}

ای ملأ عما از حجرات قدس خارج شوید، زیرا ورقه الحمرا (شاید خود حضرت باب) اراده کرده تا شانی از حکم شجره بهاء را که در طور سینا تجلی کرده ظاهر کند.

(۵) و در تفسیر "او" و الصافات در تفسیر بسمله فرموده «اسم العلانیه هو الواحد و اسم الغیب هو البهاء لانه تسعه و انه تسعه عشر و الاول اسم الاعظم فى مقام الغیب هو البهاء و لذا نزل فى كل دعاء رفیع اللهم انى اسئلك من بهائك با بهاه و كل بهائك بهی»^{۶۶}

می فرمایند: بسمله ۱۹ حرف آشکار و ۹ حرف غیب دارد که همان بهاء است که ۹ حرف است و او اسم اعظم در مقام غیب است. لذا خداوند در دعای سحر نازل فرموده خدایا تو را از بهایت سؤال می کنم.

در این بیان اشاره به الف غیبیه شده که در (بسم) پنهان است. در حقیقت «بِاسْمِ» بود و این الف غیبیه همان اسم اعظم یا کلمه بهاء است که عدداً ۹

است و در ضمن حضرت اعلیٰ در این بیان ۲۸ حرف ابجد را در نظر گرفته که از «الف تا ط» نه حرف و از «ی تا غ» یعنی ۱۰ الی ۲۸ نیز ۱۹ حرف است.

(۶) در بیان عربی نیز اصطلاح بهاء الله و شمس بهاء به کار رفته که صریحاً اشاره به نام من یظهره الله است: «و انتم ... تسلون ... هذا قبل ان یظهر و بعد از ذلک انتم سندرکون و تعلمون، علیک یا بهاء الله ثم اولی قرابتک ذکر الله و ثناء کل شی و اجد.»^{۶۷}

می فرمایند: شما این گونه درود بر من یظهره الله بفرستید: بر تو ای بهاء الله و ذوی القربای بهاء الله ذکر خداوند و ثناء کل شیء و ایضاً: «من اولی تطلع شمس البهاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کل اللیل ان انتم تدرکون.»^{۶۸}

اگر شما بفهمید کل خیر در زمانی است که شمس بهاء طلوع و غروب می کند.

(۷) در بیان فارسی نیز حد اقل دو بار به اسم موعود اشاره فرموده: که این دو آیه نزد اهل بهاء بسیار معروف و در حافظه احباء ثبت است: اول: «طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربه انه یظهر و لامرد له.»^{۶۹}

یعنی خوشا به حال کسی که به نظم بهاء الله توجه کند و شکر خدا را بجا آورد. قطعاً او ظاهر خواهد شد و تردیدی در ظهورش نیست. لازم به تذکر است که حضرت اعلیٰ این آیه را در نظم بیان آورده و مطمئناً ارتباطی به نظم آثار جمال قدم ندارد، بلکه اشاره به نظم بدیع جهانی حضرت بهاء الله دارد که شامل همه قوانین و مناسبات ملل و دول است. دوم: «ملحض این باب آنکه ظهور الله در ظهور که مراد مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کل شیء نزد بهاء او لا شیء بوده و هستند.»^{۷۰} اشاره دارد که مشیت اولیه همان بهاء الله هست که در هر ظهوری با اسمی ظاهر شده است تا در ظهور خود به نام خویش ظاهر شود.

(۸) توقیع ازل یا وصیت نامه مبارکه

این توقیع خطاب به ازل است و اداره جامعه را به دست ازل می سپارد، ولی گوشزد می فرمایند که حقیقت الهیه در بین شماست. اگر زمان مناسب باشد و استعداد ظهور نیز در مردم باشد من یظهره الله خود را ظاهر خواهد

فرمود و در دنباله اشاره به آیه ای می‌فرماید که بسیار نزد اهل بهاء معروف است و در بسیاری از آثار جمال قدم من جمله توقیع سراج یا حروفات به آن اشاره شده است و آن این است که خطاب به ازل فرموده: «فاشهد باننی انا حی فی الافق الابهی».^{۷۱}

یعنی شاهد باش که من در افق ابهی زنده هستم. البته در سایر آثار هم به تصریح اشاره به اسم مبارک بهاء الله فرموده مثل کتاب اسماء و سایر توقیع که نیاز به ذکر آنها نیست.

مکان ظهور

حضرت نقطه اولی پنج منطقه آذربایجان، مازندران، فارس، عراق و خراسان را جزء مناطق مخصوصه عنوان کرده و دستور داده اند که اگر مؤمنان قوت گرفتند نفوس غیر مؤمنه جز مسیحیان و تاجران را از این مناطق بیرون کنند. البته ظاهراً عنوان فرموده که چون غیر مؤمنان طاهر نیستند، لذا نباید با آنان معاشرت کرد ولی در اصل منظور مبارک این بوده که موعود بیان ممکن است از یکی از این مناطق ظاهر شود، لذا دوست نداشتند که من یظهره الله موقع ظاهر شدن چشمش به نفوس غیر مؤمنه بیفتد.

نص مبارک چنین است: «ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان ... خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد. از این جهت است که حکم شده که بر این قطع به قدر ذره ما لایحبه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می‌شد، هر آینه امر می‌شد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد».^{۷۲}

زمان ظهور

حضرت نقطه زمان ظهور را به اراده من یظهره الله و استعداد مردمان محول کرده و بیان فرموده: «در بیان خدا عالم است که تا چه حدی رسد زیرا که در این معیاری نیست، زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید، زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود. هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افنده مسبحین می‌شناساند خود را به کل باذن الله عزّ و جلّ».^{۷۳} لذا ظهور موعود بیان می‌تواند از مبدأ ظهور تا مستغاث طول بکشد.

و نیز می‌فرماید: «کسی عالم به ظهور نیست غیر الله، هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نماید».^{۷۴}

هرچند محدودیتی در زمان ظهور نیست ولی حضرت نقطه در چند اثر اشاره به سال نهم از ظهور خود کرده که احتمال دارد ظهور موعود بیان در آن واقع شود. در بیان عربی فرموده اند: «فی سنه التسع کل خیر تدرکون.»^{۷۵} و در توقیع ملا باقر فرموده که ممکن است در اول و یا آخر سنه هشتم به لقاءالله فائز شود: «لعلک فی ثمانیه سنه یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک اوله تدرک آخره.»^{۷۶}

و هم چنین در لوح هیکل‌الدین می‌فرمایند: «انتم کل الخیر بین فرق القائم و القیوم عدداً فی تسع سنه لتشهدون.»^{۷۷}

و در توقیع جناب شیخ علی عظیم نیز اشاره به سال نهم فرموده است: «هذا ما وعدتک من قبل حین اصبر حتی تقضى من البیان تسعه اذا قل فتبارک الله احسن الخالقین.»^{۷۸} یعنی این است آنچه را که بتو وعده داده ام. صبر کن تا از بیان ۹ سال بگذرد. در آن زمان بگو خداوند احسن‌الخالقین است. اشاره به تکمیل دوره بیان است که در مدت ۹ سال به کمال خود خواهد رسید، همان طور که جنین در رحم مادر در ۹ ماه به کمال می‌رسد و بعد تولد جنین اتفاق می‌افتد. در آثار حضرت نقطه اولی به سال ۱۹ نیز اشاره شده که من یظهره الله ظاهر می‌شود.

در بیان فارسی آمده که: «خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید او را. ولی از مبدأ ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد.»^{۷۹}

و در توقیع من یظهره الله که فرموده در مکتب‌خانه منور فرمایند: «اقول لو تعزلن فی القیمة الاخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشاره من یدک لکننت محموداً فی اشارتک و لو انه لا ریب فیہ لتصبرن تسعة عشر سنه لتجزی من دان به فضلاً من عندک انک کننت ذا فضلٍ عظیماً.»^{۸۰} یعنی اگر اهل بیان را در ایام شیرخوارگی به اشاره انگشت خود عزل نمایی در عمل خود محمودی، هرچند می‌دانم که ۱۹ سال صبر خواهی کرد تا آنان را جزا دهی. شاید مراد مبارک از ایام شیرخوارگی اشاره به سالیان اولیه از ظهور حضرت نقطه اولی باشد که ایام شیرخوارگی اهل بیان به حساب می‌آید. یعنی اگر در ایام من نیز بابیان را عزل فرمائی امرت مطاع است.

سنة غیاث یا اغیث و مستغاث

آن حضرت اشاره فرموده که من یظهره الله تا مستغاث ظاهر خواهد آمد، یعنی آخرین تاریخ سال ظهور آن حضرت قبل از مستغاث است «اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات، قبل از عدد اسم الله الا غیث که کل داخل شوید و اگر نشده (یعنی ظهوری ظاهر نشد) و بعدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کل به کلیه در ظل اون نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل گردید ... اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست.»^{۱۱} البته این همان شبهه بسیار عظیم ازلیان است که معتقد هستند که ظهور من یظهره الله بعد از مستغاث است. نکته قابل توجه این است که آن حضرت فرموده قبل از مستغاث نه بعد از مستغاث و این مانند این است که گفته شده که وقت نماز ظهر از ظهر تا غروب آفتاب است، لذا از ظهر تا غروب وقت خواندن نماز است، ولی وقتی که غروب شد نمی‌توان نماز ظهر را ادا کرد، یعنی قضا شده است. ظهور من یظهره الله نیز چنین است. از ابتدای ظهور نقطه اولی تا مستغاث زمان ظهور است، چنانچه اشاره فرموده که امید است تا مستغاث طول نکشیده در غیاث ظاهر شود و مستغاث از لحاظ عددی ۲۰۰۱ است. آیا حضرت نقطه اولی واقعاً سال ۲۰۰۱ بدیع را آخرین سال ظهور من یظهره الله معین فرموده یا منظور دیگری از مستغاث داشته اند؟ بر حسب ظاهر منطقی به نظر نمی‌رسد که مراد مبارک دقیقاً سال ۲۰۰۱ بدیع بوده؛ زیرا بسیاری از احکام دیانت بابتی چنانچه نوشته شد وابسته به ظهور من یظهره الله است، مثل «عدم اذن قرأت کتب قوم» و «عدم اذن تدریس علوم غیر بیانی»، مثل توجه به «قبله» که من یظهره الله است، مثل «محدودیت سفر مؤمنین» یعنی وقتی که قرار است موعود بعد از ۲۰۰۰ سال ظهور کند اجرای این احکام بی معنی است. مثل این که بابیان باید تا ۲۰۰۰ بدون قبله نماز گزارند، تا ۲۰۰۰ سال نتوانند سفر دریایی یا خشکی داشته باشند، تا ۲۰۰۰ سال تمامی کتب غیربیانی را کنار گذارند. پس می‌توان استنباط کرد که حضرت نقطه منظور دیگری از کلمه مستغاث یا ۲۰۰۱ داشته اند، و چنان که خود توضیح فرموده مراد سال ۱۹ بیانی است بدین شرح: اگر به ۲۰۰۱ عدد ۱۳ را اضافه کنیم، می‌شود ۲۰۱۴. حال اگر ۲۰۱۴ را به ۱۰۶ معادل کلمه «اللهم» تقسیم کنیم خارج قسمت عدد ۱۹ می‌شود و باقیمانده صفر است. لذا با توجه به این بیان و توضیح مبارک آخرین سال ظهور من یظهره الله سال ۱۹ بدیع است. نص مبارک در تشریح مستغاث چنین است.

«هیچ اسمی اعلیٰ عدداً از اسم مستغاث (۲۰۰۱) نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم (۱۰۶) که اعداد طرح (تقسیم) کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد (۱۳) ناقص می شود و اگر با الف و لام حساب کنی (یعنی المستغاث عددش ۲۰۳۲) اسم مستغاث عدد حی (۱۸) زائد می آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله.»^{۸۲}

توضیح ساده بیان مبارک این است که اگر ۲۰۰۱ را به ۱۰۶ تقسیم کنیم خارج قسمت ۱۹ می شود ولی ۱۳ کسر می آید و اگر ۲۰۳۲ را به ۱۰۶ تقسیم کنیم خارج قسمت ۱۹ می شود ولی ۱۸ اضافه می آید یعنی باقیمانده ۱۸ می شود برای اینکه خارج قسمت ۱۹ شود و باقیمانده نماند باید ۲۰۱۴ را به ۱۰۶ تقسیم کرد تا باقیمانده صفر شود. البته در کتب استدلالی اهل بهاء در تشریح این نص بیشتر به باقیمانده ها توجه شده تا خارج قسمت، در حالی که منظور هیکل مبارک خارج قسمت بوده است.

چون مستغاث سال ۱۹ بدیع شد مسلم است که سال اغیث کمتر از ۱۹ بدیع خواهد بود. انتهى

مآخذ و منابع

- ۱- حضرت بهاءالله، لوح اشراقات، مجموعه اشراقات بدون تاریخ و محل طبع، ص ۵۲.
- ۲- حضرت نقطه اولی، کتاب مستطاب بیان فارسی، بدون تاریخ و محل طبع، چاپ ازلیان، ص ۶۹، باب ۱۷، واحد ۲.
- ۳- توقیع مبارک در جواب سؤالات ملا احمد ابدال مراغه ای که حاوی ۲۴ سؤال است، مجموعه شخصی B، ص ۵۵۸.
- ۴- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲، و کتاب کمال الدین و اتمام النعمة، از شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۶۹، باب روایت حضرت موسی بن جعفر.
- ۵- کتاب بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۰.
- ۶- حضرت نقطه اولی، کتاب مبارک دلایل سبعة، ص ۳، چاپ ازلیان.
- ۷- کتاب مبارک بیان فارسی، باب ۷، واحد ۳.
- ۸- بیان فارسی، باب ۱۹، واحد ۲.
- ۹- حضرت نقطه اولی، کتاب مبارک قیوم الاسماء، سوره ۲۸.
- ۱۰- قیوم الاسماء، سوره ۴۶.

۱۱- این اثر مبارک در چهاربِق بافتخار تعدادی از مؤمنین در تفسیر القاب و اسماء الهیه که به این نفوس عنایت شده و مرجع آن اسماء را به من یظهره الله ارتباط داده و به چهار شأن آیات، مناجات، خطبه، و صور علمیه نازل شده دارای ۳۶۰ واحد و هر واحد به چهار شهر تقسیم شده است. حجم این اثر بسیار حجیم بوده و تا اکنون به صورت کامل چاپ و منتشر نشده است. قسمتهائی از این اثر در کتاب منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی که در سال ۱۳۴ بدیع توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری چاپ شده بود در صفحات ۹۱ الی ۱۰۶ مندرج است و نیز چند واحد در مجموعه جلد سبزه‌ها، نمره ۲۹ بصورت غیر رسمی چاپ شده و نیز چند واحد دیگر بصورت پراکنده در سایت bayanic.com توسط ازلیان منتشر شده است. در معرفی این اثر مقاله ارزشمندی از استاد گرامی و صاحب نظر در این مورد یعنی جناب دکتر محمد افنان در سفینه عرفان، جلد دهم، چاپ شده است. جهت اطلاع بیشتر از این اثر به صفحه ۹۴۳ کتاب «حضرت باب» از جناب دکتر نصرت‌الله محمدحسینی مراجعه شود.

۱۲- این اثر نیز در چهاربِق نازل شده و چنانچه از نامش معلوم است به پنج شأن، آیات، مناجات، خطبه، تفسیر، فارسی، بافتخار مؤمنان نازل شده است. متن کامل این اثر در سایت bayanic.com در دسترس طالبان است و قسمت فارسی آن را می‌توان در جلد سبزه‌های جلد یک زیارت کرد. این اثر در کتاب تاریخی «حضرت باب» تألیف جناب دکتر نصرت‌الله محمدحسینی در صفحه ۹۴۸ معرفی شده است.

۱۳- این اثر احتمالاً در اواخر ایام ماکو از قلم مبارک نازل شده است. متن کامل این اثر مبارک توسط ازلیان چاپ شده بود و اخیراً نیز در سایت bayanic.com در دو ورژن منتشر شده است، و منتخبی از این اثر نیز در کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی در صفحات ۸۲ الی ۹۰، طبع سال ۱۳۴ بدیع چاپ شده است. جهت آشنائی بیشتر با این اثر می‌توان به مقالات ذیل مراجعه کرد:

- ۱) از جناب دکتر محمد افنان در مجله «آهنگ بدیع»، سال ۱۸، شماره ۱۰.
- ۲) از جناب ابوالقاسم افنان در کتاب «پژوهش‌نامه»، ج ۶.
- ۳) از سرکار خانم مهری افنان در کتاب «سفینه عرفان»، ج ۶.
- ۴) از جناب دکتر نصرت‌الله محمدحسینی در کتاب «حضرت باب»، بخش ۲۷، ص ۸۴۶.

۱۴- این توقیع به افتخار ملا باقر از حروف حی و نیز جناب سید یحیی وحید دارابی در پاسخ سوالات آنان درباره من یظهره الله نازل شده است. متن خلاصه‌شده آن در

کتاب «ایام تسعه»، فصل سوم، مطلب هشتم، ص ۱۶۹، نشر پنجم، و متن کامل آن در آخر کتاب «کشف الغطاء» جناب آقای میرزا سید مهدی گلپایگانی منتشر شده است.

- ۱۵- «بیان از اول تا آخر مکن جميع صفات او است و خزانه نار و نور او.» (بیان فارسی، باب سیزدهم، واحد سوم).
- ۱۶- بیان فارسی، باب سوم، واحد سوم.
- ۱۷- بیان فارسی، باب پنجم، واحد سوم.
- ۱۸- «ان ما فی البیان تحفه من الله لمن يظهره الله.» (بیان فارسی، باب نوزدهم، واحد دوم).
- ۱۹- بیان فارسی، باب هشتم، واحد پنجم.
- ۲۰- کتاب «ایام تسعه»، ص ۱۶۸.
- ۲۱- «که مشیت آیه الله بوده» (بیان فارسی، باب ششم، واحد ۴).
- ۲۲- بیان فارسی، باب نوزدهم، واحد ششم.
- ۲۳- بیان فارسی، باب نوزدهم، واحد ششم.
- ۲۴- بیان فارسی، باب ۱۷، واحد ۵.
- ۲۵- بیان فارسی، باب ۱۳، واحد ۷.
- ۲۶- بیان فارسی، باب ۱۵، واحد ۳.
- ۲۷- بیان فارسی، باب ۶، واحد ۸.
- ۲۸- بیان فارسی، باب ۱۱، واحد ۳.
- ۲۹- «و او جواب نازل می فرماید من عندالله نه از قول نفس خود اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء.» (بیان فارسی، باب ۱۳، واحد ۳).
- ۳۰- ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۳.
- ۳۱- ایام تسعه، ص ۱۷۱.
- ۳۲- بیان عربی، باب پنجم، واحد ۷.
- ۳۳- کتاب بدیع، چاپ اول، ص ۱۱۹.
- ۳۴- "ولو لا کنت من الواحد الاول لجعلت لک من الحد حیث قد سئلت عن الله..." (ایام تسعه، ص ۱۶۹).
- ۳۵- ایام تسعه، ص ۱۷۰.
- ۳۶- ایام تسعه، ص ۱۷۳.
- ۳۷- ایام تسعه، ص ۱۷۲.

- ۳۸- مائده آسمانی، ج ۷، ص ۳۴.
- ۳۹- بیان فارسی، باب ۳، واحد ۳، ص ۷۸.
- ۴۰- بیان فارسی، باب ۵، واحد ۴، ص ۱۱۹.
- ۴۱- بیان فارسی، باب ۵، واحد ۶، ص ۲۰۰.
- ۴۲- بیان فارسی، باب ۷، واحد ۷، ص ۲۰۹.
- ۴۳- بیان فارسی، باب ۸، واحد ۶، ص ۲۱۲.
- ۴۴- مقدمه کتاب نقطه الکاف، ص مپ.
- ۴۵- مقدمه کتاب نقطه الکاف، ص مد.
- ۴۶- "در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید." (بیان فارسی، باب ۱۶، واحد ۴).
- ۴۷- "علی خلق منکوس چه حد است که فتویٰ بر قتل نفسی دهد." (بیان فارسی، باب ۵، واحد ۴).
- ۴۸- "قرض دادن به مؤمن عند الله محبوب ... بوده و هست و همچنین ادای قرض که واجب است و احب است." (بیان فارسی، باب ۳، واحد ۷).
- ۴۹- "اذن فرموده در بیع و شری به تحقق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استعمال رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح می‌گردد در بیان اگرچه به اشاره یا نفس عمل باشد." (بیان فارسی، باب ۱۸، واحد ۵).
- ۵۰- "امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود." (باب ۶، واحد ۶) که مراد عدم قرائت است، چنانچه در کتاب مستطاب اقدس آمده: قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و اذناکم بان تقرئوا من العلوم ما ینفعکم (بند ۷۷) تقرئوا در مقابل محو کتب آمده، یعنی حضرت نقطه اولی قرائت کتب را منع فرموده بود ولی ما حال اذن به شما دادیم که علوم نافع را مطالعه نمایید.
- ۵۱- "لا یجور التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشی فیہ." (باب ۱۰، واحد ۴).
- ۵۲- "ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان." (بیان فارسی، باب ۴، واحد ۶).
- ۵۳- "فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدنیون بالبیان." (بیان فارسی، باب ۵، واحد ۵).
- ۵۴- "قل انما القبله من نظهره متی ینقلب تنقلب الی ان یستقر." (بیان عربی، باب ۷، واحد ۸).

- ۵۵- "لا يجوز كتابه آثار النقطة كلها الا باحسن الخط." (بیان فارسی، باب ۱۷ از ۳).
- ۵۶- "اذن لمن اراد ان يصرف مما ملكه الله في آثار النقطة كيف يشاء و متى يعرج يحبه الله. ملخص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هر کسی هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید. اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده." (بیان فارسی، باب ۱۹ از ۳).
- ۵۷- "خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله باین اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد."؛ "اجلالا له من کتاب الله و اعظاما له من نقطة الاولى." (بیان فارسی، باب ۱۵ از ۶).
- ۵۸- اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت هر گاه ما خلق عنه (همسرش) نزد او باشد باسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاد از دو حول در بر اذن داده نشده ... و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده (بیان فارسی، باب ۱۶ از ۶).
- ۵۹- بیان عربی، باب ۱۹ از واحد ۱۰.
- ۶۰- بیان فارسی، باب ۴ از ۵، ص ۱۵۴.
- ۶۱- بیان فارسی، باب ۳ از ۵.
- ۶۲- قیوم الاسماء، سوره ۲۹.
- ۶۳- قیوم الاسماء، سوره ۵۷.
- ۶۴- «مجموعه سبز»، ج ۸۶، صص ۷۰ و ۷۱.
- ۶۵- «مجموعه سبز»، ج ۹۱، ص ۷۶.
- ۶۶- توفیق مندرج در مجموعه B (شخصی)، ص ۲۵۱.
- ۶۷- بیان عربی، باب ۶ از ۹.
- ۶۸- بیان عربی، باب ۷ از ۲.
- ۶۹- بیان فارسی، باب ۱۶ از ۳.
- ۷۰- بیان فارسی، باب ۱۵ از ۳.
- ۷۱- «مجموعه سبز»، ج ۶۴، ص ۹۶.
- ۷۲- بیان فارسی، باب ۴ از ۶، ص ۱۹۴.
- ۷۳- بیان فارسی، باب ۱۰ از ۷.

- ۷۴- بیان فارسی، باب ۱۵ از ۳.
- ۷۵- بیان عربی، باب ۱۵ از ۶.
- ۷۶- «ایام تسعه»، ص ۱۷۴.
- ۷۷- لوح هیکل‌الدین، باب ۱۵ از ۶ (ضمیمه کتاب مبارک بیان عربی، چاپ ازلیان).
- ۷۸- کتاب «پنج شأن»، حضرت نقطه اولی، صص ۲۵۵ و ۲۵۶ (توقیع حضرت عظیم).
- ۷۹- بیان فارسی، باب سوم از ۶.
- ۸۰- «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی»، ص ۲.
- ۸۱- بیان فارسی، باب «جنة» (۱۶) از ۲.
- ۸۲- بیان فارسی، باب ۱۰ از ۷.

پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زردشتی*

شاپور راسخ

در این گفتار نخست در باره رابطه امر بهائی با آئین زردشتی سخن خواهد رفت. بعد جهات مشترک یا مشابه آئین بهائی را با فرهنگ ایرانی خواهیم گفت. پس از آن بپاره‌ای از احکام بهائی در کتاب اقدس اشاره می‌کنیم که سابقه‌ای ایرانی دارند. مبحث بعد در باره زبان فارسی، یکی از دو زبان وحی در این ظهور، خواهد بود که تا چه حد زبان فارسی بعضی از ویژگی‌های نحوه تفکر و تخیل ایرانی را در آثار بهائی منعکس کرده است. در پایان این گزارش در مورد رابطه امر بهائی با تاریخ و اساطیر و افسانه‌های ایرانی بیانی سریع و کوتاه خواهد آمد.

هر دیانتی با محیط خود در ارتباط متقابل است. هم در تحت تأثیر محیط خود قرار می‌گیرد و هم بضرر قاطع روی محیط خود اثر می‌گذارد. و اگر بحث در مقوله دوم بالنسبه آسان است، ولی بحث در مقوله اول نیاز به کاوش و تعمق بسیار دارد.

ولادت امر بهائی در ایران عهد قاجار روی داد و نخستین پذیرندگان آئین جدید ایرانیان بودند و ناچار بخش مهمی از آثار نزولی بزبان فارسی بود و بسیاری از الواح به سؤالات و مسائل جامعه پیرامون پاسخ میداد. در نتیجه این آئین نمی‌توانست از تأثیر فضای ایران و فرهنگ ایرانی، با آن که ادیان ذاتاً «برون‌زمانی» و «برون‌مکانی» هستند، بدور و برکنار باشد، خصوصاً که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبداله‌بهاء بایران دلبسته بودند و اعتلاء کشور و جامعه ایران و بازگشت به مفاخر دیرینه آن کهن سرزمین را آرزو می‌کردند. نمونه دلسوزی برای ایران را در لوح دنیا می‌توان زیارت کرد، که در همان ابتدا فرموده اند:

"ای اصحاب ایران. شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و آفاق وجود بنور خرد و دانش شما منور و مزین بوده. آیا چه شد که بدست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید؟"

و در همان لوح مبارک آمده: "آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون، حال پست‌تر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند؟" (ر.ک. «مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده»، آلمان، ۲۰۰۰، ص ۴۷)

اگر به سابقه اسلامی نظر کنیم می‌بینیم که آن دیانت با وجود موضع منفی یعنی نقادانه‌ای که نسبت به عرب جاهلی داشت، اما برخی از آداب و رسوم دوره جاهلیت را حفظ کرد

* متن تقریرات جناب دکتر شاپور راسخ در مجمع عرفان، جولای ۲۰۱۷

(ر.ک. «رساله مدنیه»، صص ۳۵-۳۶)، از جمله تقویم قمری، حرمت اکل گوشت خوک، قطع ید سارق، بعضی از آداب حج، تعدد زوجات، و بطور کلی موقعیت فرودست زن در جامعه مسلمان را. امر بهائی هم سابقه فرهنگی ایران در عرصه علوم و فنون را ارج می‌نهد و هم پیوند دینی با آئین زردشتی دارد و فی‌الواقع امر بهائی کمال احترام را برای آئین زردشتی قائل بوده و هست. زردشتیان انتظار ظهور پیامبری از میان نجای ایرانیان را دارند که بنام سیوشانس یا شاه بهرام خوانده شده و امر بهائی قائل بآن است که حضرت بهاءالله همان موعود زردشتیان هستند و در باره رابطه آئین بهائی با دین زردشتی، حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: "در الواح الهی مواقع متعدده ذکر مبارک زردشت به نهایت ستایش مذکور زیرا آن ذات فرخنده از مظاهر حضرت احدیه بوده و سبب هدایت ملت عظیمه گردید و هر کس تعالیم و وصایای آن بزرگوار را مطالعه نماید واضح شود که آن تعالیم آسمانی است و آن نصایح کلام شخص ربّانی ... " («یاران پارسی»، ص ۱۷۲). در لوح دیگر با اشاره به ظهور حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "الحمد لله آتش حقیقت دوباره شعله بافاق زد و چنان نائره‌ای بلند نمود که کیهان برافروخت. احگر حضرت زرتشت را شاه بهرام آتشبار کرد و روش و سلوک آن بزرگوار را پدیدار نمود." («یاران پارسی»، ص ۲۵۰). و در موضع دیگر فرموده‌اند: "تخم پاکی که حضرت زردشت افشاند بریزش ابر بخشش انبات کرد و کشتزار سبز و خرم شد، وقت خرمن رسید و برکت آسمانی گردید. گنجی که آن سرور اندوخت در این روز فیروز آشکار شد و گوهر آبدارش بر جهان نثار گشت." (ص ۲۵۶) گرچه ذکر حضرت زردشت در کتاب ایقان نیامده اما همان طور که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: "در رساله ایقان بسیاری از انبیاء مذکور نه، منحصر به حضرت زردشت نیست، زیرا این رساله مبارکه در جواب مسائلی که حضرت افنان سدره منتهی فرموده بودند نازل شد، جواب مطابق سؤال است و مقتضی مقام و زمان. اما در الواح مبارکه و صحائف مقدسه ذکر آن روح مصور و کوکب هدی بسیار نازل و نهایت نعت و ستایش را فرموده‌اند." («یاران پارسی»، ص ۲۰۷).

البته فاصله زمانی حضرت زردشت و حضرت بهاءالله قابل ملاحظه است و مقایسه احکام و تعالیم آن دو مظهر الهی با هم کاری بس دشوار است. معذک بعضی خصوصیات عمده این دو آئین را می‌توان با یکدیگر سنجید و از آن جمله است تأکیدی که روی اصول اخلاقی، حتی بیش از حدود و احکام، در هر دو دیانت شده، و چنان که در همه کتب، از جمله دائرةالمعارف مصاحب آمده: "سه رکن مهم دین زردشت پندار نیک، کردار نیک، و گفتار نیک است ... پیروزی از آن راستی است و انسان باید در راه این پیروزی بکوشد." («مصاحب»، جلد ۱- ص ۱۱۷۲).

حتی می‌توان تعلیمات این دو آئین را در مورد بعضی اصول اخلاقی با هم مقایسه کرد، که از این جمله است راستگویی و دروغ که در هر دو دیانت بآن اهمیت خاص داده شده، چنان که همانند نهی شدید از دروغگویی که در آئین زردشتی شده در آئین بهائی می‌شنویم که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: "بدترین اخلاق و مبعوض‌ترین صفات که اساس جمیع شرور است دروغ است." («گلزار تعالیم»، ص ۴۰۳).

دعا و مناجات جایگاه ممتازی هم در آئین زردشتی و هم در امر بهائی دارد، چنان که کتاب «گاتها» که در انتساب آن به شخص حضرت زردشت شبیه نیست بر این اساس بنا شده و چنان که خانم مری بویس Boyce متخصص نام‌آور آئین زردشتی می‌گوید سرودهای گاتها از عشق تند باهورامزدا سرشار است. و همین درجه حب را در مناجات‌های بهائی می‌توان یافت.

علاقه و احترام اوستا به جهان طبیعت و گیاه و حیوان و احتراز از آلودن عناصر اربعه (خاک - آب - آتش - هوا) مشابهتی با امر بهائی پیدا می‌کند و می‌دانیم که در آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء تصویر گل و گیاه و عناصر طبیعی جایگاه برجسته‌ای دارند و نظافت و طهارت از تعالیم عمده این امر مبارک است.

نظر بجایگاه ممتازی که آتش در آئین زردشتی دارد حضرت بهاء‌الله در الواح یاران پارسی ظهور خود را بآتش تشبیه می‌فرمایند: "اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی‌اندازه هویدا است تا جذب رطوبات و برودات زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پژمردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن رساند. هر که نزدیک شد برافروخت و رسید، و هر که دوری جست بازماند." از ظهور خود بعنوان آتش حقیقی یاد می‌کنند که خداوند آن را "بید معنوی برافروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند." (ص ۵) و در جای دیگر می‌فرمایند (ص ۱): "آتش محبت‌افروز امروز در گیتی ظاهر و نمایان."

از خصوصیات جامعه زردشتی همان طور که در جلد دوم کتاب «دوستان راستان» آمده این است که "زردشتیان بر خلاف بعضی از ملل دیگر که دنیا را خوار و بی مقدار می‌دانند و زندگی را با غم و اندوه و دلتنگی و سوگواری می‌گذرانند، حتی الامکان ایام حیات را بخوشی و سرور و شادی بسر می‌برند و معتقد بوده و هستند که خوشحالی باعث افزایش نیرو و انبساط خاطر و سلامتی بدن خواهد بود ... بر اساس این عقیده جشن‌های مختلفی را در طول سال تعیین کرده بودند که در آن ایام به ساز و آواز و عیش و سرور می‌گذرانیدند و پس از آن با روح جدید و قوای تازه بکارهای خود ادامه می‌دادند." (ص ۲۳۹).

همین خصوصیت را در امر بهائی می‌توان یافت که از این جهت بکلی متمایز از جامعه شیعی مذهب پیرامون خویش است. در امر بهائی مانند آئین زردشتی عزاداری بصورت شیون و ناله و زاری منع شده است و در کتاب اقدس آمده که "لا تجز عوا فی المصائب و لا تقرحوا ابتغوا امراً بین الامرین هو التذکر فی تلك الحالتو

التَّنْبَهَ عَلَى مَا يَرِدُ عَلَيْكُمْ فِي الْعَاقِبَةِ ...". و در کلمات مکتونه عربی آمده که "یا ابن الانسان افرح بسرور قلبك، لتكون قابلاً للقاءى ومراةً لجمالى". اکثر ایام تسعه بهائی به جشن و سرور اختصاص دارد و عید نوروز را هم بهائیان گرامی میدارند و در زمره تعطیلات دینی محسوب می‌دارند، در عین حال که یک جشن ملی محسوب است.

از مهمترین جهات مشابهت آئین زردشتی و امر بهائی، موضوع اختیار و آزادی و نقش اراده انسان است. آقای ساسانفر در مقاله‌ای در این زمینه که بسال ۱۹۹۶ منتشر شده می‌گوید که هرچند در باره تاریخ ظهور و حیات و عصر زردشت اختلاف نظر بسیار است، ولی خوش‌بختانه اتفاق نظر در باره تعلیمات و افاضات فلسفی او وجود دارد. اگر به تفسیر «دوبروی» مراجعه کنیم می‌بینیم که بنظر او فصل ۳۱، پاراگراف ۱۱ گاتها بصراحت می‌گوید که اهورامزدا انسان را از دو عنصر آفریده: جسم و روح. بر طبق سخن زردشت خدا انسان را توسط فکر و اندیشه خود خلق کرده و از این جهت توانائی کامل قضاوت و آزادی کامل در اجرای آن قضاوت بوی اعطاء فرموده. انسان با آزادی و اختیار خلق شده و می‌تواند یا راه خوب را برگزیند که سپنتا ماینو هم در این جهت می‌رود، و یا راه بد را اختیار کند که مسیر انگرا ماینو یعنی اهریمن است و از این بابت امر بهائی بآئین زردشتی شباهت دارد. و حال آن که در اسلام قضیه جبر مورد تأکید قرار گرفته در عین آن که اسلام گفته است لیس للانسان الا ما سعی.

چون اشاره به زمان حیات و رسالت حضرت زردشت رفت ناگفته نگذاریم که آقای ساسانفر تحت تأثیر سخنان ذبیح بهروز، زمان صدور گاتها را به ۳۷۵۷ سال قبل رسانده است، و حال آن که بزرگترین متخصص اروپائی آئین زردشتی Mary Boyce بر آن است که حیات زردشت در فاصله ۱۴۰۰ و ۱۲۰۰ ق.م. بوده است. حضرت عبدالبهاء که کلامشان برای ما سندیت دارد در پاسخ یکی از یاران پارسی فرموده‌اند (ص ۱۰۴): "سؤال از ایام حضرت زردشت نموده بودید. در تواریخ در این خصوص اقوال مختلفه است. هیچ یک شایان اعتماد نه. آنچه حقیقت است این است که آن کوکب نورانی در بین حضرت موسی و حضرت عیسی طلوع نمود، یعنی تقریباً ۷۵۰ سال بعد از موسی. هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبین. ولی اوقات را اهمیتی نه ...".

تقویم بیانی هم از جهاتی مشابهت با تقویم زردشتی دارد. اولاً از این بابت که هر دو تقویم حالت شمسی دارد و هر دو با نوروز آغاز می‌شود که مطابق با «تحویل سال» equinox است. و در حالی که سال زردشتی ۱۲ ماه ۳۰ روزه است، تقویم بیانی

۱۹ ماه ۱۹ روزه را برگزیده، ولی در هر دو آئین روزهای اضافی (۴ یا ۵ روز) بعنوان ایام جشن محسوب است، و در امر بهائی آن‌ها را ایام هاء می‌نامند که اشاره به هویت الهی است.

در تقویم زردشتی، مثل تقویم بهائی، هر روز ماه را نامی هست (۳۰ نام در تقویم زردشتی و ۱۹ نام در تقویم بهائی) که هر دو در حقیقت به نعوت و صفات الهی مربوط می‌شود. مثلاً روز اول تقویم زردشتی هرمز نام دارد، چنان که روز اول تقویم بهائی یوم‌البهاء است. بتفصیل موضوع در مورد تقویم زردشتی را می‌توان در کتاب مری بویس یافت: *Zoroastrianism, 1984*. نه فقط آئین زردشتی، بلکه خصوصاً فرهنگ ایرانی، حاوی عناصری است که می‌توان با امر بهائی مقایسه و مشابهه کرد. از آن جمله است نگاهی که امر مبارک نسبت بهنر و از جمله موسیقی دارد که در ایران باستان هم مورد ستایش بود.

همین که گاتها مجموعه‌ای از سرودهاست این احتمال را که همراه با موسیقی خوانده می‌شده و یا باهنگ بوده بذهن می‌آورد. از دوران قبل از اسلام، نام بسیاری از آهنگ‌ها بجای مانده و می‌دانیم که پادشاهی چون خسرو پرویز، لولیان (کولی‌ها) را بایران دعوت کرد تا در همه کشور برای مردم بنوازند و بخوانند و بعد لولیان بمغربزمین رفتند و حتی روی موسیقی کلاسیک غرب اثر نهادند. هایدن، بتهون، شوبرت، برامس همه تحت تأثیر موسیقی کولیان بودند. در مورد ارزش موسیقی در امر بهائی کافی است که آیاتی چند از کتاب اقدس را نقل کنیم که موسیقی را مرقات یعنی نردبان روح دانسته است:

"أَنَا حَلَّلْنَا لَكُمْ اصْغَاءَ الاصْوَاتِ وَ النَّعْمَاتِ اِيَّاكُمْ اِنْ يَخْرُجُكُمْ الْاِصْغَاءُ عَنْ شَأْنِ الْاَدَبِ وَ الْوَقَارِ ... اَنَا جَعَلْنَا مَرْقَاتَ الْعُرُوجِ الْاَرْوَاحِ اِلَى الْاَفْقِ الْاَعْلَى لَا تَجْعَلُوهُ جَنَاحَ النَّفْسِ وَ الْهُوَى ...".

در آثار باستانی ایران نقاشی، سنگتراشی، و مجسمه‌سازی و نیز تصویر انسانمقبول و مرسوم بوده، حال آن که اسلام این نوع هنرها را، از بیم تجدید بت‌پرستی، ممنوع کرده است. و اصولاً امر مبارک مانند ایران قدیم به تجمیل و زیبایی ارزش می‌دهد و جمال در این امر از جمله صفات الهی است و اهمیت آن چنان است که حضرت بهاءالله عمل باحکام خود را مشروط بحب جمال الهی «اعملوا حدودی حباً لجمالی» فرموده‌اند. از هنرهای بزرگ ایرانیان که در تاریخ شاخص بوده باغسازی و پارک سازی بوده. در کتاب «میراث ایران» که توسط ۱۳ تن از خاورشناسان تألیف شده مقاله‌ای هست که می‌گوید کورش کوچک، پسر داریوش دوم، نخستین باغبان ایرانی

بوده که در ادبیات ذکرش آمده. در زبان ایرانیان منشأ لغت paraidis یا paradise یا فردوس را می‌توان یافت. این لغت مرکب از دو بخش است، اول pairi بمعنی اطراف، و دوم diz بمعنی محدود کردن و در قالب ریختن، جمعاً pairidaeza یعنی پارک یا فضای محصور. و این لغت از راه زبان یونانی و نوشته‌های گزنفون بزبان های اروپائی راه یافته است و بمعنی بهشت بکار می‌رود. باغهای امروزی اطراف مقام اعلیٰ و روضه مبارکه علاقه شدید امر بهانی را به زیبایی طبیعی نشان می‌دهند و آبریزهای آن شباهت به باغهای ایرانی دارد و البته نباید انتظار داشت که در شرایط آب و هوای عربستان و حجاز باغکاری بتواند مورد عنایت قرار گیرد. توجه خاصی که حضرت بهاءالله به باغ رضوان و "جزیرتنا الخضراء" داشتند گواه توجه امر مبارک باین شاخه از هنر است. این بیان حضرت بهاءالله را می‌توان بمناسبت نقل کرد:

"طراز پنجم ... اهل بهاء باید اجر احدی را انکار ننمایند و ارباب هنر را محترم دارند و بمثابه حزب قبل لسان را بیدگویی نیالایند. امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید بانصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست."

در این امر شبیه نیست که دوران ظهور جمال مبارک آغاز افزایش ثروت مردم جهان بمیزان بی‌سابقه‌ای است. از این رو هرچند توزیع عادلانه ثروت یکی از تعالیم اجتماعی مهم این آئین است، ولی احراز ثروت نه فقط منع نشده، بلکه مورد تشویق قرار گرفته است. مثلاً در این بیان مبارک: "بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم، و این ثروت اگر از صنعت و اقتراف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است." (طرازات).

در کلمات مکتونه فارسی آمده که "ای مغروران باموال فانیه، بدانید که غنا سدی است محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مفر قرب وارد نشود و بمدینه رضا و تسلیم در نیاید، مگر قلیلی. پس نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد، چنانچه شمس اهل زمین را."

از این رو نباید تعجب کرد که حضرت بهاءالله با نقض و نسخ بعضی از احکام قرآنی، استفاده از تجملات را تجویز فرموده‌اند. مثلاً در کتاب اقدس آمده که استعمال ظروف طلا و نقره و نیز پوشیدن حریر و سنجاب که اسلام با آنها نظر موافقی نداشت مجاز است، و باین ترتیب یکی از رسوم قدیم قبل از اسلام در ایران را احیاء فرموده‌اند. و هم چنین توصیه استعمال گلاب و عطر نمونه دیگری از نظر مساعد با

تجملات مشروع است (استعملوا ماء الورد ثم العطر الخالص. هذا ما احبه الله من الاول الذي لا اول له ليتضوع منكم ما اراد ربكم العزيز الحكيم).

بعکس حضرت بهاءالله ورود به حمام‌های عجم را مورد تنذیر قرار داده‌اند و فرموده اند "ایاکم ان تقریبا خزائن حمامات العجم." و یادآور شده‌اند که "ادخلوا ماءً بکراً و المستعمل منه لا يجوز الدخول فيه ایاکم ان تقریبا خزائن حمامات العجم من قصدها و جد رائحتها المنتنه قبل ورود فيها تجتنبوا یا قوم و لا تكونن من الصاغرین ...". و در توجیه این حکم اضافه کرده‌اند که "انّا اردنا ان نراکم مظاهر الفردوس فی الارض لیتضوع منکم ما تفرح به افئدة المقرّبین" (کتاب اقدس).

بخلاف ادیان سابقه که حکم بر نجاست غیر مؤمنین کرده‌اند امر بهانی خط بطلان بر چنین نحوه تفکری کشیده و نه فقط مهمان‌نوازی، بلکه اجابت دعوت به ضیافت و جشن‌ها و محافل را توجیه کرده‌اند "اذا دعیتم الی الولائم و العزائم اجیبوا بالفرح و الانبساط" و حکم معاشرت با اهل سایر ادیان مکرراً از قلم جمال ابهی جاری شده است، و از جمله در کتاب اقدس:

"قد انغمس الاشیاء فی بحر الطهارة فی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی و صفاتنا العلیا هذا من فضلی الّذی احاط العالمین لتعاشروا مع الادیان و تبّلعوا امر ربکم الرحمن هذا لاکلیل الاعمال لو انتم من العارفين." و در لوح «بشارت»، در بشارت دوم چنین است: "اذن داده شد احزاب عالم با یکدیگر بروح و ریحان معاشرت نمایند." و می‌دانیم که مهمان‌دوستی و مهمان‌نوازی بین صفات پسندیده ایرانیان از آغاز تاریخشان بوده است. عجیب نیست که حضرت بهاءالله در صدر لوح دنیا بایرانیان می‌فرماید "شما مشارق محبت و مطالع شفقت و محبت بوده‌اید"، همان طور که در ابتدای این گفتار مذکور افتاد.

نباید گمان برد که همه رفتارها و خلق و خوی ایرانیان مورد قبول حضرت بهاءالله بود، از جمله درویشی و قلندری که هنوز در زمان آن حضرت رواج داشت و حتی از احترام برخوردار بود. از رسوم درویشان و قلندران ذکر صفات الهی در کوچه و بازار بود که مورد پسند حق قرار نداشت، چنان که در کتاب اقدس از جمله احکام آن حضرت است که "لیس لاحد ان یحرک لسانه امام الناس اذ یمشی فی الطّرق و الاسواق بل ینبغی لمن اراد الذّکر ان یذکر فی مقام بنی لذکر الله او فی بیته هذا اقرب بالخلوص و التّقوی ...".

از مهمترین موارد عکس‌العمل منفی برسوم متداول در ایران، بازتاب آن حضرت نسبت به افیون است که در زمان جمال مبارک در ایران رسمی بس رایج بوده است، و هنوز هم علی‌رغم همه مجازات‌ها این عادت مضرّ ادامه دارد. عکس‌العمل

حضرت بهاءالله به شرب افیون بدرجه‌ای است که بدون هر نوع استثنائی در آخر کتاب اقدس فرموده‌اند: "قد حرّم علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلك نهیاً عظیماً فی الكتاب و اذی شرب انه لیس منی اتقوا الله یا اولی الالباب". حضرت عبدالبهاء حتی مصرف هر نوع دخان از جمله سیگار، چپق، و غیر آن را منع فرموده‌اند. در مورد مسکرات هم جای تأمل نیست که بفرموده حضرت بهاءالله در کتاب اقدس "لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل و له ان یعمل ما ینبغی للانسان لا ما یرتکبه کلّ غافل مریب".

و بدون آن که بخواهیم اعتقاد به چشم‌زخم و استخاره و عطسه و خرافات دیگر و نشأوم و تقال را خاصّ ایرانیان بدانیم، این‌ها همه در آثار مبارکه منع شده است. دیانت بهائی دیانتی عقلانی است و مخالف هر چه سبب تنزل مقام و منزلت انسان گردد و آدمی را از جاده عقلانیت منحرف و منصرف کند یا بذهن او آسیب رساند. نه در امر بهائی نه در آئین زردشتی قربانی‌نمودن برسم قدیم برای حصول بخشایش از گناهان یا پیشگیری حوادث نامطلوب یا جلوگیری از «چشم‌زدن»، مقبول و ممدوح است، در حالی که می‌دانیم در بسیاری از مذاهب این رسم تداول خاصّ دارد. از جمله رسوم نامطلوب که در ایران شیعی‌مذهب پذیرفته بود، علاوه بر تعدد زوجات، ازدواج موقت (صیغه) بود که هر دو در امر مبارک منع شده است. در عوض بنظر می‌رسد سنت رجحان پسر ارشد که در جامعه ایرانی وجود داشته در امر بهائی هم پذیرفته شده و هرچند که اختیار تعیین سهم وراثت با خود شخص وصیت‌کننده است، ولی اگر بقوانین بهائی سر بنهند اولویتی برای پسر ارشد منظور شده است که شاید حکمت آن حفظ خانواده از متلاشی‌شدن باشد. در کتاب مستطاب اقدس آمده: "و جعلنا الدار المسکونة و الالبسة المخصوصة للذریة من الذکران من دونالانات و الوراث انه لهو المعطى الفیاض". در مقابل تفاوت ارث میان دختر و پسر که در اسلام و در ایران اسلامی پذیرفته بود، در امر بهائی مردود شده و حکم تساوی جاری است. ولی بطور کلی احکام ارث کتاب اقدس گویای اهمیت خانواده وسیع است، زیرا ارث بفرزندان اختصاص ندارد و فی المثل به برادر و خواهر و اولاد آنها هم می‌رسد و می‌دانیم که خانواده ایرانی پیش از تحولات دوران تجدد خانواده گسترده بوده که در آن روابط صمیمیت میان اعضای خانواده، حتی با افراد دوردست، قوی بوده است. در قانون ارث بهائی حتی به اعمام و احوال و عمت و خالات هم بعد از طبقات سبعة و در صورت فقدان آنها سهمی می‌رسد. بزرگترین شاخص فرهنگ هر قومی زبان او است و اینکه پیام الهی بزبان فارسی (علاوه بر زبان عربی) ارائه شده اثری بارز در محتوی و مضمون پیام تواند داشت.

حضرت بهاءالله فرموده‌اند: "اگرچه لسان عربی احسن است، ولیکن گفتار پارسی اعلیٰ". و نیز: "در باره زبان نوشته بودید. تازی و پارسی هر دو نیکو است، چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو می‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است". و همچنین از قلم اعلیٰ نازل: "محبوب عالم بلسان پارسی تکلم می‌فرماید. دوستان او هم اگر باین لسان تکلم نمایند و بنویسند لدی الوجه مقبول است".

از جمله تأثیرات زبان بر محتوی و مضمون، رواج صنایع بدیعی و جایگاه خیال و تصویر در ادب فارسی است که ناچار زبان را از سادگی بیرون می‌آورد و بصورتی آراسته ارائه می‌کند. همین که فرموده‌اند: "گفتار پارسی اعلیٰ"، علاوه بر شیرینی کلام می‌تواند اشاره به حلاوت مضمون هم باشد. مثلاً اگر به خطاب‌های حضرت بهاءالله به انسان و جامعه بشر در کلمات مکنونه فارسی توجه شود خطاب غالباً بصورتی زیبا و دلپذیر صورت گرفته. مثلاً می‌فرمایند: ای اهل دیار عشق، ای پسر روح، ای دوستان من، ای برادران طریق، ...؛ در حالی که می‌شد به عبارت ساده‌تر «ای پسر انسان» یا نظیر آن اکتفا کرد.

از جمله صنایع لفظی که در ادب فارسی مقبول است مبالغه است. بنابر این نباید تعجب کرد که گاه در نصوص مبارکه تأکید بیش از حد معمول در مورد بعضی توصیفات یا بعضی اطلاعات دیده می‌شود. مثلاً وقتی در کلمات مکنونه می‌فرمایند "قرنها گذشت و عمر گرنامه را بانتهای رسانده‌اید و نفس پاکی از شما به ساحت قدس ما نیامد." و یا "صدهزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صدهزار معانی غیبی در لحنی ظاهر، ولیکن گوشه‌ای نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیاید." و یا "از تو تا رفرق امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله - قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرادق خلد وارد شو".

در این که ایرانیان به شعر علاقه دارند و در تاریخ ادب فارسی شعر حتی بر نثر پیشی گشته است شبیه نیست و لذا عجب نباید کرد که هم از حضرت بهاءالله و هم از حضرت عبدالبهاء اشعاری بیادگار مانده‌و در الواح و مکاتیب بسیار جمله‌های شعرگونه، یعنی آهنگدار، وجود دارد. علاوه بر این در بسیاری از آثار مبارکه ابیاتی از اشعار قدما نقل شده است (ر.ک. «مآخذ اشعار در آثار بهائی»، مؤسسه معارف بهائی، تألیف دکتر وحید رافتی در چهار مجلد).

از انواع ادبی که حتی در ادبیات قبل از اسلام مورد توجه بوده پند و اندرز و کلمات قصار و امثال و جگم بوده که در آثار بهائی نیز عباراتی بر این اساس بفرآوانی دیده می‌شود.

نکته دیگری که بخاطر می‌رسد آن است که محتملاً سخن جامعه‌شناس کانادایی هربرت مارشال مکلوهان (Herbert Marshall McLuhan) (۱۹۱۱-۱۹۸۰) در کتاب «فهم وسائل ارتباط جمعی» مصداق دارد که می‌گفت *The medium is the message*، یعنی وسیله اثرش محدود به انتقال پیام نیست، بلکه مختصات خود وسیله روی محتوی اثر می‌گذارد. و شاید بتوان گفت که زبان فارسی در بعضی زمینه‌ها چون امور ادبی، عرفانی، اخلاقی، و تا اندازه‌ای فلسفی، نیرومند است. ولی تردید نیست که در زمینه‌هایی چون امور اجتماعی، امور سیاسی، امور اقتصادی، همان توانائی را ندارد، و شاید همین موضوع محدودیتی برای پیام ایجاد می‌کند. خوش‌بختانه حضرت عبدالبهاء در رساله مدنی، خطابات مبارکه، مفاوضات، مقداری از این محدودیت را برداشته‌اند، ولی در فقر نسبی زبان فارسی در این جهت تردید نیست.

در پایان این گفتار این مطلب را باید یادآور شد که ولادت این امر فرخنده در سرزمین ایران ناچار بستگی میان آئین بهائی و تاریخ و تاریخ فرهنگی این کشور را قوت مخصوص بخشیده که دامنه آن بی‌گمان وسیعتر از آن است که مذکور افتاد. یک نمونه آن پیوند، جایگاه اساطیر و افسانه‌های ایرانی در آثار بهائی است. هر گاه که به کتاب «یاران پارسی»، که مجموعه‌ای از الواح مبارک جمال اقدس ابهی و مکاتیب حضرت عبدالبهاء بافتخار بهائیان زردشتی‌تبار یا چند تن از معاریف زردشتی است، نگاه کنیم می‌بینیم که مثلاً در نامه‌های حضرت عبدالبهاء مکرراً به قهرمانان اسطوره‌ای ایران باستان اشارت رفته است، یعنی کسانی چون جمشید، کیومرث، رستم دستان، سیاوش و عده‌ای دیگر. خود آن حضرت هم در آثار خود چون «تذکره‌الوفا»، که یادبود برخی از شخصیت‌های تاریخ امر است، و در مواضع دیگر بابینیة باستانی ایران چون طاق کسری و تخت جمشید اشاره فرموده و حتی با آن که هرگز به فارس و شیراز گذر نکرده بودند با دقت تمام مشخصات ساختمانی تخت جمشید را ذکر می‌کنند. حضرت بهاء‌الله، چنانکه می‌دانیم، نسبتشان به شاهان ساسانی (یزدگرد سوم) می‌رسد و این مطلب مورد تحقیق جناب ابوالفضل گلپایگانی و تأیید خود حضرت بهاء‌الله قرار گرفته، چنان که در لوح «هفت پرسش» در پاسخ پرسش هفتم می‌فرمایند: "پرسش هفتم از نام و نژاد و نیاکان پاک‌نهاد بوده. ابوالفضل گلپایگانه علیه بهائی در این باب از نامهای آسمانی نوشته آنچه که آگاهی

بخشد و بر بینائی بیفزاید. آیین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست. زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود."

در پایان این گفتار ذکر این که تا چه حد احبای ایران مورد محبت مرکز امر مبارک بوده‌اند و بهمین جهت بسیاری از کلمات حق منطبق بر قدرت درک و فهم آنها بوده، مناسب است.

در مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴ - صفحه ۱۴۵، چنین آمده است (این مکتوب اندکی قبل از حرکت بآمریکا تحریر شده است):

"... الحمد لله ایران منبت شجره مبارکه است و مطلع نیر اعظم و احباء قدما هستند و در ظل تربیت جمال مبارک تربیت شده‌اند و ممتحنند و جانفشانند و هر یک را نهایت آرزو میدان فدا. این نفوس تمکن تام حاصل نموده‌اند و استقامت شدید دارند. اما جهان غرب بدایت تأسیس است. باید نهایت کوشش را نمود تا ترویج گردد و تأسیس شود و نفوس مبارک ثابت نابتی مانند احبای ایران مبعوث شوند. آن وقت کار آسان گردد."

و هم آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مستر سیدنی فرموده‌اند: "تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد و در نشر نجات‌الله و اعلاء کلمه‌الله و استنباط معانی آیات‌الله مدخل عظیم دارد. امیدوارم که به تحصیل این لسان موفق بر هدایت جمع غفیری شوی."

بررسی جایگاه عقل در رساله مدنیه

پویا امیری

«دو رایب اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابة نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند. رایب اولیه عقل و رایب ثانیه عدل.»^۱

این تحقیق با عنوان «رساله مدنیه، متنی برای تمام فصول – بررسی جایگاه عقل در رساله مدنیه» به بررسی تحلیلی این امر می‌پردازد که رساله مدنیه به استناد و اتکاء به چه مفاهیمی قصد دارد به عمران و آبادانی عالم کمک کند و معنا و جایگاه مفهوم عقل در این کتاب چیست. مشخص شدن چنین مفاهیمی، به خصوص مفهوم عقل، در رساله مدنیه از این جهت اهمیت دارند که مبنایی برای مدیریت و توسعه جوامع با الهام از مفاهیم مندرج در «رساله مدنیه» به دست می‌دهند. همچنین کشف این مفاهیم در آینده تدوین اندیشه سیاسی ملهم از تعالیم بهائی تأثیرگذار خواهد بود.

نگارنده در حد مقدمات خود تلاش کرده است به این مهم بپردازد که جایگاه و معنای عقل در آثار بهائی چیست و از چه اهمیتی برخوردار است و در این مسیر تلاش کرده است به جستجوی تلاشهایی که محققین بهائی در این زمینه انجام داده اند بپردازد. اما در حد اطلاعات مختصر خویش کمتر در تحقیقات مبتنی بر آثار بهائی به بررسی معنای عقل و پیامدهای آن در اداره امور جوامع، بر مبنای برداشتهای ملهم از متون بهائی، به ویژه در زبان پارسی، برخورد کرده است.

با توجه به سختی دسترسی به منابع و محدودیتهای موجود در ایران، ناچار نگارنده دست به دامان شبکه اینترنت شده است و بسیاری از متون آثار بهائی را از سایت www.bahai-reference.org یا از طریق جستجو در سایتهای اینترنتی به دست آورده است. بنابر این در این تحقیق هر جا که به کتابی امری اشاره رفته یا از آن نقل قول شده است به نسخه با فرمت PDF یا Microsoft word برگرفته از اینترنت و یا نسخه اصلی کتاب اشاره شده است. نگارنده با توجه به مطالبی که ذکر آن رفت تحقیق خود را به هیچ وجه کامل و خالی از نقص نمی‌داند، بلکه آن را پایانی، هر چند ابتدایی، برای یک آغاز که همانا نیازمندی به توجه بیشتر به مسأله عقل و جایگاه آن در فلسفه سیاسی در آثار بهائی است می‌شناسد.

^۱ «رساله مدنیه»، حضرت عبدالبهاء، ص ۸۳، نسخه اینترنتی، چاپ چهارم، لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع (۱۹۸۴ میلادی)، www.bahai-reference.org.

استثنای مورد فوق، ترجمه‌ها و تقریرات شهید مجید دکتر علی‌مراد داوودی – به ویژه در کتاب «عقل در حکمت مشاء»^۲ است و مجموعه «مقالات داوودی»^۳ که در داخل ایران در سالهای اخیر جمع‌آوری و منتشر شده است. چنین به نظر می‌رسد که تمامی تألیفات دکتر داوودی و ترجمه‌های وی متمرکز بر این بوده است که با توجه به تلاشی که از طریق شناخت متون فلسفه ارسطویی و مشایی اسلامی به عمل آورده است بستری برای فهم آثار بهائی بیابد و میدانی برای عمل آیندگان بگشاید که تا زمان وی ناگشوده مانده بوده است.^۴ همچنین تلاشهای دکتر وحید رأفتی در جمع‌آوری و انتشار آثار دکتر داوودی در مجموعه «الوهیت و مظهریت» و کوششهای دکتر نادر سعیدی در مجموعه Logos and Civilization – که با عنوان «کلمة الله و تمدن»^۵ به فارسی برگردانده شده است – با وجودی که مستقیماً بر موضوع این تحقیق متمرکز نبوده اند به نگارنده کمک کرده اند تا مفاهیم بدیعی را به خصوص از متن فارسی «کلمة الله و تمدن» برداشت نماید و در این تحقیق به کار گیرد. از میان تحقیقات قابل دسترس به زبان انگلیسی مقاله ارزشمند Ian Kluge با عنوان «بستر ارسطویی آثار بهائی»^۶ که به بررسی تشابهات متون ارسطویی با آثار بهائی، به خصوص آثار حضرت عبدالبهاء، پرداخته است می‌توان اشاره کرد. همچنین است راهنماییهای ارزشمند دوستان ارجمندی که به ملاحظاتی از آنها نام برده نمی‌شود. در زمینه تفاسیر جدید از آثار ارسطو به زبان انگلیسی و مفسرین جدید وی نظیر سر دیوید راس و خانم مارتا نوزبام، همچنین معرفی فلسفه فیلسوف نو – ارسطویی السدر مک‌اینتایر،^۷ راهگشای این تحقیق بوده است. همچنین جا دارد از دو فیلسوف منتقد دین، آرامش دوستدار و محمد رضا نیکفر، به خصوص دوستدار به رغم آن که نگارنده با آرا و زبانش مخالف است، تشکر نماید که آثارشان به ویژه «درخششهای تیره» نگارنده را به فکر درباره مقتضیات عقل در جوامع دینی واداشته اند. نگارنده علاوه بر موارد فوق در جای‌جای این تحقیق وام‌دار کمک، تلاش و تشویق، نقد و بهره‌گیری از اندیشه‌ها و تیزبینی دوستان فرزانه ای بوده است که جا دارد به فراخور موقعیت هر جا که از اندیشه‌ها و آرایشان بهره گرفته از آنها قدردانی نماید.

^۲ «عقل در حکمت مشاء – از ارسطو تا ابن سینا»، علی‌مراد داوودی، ۱۳۸۷ خورشیدی، انتشارات حکمت.

^۳ «مقالات داوودی»، علی‌مراد داوودی، ۱۳۸۵ خورشیدی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

^۴ نگارنده خود را مدیون اندیشه سعید علی‌چی می‌داند که با راهنماییهای خود دکتر داوودی و اهمیت تألیفات او را با دیدگاهی نو به او معرفی کرد.

^۵ «کلمة الله و تمدن – روح تاریخ و نظم در آثار حضرت بهاء الله، دکتر نادر سعیدی، ترجمه فارسی ۱۵۹ ب.

^۶ The Aristotelian Substratum of the Bahá'í Writings, Ian Kluge.

^۷ فلسفه مک‌اینتایر، جک راسل وینستین، ترجمه کاوه بهبهانی، نشر نی، تهران، ۱۳۹۰.

«رساله مدنیّه» کتابی است مهجور، به خصوص در زبان فارسی. فارسی‌زبانان جهان آن چنان که باید و شاید بدان نپرداخته‌اند و آن را نشناخته‌اند، قدر ندانسته‌اند و بر صدر نشانده‌اند. به همین دلیل نگارنده خود را با ناصر تکمیل همایون موافق می‌داند که در نقد بخش مشروطیت دایرةالمعارف ایرانیکا که به فارسی برگردانده شده است بر عباس امانت – هرچند جانبدارانه – خرده می‌گیرد که چرا «رساله مدنیّه» را به عنوان کتابی که بر جریان مشروطیت تأثیرگذار بوده معرفی کرده است. به نظر این قلم، اگر ایرانیان آن چنان که باید و شاید «رساله مدنیّه» را به همراه «مقاله شخصی سیاح» و «رساله سیاسیه» – دو اثر گران‌بهای دیگر حضرت عبدالبهاء – به دور از تعصب دینی و به نظر انصاف می‌خواندند و پیامش را برای پرهیز از مضاد آراء، ترک تعصبات دینی و بیدار شدن از خواب تکاسل و تراخی می‌شنیدند؛ هرگز دچار بیش از یک قرن عذاب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی-اقتصادی نمی‌گردیدند.

سه اثر نامبرده، یعنی «رساله مدنیّه»، «رساله سیاسیه» و «مقاله شخصی سیاح» مثالی را تشکیل می‌دهند که به باور مؤلف منبع گران‌بهایی از اندیشه سیاسی را در اختیار محققین بهائی قرار می‌دهد. مبنای مشترک این سه اثر در نحوه اداره امور کشور و در کل مبحث سیاست نظری، شباهتهای آشکار زبان و محتوای متن، فراوانی استفاده از تاریخ به عنوان محملی برای بیان نظرات، این سه را به عنوان ترکیبی از مباحث سیاست نظری، تاریخ، فلسفه و کاربرد آنها در اداره امور اجتماعی از سایر آثار حضرت عبدالبهاء متمایز می‌سازد. اگر این مقاله قصد دارد درباره «رساله مدنیّه» صحبت کند مطالعه دو اثر نامبرده دیگر – هرچند که از حوصله این بحث خارج است – کمک شایانی به تکمیل درک ما از «رساله مدنیّه» خواهد کرد.

«رساله مدنیّه» در عصری نگارش یافته بود که تا نیم قرن پس از آن هم اگر آماری وجود می‌داشت جمعیت باسواد ایران به زیر ۱۰ درصد می‌رسید. از میان آن جمعیت نیز با مدارک معتبر و مستند هنوز نمی‌دانیم چه کسانی آن را خوانده‌اند و چه تأثیری از آن گرفته‌اند. قدر مسلم آن که حدود یک قرن پس از نگارش کتاب هم فریدون آدمیت، مورخ مشروطیت – با همه عنادی که با دیانت بهائی داشت – باز «رساله مدنیّه» را «آیینیه تمام نمای اصلاحات عصر سپهسالار»^۸ و نه چیزی بیش از آن می‌دید. حدود ربع قرن بعد رضا داوری اردکانی در داوری دیگری در مجله نامه فرهنگ «رساله مدنیّه» را نمودی

^۸ فریدون آدمیت و همناطق، «افکار اجتماعی-سیاسی-اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار»، نشر آگاه، ۱۳۵۶، ص ۱۱۴.

از پروتستانتیزم اسلامی می‌دید و باید از او پرسید که با دانستن نام نگارنده کتاب، باز همین داوری را می‌کرد؟^۹

هرچند «رساله مدنیّه» برای تمامی جهانیان نگاشته شده و این تحقیق نیز در پی اثبات اصول جهان‌شمول این کتاب گران‌قدر است، اما در مرحله اول مخاطب کتاب ملت ایرانند که نه تنها به دلیل محدودیت موجود در دسترسی به آثار بهائی در ایران، بلکه به دلیل نبود متنی ویراسته و پیراسته، از فهم «رساله مدنیّه» به فارسی پس از گذشت یکصد و چهل سال محرومند، در حالی که شاید در هیچ زمانی به اندازه امروز ملت ایران - فارغ از انواع تعلقات آیینی، زبانی، و قومیشان - نیازمند دمیدن جانی نو در کالبد گفتار، کردار و پندار جمعیشان نباشند. جالب آن که «رساله مدنیّه» اگر نه اولین ولی یکی از اولین متون فارسی است که مفهوم ملت را دست کم در نیمه اول کتاب به معنای جدید کلمه و نه مترادف با مفهوم اسلامی امت به کار برده است.

در جامعه بهائی فارسی‌زبان هم قدر «رساله مدنیّه» با وجود انتشار پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت‌العدل اعظم به زبان فارسی آن هنوز چنان که شاید شناخته نشده است. این ادعا گرافه به نظر می‌رسد اگر ترجمه انگلیسی کتاب توسط بانوی فاضل مرضیه گیل با آن اعلام و توضیحات دقیق منتشر نمی‌شد و ترجمه عربی ارزشمند کتاب با مقدمه جناب سهیل بدیع بشروئی و ترجمه بانوی ارجمند بهیة فرج‌الله کیولیک^{۱۰} به زیور طبع آراسته نمی‌گشت. هنوز پس از گذشت یکصد و سی و چند سال از نگارش کتاب «رساله مدنیّه» فارسی‌زبانان بهائی و غیربهائی از داشتن نسخه ای منقح از کتاب «رساله مدنیّه» که اعلام و ارجاعات دقیقی داشته باشد محرومند.

هنوز کتاب «رساله مدنیّه» با آن نثر فخیم و سنگین، استشهدات به قرآن و احادیث و ارجاعات و مراعات النظیرها و تشبیهات ادبی همچون «قناطر مقلطره دهب و فضه» و «گنج بادآورد خسروان» از دسترس خوانندگان فارسی‌زبان ناآشنا با نثر دوره قاجار و بالاخص آثار بهائی دور مانده است. البته نگارنده آگاه است که آثار ارزشمندی در زمینه «رساله مدنیّه» نگاشته شده است. به جاست که در این مقام از تلاش بانوی فرهیخته مهری وحدت‌حق برای نگارش «تدین و تمدن - مروری بر رساله مدنیّه» که در جهت ساده و خلاصه کردن «رساله مدنیّه» به صورت متنی قابل فهم برای عموم تلاش کرده اند

^۹ آقای رضا داوری اردکانی (استاد فلسفه در دانشگاه طهران و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی) «رساله مدنیّه» را، بدون آن که به نام نویسنده آن اشاره کند، چنین ستوده است: "یکی از معقول‌ترین نوشته‌هایی که در این زمینه‌ها نوشته شده و من دیده‌ام." (ملاحظاتی در باره وضع فلسفه در ایران، نامه فرهنگ، بهار ۱۳۸۳، شماره ۵۱، ص ۱۲۴).

^{۱۰} الرسالة المدنیة ترجمه بهیة فرج‌الله کیولیک، منشورات دار النشر البهائیة فی البرازیل، ۱۹۸۶. نسخه WORD قابل دسترسی از www.bahai-reference.org

قدردانی شود. همچنین تلاشهای ارزنده عزیزانی چون دکتر مینا یزدانی در مقاله رساله مدنیه، صفحات ۱۷۷ تا ۱۹۸ احتمالاً سفینه عرفان و همچنین «اوضاع اجتماعی ایران در عصر قاجار از خلال آثار مبارکه بهائی» و نیز «مطالعه و بررسی رساله مدنیه حضرت عبدالبهاء» نگارش دکتر نادر سعیدی، «از رساله مدنیه تا رساله سیاسی» در دو بخش به قلم دکتر شاپور راسخ در مجلد ششم سفینه عرفان همه در پیدایش آگاهی بیشتر در زمینه این کتاب موثر بوده اند، اما دسترسی فارسی‌زبانان غیربهائی به این آثار محدود است و لاجرم امکان فهم جان کلام این اثر برای آنان بسیار مشکل است.

هنوز هم کتاب فارسی با اشتباه اولیه‌ای که احتمالاً ناشر چاپ مصر کتاب جناب فرج‌الله زکی الکردی در پاورقی صفحه نهم کتاب در باره تعبیر قطعات اربعه به چهار قاره کرده است منتشر می‌شود که البته در ترجمه عربی کتاب هم همین اشتباه تکرار شده است.^{۱۱} خوانندگان فارسی‌زبان همچنان باید به دنبال تنها ارجاع متن کتاب «رساله مدنیه» به یک منبع غربی یعنی دری بار مورخ بگردند و هیچ نیابند^{۱۲} در حالی که ترجمه انگلیسی کتاب، برگردان نام واقعی دری بار را معرفی و ابهام به وجود آمده درباره ملیت وی را به دقت گزارش کرده است. برای جلوگیری از تطویل بحث به همین دو مورد بسنده می‌شود اما نیاز به نسخه ای ویراسته از کتاب با توضیحات کامل و حواشی و ارجاعات به زبان فارسی نشان می‌دهد که نگارنده به نوبه خود و ما به عنوان جامعه فارسی‌زبان بهائی هنوز چه راه طولانی برای شناخت «رساله مدنیه» در پیش داریم.

کتاب در دورانی ویژه از تاریخ دیانت بهائی که هنوز امر بهائی در مرحله جنینی قرار داشت، به قلم نگارنده بزرگوارش نوشته شد. هنوز جامعه بهائی به شکل جامعه ای مستقل با درکی نوین از جهان اطراف شکل نگرفته بود. در شرایطی که هنوز دو سال از نزول کتاب مستطاب اقدس نمی‌گذشت و جامعه نوپای بهائی متشکل از مؤمنینی محدود و عمدتاً برآمده از تربیت شیعی و ایرانی-اسلامی در ایران و کشورهای همجوار مستقر

^{۱۱} روشن شدن این اشتباه را مدیون تیزبینی ایرج شکور هستم که استفاده از محضر پرپر و همچنین تقریراتش درباره «رساله مدنیه» افتخار بزرگی برای حقیر بود. تعبیر قطعات اربعه که به چهار قاره و ذکر این نکته که قاره پنجم، یعنی آمریکا، هنوز در آن کشف نشده بود به این دلیل اشتباه به نظر می‌رسد که قاره اقیانوسیه هم تا آن زمان نامکشف بود. احتمالاً پاورقی صفحه نهم کتاب فارسی از طرف خود ناشر به متن اضافه شده است. این مطلب که در صفحه ۱۳ متن اصلی هم به قارات خسته اشاره رفته وجود این اشتباه ناشر را تأیید می‌کند. اما اشتباه مذکور در نسخه فارسی کتاب «رساله مدنیه» چاپ لانگنهاین در ۱۹۸۴ هم تکرار شده است. احتمالاً منظور از قطعات اربعه تمامی جهان شناخته شده در آن زمان بوده است، یعنی در چهار جهت اصلی شمال، جنوب، شرق و غرب می‌شد. تعبیری دیگر از این معنی را به چهار اقلیم از هفت اقلیم شناخته شده توسط جغرافی‌دانان مسلمان قرون وسطی مرتبط دانست که باز هم از آن جا که نگارنده کتاب در جایی دیگر از کتاب به تسلط یافتن کوروش بر اقلیم سبعة اشاره فرموده اند تعبیر اخیر نیز منتفی می‌گردد.

^{۱۲} «رساله مدنیه»، حضرت عبدالبهاء، نسخه اینترنتی چاپ چهارم لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی لانگنهاین، آلمان ۱۴۱ بدیع (۱۹۸۴ میلادی)، www.bahai-reference.org، ص ۱۱۰.

بود، «رساله مدنیه» با توجه به مخاطبان اولیه خود به متنی ظریف و چندلایه تبدیل شده است که کلمات در آن با دقتی حیرت‌آور در کنار هم قرار گرفته یا بعضاً حذف شده اند تا در عین ایجاد بستری برای فهم متن در زمان خود، به صورتی فرازمانی و فرامکانی نیز مفاهیم خود را به مخاطبان آینده منتقل نمایند. همین چندلایگی متن است که می‌تواند از «رساله مدنیه» متنی بسازد برای تمام فصول و همه زمانها.^{۱۳}

در «رساله مدنیه» در حد بررسیهای محدود با تسامح، می‌توان به نوعی تقسیم‌بندی در کتاب قائل شد که بر مبنای آن نیمه اول کتاب را می‌توان نیمه عقل و نیمه دوم را نیمه عدل نامید. جان مایه کلام و لب مطلب در این مقاله تأکید بر همین نکته است که اساس سیاست نظری و تدبیر مدینه در «رساله مدنیه»، آن گونه که در ادامه خواهد آمد بر دو مفهوم کلیدی و جداگانه، اما همراه، عقل و عدل و تعادل این دو مفهوم استوار است. هر چند مفاهیم کتاب «رساله مدنیه» چندلایه و در هم تنیده اند و تفکیک مفاهیم مندرج در آنها از یکدیگر به طور کامل ممکن نیست؛ اما به جهت سهولت بررسی چنین تفکیکی از عقل و عدل در مرحله اول به جهت پیشبرد تحقیق و مستند به بیان مبارک مندرج در صفحه ۸۳ کتاب «رساله مدنیه» ضروری به نظر می‌رسد:

"دو رایت اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابه نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند. رایت اولیه عقل و رایت ثانیه عدل." در بررسیهای بیشتر^{۱۴} معلوم شد که چنین تقسیم‌بندی از عقل و عدل برای اداره جهان در آثار حضرت بهاءالله مسبوق به سابقه است. برای مثال:

۱- "اجعلوا جندکم العدل و سلاحکم العقل و شیمکم العفو و الفضل و ما تفرح به افئدة المقرّبین."^{۱۵}

۲- "حضرت موجود میفرماید «خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات» ... و در مقام دیگر میفرماید «یا معشر الأمراء لیس فی العالم جنڈ اقوی من العدل و العقل...»^{۱۶}

^{۱۳} برای مثال می‌توان به کاربرد کلمه ملت در کتاب اشاره کرد که در بعضی موارد عمدتاً به معنی جدید کلمه به کار برده شده است، مانند این جمله: "ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز."

و در نیمه دوم کتاب مترادف با مفهوم امت به معنای دینی کلمه به کار برده شده است: "در آن زمان کل قبائل و طوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و اوقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بتپرست و غافل از خطاب یوم الست بودند مقرّ و حدانیّت و الوهیت جز ملت موسویّه نبوده."

چنین استفاده‌ای از لغات مسلماً از هوشمندی، درایت، و آگاهی صاحب اثر حکایت دارد و البته کاربرد لغات در معانی متفاوت به ویژه کلمه ملت خود موضوع بررسی و تحقیقی جداگانه است.

^{۱۴} این جستجو را مدیون کمک دوست فرزانه ام امید نکویی هستم که مجموعه ای با ارزش از نصوص مرتبط را جستجو و برایم فراهم کرد. همچنین از نظرات ارزشمندش در ویرایش این مطلب بهره‌ها برده ام. ^{۱۵} «آثار قلم اعلی»، جلد دوم، ص ۷۱ (مجموعه مجلدات ۲، ۳ و ۴)، نسخه اینترنتی.

۳- "براستی میگویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی لملک یمشی و تمشی أمام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتبیة العدل، اِنَّه غرّة جبین السّلام بین الأنام و شامة و جنة الأمان فی الامکان."^{۱۷}

۴- "حضرت موجود می‌فرماید: آسمان سیاست بنیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است. ینبغی لكلّ أمر أن یزن نفسه فی کلّ یوم بمیزان القسط و العدل ثم حکم بین النّاس و یأمرهم بما یهدیهم إلى صراط الحکمة و العقل..."^{۱۸}

از آن جا که مدعای این تحقیق کلیدی بودن دو مفهوم اصلی عقل و عدل و نیاز به توازن این دو در پیشبرد تمدن است و پس از آن در صورت امکان به بررسی نتایج و پیامدهای چرایی و کاربرد چنین تقسیم‌بندی اشاره خواهد رفت، نیاز به اثبات این مدعا بیش از پیش احساس می‌شود. همچنین نظریه ای دیگر در این رساله مورد بحث قرار گرفته است که پرداختن به آن برای فهم منظور حضرت عبدالبهاء و همچنین انسجام دو بخش متن یعنی نیمه اول به عنوان بخش عقل و نیمه دوم به عنوان بخش عدل ضروری است. نظریه تکامل فصلی در ادیان که تاریخ مؤثر هر دیانت را تا ظهور بعدی به فصول سال تشبیه می‌کند پیش از این در آثار حضرت بهاء‌الله آمده است. اما آن چه این نظریه را از آن چه که در بسترهای متنی متفاوت در متون بهائی جدا می‌کند بافت سیاسی-اجتماعی متن و مخاطب موضوع است. این جاست که نگاه متفاوت دیانت بهائی به تاریخ ادیان برجسته می‌شود. اندیشه بهائی برای هر یک از ادیان آغاز و پایانی در نظر می‌گیرد و در نتیجه کارایی ادیان را محدود به حدود زمان-مکان می‌سازد. برای آن که این سخن به سوء تفاهم برای خوانندگان تبدیل نشود باید گفت که به «رساله مدنیّه» نه به عنوان متنی صرفاً تجویزی بلکه به عنوان متنی توصیفی نیز باید نگاه کرد. تاریخ با ظهور هر پیامبر پایان نمی‌آید، بلکه در تداوم خود آغازی جدید را تجربه می‌کند و به برداشتی جدید از عقل و عدل می‌رسد.

به همین دلیل است که با ظهور دیانت بهائی مقدماتی که حضرت عبدالبهاء از متون قرآنی و احادیث اسلامی گرفته اند تفسیر و معنایی جدید می‌یابد که توضیح آن در ادامه خواهد آمد.

پیش از ادامه بحث، صحبت از جایگاه و کاربرد کلمه عقل در آثار بهائی، البته به نوعی بسیار مختصر، ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین بخشی از تحقیق، به بررسی سابقه

^{۱۶} «منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله»، لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگه‌هین، آلمان، نشر اول، ۱۴۱ بدیع، ص ۱۴۳، نسخه اینترنتی.

^{۱۷} حضرت بهاء‌الله، «دریای دانش»، مؤسسه مطبوعات بهائی هند، ۱۹۸۵، ص ۱۶، نسخه اینترنتی.

^{۱۸} حضرت بهاء‌الله، «دریای دانش»، مؤسسه مطبوعات بهائی هند، ۱۹۸۵، ص ۱۹، نسخه اینترنتی.

مفهوم عقل در دیانت بهائی خواهد پرداخت و در این بخش تلاش خواهد شد تا توضیح داده شود که دست کم بخش عمده ای از اشاراتی که در کتاب «رساله مدنیه» به عقل شده است بیشتر ناظر به عقلی است که حاصل تعامل عناصر این جهانی از جمله انسان و اجتماع انسانی، که وضعیت اولیه نامیده خواهد شد، با متن دینی است، هرچند که این عقل از خصوصیات روح انسانی و منشأ آن عقل صادر از مظهر ظهور می‌باشد. در این بخش با استفاده از کلمات و متن کتاب توضیح داده می‌شود که کلمه عقل معمولاً به تنهایی در کتاب به کار نرفته است و همراه با واژگان دیگری استفاده شده است که نیاز به تکمیل عقل را از نظر نگارنده ایجاب می‌کرده است. یادآوری این مطلب ضروری است که لغات یکسان نظیر کلمه عقل در این کتاب در مواضع متفاوت، معنای متفاوتی دارند و بحث ما دربارهٔ واژه عقل از این قاعده به هیچ وجه جدا نیست. عقل در آثار بهائی در بستر و معانی متفاوتی به کار گرفته شده است:

در متون عرفانی نظیر «هفت وادی» عقل به معنای واقعی کلمه میزانی ناکارآمد و ناتوان از درک مراحل عرفانی و ظرافتهای آن است. در این متون عقل به دو نوع جزئی و ناقص انسانی و عقل کلی و کامل الهی تقسیم می‌شود:

"بعضی تمسک بعقل بسته و آنچه بعقل نیاید انکار نمایند و حال آنکه هرگز عقول ضعیفه همین مراتب مذکوره را ادراک نکنند، مگر عقل کلی ربّانی. عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

و این عوالم کلّ در وادی حیرت دست دهد و مشاهده گردد.^{۱۹}

در آثاری که جنبه پندآموز و تعلیمی دارد عقل وسیله ای است برای شناخت مظهر ظهور. در این مقام اگر عقل از درک بعضی حقایق ناتوان باشد، کلیت دیانت و ظهور جدید را انکار نتواند:

"الیوم باید کلّ الاله ناطق باشند و الی الله ناظر، چشم را از افق اعلیٰ محروم ننمایند، گوش را از اصغای کلمات مالک اسماء منع نکنند و قلب را از توجه به او باز ندارند و عقل را از تفکر در آثار قدرتیّه و شئونات ظاهره محجوب نسازند. اگر در آنچه واقع شده تفکر نمائی جمیع عالم و عالمیان را معدوم مشاهده کنی و به حبل محکم مقصود عالمیان متمسک شوی، بشائی که احدی قادر بر منع آن نباشد...^{۲۰}

^{۱۹} «آثار قلم اعلیٰ»، جلد دوم (مجموعه مجلدات ۲، ۳ و ۴)، ص ۱۵۳، به نقل از «هفت وادی»، نسخه اینترنتی.

^{۲۰} «آثار قلم اعلیٰ»، جلد سوم (مجموعه مجلدات ۵، ۶ و ۷)، ص ۱۵۳، نسخه اینترنتی.

"... و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر بیعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید، زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود."^{۲۱}

معنای سوم که در مواضع اجتماعی-سیاسی به کار گرفته شده به خصوص اشارت به عقل و اهمیت آن در اداره اجتماع دارد و معمولاً در این معنا و بستر معنایی همراه با کلمه عدل به کار رفته است و مخاطب آن معمولاً امراء و قدرتمداران هستند، که مثالهایی از آن در بالا ذکر شد. اما در مواضع فردی نیز در آثار حضرت بهاءالله به رعایت عقل و عدل توصیه شده است:

"بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید. اگر بعرفان حق موقف نشد اقلماً بقدم عقل و عدل رفتار نماید."^{۲۲}

اگر «رساله مدنیه» را به عنوان توصیف و تجویز هر دو در نظر بگیریم، کتاب توصیفی است از مدینه ای نابسامان در افق امکان، که از آن به ایران یاد شده است. اما هیچ کجا مرزهای جغرافیایی و فرهنگی این ایران ترسیم نشده است. ایران از ایران آغاز می‌شود، اما به ایران جغرافیایی محدود نمی‌شود. و به ویژه در نیمه دوم کتاب ایران آینه تمام جهان می‌شود. وضعیت این بحران و نابسامانی در نیمه اول «رساله مدنیه» را به دلایلی «وضعیت خاورمیانه ای» می‌نامم. وضعیت خاورمیانه ای حاکمیت دین سالاری مبتنی بر تعصب دینی با رویه ای ناسیونالیستی یا معکوس آن ناسیونالیسم افراطی با رگه‌هایی از قوم‌گرایی مبتنی بر روایات جانبدارانه تاریخی یا دینی است. اگرچه این وضعیت در خاورمیانه به طور اخص دیده می‌شود اما می‌تواند در هر جایی از دنیا، از برمه تا سودان جنوبی، هر جا که با آزار انسانها در مقیاس سیستماتیک و گسترده مواجه شویم، امتداد یابد. اما این وضعیت در جوهره خود انکار مفهوم «دیگری» و هویت‌های دیگرباش یا مخالف روایت‌های سیاسی خارج از روایت‌های رسمی دینی و دولتی است و این مفهوم در ممالک خاورمیانه شاید واضح‌تر از هر جای دیگر در کره زمین آشکار باشد.

هرچند که مفهوم خاورمیانه مفهومی مبهم با تعاریفی متفاوت است و اندیشمندانی مفهوم خاورمیانه را به عنوان واژه ای استعماری و سلطه‌جویانه زیر سؤال برده اند، اما شباهت‌های تمامی کشورهای این گستره و مناطق همجوار آن از ارمنستان مسیحی تا یمن و از افغانستان تا مراکش، به رغم تفاوت‌های عمیق و غیر قابل انکارش، بسیار است.

^{۲۱} «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگهین، آلمان، نشر اول، ۱۴۱ بدیع، ص ۱۴۳، نسخه اینترنتی.

^{۲۲} حضرت بهاءالله، «دریای دانش»، مؤسسه مطبوعات بهائی هند، ۱۹۸۵، ص ۵۱، نسخه اینترنتی.

رشد جمعیت بالا و مهار نشده، نسبت بالای جمعیت جوان به کل جمعیت، کشمکش و هرج و مرجهای درون مرزها، بی ثباتی سیاسی و ناامنی، اختصاص بخش بزرگی از بودجه به یارانه‌های انرژی و غذایی، اختصاص بخش بزرگی از تولید ناخالص داخلی به مصارف نظامی، درگیریها و اختلافات مرزی، بحرانهای اقتصادی و فساد اداری، فقر و نرخ بالای بیکاری جوانان، رشد تمایلات دینی افراطی، دیگر ستیزی و دیگر هراسی و فشار بر اقلیتهای قومی، زبانی و دینی، کمبود رواداری، آزار و اعمال محدودیت بر زنان در سطوح مختلف، کنترل نظامیان یا گروهی محدود از نخبگان بر بخشهای حیاتی اقتصاد و سیاست و یا لاقط پررنگ بودن حضور آن در این بخشها و چرخش غیر دموکراتیک قدرت یا دموکراسیهای شکننده و ناپایدار از خصیصه‌های مشترک و کلی بسیاری از کشورهای این منطقه هرچند در سطوحی متفاوت و متمایز است. به این جهت «رساله مدنیه» در سطح توصیفی، به ویژه در نیمه اول کتاب، توصیفی است از وضعیت خاورمیانه ای:

"حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود مینمائیم و تعصب و حمیت جاهلیه را وسیله عزت و اعتبار خویشتن می‌شمریم. باین قناعت ننموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوای الهی نمائیم بطعن و سب این و آن پردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص، عبادت زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف، افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجه نام و ننگ. صف جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای بشخص دیگر جایز و شایسته نه..."^{۲۳}

البته کتاب صرفاً توصیف بیماری خاورمیانه ای نیست، بلکه بحران را در جهان به شکلی دیگر نیز تشخیص می‌دهد. درست است که کتاب ابتدا شرح این نابسامانی را در پیدایش بیماریهایی از نوع شرقی-خاورمیانه‌ای یافته است، اما نوع غربی-اروپایی آن را نیز توصیف و تصویر کرده است:

"و اهالی اروپا در درجات عالیة تمدن اخلاق ترقی ننموده‌اند، چنانچه از افکار و اطوار عمومیة ملل اروپا واضح و آشکار است. مثلاً ملاحظه نمائید که الیوم اعظم آمال دُول و ملل اروپا تغلب و اضمحلال یکدیگر است ... در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مأیوس و مقهور کشته گشتند..."

^{۲۳} حضرت عبدالبهاء، «رساله مدنیه»، چاپ لانگنهاین.

"... و همچنین کیفیات احراق کتابخانه‌ها و بعضی ابنیه جسیمه فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساکر مجروحه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشه طایفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف و تخریب جمعیات متضاده متقاتله در پاریس..."
 در اندیشه بهائی عالم به مثابه انسانی در نظر گرفته می‌شود که بیماریهای گونه‌گون او را دچار ساخته و وظیفه اندیشمندان و سیاست‌ورزان و در نهایت سامان سیاسی جامعه شناخت و درمان این دردهاست.^{۲۴} آن گونه در این جا به نقل از لوح حضرت بهاء الله خطاب به نمایندگان پارلمان بریتانیا در لوح ملکه ویکتوریا آمده است، جهان به کالبد انسانی دردمند تشبیه شده است:

"يا اصحاب المجالس في هناك و ديار اخري تدبروا و تكلموا فيما يصلح به العالم و حاله لو كنتم من المتوسمين فانظروا العالم كهيكل انسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترته الامراض بالاسباب المختلفه المتغايره..."
 درمان نهایی نزد پیامبران است که در این عصر روح مورد نیاز برای درمان بیماری نوع انسان که یگانگی و اتحاد جهانیان است، فقط در دستان آنان است.

برای آن که تجویزهای کتاب را برای بسامان کردن این مدینه یا مدینه‌های نابسامان بشناسیم و به درک روشن‌تری از آن چه که «رساله مدنیه» در پی ترسیم آن است برسیم دشواری پی‌گیری چند پیش‌فرض را – به بهای عدم قطعیت و با تساهلی که اهل خرد بر ما خواهند بخشید – به جان می‌خریم:

الف- فرض می‌کنیم که در کتاب «وضعیت اولیه» ای وجود دارد که این وضعیت اولیه را «مدینه» و آن چنان که در اندیشه فلسفه سیاسی دولت‌شهری کهن یونان موجود است «پولیس» می‌نامیم. البته آن چه اکنون از خلال نوشته‌های متفکرینی چون سید جواد طباطبایی در «زوال اندیشه سیاسی در ایران»^{۲۵} و همچنین تواریخ فلسفه اسلامی می‌دانیم آن است که به دلیل عدم آشنایی دقیق و نرسیدن ترجمه‌های آثاری چون اخلاق نیکوماخی ارسطو به دست فلاسفه اسلامی و تأثیر پذیری آنان از برداشتهای عرفانی-گنوسی نوافلاطونی، در مدینه فلاسفه اسلامی مفهومی از دولت شهر یونانی و دموکراسی موجود نبود و مدینه مد نظر آنان – اگر مدینه را همچون فارابی اصلاً تعریف می‌کردند – فضایی بالکل متفاوت از دولت شهرهای یونانی سده ششم و پنجم قبل از میلاد و جایی در عالم مجردات عقلی و خارج از افق امکان و عالم شهود بود، در حالی که در فکر ارسطو به ویژه در اخلاق نیکوماخی علم سیاست به عنوان علم برین یا بالاترین دانشها به

^{۲۴} به نقل از «امر و خلق»، جلد چهارم، ص ۲۷۴. قابل دسترس از:

<http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4/ak4-278.html#pg274>

^{۲۵} سید جواد طباطبایی، «زوال اندیشه سیاسی در ایران»، نشر کویر، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.

عنوان علم تخصیص خیر عمومی و مشخص ساختن حدود و ثغور دسترسی طبقات اجتماعی به سایر علوم و دانشها به منظور دستیابی به حد اکثر خیر در نظر گرفته می شد.^{۲۶}

ب- اگر این مدینه یا وضعیت اولیه را ایران بنامیم شروع کتاب بعد از نام خداوند با کلمه بدایع و تکرار واژگان بدیع و جدید همان طور که در صفحه نخست نیز دیده می شود^{۲۷} در کتاب نشان میدهد که دو نقطه یا دو وضعیت را می توان برای کتاب فرض کرد: وضعیت قدیم و وضعیت جدید. در کتاب، بسیار از کلمه بدیع استفاده شده است و استفاده لغت قدیم یا ماضی به مراتب کمتر است، در نقاطی از کتاب به واژگان مرتبط با مفهوم قدیم در برابر جدید نیز اشاره رفته است.^{۲۸} وضعیت اولیه در این جا بنابر فرضی که کرده ایم ناظر به حفظ وضع موجود و در نتیجه وضع قدیم است و تغییر این وضعیت مستلزم حرکت اهالی مدینه به واسطه عقل به سمت موقعیت جدید است. اهالی مدینه در وضعیت موجود که آن را وضع قدیم می نامیم در «پرده ای از جهالت» نسبت به موقعیت زمان-مکانی خود قرار دارند؛ نه از گذشته پرافتخار خویش خبر دارند و نه می دانند که هم اکنون در خارج از این وضعیت اولیه اوضاع از چه قرار است. بنابر این در وضعیت اولیه امکان هیچ گونه پویای فکری و حرکت اصلاحی بنیادین ممکن نیست. این امتناع ناشی از نوعی برتری طلبی نیز هست، چرا که نیازی به اصلاح وضعیت وجود حس نمی شود. اگر چنین پرده ای بر عقل ساکنین مدینه نیفتاده بود حضرتش اهل آن را به سیر در «ریاض تواریح اخیر» نمی خواندند و سخن از جهل اکثریت اهالی ایران نمی رانند:

"... چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیّه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقائق امور کلیّه و دقائق لوازم عصریّه. لهذا لازمست که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود..."^{۲۹}

پ- مدینه ای که وضعیت آن در این کتاب توصیف شده است به رغم داشتن گذشته ای پرشکوه در وضعیت فعلی در حالتی نابسامان و بحرانی قرار دارد که ناپایدار و به طرز اجتناب ناپذیری فروپاشنده و خطرناک است. بنابر این در حالت گذار ناپایداری قرار دارد که وضعیت فعلی آن را از طرفی به گذشته ای پرشکوه و از طرف دیگر به اکنونی

^{۲۶} "Nicomachean Ethics" by Aristotle, translated by W. D. Ross, available at :

<http://classics.mit.edu/Aristotle/nicomachaen.html>

^{۲۷} «رساله مدینه»، ص ۱، نسخه اینزنتی، چاپ چهارم، لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع (۱۹۸۴ میلادی) "و از نتایج و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدید مرتسم و منطبق نمود.".

^{۲۸} همان منبع، ص ۱۶: "... بعضی گویند که این افکار جدید ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران.".

^{۲۹} همان منبع، ص ۱۲۹.

ناپایدار و بحرانی و آینده ای نامعلوم پیوند می‌دهد. عدم تغییر و حفظ وضع موجود تمامیت مدینه را به خطر خواهد انداخت. فوریت و لزوم تغییرات نیز عامل کلیدی دیگر برای پررنگ‌تر شدن اهمیت موضوع زمان و تاریخمندی در کتاب و اهمیت فهم تاریخ در زمینه تغییر وضعیت اولیه است. لازمه ایجاد دیگرگونی در هر وضعیت اجتماعی در به رسمیت شناختن بحراناها و تعارضهای موجود در آن وضعیت است. طرفداران حفظ وضع موجود در مدینه یا تغییرات و اصلاحات آرام و بدون شتاب، به دلایلی آن را مطلوب می‌انگارند و ناگزیر در آن بحرانی نمی‌یابند و از آن دفاع می‌کنند. دلایل آنان هر چه باشد، که حضرتش نیات نادرست و ریاست‌طلبی و هوا و هوس را از آن می‌شمارند، در یک چیز با هم مشترکند:

"شعله نورانی عقل هیولائی در زجاجه فطرتشان مخمود است." و سپس نتیجه اندیشه این عقل را تدبیر در "مقتضیات حسنه حالیه لوازم خیریه سیاسیه"، "صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهور"^{۳۰} می‌دانند. می‌دانیم که عقل هیولائی آن گونه که در فلسفه اسلامی به کار رفته اولین مرتبه از مراحل چهارگانه عقل انسانی است که عقل منفعل نیز نامیده می‌شود و هیچ کس از پیر و جوان و بیمار و تندرست، حتی دیوانگان از آن بی بهره نیستند. عقل هیولائی به واسطه آن که هنوز فعلیت نیافته است و استعداد یا قوه صرف است به هیولا که موضوع همه صورتها در فلسفه ارسطویی است تشبیه شده است. اما خود این عقل هیچ یک از این صورتها را ندارد. این عقل در مراحل از قوه به فعلیت و در نتیجه کمال می‌رسد و در فلسفه ابن سینا در نهایت به عقل مستفاد تبدیل می‌گردد.^{۳۱} مرحله به فعلیت رسیدن عقل در «رساله مدنیه» بنابر مطالبی که گفته شد حرکت عقل در مسیر مصالح مدینه است و اولین از شمار مصالحی که آنان را بر شمرده اند و بارها در کتاب همچون ترجیع بندی تکرار فرموده اند: "توسیع دائره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله" و سپس وضع قوانین و بهبود وضعیت اقتصادی و روابط خارجی و سایر اصلاحات ذکر شده در کتاب است.

ت- در مدینه نقطه کانونی ارتباط عقل به عنوان امانتی الهی و پدیده ای غیبی، که بالقوه در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است، با عالم شهود در مفهوم «منفعت جمهور»^{۳۲} نهفته است. در اهمیت وجود مفهوم منفعت جمهور و مفاهیم همراه آن یعنی سعادت و عزت بشریه هرچه بگوییم کم گفته ایم. اهمیت آوردن کلمه «جمهور» پس از

^{۳۰} «رساله مدنیه»، چاپ چهارم، ص ۱۸.

^{۳۱} «عقل در حکمت مشا - از ارسطو تا ابن سینا»، انتشارات حکمت، ۱۳۸۷، علی‌مراد داوودی، بخش سوم، صص ۳۰۲ تا ۳۱۶.

^{۳۲} همان منبع: "چه قدر انسان شریف و عزیز است اگر بآنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر ذلیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیه خود عمر گرانمایه را بگذراند."

ستایش فراوان نگارنده بزرگوار کتاب از مفهوم عقل و پیش از ستایش از حضرت محمد و خاندان عترت و طهارت، نشان‌دهنده اهمیت اساسی این مفهوم در هدف کتاب است. «رساله مدنیّه» کتابی فلسفی نیست و مقصد آن هم درگیر شدن در معانی لغات فلسفی و شرح مشکلاتی چون عقول فعال و منفعل و مجموعه عقلهای ده گانه و نظایر آن نیست. اما در «رساله مدنیّه» عقل از مباحثی که سالها محل نزاع فلاسفه اسلامی است عبور می‌کند و از فراز آن به اندیشه در خیر اجتماع به عنوان علم برین می‌نگرد و عقل در کنار عدل به عنوان یکی از دو فضیلت لازم برای تدبیر مدینه و به عنوان ابزار دستیابی به منفعت جمهور به کار برده می‌شود:

"خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و الم و تأثر هر جزئی سبب تألم کلّ اجزاء هیئت بالبداهه تیقّن نمودن ..."^{۳۳}

در زمانه ای که در ایران اگر کسی بحث درباره ماده و هیولا و عقل فعال و منفعل را کفر محض و خروج از دین فرض نمی‌کرد، دست کم در همین بحثها فرو می‌ماند، پیدا شدن چنین دیدگاهی انقلابی بنیادین در نگرش اجتماعی ساکنان وضعیت اولیه ایجاد می‌کند.

دوستانی ممکن است بر برداشت این تحقیق درباره معنا و بستر انسانی و زمان-مکانی عقل در «رساله مدنیّه» بر نگارنده خرده بگیرند، عقل را عقل کلی الهی دانند و منشأ آن را مشیت اولیه در نظر گیرند و زمان-مکانی دانستن آن را خدشه ای بر لازمان و لامکان بودن آن بدانند و به بیانات مصرح و غیر قابل انکار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در تعریف منشأ الهی عقل اشاره نمایند، نظیر آن چه جمال قدم در «کلمات فردوسیّه» بدان تصریح فرموده اند و نظر به اهمیت آن در این جا درج می‌گردد:

"کلمه‌الله در ورق پنجم از فردوس اعلیٰ عطیّه کبریٰ و نعمت عظمیٰ در رتبه اولیٰ خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصر او. خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علام. به او مقام انسان ظاهر و مشهود. اوست دانا و معلّم اوّل در دبستان وجود و اوست راهنما و دارای رتبه علیا. از یمن تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت. اوست خطیب اوّل در مدینه عدل و در سال نه جهان را ببشارت ظهور منور نمود."^{۳۴}

به همین دلیل ذکر چند نکته پیش از ادامه مطلب ضروری به نظر می‌رسد:

^{۳۳} «رساله مدنیّه»، چاپ چهارم، ص ۴۷.

^{۳۴} حضرت بهاءالله، «کلمات فردوسیّه». دسترسی از <http://reference.bahai.org/fa/t/b/TB/tb-> البته به نظر نگارنده تفاوت‌هایی میان واژگانی چون خرد و عقل و سایر کلمات به کار رفته در آثار بهائی وجود دارد که در حوصله این تحقیق نیست.

نخست آن که ضمن احترامی که اهل بهاء برای ارباب خرد از هر گروه و دسته ای که باشند قائلند، منشأ خرد در آثار بهائی به صراحت الهی است و تفاوتی آشکار و عمیق با کوزیتوی دکارتی به عنوان عقل فاعل خود شناساگر دارد. همچنین است فاصله آن با نظرات انسان‌گرایانه‌ای که سعی در جدا کردن مفهوم عقل از متافیزیک دارند و انسان را در کانون هستی عقل و شناسایی قرار می‌دهند. اما منتسب دانستن معنای عقل به عقل کلی الهی سبیل طلب را بر وجه اهل تحقیق مسدود و هر اندیشیدنی در مفهوم کلمه عقل در آیین بهائی را مردود خواهد کرد. مطابق آن چه در باره مراتب وجود در مفاوضات آمده است، مرتبه مادون مافوق را ادراک نمی‌کند. بنابراین این با تصویر عقل در «رساله مدنیه» به عنوان عقل کلی الهی، راه اندیشه در راهیابی به منشأ خرد مسدود می‌شود. عقل باید در وضعیت اولیه رنگی انسانی بیاید تا قابل ادراک و کاربرد در امور انسانی شود.

دوم آن که تفکیک عقل از عدل در «رساله مدنیه» و نصوصی که پیش از این بدانها اشاره رفت نشان می‌دهد که عقل و عدل به تنهایی در پیشبرد سامان امور و منفعت جمهور اگر چه لازم اما نایسند اند. اهمیت این نکته کم نیست، چرا که آشکار می‌سازد همواره توازی میان عقل و عدل در مدینه یا اجتماع لازم است و نابسامانی امور مدینه ناشی از بر هم خوردن این توازن است. اگر عقل به معنای عقل کلی الهی در نظر گرفته شود با نابسندگی عقل در این مفهوم ناسازگار می‌شود.

سوم «رساله مدنیه» آشکار می‌سازد که پیشرفتهای جوامع بشری آثار و نتایج ظهور عقل به عنوان «موهبت عظمی» و «لطیفه ربانی» در «هر عصر و قرنی» جلوه و شکلی بدیع یافته است. پیش از این نیز بحث شده بود که ویژگی زمان-مکانی عقل یا بهتر بگوییم آثار ظهور عقل در «رساله مدنیه» به نحوی بارز و حیرت‌انگیز خود را در قالب کلماتی چون عصر، قرن، بدیعه، جدید، دور، نشان می‌دهد. جالب این جاست که این کلمات مختص فقط دو صفحه ابتدایی رساله است و در تمامی آن مفهوم زمان به نوع اخص و آن چه که نگارنده آن را زمان-مکان خوانده است تا چه حد ویژگی کلیدی در فهم مفهوم عقل در کتاب است. نظریه تکاملی فصلی ادیان که در نیمه دوم رساله بدان اشاره رفته است این ویژگی زمانی را در ادیان و در عقل به شکلی بارزتر به نمایش می‌گذارد.

«رساله مدنیه» کتابی فلسفی نیست و روش آن نیز شرح اصطلاحات فلسفی و مشکلات ناشی از ابهامات به وجود آمده در واژگان و مفاهیم ناشی از آن، به ویژه عقل، نیست. در این تحقیق نیز بحث از عقل هست، اما اگر مختصری در این باره آمده است تنها برای تهیه مقدمات لازم برای پیشبرد بحث است، چرا که از دید نگارنده بحث از مبنا و مبدأ عقل و اقسام آن نه از یک تن ساخته است و نه در حال حاضر مقدمات نظری آن آماده

است. آن چه که این تحقیق در حد توان به دنبال آن است اهمیت عقل و شرایط تحقق عقل در عالم امکان و در وضعیت اولیه است.

ث- در وضعیت اولیه مقاومتی بسیار شدید یا نوعی اینرسی در برابر حرکت و تغییر و ناگزیر در برابر عقل موجود است. در وضعیت اولیه از نوع خاورمیانه ای ویژگی اصلی این مقاومت دینی-قومی و انکار هویت دیگری یا به رسمیت نشناختن هویت اوست. بخش بزرگی از کتاب به شرح این مخالفتها و استدلالهای قابل قبول در جوامع اسلامی بر مبنای قرآن و احادیث پرداخته است. این جاست که شاهکار کتاب «رساله مدنیه» در دو بُعد لابه‌لای زبان و متن اثر خود را به نحو بارزی آشکار می‌شود و آن را از آثار هم‌دوره خود متمایز می‌سازد:

(۱) اصل اقتباس در رساله که لزوم یادگیری از «دیگران» را متذکر می‌شود صرفاً به اقتباس صرف تأکید نمی‌کند. ساکنین وضعیت اولیه را به شناسایی دیگری و به رسمیت شناختن او به عنوان هویتی متفاوت از خود فرا می‌خواند و آن را پیش‌نیاز بسامان ساختن بحران موجود در آن وضعیت می‌شناسد.

از بعد تاریخی در خاورمیانه قدرتهای مسلط منطقه، یعنی عثمانی و ایران، بسیار پیش‌تر از زمان نگارش «رساله مدنیه» در ۱۸۷۵ میلادی به اقتباس از غربیان روی آورده بودند. این دو قدرت، زمانی به اصلاحات و اقتباس روی آوردند که در میدان نبرد بازی را به قدرتهای غربی و اروپایی واگذار کرده بودند و اقتباس از فنون اروپایی به ویژه در بُعد نظامی بعد از کش و قوسهای فراوان و مخالفتهای بسیار شدید به امری پذیرفته شده در این دو امپراتوری در حال احتضار تبدیل شد. عثمانیها پس از شکستهای منجر به قرارداد کارلوویتز در ۱۶۹۹ میلادی، پاساروویتز در ۱۷۱۸ میلادی و بدتر از همه کوچک قینارچه در ۱۷۷۴ اهمیت برتری فنون اروپایی در میدان نبرد را آموخته بودند. پس از این شکستها بود که از فقها درخواست شد استخدام مشاورین و معلمینی از کفار فرنگی را بپذیرند، و نیز در جنگ با کفار مسیحی به طور رسمی با کافران مسیحی دیگری متحد شوند.^{۳۵} ایرانیان به سبب ناآشنایی بیشتر با تغییر مناسبات جهانی و دوری بیشتر از کانون این تغییرات، این درسها را دیرتر، در ابتدای قرن نوزدهم و در شکستهای خفت‌بار منتهی به عهدنامه گلستان و ترکمنچای و به نحوی دردناکتر آموختند. اما نکته این جاست که حتی همین اصلاحات برون‌زا که عامل خارجی و تهاجم نظامی عامل آغازین آنها در ایران و عثمانی بود هم باعث نشد که مسأله لزوم اصلاحات و اقتباس از غرب به

^{۳۵} برنارد لوبیس، «مشکل از کجا آغاز شد؟ - تأثیر غرب و واکنش خاورمیانه»، ترجمه شهریار خواجهان، نشر اختران، چاپ اول، ۱۳۸۴.

امری فراگیر و گفتمانی عمومی در جوامع مورد بحث منجر شود و سؤال این جاست که چرا در دو قطب سنی و شیعی دنیای اسلام چنین اتفاقی نیفتاد؟ در رساله به رسمیت شناختن دیگری، به معنای گروهی یا وضعیتی دیگر خارج از حیطه افکار دینی-قومی ساکنان وضعیت اولیه، مقدمه شناخت خود و یادگیری است. آن جا که حضرتش علم و فضل را اول خصوصیت شخص عالم در حدیث منقول از بحار الانوار علامه مجلسی درباره خصوصیات عالم می‌شناسند از خصوصیات او: "اطلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعه عصریه و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول"^{۳۶} را بر می‌شمارند. چنین نکته ای، آن هم درست در جایی که به وصف عالمی پرداخته اند که قرار است خصوصیات لازم برای التفات به "احتیاجات حالیه" و نظارت بر "مقتضیات زمانیه" ایران و در عمل تدبیر در سامان کشور را داشته باشد، حایز اهمیت است. بنابر این اقتباس از صیرف نوعی نیاز فوری برای رفع احتیاجات ضروریه در می‌گذرد و به نوعی تلاش ضروری برای شناخت محیط اطراف و هویت دیگران، که ممکن است کافر یا بیگانه باشند، در جهت شناخت خود و مدینه خود استعلا می‌یابد.

همان گونه که ما برای تشخیص وسیله ای مثلاً یک میز از طریق بینایی خود باید میز را در کنار سایر وسایل و اجزای یک اتاق با رنگها و اشکال و خطوط جداکننده میز از سایر اجزا ببینیم تا آن را بشناسیم، شناختن محیط بیرون از وضعیت اولیه ای - که قبلاً آن را در رساله فرض کرده ایم - پیش‌نیاز شناخت خود این وضعیت اولیه است. برعکس، نزدیک کردن چشمانمان به میز امکان دیدن درست میز را آن گونه که هست از ما می‌گیرد.

این شناخت به دو شکل ممکن است: اول شناخت گذشته آن جا که حضرتش اهل ایران در کتاب به سیری در تواریخ گذشته خود فرا می‌خوانند مقایسه ای میان وضعیت اولیه و حال، با گذشته ای با شکوه و وضعیتی مثالی انجام می‌شود. اگرچه ساکنان وضعیت اولیه نوادگان و اخلاف همان گذشتگان هستند اما با آن اسلاف متفاوتند و لازم است به دلایل عقب‌ماندگی خود در مقایسه با آن وضعیت بیندیشند. دوم آن که به نوعی دیگر از شناخت در زمان حال در جهت شناختن هویت دیگران اشاره شده است، حتی اگر کافر باشند. نفس این اقتباس، به نص کتاب آن جا که به حدیث معروف «اطلبوا العلم و لو

^{۳۶} «رساله مدنیه»، چاپ چهارم، صص ۴۲ و ۴۳.

بالصین»^{۳۷} اشاره رفته، جایز است. بنابر این در رساله در سیری تکاملی ابتدا عقل وضعیت اولیه را به شناخت از خود و گذشته خود و سپس دیگری و دیگران می‌خواند. این نگرش به اصل اقتباس موجب پیدایش نتایجی می‌شود که از آن جمله می‌توان به اصل تساهل و رواداری و دوم نوعی تواضع فرهنگی اشاره کرد، چرا که بدون به رسمیت شناختن دیگری و احترام به عقاید او نمی‌توان از او آموخت و هنگامی که آموختیم لزوماً خود را برترین، اولین یا آخرین در هر حیطه تصور نخواهیم کرد. تساهل چیزی فراتر از تحمل هویت دیگری است. موضوع رواداری مخالفان عاملی هستند که رواداری می‌کند و از این نظر تساهل محملی برای رسیدن به آزادی است. تساهل را به گونه‌های متفاوت تقسیم کرده اند:^{۳۸}

- ۱- تساهل عقیدتی: یعنی رواداشتن وجود یا بیان عقایدی مخالف با گروه روادارنده.
- ۲- تساهل سازمانی: شناسایی حق گرد هم آبی صاحبان عقاید مخالف با گروه روادارنده.
- ۳- تساهل هویتی: رواداری نسبت به ویژگیهای غیر اختیار و غیر انتخابی افراد مانند ملیت، جنس، نژاد و طبقه است.
- ۴- تساهل رفتاری: رواداری در برابر شیوه‌های لباس پوشیدن یا رفتار اجتماعی است.

تساهل، به ویژه از نوع عقیدتی، در «رساله مدنیه» و به دنبال آن در «رساله سیاسی» و «مقاله شخصی سیاح» پیش‌شرط ثبات و توازن و حفظ تمامیت مدینه یا وضعیت اولیه است، و نقض آن، چنانچه در «رساله سیاسی» بدان اشاره رفته است، ثبات و وحدت سیاسی و اجتماعی جامعه را در معرض مخاطرات بسیار بزرگ قرار می‌دهد. بی دلیل نیست که در نیمه دوم کتاب زمانی که در توضیح سیر ادیان به دوران حضرت مسیح می‌پردازند، به فقراتی از انجیل متی اشاره می‌فرمایند که در توضیح خشونت‌پرهیزی و ترویج مداراست:

^{۳۷} حدیث به نقل از «احیاء علوم الدین» امام محمد غزالی، کتاب العلم، الباب الأول في القول في فضيلة العلم. نقل منبع برگرفته از ترجمه عربی کتاب «رساله مدنیه»: الرسالة المدنیة ترجمة بهیة فرج الله کیولیک، منشورات دار النشر البهائیة فی البرازیل، ۱۹۸۶.

^{۳۸} حسین بشیریه، «عقل در سیاست سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی»، نشر نگاه معاصر، چاپ سوم، ۱۳۸۶، صص ۶۵-۷۶.

"در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید که ترجمه‌اش این است: در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل ننمائید. اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچه ای زند طرف ایسر را برگردان."^{۳۹}

بنابر آن چه که گفته شد شرط تحقق عقل در «رساله مدنیه» به رسمیت شناختن هویت «دیگری»، «رواداری» و «خسونت‌پرهیزی» است. به باور نگارنده سه موردی که ذکر شد نه به عنوان عوامل بیرون‌زا و مصلحتی، بلکه به عنوان فضایی که باید به واسطه تعلیم و تربیت در قلب و اذهان اهالی وضعیت اولیه جای گیرند، در «رساله مدنیه» دیده شده اند.

بر این اساس موضوع ملیت می‌تواند به پدیده جالبی برای تحقیق در «رساله مدنیه» به طور خاص و دیانت بهائی تبدیل شود، چرا که عطف به تمامی آن چه که تا این جا آمد، ملیت در رساله می‌تواند نه بر مبانی صرف تمایزات عقیدتی، قومی و نظایر آن و به طور عام برتری‌طلبی و مفهوم «ما در برابر آنها»، بلکه به مثابه نوعی فرهنگ همزیستی کنترل‌شده و ابزاری پسندیده و بسیار کارآمد در ایجاد وحدت و سیر از پراکندگی به سوی اجتماع دیده شود. در این دیدگاه ملیت نه ابزاری برای سرکوب و اختناق یا انکار هویت اقلیتها، بلکه به معنای دیدن آنها به معنای اجزایی ضروری و به رسمیت شناخته شده در چارچوبی بزرگتر و چند وجهی به معنای ملت است. البته ادامه این بحث خود موضوع تحقیقی جداگانه و مفصل است و از حوصله این تحقیق خارج است.

ب- شناخت ماهیت عقیدتی مقاومت در برابر تغییر بدون هر گونه اجمال و پرده‌پوشی نکته مهم دیگری است که در کتاب بدان اشاره رفته است. ماهیت تغییرات در «وضعیت خاورمیانه ای» که به نوعی معتاد وضعیت موجود و حفظ آن است شناخت مخالفان تغییرات را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. از آن جا که محققان فرزانه ای چون دکتر نادر سعیدی و دکتر مینا یزدانی در نوشته‌های خود به این مسأله و تقسیم‌بندی رساله از نظر مخالفین اصلاحات پرداخته اند از ذکر تفصیلی این بحث خودداری می‌شود. اما از زاویه ای دیگر بدان پرداخته می‌شود. اگر این بیان در «رساله مدنیه» را که در میانه توضیح در باره شرایط عالم از آن صحبت می‌نمایند در نظر بگیریم که علمای هوشمند و دانایان خردمند را نصیحت می‌فرماید:

"زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصور نموده‌اند که نفسی که موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب و شرائع الهیه و مظهر خشیه الله است باید معطل و معوق بماند و ببطالت و بطائت ایام بگذراند تا از نفوسی عندالله محسوب گردد که از دنیا و مافیها گذشته دل بعالم اخروی بسته‌اند و از خلق بعید شده بحق تقرب جستند."

^{۳۹} «رساله مدنیه»، چاپ چهارم، ص ۹۶.

نکته ای بر اهمیت روشن خواهد شد: تحقق عقل در وضعیت اولیه، تغییر افکار عمومی و مرکوز شدن آن در نقطه اعتدال آن چنان که حضرت عبدالبهاء در رساله از آن سخن رانده اند منوط به تغییری بنیادین در نگرش اهالی وضعیت خاورمیانه ای به مقوله قیامت و رستخیز است. تا پیش از ظهور دیانت بهائی اکثریت اهل ادیان قیامت را به معنای پایان تاریخ در نظر می‌گرفتند، هر چند کسانی نیز پیدا می‌شدند که ثمرات تفکراتشان با خوانش رسمی اهل ادیان تفاوت داشت، کسانی چون فیلسوف شهید و شهیر شهاب‌الدین سهروردی که معتقد به امتداد فیض الهی و تداوم نبوت بود و نیز چنین عقیده داشت که تفسیر دین، شأن کسی جز مقام نبوت نیست و با این دو اعتقاد مرجعیت علماء را به چالش کشید و البته بهای آن را با جان خویش پرداخت.^{۴۰}

نظریه امتداد فیض الهی که هیچ ظهوری در ادیان را پایان ظهورات الهی فرض نمی‌کند و هر یک را آغازی برای یک دوره جدید معرفی می‌نماید در کتبی چون «ایقان» حضرت بهاء‌الله به خوبی معرفی شده است. قیامت، ظهور پیامبر یا همان مظهر امر جدید فرض می‌شود که به معانی قمیصی تازه می‌پوشاند. نتیجه چنین نگاهی پیدایش دیدگاهی پویا و تکاملی در سیر ادیان می‌باشد که مستلزم در نظر نگرفتن پایان برای تاریخ و در نتیجه خطی فرض نکردن تاریخ است. درباره این نظریه پیشتر از این دکتر نادر سعیدی ذیل مبحث ارکان تاریخ‌مند دین و ایمان در کتاب ارزشمند «کلمه‌الله و تمدن» سخن رانده، آن را نظریه «ظهور متکامل» نامیده اند.^{۴۱}

اما آمدن این نظریه، هر چند به طور تلویحی و نه کاملاً آشکار در «رساله مدنیه»، پرسشی مهم را مطرح می‌کند: چرا در جایی که از تمدن و اصلاحات و نیز عقل و عدل و توازن آن صحبت فرموده اند، پس از آن به بررسی اجمالی تاریخ ادیان و چرخه آن پرداخته اند؟^{۴۲} پاسخ به این سؤال نیازمند تحقیقاتی بیشتر از جانب اهل خرد است. اما آن چه در این جا مختصراً به آن خواهیم پرداخت آن است که «نظریه ظهور متکامل» یا «تکامل فصلی ادیان» آن گونه که پس از این خواهیم نامید به مثابه توضیحی برای توازن

^{۴۰} فریدالدین رادمهر، «باور خردمندان: شرح و ترجمه و مقدمه ای بر اعتقادالحکماء از سهروردی، فریدالدین رادمهر، نشر فرزانه، چاپ اول، ۱۳۸۴.

^{۴۱} دکتر نادر سعیدی، «کلمه‌الله و تمدن: روح، تاریخ و نظم در آثار حضرت بهاء‌الله»، انتشارات دانشگاه مریند، ترجمه فارسی ۱۵۹ ب.

^{۴۲} «رساله مدنیه»، چاپ چهارم، ص ۶۹: «اخلاق حسنه عندالله و عند مقربین درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح‌ترین امور لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد». این بیان و بیان قبلی پیش از آن در رساله که نشان از نابسندگی عقل و اخلاق و نوعی توازن در میان این دو دارد به باور نگارنده نقطه عطف کتاب است و کتاب را میتوان به دو نیمه نخستین، یعنی عقل، و پس از آن در نیمه دوم عدل، تقسیم کرد، هر چند که در هر دو نیمه به اهمیت عامل دیگر و در تمامی کتاب به اهمیت اخلاق و نیت در پیشبرد اهداف اجتماعی تاکید رفته است.

میان عقل و عدل و چرایی آن است. در چاپ چهارم رساله، آن جا که از صفحه ۸۸ در باره اهمیت اتحاد و اتفاق و قوه «دیانت حقیقه الهیه» سخن به میان است، تاریخ ادیان در مقابل با اندیشه حکیم نادانی چون ولتر به کار می‌رود که به استناد متون انجیل و تورات، ادیان را یکی از موانع اصلی در پیشبرد روشنگری و خردگرایی می‌پنداشت.

در «رساله مدینه» در بخش تاریخ ادیان ابراهیمی به گردش فصول در تاریخ ادیان اشاره نرفته است. اما پس از آن در اواخر کتاب وقتی صحبت از «نسایم ربیع حقیقی» می‌رود بوی بهار و تجدید زندگانی ادیان، مشام جان خوانندگان خردمند را پر می‌کند. بنابر این از این نظریه به نظریه تکامل فصلی ادیان یاد شد. نگاه نوین دیانت بهائی در تاریخ ادیان همان گونه که ظهور ادیان را همچون بهار نقطه آغاز رستاخیزی در احوال فردی و اجتماعی آدمیان می‌داند، به پایان آنها و فرا رسیدن زمستان ادیان در هر دوره ای نیز معتقد است. نتایج انقلابی چنین نظریه ای خارج از حد تصور و بیرون از شمار خواهد بود.

نخست: آن که پیشتر از این وقتی درباره تحقق عقل در مدینه و اهمیت تغییر در نگاه معادشناسانه اهل مدینه سخن رفت به این مطلب اشاره شد که اهل ادیان تا زمانی که در انتظاری آخرالزمانی در انتظار ظهور قیامت و نابودی زمین و آسمان این بنشینند، اهمیتی بسیار برای آن جهان و به مراتب اهمیتی کمتر برای این جهان و زندگی این جهانی قایل خواهند شد. در نگاه نظریه تکامل فصلی ادیان ظهور هر دیانت با ایجاد نوعی خودباوری آنها را برای پیشرفت و حرکت توانمند می‌سازد و در عین حال با ایجاد وحدت میان قبایل و گروه‌های پراکنده و متعارض امکان برقراری وحدت را در ابعادی به وسعت امپراتوری عباسی و حکومت‌های اسلامی پیش و پس از آن ایجاد می‌نماید.

دوم: آن که مؤخر بر تاریخ‌مندی ادیان و تقسیم آنان به دوره‌های مختلفی است که در یک چرخه صعودی-نزولی قرار می‌گیرند. بنابر این ادیان از حیث نتیجه اجتماعی به دیانت حقیقی یا «دیانت یک» و دیانت به عنوان ثمره توهمات رؤساء و علمای ادیان به عنوان «دیانت دو» تقسیم می‌شود. نتیجه دیانت حقیقی محبت، الفت و ایجاد اتحاد و خاصیت آن جاذبه و پیدایش فصول ثمربخش ادیان است. و نتیجه دیانت دو «ساقط التَّیجِه» کردن دیانت، ایجاد دافعه و آزار و اذیت مخالفین و پیدایش فصول پاییز و زمستان ادیان تا ظهور دیانتی دیگر و بهار بعدی است. چنین دیدگاهی ادیان را به صورت گسسته و خطی نمی‌بیند و البته ایجاد سیری به این شکل نیازمند پذیرفتن نتیجه سوم نیز هست.

سوم: هر دین دوره مفید تاثیرگذاری مشخصی بر روی مدینه و وضعیت اولیه دارد و پس از مدتی به دلایلی چون «سوء استعمال»، افتادن زمام امور در دست رؤسای دینی ناآگاه و طالب منافع شخصی و نیز وحدت رؤسای دینی و سیاسی بر سر اعمال قدرت بر توده‌های

مردم - نظیر آن چه که در سده‌های میانه در اروپا اتفاق افتاد - نیروی وحدت‌بخش خود را از دست خواهد داد و به تعبیری به پایان عمر خود خواهد رسید - قایل شدن به چنین نظری - اگر ارزیابی این قلم درست باشد - نتیجه‌اش محدود کردن اثر و کارایی ادیان به حدود انسان و زمان و مکان است. اگر چنین نباشد لاجرم ادیان باید به صورتی پایان‌ناپذیر و خطی یا نهایتاً در یک قوس صعودی امتداد یابند.

بنابر موارد فوق می‌توان دلیلی از تغییر وضعیت ادیان در زمان به دست داد و آن بر هم خوردن تدریجی موازنه میان عقل و عدل و تحریف و تصرف مفهوم آنها در دست صاحبان قدرت و دیانت است.

دیانت مهم‌ترین قوه در ایجاد محبت و اتحاد در درون مدینه است، اما تنها عامل و دلیل کارایی مدینه نیست. به همین دلیل ادیان هم قابل سوء استعمال هستند و باید نابسندگیهای غیر ذاتیشان را که ناشی از گذر زمان و ضعفهای انسانی است به واسطه عقل متوازن کرد. همچنین است وضعیت عقل که نابسندگیهایش را بدون اتکای به اخلاق ملهم از دیانت نمی‌توان نادیده انگاشت. نقطه توازن دیانت، عقل و نقطه تعامل دیانت و عقل نه فقط در قلوب و افکار افراد، بلکه در ساحت اجتماع و فضای مدینه است. در طول تاریخ ادیان این پتانسیل را داشته اند که تمدن بیافرینند و «مضاددت آراء» را به اتفاق در امور عظیمه مبدل کنند. بدون ادیان مفهوم مدینه در «رساله مدینه» جسمی است بدون جان و صورتی است عاری از حُسن. اما همچنین میل فروخته‌ای در کثیری از مؤمنین تمامی ادیان هست که خود را پیرو دیانت حقه و فرقه ناجیه و مابقی را اهل کفر یا چیزی شبیه به آن بدانند و نتایج اجتماعی باور عمومی در جوامعی که عمده مردم چنین بیندیشند البته وحدت در کثرت و تمدن حقیقی مد نظر «رساله مدینه» نیست. نقطه اعتدال ادیان اگر عقل باشد باید بیشتر در مقام و آثار عقل در رساله و سایر آثار بهائی تدبر کرد و شرایط تحقق آن در مدینه را که به رسمیت شناختن دیگران، تساهل و تسامح، تواضع و اقتباس دستاوردهای فکری و فرهنگی در عین خودباوری و از میان نرفتن هویت است، محقق ساخت.

دیانت اگر آن چنان باشد که در رساله فرموده اند باید بتواند در رفتار اجتماعی افراد تحول بیافریند. نقطه اثبات چنین نظری نه در ساحت نظر بلکه در قالب عمل و در جوامعی به اثبات خواهد رسید که در آنها مؤمنینی که در مدینه - به عنوان یک وضعیت اولیه - در اکثریت یا تعداد قابل توجه قرار دارند، منافع عمومی را نه از ترس نظارت قانون و یا به نیت خوب انگاشته شدن در چشم غیر مؤمنین، بر منافع شخصی ترجیح دهند. با مخالفین خود در عین حفظ هویت و بدون ترس و مجامله از مخالفت منطقی و حفظ تمایزات به حسن سلوک و محبت رفتار کنند، آن چه دارند بنمایند و اگر مقبول نیفتاد متعرض افراد و

آرائشان نشوند. ایمان را منحصر به دانسته‌های خویش و معدودی از نصوص بنا نکنند و همواره آماده یادگیری و انتقاد باشند.

چنین تغییری در افکار و آراء عمومی علاوه بر زمان و توسیع دایره معارف و خرد ورزی، نیاز به ایمان و اعتقادی اخلاقی به رسیدن به هدف و وضعیت جدید دارد. این ایمان نه ناشی از ضرب سیف یا نوعی مصلحت اندیشی ضروری بلکه حاصل تأملی بنیادین در احتیاجات ضروریة مدینه و وضعیت اولیه توسط دانایان و دارای نتایج درازمدت است. در این باره در رساله به واسطه نوع مخاطبان اولیه کتاب، کمتر به صورت مستقیم توضیح داده شده است. اما این ایمان و اعتقاد اخلاقی که در کتاب خود را با نام «نیت» نشان می‌دهد در جای‌جای کتاب تکرار می‌شود. خمیر مایه تمامی اقدامات و حرکات موفق در وضعیت اولیه نیت است. برخی ممکن است نیت را چیزی نانسجیدنی یا مفهومی مبهم و غیر کمی در نظر بگیرند. معیار رساله در سنجش نیت، حرکت پایدار به سمت بهبود وضعیت اولیه و در یک کلام موفقیت پایدار اقدامات است و بی آن، اختلال امور و بدتر شدن وضعیت مدینه: "اگر بنیت خالصه موقّ شوند البتّه نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و الاّ البتّه مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود."

تمدن اخلاقی مورد نظر حضرت عبدالبهاء، علاوه بر تمسک به عقل، به نیت خالص و اخلاق نیازمند است. بنابر این به باور این قلم اگر از دید کتاب بخواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که: چرا به رغم حدود دو قرن تلاش برای اصلاحات در خاورمیانه و وضعیت خاورمیانه ای به طور خاص به تحوّل پایدار در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی نرسیده ایم؟؛ بخشی از جواب مسلماً به نیت و اخلاقیات مدعیان اصلاحات یا تغییرات مرتبط می‌شود. وضعیت ملکم خان به عنوان پدر روشنفکری ایران به طور خاص به عنوان شاهدی بر این مدعا در کتاب خواندنی «رستاخیز پنهان» سخت جلوهرگر می‌شود. ملکم با داشتن بسیاری از شرایط قبلی این تحقیق که ذکر آنها رفت، یعنی آشنایی با زبانهای خارجی و تحصیل در غرب، ذهن هشیار و هوش سرشار، توان سازماندهی و قوه ابتکار مثال‌زدنی‌اش به طرز شگفت‌انگیز و دردآور به چیزی تبدیل شد که به ویژه در کتابهای اولیه‌اش سخت از آن دوری می‌جست.^{۴۳} ماجرای کلاهبرداری او در امتیاز لاتاری و متعاقب آن راه انداختن روزنامه «قانون» و پریشان‌گویی‌هایش در شماره‌های مختلف آن صرفاً وسیله ای بود برای گرفتن انتقام از ناصرالدین شاه و مخالفینش و بازگرداندن آب رفته از جوی و به دست آوردن سیمت و مال و منالی، در خور شأن و مقامی که از آن خود می‌پنداشت. ملکم آن گونه که در کتاب «رستاخیز پنهان» با دقت و

^{۴۳} تورج امینی، «رستاخیز پنهان - جلد اول: میرزا ملکم خان؛ میرزا آقا خان کرمانی»

زحمتی مثال‌زدنی از نوشته‌های خودش به تصویر در آمده است نمادی است از پویاشگری خلاق اما بی اخلاق و مذبذب در رفتار سیاسی و اجتماعی. مسلماً نیت یکی از درونی‌ترین و غیر قابل کشف‌ترین مفاهیم «رساله مدینه» است، اما مقام و موقعیت ممتاز آن در «رساله مدینه» به آن جایگاهی بس پر اهمیت در وضعیت اولیه می‌بخشد. ارتباط نیت با نظریه تکاملی ادیان به طرز بارز این نکته را روشن می‌سازد که بدون نیت یا همان اراده اخلاقی لازم در اهالی و به خصوص عقلای مدینه، ساکنان آن از دستیابی به آسایش، به ویژه صلح پایدار، محروم خواهند ماند، هر چند که به آسایش ظاهری و صوری دست پیدا کنند، چرا که لازمه دستیابی به چنین هدفی خارج از توانایی صرف عقل انسانی در جوامعی صرفاً خودخواه و طالب منافع خویش است. و از این جاست که موضوع عدل به عنوان مکمل و مُعَدِّلِ عقل در نیمه دوم کتاب به خصوص چهره می‌گشاید. این تحقیق را مجالی برای صحبت در عدل و ویژگیهای آن نیست. به همین قدر می‌توان اکتفا کرد که عدالت در «رساله مدینه» مفهومی غیر دینی نیست. درست است که عدل عمومی و در فضای مدینه به صورتی غیر انحصاری برای تمامی انسانها است، اما تحقق آن بدون ساز و کارهایی که دیانت در سطحی اجتماعی پایه گذار آنهاست به طور کامل ممکن نیست. اما پر واضح است که بدون تشریح عدل، مفهوم و نتایج آن در عرصه اجتماعی تدوین نظریه ای سیاسی برای محققین آینده بهائی کاری ناممکن خواهد بود.

به طور خلاصه این تحقیق بر اساس سه فرض اصلی شکل گرفت: فرض نخست آن که بنیاد اندیشه سیاسی بهائی - اگر بتوانیم آن را این گونه بخوانیم - بر مبنای دو مفهوم عقل و عدل بنیاد شده است، که بر مبنای شواهدی از آثار این کتاب مُبَدَع آن نیست و ریشه در آثار حضرت بهاءالله دارد. کتاب را بر این مبنای دو نیمه عقل و عدل تقسیم شد، هر چند که این تقسیم خالی از خلل و اشکال نیست. از آن جا که تشریح عقل را بر مبنای اثرات و شرایط تحقق آن نه بر مبنای معنا و طبقه بندی آن انجام شد ناگزیر فرض اساسی دومی پیش آمد که به فرض پیش شرط تحقق عقل در اندیشه بهائی است. هر وضعیت اجتماعی به معنای اجتماعی از نفوس انسانی که از یک روستا تا تمامی جهان می‌تواند وسعت بیاید به عنوان واحدی فرضی به نام وضعیت اولیه یا مدینه نامیده شد. همچنین این مطلب فرض شد که وضعیت اولیه می‌تواند انواع مختلفی داشته باشد و صرفاً به یک شکل نیست. از میان این مدینه یا وضعیتها، وضعیت اولیه خاورمیانه ای - نه به صرف وجودش در خاورمیانه بلکه به خاطر ذات بیگانه‌هراس و دیگر سنتیز در باور کثیری از اهالی خاورمیانه - به این شکل خوانده شد. اهالی این وضعیت اولیه در جهل از محیط اطراف در «برده‌ای از بی‌خبری» تصور شدند. عقل به عنوان عطیه ای الهی فرض شد

که بالقوه در وضعیت اولیه موجود است. اندیشه در نابسامانی و بحران مدینه سبب حرکت عقل در این وضعیت می‌گردد و وضعیت قدیم را به مدد حرکت عقل و اندیشه آن در مقتضیات و نیازمندیهای مدینه به مرحله یا وضعیت جدیدی رهنمون می‌کند. لازمه این پویش، آگاهی زمان-مکانی اهالی مدینه از گذشته خود و مقایسه وضعیت حال خود با سایر مدینه‌ها و طریقه آن ترویج آموزش عمومی به عنوان وسیله ای برای آگاهی، نه برای پراکندن تخم جهل و دشمنی و قدرت‌سالاری در افکار عمومی است. در این میان نوعی ضد حرکت یا مخالفت پدید خواهد آمد که در هر وضعیت اولیه ای قابل پیش‌بینی است، اما در وضعیت خاورمیانه ای چنین مخالفتی به اشد وجه و در بالاترین سطوح قدرت سیاسی و دینی و با اتکاء به تمامی لوازم قدرت و با خشونت تمام صورت می‌گیرد. لازمه تغییر در این مخالفت تغییر دید عمومی نسبت به فرجام مدینه و تغییر و اتحاد آرای عمومی درباره مفهوم منافع جمهور است. غلبه بر چنین مخالفتی در وضعیت خاور میانه ای جز از طریق به رسمیت شناختن هویت دیگری و تغییر نگاه دینی جمهور اهالی وضعیت اولیه به مقولات اساسی دینی، به ویژه مفهوم رستاخیز، ممکن نیست. امتناع تفکر نتیجه امتناع از دیگرپذیری و عدم به رسمیت شناختن اهمیت وجود دیگری و احترام به عقاید اوست.

این جاست که اهمیت فرض سوم برای تکمیل فرض دوم آشکار می‌شود. فرضیه تکامل فصلی ادیان که هر دیانتی را آغاز رستاخیز و تحولی در مفهوم و بنیادهای اخلاقی و دینی اجتماع می‌داند رستگاری را تنها در این جهان یا آن جهان تعریف نمی‌کند. بنابر این مؤمنین را به پویش و تفکر در بهبود مقتضیات خود و اجتماع خود دعوت می‌کند. در این شرایط امتناع در وضعیت اولیه از نوع خاورمیانه ای به امکان و سکون به حرکت تبدیل می‌شود. لازمه غلبه بر پرده جهالت در وضعیت اولیه همراهی عقل و دین است. نه تنها عقل به تنهایی در این مسیر نابسنده است، بلکه تکیه تنها بر دیانت و عدالت نیز با برهم زدن آن توازن اساسی که شرط قوام و استحکام بنیاد مدینه است به پیدایش پاییز و زمستان در ادیان می‌انجامد. عقل به این معنا مفهومی انسانی با ریشه ای الهی است که در شرایط زمان-مکانی مختلف و در مدینه‌های مختلف نتایج و ثمرات متفاوت به بار می‌آورد و این مدینه است که تعیین می‌کند که عقل و دین چگونه باز تعریف شوند و چگونه به کار روند. در این میان نقش انسان و نیت اخلاقی و ملهم از دیانت یا غیر اخلاقی او در تدبیر و سامان مدینه نقشی بس مهم و تعیین کننده خواهد داشت. چنین نقشی نه در فرضیات، بلکه در عالم امکان و در جوامعی که متدینین به اندیشه و معادشناسی جدیدی ممتاز و متمایز هستند بازتاب می‌یابد.

در پایان می‌توان گفت این تحقیق کامل نیست و نگارنده امیدوار است در مراحل بعدی به مقایسه مفهوم عقل در دیانت بهائی با آراء ارسطو و نیز تعریف مفهوم منافع جمهور که در این تحقیق تنها به صورت لفظ بدان اشاره رفت بپردازد و تفاوت‌های آن را به رغم شباهت‌های کلامی اش با آثار معاصرین در ایران و عثمانی و هندوستان به ویژه بازشناسد. در خاتمه، این مقاله پاسخی است به برخی نظرات. کسانی می‌توانند بر برخی جزییات «رساله مدنیه» خرده بگیرند، در منابع تاریخیش ایراد ببینند، زیانش را متکلف و مصنوع بشناسند، بر عدالت کنستانتین و انوشیروان شک کنند و درباره مزاحمت‌های تاریخی ادیان بر سیر آزادی و برابری انسان و در خلاف مسیر تمدن کتابها بنگارند. نگارنده اما در قاطعیت و صراحت کلامش که در تمامی فصول ادیان از بهار تا زمستان ندا می‌کند، کمتر کسی می‌تواند تردید روا دارد:

"ای اهل ایران قلب که ودیعه ربّانیّه است او را از آلایش خودپرستی پاک و مقدّس نموده باکلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمدیّه این ملت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد." ^{۴۴}

"همّت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند. کسالت تاکی و غفلت تا چند؟ از تن‌پروری جز نومیدی دارین نیابید و از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بیفکران و بیخردان جز نکبت و ذلّت نبینید." ^{۴۵}

^{۴۴} «رساله مدنیه»، چاپ چهارم، ص ۱۳۶.

^{۴۵} همان منبع، ص ۱۲۴.

نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

فاطمه زهرا هدایت

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه، اخلاق را در بین نوع انسان به سه گونه فطری، ارثی و اکتسابی دسته‌بندی می‌نمایند. هیکل مبارک استعداد را نیز به دو گونه فطری و اکتسابی تقسیم می‌فرمایند.^۱ و در مورد هر یک، توضیحات و مثالهایی هم ارائه می‌دهند که در جای خود بدان پرداخته خواهد شد. اما با زیارت آن بیانات مبارکه، این سوالات در ذهن ایجاد می‌شود که اهمیت و تأثیر هر یک از این عوامل در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان به چه میزان است؟ تفاوت و اختلاف موجود در انسان از لحاظ ادراک، استعداد، یادگیری، تفکر، عواطف، احساسات و بطور کلی صفات و رفتاری که اجزاء تشکیل‌دهنده شخصیت بحساب می‌آیند،^۲ بیشتر محصول کدام یک از این عوامل است؟ و آیا می‌توان تعیین کرد که یک یا دو عامل از این عوامل، مهم‌تر از دیگری باشد؟

آنچه در این مقال بررسی می‌گردد، نقش و اهمیت هر یک از این عوامل، از نقطه نظر آیین بهائی و نیز دیدگاه‌های اندیشمندان، نظریه‌پردازان و مکاتب مهم علمی و تربیتی می‌باشد.

۱- فطرت

فطرت در لغت به معنی سرشت و طبیعت و صفت طبیعی انسان آمده است.^۳ فطرت، غریزه و طینت انسان است. منتهی شکل تعلیه یافته و متعالی غرایز است؛ چون غرایز، بیشتر در حیوان است و به احتیاجات مادی و جسمانی برمیگردد. اما هر آنچه در نوع انسان بصورت طبیعی و همگانی وجود دارد فطری است مثل ارزشها، اخلاقیات، نیازها، تواناییهای شناختی از قبیل هوش و ... البته میزان هوش ارثی است که محیط نیز می‌تواند آن را تقویت کند، همان طور که سایر عوامل فطری هم تقویت یا تضعیف می‌شوند که در مباحث بعدی، بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

در مورد فطرت و طبیعت انسان، اندیشمندان و نظریه‌پردازان، نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند. جان لاک (John Locke) حکیم انگلیسی، زمینه وجودی انسان را لوح سفید اطلاق می‌کند. لاک انسان را هنگام تولد همچون صفحه بدون نقش و نگار تصور می‌کند که این صفحه فقط پس از تولد به نقوش واقعی منقش می‌گردد. از این رو معتقد است باید این لوح را با کمال احتیاط از تأثیرات ناپسند اجتماع دور داشت.^۴

البته نظرات جان لاک جای بحث دارد، چون زمینه وجودی هر یک از ما هم از لحاظ قیافه و هم از حیث بسیاری از خصائص دیگر دارای طرح و شکل معینی است که از پدر و مادر و اجداد و نیاکان خود به ارث برده‌ایم.^۵

ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) نویسنده مشهور فرانسوی معتقد است که انسان طبعاً خوب خلق شده و تنها تمدن و فرهنگ، او را بسوی اخلاق رذیله می‌کشاند. به همین دلیل وی طرفدار اصل طبیعت بود و رجعت به طبیعت را تبلیغ می‌نمود.^۶

هدف پرورشی روسو وصول به وضع طبیعی و فطری انسان است. به عبارت دیگر نظر تربیتی وی این است که باید استعدادات انسان به وضع طبیعی بدون مانع تمدنی و اجتماعی که به عقیده وی بسیار نامطلوب و حتی زیان‌آور است، پرورش یابد.^۷

البته این ایراد بر نظرات روسو وارد است که مفاهیم خوب و بد که وی در نظرات خودش بیان می‌کند، خود از جمله مفاهیم اجتماعی و تمدنی است.^۸

هربارت (Herbart) حکیم و مربی بزرگ آلمانی، در فطرت انسان، پنج اصل پسندیده را بالقوه موجود فرض می‌کند که عبارتند از میل به آزادی درونی، میل به کمال، میل به خیر، میل به عدالت و میل به انصاف. هربارت می‌گوید هر کس را که این پنج امر فطری رهنما باشد، تربیت‌یافته بشمار می‌آوریم.^۹

بطور کلی فطرت‌گرایی در روانشناسی، تاریخی طولانی دارد. فی المثل بقراط پدر علم پزشکی معتقد بود که خلقیات انسان از تعادل چهار مزاج خون، صفرا، سودا و بلغم تشکیل می‌شود. یا برخی نظریه‌پردازان و روانکاوان، عوامل زیستی را در شخصیت انسان عمدتاً مؤثر می‌دانستند؛ همانند زیگموند فروید (Sigmund Freud) روانشناس و روانکاو معروف اتریشی که معتقد بود مفهوم نهاد که در شکل‌گیری زیربنایی شخصیت اهمیت فراوانی دارد، به خصوصیات سرشتی و نهادی افراد برمی‌گردد.^{۱۰}

اما فطرت از دیدگاه امر مبارک: حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، قوله تعالی:

«قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمی‌شد، چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند.»^{۱۱}

پس بنا به فرموده جمال مبارک، فطرت آدمی از ابتدا پاک است و در این عالم است که ممکن است از فطرت اصلی منحرف شود.

حضرت عبدالبهاء نیز پس از تقسیم‌بندی اخلاق به سه گونه فطری، ارثی و اکتسابی، در توصیف اخلاق فطری چنین می‌فرمایند:

«... اما اخلاق فطری، هرچند فطرت الهیه خیر محض است و لکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است، همه خیر است، اما به حسب درجات خوب و خوشتر است، چنان که جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد، اما ادراک و استعداد و قابلیت در

میان نوع انسان متفاوت است و این واضح است. مثلاً چند طفل از یک خاندان در یک محل، در یک مکتب از یک معلّم تحصیل نمایند و به یک غذا و یک هوا و یک لباس تربیت شوند و یک درس بخوانند، لابد در میان این اطفال، بعضی ماهر در فنون شوند و بعضی متوسط و بعضی پست. پس معلوم شد که در اصل فطرت، تفاوت درجات موجود و تفاوت قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از روی خیر و شرّ است، مجدّد تفاوت درجات است...»^{۱۲}

هیكل مبارک در ادامه می‌فرماید که شاید نفسی بگوید مادام که استعداد و قابلیت نفوس متفاوت است، تفاوت اخلاق هم هست. اما این چنین نیست زیرا استعداد هم فطری است هم اکتسابی. استعداد فطری، کلّ خیر محض است. یعنی در فطرت، شرّ نیست، اما استعداد اکتسابی موجب می‌شود شرّ حاصل گردد. حضرت عبدالبهاء در ادامه، چند مثال می‌زنند که نشان می‌دهد از عدم استفاده صحیح از قوا و صفات انسانی، چگونه شرّ حاصل می‌گردد و اخلاق و صفات انسان تغییر می‌یابد. فی‌المثل هیكل مبارک اشاره می‌فرماید که خدا بر جمیع بشر این قابلیت و استعداد فطری را داده که از شکر و شکر مستفید شوند و از سمّ متضرّر و هلاک گردند. اما انسان شروع می‌کند به استعمال سمّ تا بجائی می‌رسد که هر روز اگر یک درهم افیون نخورد هلاک می‌شود. هیكل مبارک در خصوص صفاتی از قبیل حرص و آز و یا قهر و غضب هم می‌فرماید که اگر در موقع و جای خود صرف شود ممدوح است. برای مثال اگر انسان حرص در تحصیل علوم و معارف و یا رحم و مروّت و عدالت داشته باشد و یا به ظالمان خونخوار قهر و غضب نماید بسیار ممدوح است. حضرت عبدالبهاء در نهایت می‌فرماید که فطرت خیر محض است. اما اگر همین اخلاق فطریه انسان که سرمایه حیاتست در موارد غیرمشروع صرف و استعمال شود، مذموم گردد.^{۱۳}

حضرت عبدالبهاء در خصوص این که در فطرت شرّ نیست و شرّ امر عدمی است و خیر امر وجودی، می‌فرماید که فطرت انسانی و صفات و کمالات ممدوحه انسان خیر محض است و شرّ عدم وجود آنهاست. مثلاً ظلمت و تاریکی، عدم نور است. فقر فقدان غناست. پس خیر امر وجودی است و شرّ امر عدمی.^{۱۴}

بنابر این از بیانات مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء این نتیجه مستفاد می‌گردد که گرچه اخلاق فطری همه خیر است، اما تفاوت درجاتست و همین استعداد و اخلاق فطری می‌تواند از مسیر اصلی منحرف شود و از تفاوت عادت و تربیت، تغییر یابد، همان گونه که بالعکس می‌تواند موجب شکوفایی صفات و قوای فطری شود.

اما آنچه در این مبحث جای تأمل دارد، اینست که آثار بهائی از جمله آثار حضرت عبدالبهاء و بیانات مبارکه‌ای که بدان اشاره شد، عامل مهمّ فطرت انسانی را به دو عامل

وراثت و محیط افزودند و درباره آن تأکید فرمودند. چنان که جناب دکتر داوودی هم اشاره می‌فرمایند که امر بهائی و حضرت عبدالبهاء با تأکید بر عامل فطرت که خاص انسان است، تلاش نموده‌اند که از بازگشت انسان به طبیعت آن گونه که طبیعیون قائل هستند مانع شوند و اصالت انسان که به اراده الهی روح انسانی بر او تعلق گرفته و فطرت انسانی یافته است، محفوظ ماند.^{۱۵}

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که قسمی از طبیعیون برآنند که تفاوت بشر و برتری و پستی آنها در اصل خلقت است، یعنی از مقتضای عالم طبیعت است، قسمی دیگر از فلاسفه و قدماء برآنند که تفاوت بین بشر از تربیت است. هیکل مبارک در ادامه می‌فرمایند که انبیاء برآنند که در اصل فطرت، نفوس بشر مختلف هستند.^{۱۶} مقصود از ذکر این بیان مبارک در اینجا، اشاره به اهمیت اصل فطرت انسانی است که در امر مبارک بدان تأکید فراوان شده، و آلا مرکز میثاق در ادامه بیان مبارک به تأثیر عوامل دیگر از جمله تربیت اشاره می‌فرمایند که در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت.

۲- وراثت

مقدمتاً باید اشاره کرد که برخی از متخصصین و روان‌شناسان، فطرت و وراثت را یکی می‌گیرند چون معتقدند هر دو با شخص بدنیا می‌آیند، مانند بسیاری از ویژگیهای جسمانی و بیولوژیکی از قبیل رنگ چشم، رنگ پوست، قد و یا تواناییهای شناختی مثل هوش، استعداد و ...

عامل وراثت، همان ژن است که از طریق آن بسیاری از خصائص و قابلیت‌ها از والدین و یا اجداد انسان، به وی منتقل می‌شود. درست است که صفات ژنتیکی که در درون ماست، بخش ذاتی و پایدار درون ماست مثل رنگ چشم، اما با فطرت متفاوت است. چون فطرت در نوع انسان وجود دارد و همگانی است مثل هوش؛ اما میزان آن در افراد می‌تواند ارثی باشد که البته این میزان هم توسط محیط تشدید و تقویت می‌شود؛ و یا صفات ارزشی و اخلاقی که در نوع انسان وجود دارد که وراثت و محیط می‌توانند آنها را تقویت یا تضعیف کنند و بطور کلی آنها را تغییر دهند. پس می‌توان گفت که فطرت عاملی است که در نوع (مثل نوع انسان) به ارث می‌رسد و وراثت عاملی است که از فرد یا افراد به فرد می‌رسد.

در مورد هوش صحبت شد که در نوع انسان وجود دارد. لازم به ذکر است که هوش در حیوانات هم به نحوی وجود دارد. اما هوش عملی است مثل لانه‌سازی پرندگان که امری غریزی و مبتنی بر تجارب گذشتگان است.^{۱۷}

برخی از متخصصین و پژوهشگران، همانطور که گفته شد وراثت و فطرت را در مقابل محیط - که در مبحث بعدی بدان پرداخته می‌شود - یکی می‌گیرند و مسئله وراثت و

محیط را به عبارتی رابطه طبیعت و تربیت می‌دانند. تشخیص و بررسی سهم وراثت و محیط در یک فرد، مسئله‌ای پیچیده و مشکل است، به جهت این که از یک سو آنچه در یک فرد وجود دارد از جهت زیستی و ارثی ترکیبی از ژنهاست و از سوئی دیگر، هر یک از این دو عامل محیط و وراثت جداگانه عمل نمی‌کنند و بصورت ترکیبی از این عوامل عمل می‌کنند. یکی از مهمترین شیوه‌های طرح علمی این مسئله، بررسی گروهی است. یعنی گروه‌هایی از افراد در نظر گرفته می‌شوند و اثرات وراثت و محیط جداگانه در آنها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

در یک سری از تحقیقات، برای این که اثر وراثت را مشخص کنند محیطی تقریباً همسان و برابر فراهم می‌نمایند و قرابت ارثی را بررسی می‌کنند، یعنی افرادی که رابطه خویشاوندی دارند. فی‌المثل از همزادان و دوقلوهای حقیقی (دوقلوهایی که از یک سلول بوجود آمده باشند) شروع کرده، بررسی و پژوهش را ادامه می‌دهند تا به افرادی که هیچگونه رابطه خویشاوندی با یکدیگر ندارند، برسند. ابزار اندازه‌گیری معمولاً ضریب همبستگی است و بازدهی که مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد بازدهی است که از بکار بردن تست هوش (به عنوان یک توانائی کلی) بدست می‌آید. نتایج مطالعات در این تحقیقات نشان داده است که بین افزایش نسبت خویشاوندی و افزایش ضریب هوشی، همبستگی بالائی وجود دارد. بخصوص در مورد همزادان یا دوقلوهای همسان، ضریب همبستگی، بیشتر بوده است. این واقعیت نشان می‌دهد که در این شباهت‌ها و میزان همبستگی بالا وراثت سهم مهمی دارد.^{۱۸}

تحقیقات و پژوهش‌های زیادی هم در مورد تشابه هوش کلی والدین و فرزندان آنها انجام گرفته است. در اکثر این تحقیقات، بین ضریب هوشی والدین و ضریب هوشی فرزندان آنها، همبستگی بالایی نشان داده شده است. وجود تشابه زیاد، روان‌شناسان را وادار کرده است تا هوش را جزء صفاتی بحساب آورند که بیشتر از سایر صفات به ارث می‌رسد. در مورد برخی از استعدادها (به عنوان یک توانایی خاص) مثل استعداد موسیقی، بعضی از تحقیقات، جواز ارثی بودن آنها را می‌دهد،^{۱۹} اما این نکته جای بحث بیشتری دارد که در مبحث تأثیر عوامل محیطی، بیشتر بدان پرداخته می‌شود. از طرف دیگر تأثیر عوامل محیطی و اکتسابی بر هوش را از طریق مطالعه شباهت کودکان فرزندخوانده به خانواده‌هایی که آنها را پذیرفتند، بررسی کرده‌اند که در مبحث بعدی با تفصیل بیشتری بدان اشاره می‌گردد.

در مورد تأثیر توارث بر صفات شخصیتی، با تحقیقاتی که انجام گرفته این نتایج حاصل شده است: همبستگی‌هایی که می‌توان بین والدین و فرزندان، بین برادران یا حتی بین دوقلوها از حیث این صفات بدست آورد، کمتر از همبستگی‌هایی است که از نظر جسمی

یا تواناییهای ذهنی بدست می‌آید. یعنی تفاوت فردی افراد یک خانواده، در صفات شخصیتی بیشتر از تفاوت‌های آنها از نظر ویژگیهای جسمی و تواناییهای ذهنی است.^{۲۰} در مورد اثر وراثت بر تعدادی از صفات مرضی و اختلالات روانی نیز تحقیقات زیادی صورت گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که تفاوت دوقلوهای عادی و فرزندان عادی یک خانواده، از نظر عصبی بودن، تمایل به درون‌گرایی، تسلط طلبی، هیجانی بودن و ... نسبت به دوقلوهای یکسان بیشتر است. درست است نتایج این تحقیقات، نقش و اهمیت توارث را نشان می‌دهد. اما همین تحقیقات از سوی دیگر تأیید کرده است که بین دوقلوها از نظر سایر ویژگیهای شخصیتی، تفاوت‌های آشکاری وجود دارد؛ مخصوصاً در مورد اثر حوادث زندگی فردی و اثر اقامت در محیط‌های مختلف بر سلامت روانی این افراد، تفاوت‌های چشمگیری دیده شده است.^{۲۱}

بنابر این می‌توان گفت که محیط و توارث کنش و واکنش متقابل دارند. فی المثل بیماری وسواس در برخی افراد بصورت ژنتیکی وجود دارد، اما بسته به نوع محیط، در یک جا تشدید می‌شود و بالعکس در جایی دیگر ظهور و بروز پیدا نمی‌کند یا ضعیف باقی می‌ماند. این مطلب در مبحث تأثیرات محیطی تکمیل می‌شود.

و اما وراثت از دیدگاه آئین بهائی، حضرت عبدالبهاء در بیان تفاوت اخلاق ناشی از وراثت، چنین می‌فرمایند:

«... و اما تفاوت اخلاق ارثی، این از قوت و ضعف مزاج یعنی ابوین چون ضعیف المزاج باشند اطفال چنان گردند و اگر قوی باشند اطفال جسور شوند و همچنین طهارت خون حکم کلی دارد، زیرا نطفه طیبیه مانند جنس اعلی است که در نبات و حیوان نیز موجود. مثلاً ملاحظه می‌نمائید اطفالی که از پدر و مادر ضعیف و معلول تولد یابند باطبع به ضعف بنیه و ضعف عصب مبتلی و بی صبر و بی تحمل و بی ثبات و بی همت و عجز هستند، زیرا ضعف و سستی ابوین در اطفال میراث گشته ...»^{۲۲}

ملاحظه می‌شود که هیکل مبارک نیز برای توارث نقشی مهم هم از نظر جسمانی و هم از نظر تکوین شخصیت قائل هستند.

۳- محیط (عوامل محیطی - اکتسابی)

وقتی صحبت از این عوامل می‌شود، بایستی به هر آنچه که فرد از محیط اطراف خود اعم از خانواده، همسالان، بزرگسالان و بطور کلی جامعه، بطور عمدی و غیر عمدی کسب می‌کند، اشاره کرد. به عبارتی لازم است تربیت عمدی و غیر عمدی و یا تربیت مستقیم و غیر مستقیم در اینجا مورد بحث قرار گیرد.

استاد فقید دکتر محمد باقر هوشیار استاد تعلیم و تربیت، در کتاب خود «اصول آموزش و پرورش»، تربیتی را عمدی می‌داند که منظور پرورشی در میان باشد و از روی استتعار

و اراده و آگاهی باشد، یعنی تأثیر و نفوذهایی که از روی طرح و نقشه معینی اجرا شود تا بدان منظور طفل تربیت گردد.^{۲۳}

اما ارنست کریک (Ernst Krieck) یکی از محققین و متخصصین تعلیم و تربیت، معتقد است که هر نفوذ و هر تحوّل کاری است تربیتی. مثلاً وقتی که شما با یکی از دوستان خود صحبت می‌کنید هم تربیت می‌کنید هم تربیت می‌شوید. یعنی در هر حین، همه، همه را تربیت می‌کنند و خلاصه این که می‌گوید انسان غیر عمد و اشعار تربیت می‌شود و تربیت مبتنی بر طرحی نیست که کسی از آغاز ریخته باشد.

البته به این نظریه اشکال وارد کرده‌اند و آن اینکه هر تشکّل نفسانی و اجتماعی را نمی‌توان تربیت خواند. ضمن اینکه وقتی صحبت از تربیت می‌شود، مقصود از تربیت به قید خوبی آنست (در مقابل تربیت بد) و چون تربیت خوب و مطلوب، مشروط به عمد و استشعار است، بنابر این هر نوع نفوذ و تأثیری را نمی‌توان تربیت خواند. دکتر هوشیار نیز منظورش همین است. هر جا که آگاهی و اختیار و استشعار باشد آنجا تربیت به معنای مطلوب و پسندیده و تربیت عمدی است. بقیه تأثیرات و نفوذهای گرچه دارای هدفهای تربیتی نیستند و عمداً هدف تربیتی ندارند، اما تأثیر و نفوذ خود را بر طفل یا فرد بجای می‌گذارند.^{۲۴}

امیل دورکهایم (دورکیم) (Emile Durkheim) جامعه‌شناس معروف فرانسوی که به جنبه اجتماعی آموزش و پرورش اهمیت می‌دهد، ضمن برشمردن نفوذ محیط مادی (طبیعت و اشیاء) و محیط انسانی، تربیت را نفوذ بزرگترها در کوچکترها می‌داند. یعنی تربیت را عبارت از عملی می‌داند که نسل بالغ درباره نسل که هنوز برای زندگی اجتماعی قادر نیست، معمول می‌دارد. وی هدف تربیت را در این می‌داند که در خردسالان، بعضی حالات جسمانی و عقلانی و اخلاقی را ترقی دهند و آنها را برای زندگانی در جامعه سیاسی و در محیط مربوط به خود ایشان آماده سازند.

البته اشکالاتی هم بر نظریه دورکیم می‌گیرند. یکی این که وی معتقد است که هستی اجتماعی انسان که عبارتست از عقاید اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، سنن ملی و ...، در آغاز در انسان موجود نیست و باید بوجود آید و کار تربیت این است که هستی اجتماعی را در انسان هست کند، که البته این طور نیست چون نمی‌توان گفت هستی اجتماعی در انسان اصلاً وجود ندارد. دیگر این که دورکیم هدف مطلقاً برای تربیت بدست نمی‌دهد و آن را بطور مطلق به زمان و مکان و کشور معین مرتبط می‌داند.^{۲۵}

بطور کلی دورکیم، انسان اجتماعی را ترجیح می‌دهد، بر خلاف روسو که پیش از این در بخش فطرت اشاره شد، هدف تربیت را وصول انسان به وضع انسان فطری و طبیعی می‌داند.

اما گذشته از نظرات تربیتی و پرورشی مهم اندیشمندان بزرگ، رویکردها و نظریه‌های بسیار مهمی در زمینه تأثیرات اجتماعی و محیطی وجود دارد که از آن جمله نظریه یادگیری اجتماعی است. بر اساس این نظریه، رفتار از دو طریق کسب می‌شود: تقویت و سرمشق‌گیری. در فرایند تقویت، رفتاری که نتایج مطلوب و خوشایند داشته باشد در اثر تشویق و تقویت تکرار می‌شود و رفتاری که نامطلوب و ناپسند باشد بر اثر تنبیه، کمتر تکرار می‌شود. در مورد سرمشق‌گیری نیز این نظریه بر آن است که افراد از جمله کودکان از رفتار دیگران اعم از والدین، همسالان، بزرگسالان، رسانه‌ها و ... الگوبرداری می‌کنند.

این رویکرد حتی بسیاری از تفاوت‌های جنسیتی دختران و پسران را هم ناشی از همین سرمشق‌گیری و در واقع الگوییابی جنسیتی می‌داند. فی المثل کودکان، بسیاری از رفتارهای مناسب جنس خود را از طریق تقویت رفتار مورد نظر و یا مشاهده رفتار دیگران می‌آموزند. یعنی این نقش‌ها و رفتارهای مناسب هر جنس در جامعه، هم آموخته می‌شود و هم مورد تقویت و تشویق قرار می‌گیرد تا بصورت یک نماد جنسی در می‌آید. برای مثال اسباب‌بازی‌هایی که به دخترها و پسرها می‌دهند متفاوت است. دخترها بیشتر عروسک دریافت می‌کنند و پسرها بیشتر برای بازی با اتومبیل و کامیون و ... تقویت می‌شوند و یا در مورد نقش‌های اجتماعی و مشاغل قالبی، دخترها (زنان) بیشتر یاد می‌گیرند و یا تقویت می‌شوند که میهماندار هواپیما باشند تا خلبان؛ اما پسرها (مردان) بیشتر از زنان تشویق و تقویت می‌شوند که خلبان شوند. از زنان، بیشتر از مردان انتظار دارند پرستار باشند. از مردان بیشتر از زنان، انتظار پلیس شدن را دارند...^{۲۶}

البته این نظرات جای بحث و نقد بسیاری دارد که در حوصله این مقال نیست، اما مراد از ذکر این مطالب در اینجا، تأکید بر شکل‌گیری رفتار و شخصیت کودک از محیط پیرامون خودش می‌باشد. ناگفته نماند که این رفتارها و خصوصیات شخصیتی در هر فرهنگ و جامعه‌ای می‌تواند متفاوت باشد. اجتماعی شدن و فرهنگ‌پذیری هر شخصی بسته به فرهنگ و هنجارهای هر جامعه یا کشوری متفاوت است. مثلاً در خصوص مشاغل قالبی که صحبت شد گرایش زنان به خلبان یا پلیس شدن در جوامع غربی بیشتر از جوامع شرقی مثل ایران است. بنابر این باز برمی‌گردیم به محیط؛ یعنی فرهنگ نیز جزئی از محیطی است که در آن بسر می‌بریم.

نکته دیگر که قابل طرح می‌باشد تعامل یا کنش و واکنش متقابل وراثت و محیط است. اینگونه نیست که گفته شود یک سری از خصائص و ویژگیها منحصراً نتیجه وراثت است و یا محیط. مثلاً غالباً ممکن است اندازه قد را معلول وراثت شمرند و حال آنکه نوع شرایط زندگی هر فرد ممکن است در اندازه قد تغییرات اساسی ایجاد کند.^{۲۷}

همچنین در مورد بعضی از استعدادها مثل استعداد موسیقی، که برخی تحقیقات، ارثی بودن آن را تا حدودی ثابت کرده است و در مبحث قبلی بدان اشاره مختصری شد، نباید فراموش کرد که در خانواده‌های موسیقی‌دانان، کودکان، بیشتر تشویق می‌شوند؛ بیشتر در معرض محرک‌های شنوایی قرار می‌گیرند و از همان سنین اولیه کودکی، امکان تمرین با آلات موسیقی را پیدا می‌کنند.^{۲۸} پس در این گونه موارد، تأثیرات محیط را نباید نادیده گرفت.

در مورد تأثیر عوامل محیطی بر هوش و میزان اکتسابی بودن آن، در مبحث وراثت اشاره شد که تأثیر محیط را می‌توان از طریق مطالعه شباهت کودکان فرزندخوانده به خانواده‌هایی که آنها را پذیرفتند مستقیماً ارزیابی و بررسی کرد. نتایج این تحقیقات نشان داده که کودکان فرزندخوانده به پدر و مادر پذیرنده خود شباهت واقعی دارند. اما این شباهت از شباهت میان کودکان با پدر و مادر حقیقی آنها که با یکدیگر زندگی می‌کنند، کمتر است. تحقیقات دیگر در مورد همزادان حقیقی (دوقلوهای همسان) است که جداگانه تربیت شده‌اند. این دوقلوها کمتر از دوقلوهای همسانی که در یک محیط تربیت شده‌اند به یکدیگر شباهت دارند.^{۲۹} این تحقیقات از یک سو نشان‌دهنده اثر محسوس محیط از جمله محیط خانواده است و از سوی دیگر به نقش و سهم وراثت اشاره دارد.

بطور کلی در مورد تواناییهای شناختی و ذهنی مثل هوش و استعداد، تحقیقات، این نتیجه را بدست می‌دهد که وراثت مجموعه‌ای از تواناییها و استعدادهای بالقوه فرد و نشان‌دهنده حد اکثر بازدهی اوست و فقط هنگامی که محیط خانوادگی و محیط اجتماعی مساعد باشد فرد به این حد اکثر دست می‌یابد.^{۳۰}

و اما از دیدگاه دیانت بهائی، حضرت عبدالبهاء در بیانی که پیش از این اشاره شد، یکی از سه عامل مهم و مؤثر بر اخلاق و نیز استعداد انسان را، عوامل اکتسابی معرفی می‌فرماید. مقصود بیان مبارک از واژه اکتسابی می‌تواند شامل همه مواردی شود که فرد از محیط پیرامون خودش، آگاهانه یا ناآگاهانه کسب می‌کند و تأثیر می‌پذیرد، اعم از خانواده، اجتماع، همسالان، وسائل ارتباط جمعی و ... اما بطور خاص مقصود هیکل مبارک می‌تواند تربیت از نوع عمد باشد. حضرت عبدالبهاء در خصوص تأثیر این عوامل و از جمله تربیت، می‌فرماید:

«... و اما تفاوت اخلاق من حیث التریبیه، این بسیار عظیم است زیرا تربیت بسیار حکم دارد. نادان از تربیت دانا شود. جبان از تربیت شجاع گردد. شاخه کج از تربیت راست شود. میوه‌های کوهی جنگلی تلخ و کز از تربیت لذیذ و شیرین گردد. گل پنج پر از تربیت صدپر شود. امت متوحشه از تربیت متمدن گردد. حتی حیوان از تربیت حرکت و

روش انسان یابد. این تربیت را باید بسیار مهم شمرد، زیرا امراض هم چنان که در عالم اجسام به یکدیگر سرایت شدید دارد به هم چنین اخلاق در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد. این تفاوت تربیت بسیار عظیم است و حکم کلی دارد...»^{۳۱}

بنابر این تربیت، همان طور که هیکل مبارک اشاره فرمودند بسیار مهم و عظیم است. البته وقتی سخن از تربیت می‌شود بقول دکتر هوشیار تربیت به قید خوبی آن مد نظر است، که در مبحث پیشین هم اشاره شد، چون تربیت بد و نامطلوب و در واقع فقدان تربیت، ممکن است آدمی را به پائین‌ترین رتبه انسانی بکشاند و حتی بفرموده حضرت عبدالبهاء از حیوان پست‌تر نماید:

«... چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد، بلکه اگر او را به حکم طبیعت گذاری از حیوان پست‌تر شود، و اگر تربیت کنی ملائکه گردد، زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اواسط افریقا ابناء نوع خویش را بدرد و بخورد...»^{۳۲}

پس اهمیت تربیت بحدی است که از سویی مقام انسان را تا رتبه حیوانی پائین می‌کشد و حتی استعداد و قابلیت فطری انسان را دگرگون و مذموم می‌نماید، چنان که در مبحث فطرت، به بیان مبارکه حضرت عبدالبهاء استناد و اشاره گردید؛ و از طرفی دیگر تربیت می‌تواند هر آنچه که بصورت استعدادها و قابلیت‌های بالقوه وجود دارد به بالفعل تبدیل کند و در واقع آنها را شکوفا کند. آنگونه که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید :

«انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه آخری بمقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. حضرت موجود می‌فرماید: انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد.»^{۳۳}

و نیز می‌فرماید:

«انسان بمثابه پولادی است که جوهرش مستور است. به ذکر و بیان و نصیحت و تربیت، جوهر آن ظاهر و هویدا گردد، و اگر بحال خود بماند زنگ مشتبهات نفس و هوی او را معدوم سازد.»^{۳۴}

حضرت عبدالبهاء نیز در خصوص اثرات تربیت می‌فرماید:

«... ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظلّ حکم انسان می‌آورد، تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر می‌کند. تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج می‌نماید. تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده [را] می‌نماید...»^{۳۵} در ادامه، هیکل مبارک به سه نوع تربیت جسمانی، انسانی و روحانی اشاره می‌فرماید و تربیت روحانی را تربیت حقیقی می‌دانند. می‌فرماید:

«لکن تربیت بر سه قسم است؛ تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است. و اما تربیت الهیه، تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است، زیرا در این مقام، انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر "لَتَعْمَلُنَّ إِنسَاناً عَلٰی صُورَتِنَا وَ مِثَالِنَا"^{۳۶} شود و آن نتیجه عالم انسانی است...»^{۳۷}

پس اگر بخواهیم به اوج تأثیر عظیم تربیت که در بیانات حضرت عبدالبهاء پیش از این اشاره شد پی بریم، بایستی به تربیت روحانی که اساس تعلیم و تربیت امر مبارک است، ناظر باشیم.

در خصوص بهترین زمان تربیت و تأثیرات آن، در آثار مبارکه و بخصوص بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء تأکید گردیده که بایستی از آوان طفولیت و کودکی صورت پذیرد. می‌فرماید: «... اطفال را هر قسم تربیت نمایند نشو و نما کنند و مادام الحیات آن تربیت تأثیرش باقی و تبدیل و تغییر بسیار مشکل...»^{۳۸} و نیز می‌فرماید: «طفل مانند نهال تازه است. به هر قسم تربیت نمائی نشو و نما نماید...»^{۳۹} این بیان مبارک، نشان دهنده تأثیر عوامل محیطی و اکتسابی است.

لازم به ذکر است که نظریه‌پردازان و روانکاوانی مثل فروید هم دوران طفولیت و تجارت اولیه کودکی را دورانی حسّاس و حیاتی برای شکل‌گیری شخصیت کودک می‌دانند و معتقدند که ساختمان شخصیت انسان در همان آوان زندگی -مثلاً ۵ یا ۶ سالگی- بطور اساسی و زیربنائی شکل می‌گیرد.^{۴۰}

بنابر این ملاحظه می‌گردد که امر تربیت در آئین بهائی چقدر اهمّیت دارد، تا جایی که حضرت عبدالبهاء تفاوت‌های موجود در عالم انسان و از جمله زنان و مردان را منبعث از تربیت و یا فقدان آن می‌دانند. می‌فرماید:

«جمیع کائنات موجوده مذکر و مؤنثند و در مابین ذکور و اناث آنها فرقی نیست ... ولی چون نظر در عالم انسان می‌کنیم، می‌بینیم تفاوتست. عجباً این تفاوت خلقی است یا از جهت تربیت است؟ آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند؟ با وجودی که در ایجاد الهی تفاوت نیست، چرا این تفاوت گذارده می‌شود؟ هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نساء به مثل رجال تربیت شوند، مثل مردان می‌شوند، بلکه احساسات زنها بیشتر است، رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست، لکن تا بحال چون زنها تربیت نشده‌اند، لذا عقب مانده‌اند، باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند، البته به درجه مردها می‌رسند. علی الخصوص در هیئت اجتماعی عضو عاملند.»^{۴۱}

ملاحظه می‌گردد با توجه به بیان مبارک و نیز دیدگاه‌های نظریه یادگیری اجتماعی، بسیاری از تفاوت‌های انسان و از جمله تفاوت‌های زنان و مردان و رفتارها و نقش‌های جنسی قالبی آنها، محصول یادگیری و تربیت است و بیشتر امری اکتسابی است تا زیستی و ذاتی.

سخن پایانی

بررسی عوامل مؤثر بر نحوه شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها و تفاوت‌های موجود در آنان، موضوع مورد بحث علوم مختلف از جمله زیست‌شناسی، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی تربیتی می‌باشد.

زیست‌شناسان تفاوت‌ها را محصول عوامل زیستی و ارثی می‌دانند، آنچه که از ژنها و سلولهای بدن انسان به ارث می‌رسد.

فلاسفه و بخصوص فلاسفه تربیتی در زمینه ماهیت و فطرت انسان صحبت می‌کنند، مثل جان لاک، ژان ژاک روسو و ... که به نظرات آنها اشاره گردید.

جامعه‌شناسان، تفاوت‌های موجود در انسان را معلول جامعه و فرهنگ و هنجارهای آن می‌دانند. جامعه‌شناسان رفتار اجتماعی و جنبه‌هایی از زندگی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهند که از عضویت انسان در جامعه ناشی می‌شود، مثل جرم، طلاق، فساد و ...^{۴۲}

روان‌شناسان، فرد را بطور مستقل مورد مطالعه قرار می‌دهند. در عین حال معتقدند که بین وراثت و محیط، کنش متقابل وجود دارد، یعنی هیچ یک به تنهایی قادر نیست کاری از پیش ببرد. نطفه بارور شده نیاز به محیط مناسب دارد تا به رشد خود ادامه دهد و محیط بدون نطفه نیز هرگز موجود زنده‌ای بوجود نمی‌آورد.^{۴۳}

در همین جا پای رشته‌ها و شاخه‌های روانشناسی همانند روانشناسی رشد، روانشناسی شخصیت، روانشناسی تفاوت‌های فردی، روانشناسی اجتماعی و روانشناسی تربیتی نیز به میان می‌آید.

روانشناسی رشد رشته‌ای است که تغییرات جسمی، عاطفی، ذهنی و اجتماعی هر فرد را در طول زندگی وی، خصوصاً دوران رشد مورد بررسی قرار می‌دهد.

روانشناسی شخصیت، مجموعه خصوصیات جسمانی و روانی انسان را تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی، مثل توارث و محیط، بررسی و مطالعه می‌کند و معتقد هست که شخصیت یک فرد ترکیب و تلفیقی منحصر بفرد از خصائص جسمی و روانی و ... می باشد که باید مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. هم چنین شخصیت افراد را باید از ملاحظه رفتار پایدار آنها که قابل مشاهده هست و جنبه بیرونی شخصیت را تشکیل می دهد، مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

روانشناسی تفاوت‌های فردی، به تفاوت‌های فردی انسان از هر لحاظ مثل سن، جنسیت و ... ناظر است و معتقد است هر فرد منحصر به فرد است و نمی‌توان دو فرد را پیدا کرد که از هر نظر به هم شبیه باشند، حتی دوقلوهای همسان؛ که در طول مقاله هم به مطالعات مربوط به آنها اشاره گردید.

روانشناسی اجتماعی، فرد و رفتار فرد را در عرصه اجتماع و فرهنگ و محیط اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. انسان به این دلیل در روانشناسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد چون در اجتماع زندگی می‌کند و با دیگران در تعامل هست. بسیاری از مطالعات و پژوهش‌هایی که تأثیرات متقابل محیط و توارث را مورد مطالعه قرار می‌دهد و بدان اشاره گردید، نتیجه تحقیقات این شاخه از علوم اجتماعی می‌باشد.

روانشناسی تربیتی هم به عنوان یک شاخه علمی مهم، هم در مطرح کردن نظریه‌های دیدگاه‌های متخصصین تربیتی و هم به عنوان یک زمینه علمی و تربیتی در امر مبارک کاربرد و کارایی دارد که تا حدودی بدانها پرداخته شد.

اما آنچه در این مطالعات و تحقیقات مطرح است، اینست که عوامل فطرت، وراثت و محیط هیچ‌گاه جداگانه عمل نمی‌کنند و شخصیت انسان برآیند و ماحصل ترکیب و تعامل این عوامل است. مثلاً نمی‌توان گفت این خصلت از یک فرد از فلان میزان عامل وراثت و فلان میزان عامل محیط ترکیب شده است. مضافاً این که تجارب مشترکی که افراد از فرهنگ‌ها و جوامع خود می‌گیرند ممکن است اثر توارث و یا سرشت و طبیعت تلقی گردد. به همین دلیل تعیین کردن سهم هر یک از عوامل فطری، ارثی و اکتسابی (تربیتی)

در تکامل و شکل‌گیری شخصیت انسان دشوار است، خصوصاً این که تحقیقات و مطالعات در مورد عامل انسانی است. از طرفی دیگر چون بسیاری از تفاوتها، می‌تواند معلول عوامل متعددی از جمله سن، جنسیت، تفاوت‌های فردی هم باشد، این ارزیابی مشکل‌تر جلوه می‌نماید. با وجود این می‌توان نقش و اهمیت هر یک از این عوامل را مورد بررسی قرار داد؛ آن‌چنان که تا حدودی بدان پرداخته شد.

اگر بخواهیم بطور خلاصه نتیجه‌گیری کنیم باید گفت درباره ارثی بودن تعداد زیادی از ویژگی‌های جسمی و بیولوژیکی مثل رنگ چشم، مو، قد...، علم زیست‌شناسی اطلاعات گران قیمتی بدست می‌دهد، اما در خصوص ارثی بودن توانایی‌های ذهنی انسان، اطلاعات بدست آمده بسیار محدود است.^{۴۴} گرچه در مورد هوش و برخی از استعدادها مثل موسیقی، محققان کفه ترازو را بیشتر به طرف توارث سنگین می‌کنند و در مورد خلق و خو، این کفه بطرف محیط سنگین‌تر می‌شود؛^{۴۵} اما باز هم جای بررسی بیشتری دارد.

در مواردی هم هست اگر خصوصیتی در انسان ضعیف باشد، مثلاً بهره هوشی شخص بسیار پائین باشد و یا از نظر بیولوژیکی قد انسان کوتاه باشد، محیط و تربیت نمی‌توانند چندان معجزه کنند و این اهمیت وراثت را می‌رساند. متأسفانه بسیاری از بیماری‌ها ممکن است در ژنها نهفته باشند که با تنش محیط می‌توانند تشدید شوند و در واقع بروز کنند، مثل بسیاری از اختلالات روانی و یا بیماری‌های جسمانی مثل دیابت. پس شخصیت انسان ترکیبی از این عوامل است. شاید بتوان گفت فطرت و وراثت چارچوبی را تعیین می‌کنند که محیط در داخل آن چارچوب می‌تواند عمل کند. اما آنچه مهم است کنش و واکنش متقابل این عوامل است.

بنابر این آنچه فطری و ارثی است تعیین‌کننده است اما میزان آن را محیط مشخص می‌کند. به عبارت دیگر تمام صفاتی که فطری و ارثی محسوب می‌شوند به کمک عوامل محیطی، اجتماعی، فرهنگی و بخصوص عوامل تربیتی و اکتسابی تحقق پیدا می‌کنند. این محیط (به معنی اعم کلمه) است که می‌تواند هم باعث ظهور و بروز استعدادها و قابلیت‌ها شود و شخصیت فرد را شکوفا و بارور کند و هم بالعکس اخلاق فطری و ارثی شخص را به سمت مسیر نامشروع و نابجا سوق دهد.

دیدگاه‌های امر مبارک و همین‌طور دیدگاه‌های علمی و تربیتی هر یک به نوعی بر نقش و تأثیر هر یک از این عوامل تأکید می‌کنند، اما در خصوص فطرت انسانی و نیز تربیت روحانی، آئین بهائی و آثار مبارکه تأکیدی خاص و دیدگاهی فراتر و متعالی‌تر دارد. فطرت انسانی در واقع سبب اصالت انسان و تمایز از حیوان می‌گردد و معرف اراده، اختیار و کمالات انسان می‌باشد. در آثار بهائی آمده است که در وجود و فطرت انسان،

سفینه عرفان دفتر ۲۱ نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

قابلیت‌ها و استعدادهای بالقوه‌ای وجود دارد که صرفاً با تربیت شکوفا و یا آشکار می‌گردد. همین نکته است که نقش و تأثیر عظیم تربیت، بخصوص تربیت روحانی، را در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان نشان می‌دهد.

مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- مفاوضات، صص ۱۶۱ و ۱۶۳.
- ۲- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، سعید شاملو، انتشارات رشد، ۱۳۷۴ش، ص ۱۱.
- ۳- فرهنگ فارسی عمید، ص ۸۷۷.
- ۴- اصول آموزش و پرورش، جلد اول، محمد باقر هوشیار، صص ۶۶ و ۶۷.
- ۵- همان مآخذ، ص ۶۷.
- ۶- همان مآخذ، صص ۲۶ و ۶۷.
- ۷- همان مآخذ، صص ۲۶ و ۲۷.
- ۸- همان مآخذ، ص ۶۸.
- ۹- همان مآخذ، ص ۲۹.
- ۱۰- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، سعید شاملو، انتشارات رشد، ۱۳۷۴ش، ص ۲۲.
- ۱۱- مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲.
- ۱۲- مفاوضات، ص ۱۶۱.
- ۱۳- همان مآخذ، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۱۴- همان مآخذ، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.
- ۱۵- در مقابل محیط، علیراد داوودی، صص ۱۳ الی ۱۵.
- ۱۶- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، صص ۲۶ و ۲۷.
- ۱۷- اصول آموزش و پرورش، جلد اول، محمدباقر هوشیار، صص ۸۱ و ۸۲.

سفینه عرفان دفتر ۲۱ نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

- ۱۸- روان‌شناسی اجتماعی، ژان استوتزل، ترجمه علی‌محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، صص ۵۱ الی ۵۶.
- ۱۹- روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، حمزه گنجی، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ش، صص ۴۶.
- ۲۰- همان مأخذ، صص ۵۲ و ۵۳.
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۵۳.
- ۲۲- مفاوضات، صص ۱۶۱ و ۱۶۲.
- ۲۳- اصول آموزش و پرورش، جلد اول، محمدباقر هوشیار، ص ۲۰.
- ۲۴- همان مأخذ، صص ۲۰ و ۲۱.
- ۲۵- همان مأخذ، صص ۲۱ و ۲۲.
- ۲۶- رشد جنسیت، سوزان گولومبوک و رابین فی وش، ترجمه مهرناز شهرآرای، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷ش، صص ۸۵ الی ۸۸.
- و نیز: رشد و شخصیت کودک، هنری ماسن و دیگران، ترجمه مهشید یاسائی، نشر مرکز، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶ ش، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.
- ۲۷- روانشناسی اجتماعی، اتو کلاین پرگ، ترجمه علی‌محمد کاردان، جلد اول، نشر اندیشه، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۶ش، ص ۲۶۷.
- ۲۸- روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، حمزه گنجی، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ش، صص ۴۶.
- ۲۹- روان‌شناسی اجتماعی، ژان استوتزل، ترجمه علی‌محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، صص ۵۷ الی ۵۹.
- این نوع تحقیقات و مطالعات و نتایج آن در کتاب روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، تألیف حمزه گنجی، ص ۴۷ به بعد هم آمده است که علاقمندان می‌توانند مراجعه کنند.
- ۳۰- همان مأخذ (روان‌شناسی اجتماعی، ژان استوتزل)، ص ۷۱.
- ۳۱- مفاوضات، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.
- ۳۲- همان مأخذ، ص ۵.

سفینه عرفان دفتر ۲۱ نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

- ۳۳- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، صص ۸ و ۹.
- ۳۴- همان مأخذ، ص ۱۱.
- ۳۵- مفاوضات، صص ۵ و ۶.
- ۳۶- سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶. مضمون: [و خدا گفت] آدم را بصورت و مثال ما می‌سازیم.
- ۳۷- مفاوضات، ص ۶.
- ۳۸- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۶۹.
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۷۰.
- ۴۰- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، سعید شاملو، انتشارات رشد، ۱۳۷۴ش، ص ۲۳.
- ۴۱- خطابات مبارکه، جلد اول، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۴۲- مقدمات جامعه‌شناسی، منوچهر محسنی، نشر دوران، چاپ پانزدهم، اقتباس از صص ۱۵ الی ۱۸.
- ۴۳- روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، حمزه گنجی، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ش، ص ۶۵.
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۴۶.
- ۴۵- همان مأخذ، صص ۴۶ و ۲۰۷.

گلبرگهای عرفان

پایان بخش دوران پیامبری

فرامرز دانش پژوه

مقدمه

باور پیروان آئین‌های گوناگون بر این که پیامبری که آنها خود را پیرو آن می‌دانند پایان بخش زنجیره پیامبرانی است که خداوند برای راهنمایی فرزندان آدم فرستاده از دیرباز چنددستگی و گاه دشمنی در میان آدمیان پدید آورده است. اگر ریشه‌یابی شود باورهای بسیار نادرستی در این گوناگونی خودنمایی می‌کنند. برداشت‌های آدمیان از سخنان پیامبران و تلاش برای آن که دیگران هم همان برداشت را بپذیرند که آنها پذیرای آن شده‌اند این دشواری را در پهنه این جهان پدیدار ساخته است. هرگز برای آنها سخن گفتن جز درباره آنچه که درست می‌پندارند نه شیوایی داشته و نه زیبایی که بخواهند به آن روی آورند.

از آن گذشته، آئین‌های خداوند چند نیستند و تنها یک آئین است و بس. این آئین آغازی دارد و پایانی ندارد. این آئین خداوند، هر از گاهی رویی تازه از خود نشان می‌دهد که در خور مردمان آن زمان است. هنگامی که پرده دیگری را کنار می‌زند، خداوند به مردمان نوید می‌دهد که چون اندکی از گذشته بزرگتر شده و برداشت‌هایشان بهتر شده، پس پیامبر تازه‌ای می‌فرستد تا راهی دیگر نشانشان دهد، بین آنها هماهنگی پدید آورد، از دشمنی دورشان کند و به دوستی و مهر ورزیدن نزدیکشان سازد. پس اگر همه آئین‌ها را یک آئین بدانیم که در زمان‌های گوناگون آشکار شده‌اند، دیگر نمی‌توان گفت "پیامبر مسیحیان" یا "پیامبر یهودیان"؛ چه که همه آنها پیامبران همه آدمیان بوده‌اند. می‌توان گفت پیامبر خدا که در فلان سال از پس پرده رخ آشکار ساخت و سخن خدا بازگفت و نوید داد که چون بزرگتر شوید و توان شما در پی بردن به آنچه که خدای فرماید فزونی یابد، دیگر کسی را خواهد فرستاد تا سخنان تازه بگوید و شما را با آنچه که خردمندی خداوند باز گفتنش را دور از خردمندی نداند، آشنا خواهد کرد.

با این همه، از دیرباز آدمیان پیامبران را آدم‌هایی مانند دیگران می‌دانستند و خود آنها نیز جز این نمی‌گفتند. یکی می‌گفت چرا مرا نیکوکار گفتی که نیکو تنها یکی است و آن پدر است که در آسمان است؛ دیگری می‌گفت من هم آدمی مانند شمایم؛ خداوند با من سخن می‌گوید که به شما باز گویم؛ دیگری می‌گفت خدای فرمود که من نتوانم او را ببینم. پس همه خود را یکسان با دیگر مردمان می‌شناساندند و مردمان نیز جز این نمی‌دانستند.

آن دوران سپری شد؛ اینک دوران دیگری آغاز شده است که به راستی دیگر پیامبری نخواهد آمد که بگوید من هم مانند دیگر مردمان هستم؛ مردمان هم بخواهند او را مانند خویش بپندارند. در این کوتاه سخن، به آنچه که در سخنان خدا در این زمان گفته شده خواهیم پرداخت و نخست به آنچه که تا کنون در پاسخ باورمندان به پایان بخش بودن پیامبرشان گفته می‌شد نگاهی خواهیم داشت که بگوییم نه آنچنان بوده که تا کنون گفته می‌شده است.

معتقدات دیگر ادیان

اعتقاد پیروان سه دیانت بزرگ جهان، آئین موسوی، آئین مسیحی و آئین اسلام به خاتمیت سه مظهر ظهور عظیم الهی، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد بر پایه کلام گذرایی است که هر یک از آنها به نحوی بیان کرده‌اند.

یهودیان را اعتقاد بر آن است که دیانت حضرت موسی آخرین دین است و چون موعودشان ظهور فرماید *اللّه مرّجّ آن آئین خواهد بود*. حضرت مسیح نیز بر این نکته صحّه گذاشته‌اند، "گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود." (انجیل متی، باب ۵، آیات ۱۷-۱۸)

در باب خاتمیت حضرت مسیح نیز بیانی از آن حضرت موجود است که می‌فرماید، "آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد." (همان، باب ۲۴، آیه ۳۵)

در قرآن کریم نیز آیه‌ای در این باب موجود است. آیه ۴۰ از سوره احزاب گویای آن است که، "ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا". و حدیثی نیز مروی است که حضرت رسول به حضرت علی بن ابی‌طالب فرمودند، "لا نبی بعدی."

اینها تنها دلایلی است که پیروان این سه آئین در اثبات خاتمیت آن سه رسول الهی اتیان می‌کنند و بر آن پافشاری می‌نمایند و خود را از پیامبران پس از آنها محروم می‌سازند و بر این گمانند که اعتقاد به خاتمیت رسولان مورد اعتقادشان سبب رستگاری آنها خواهد شد.

استدلال‌های گذشته در ردّ خاتمیت

در گذشته استدلال‌هایی در ردّ خاتمیت حضرت رسول اکرم مطرح می‌شد که عمدتاً حول دو نکته طائف بود. اوّل معنای کلمه *خاتم* و *خاتم*؛ و دیگر تفاوت بین رسول و نبی. بحث اینگونه بود که حضرت محمد پایان بخش نفوسی است که تحت عنوان

"نبی"، یعنی پیام آور، از سوی خداوند ظاهر می‌شدند. طبق اعتقادات، نبی دارای شریعت مستقل نبود و در ظلّ رسول مستقل و اولوا العزم ظاهر می‌شد و پیروان رسول را هدایت می‌فرمود. اما، رسول شخصی بود که از طرف خداوند با شریعت مستقل که ناسخ شریعت سالفه بود ظهور می‌فرمود و بعضی از احکام شریعت قبل را تأیید و برخی را نسخ می‌فرمود.

استدلال می‌شد که مقصود از "خاتم النبیین" این است که حضرت رسول اکرم زینت پیامبران بوده نه پایان بخش آنها و خاتم را باید به فتح "ت" تلفظ کرد نه به کسر "ت". زیرا با مفهوم آیه نیز هماهنگ خواهد بود. زیرا اتهام ازدواج حضرت رسول با همسر مطلقه پسرخوانده‌اش زید را، که در آن عصر به منزل پسر محسوب می‌شد و ممنوع بود، از ایشان رفع می‌کرد و عظمت مقام و پاکی و معصومیت ایشان را اثبات می‌نمود و هیچ ارتباطی نداشت که ناگاه، بدون این که محلی از اعراب داشته باشد، راجع به خاتمیت ایشان سخنی به میان آورد. یا آن که در همان آیه به خاتمیت رشته انبیاء و نه رسل اشاره کرده و سلسله رسولان الهی را ختم نفرموده است. پس لابد بین رسول و نبی تفاوتی است که آیه قرآنی این دو را پشت سر هم آورده است.

تغییر اصطلاحات در هر دور

اصطلاحاتی که در هر دور به کار می‌رود ممکن است در ادوار دیگر به آن معنی به کار نرود. بدین لحاظ آن معنی که در دوری برای اصطلاحی قائل می‌شوند، دیگر در دور بعد مستفاد نمی‌شود. برای مثال، واژه رسول در دور حضرت مسیح به برخی پیروان اطلاق شد مانند "پولس رسول" یا "پطرس رسول". اما، در دور اسلام به صاحب شریعت اطلاق شده و محمد رسول الله گفته شده است.

در دیانت بهائی معنای این اصطلاحات به کلی تغییر کرده و دیگر به مفاهیم سابق آورده نمی‌شود. در بیانات گوناگون حضرت بهاء الله مفاهیم این اصطلاحات بیان شده است. به چند مورد اشاره می‌شود:

نبی: "انّ النبّی من آمن بنبأی" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۰۶)؛ "انّ النبّی من أخبر الناس بهذا النبأ الاقوم الاقدم القديم." (همان، ص ۲۴۴).

رسول: "الرّسول من بلغ رسالاتی و هدّی الذّین ضلّوا السّبیل." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۴ / به صفحه ۲۰۶ همان مأخذ و نیز صفحات ۴۰۹-۴۱۰ کتاب بدیع نیز توجه شود).

امام: "الإمام من قام أمّ وجهی و فاز بأیامی." (کتاب بدیع، ص ۴۱۰)؛ "و الإمام من قام أمّ وجهی بخضوع مبین." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۴).

ولی: "الولّیّ مَنْ نَحَلَ حِصْنَ وَلَايَتِي وَ انْقَطَعَ عَن سِوَانِي" (کتاب بدیع، ص ۴۱۰)؛ "و الولّیّ مَنْ اسْتَحْصَنَ فِي حِصْنِ وَلَايَتِي الْمَحْكَمِ الْمَتِينِ." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۴).

وصی: "الوصیّ مَنْ وَصَّی النَّاسَ بِمَا نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِي مِنْ بَدَائِعِ اَوْامِرِي وَ احْكَامِي" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۰۶)؛ "الوصیّ مَنْ وَصَّی النَّاسَ بِمَا اُتَاهُ فِي لَوْحِ حَفِيظٍ" (همان، ص ۲۴۴)؛ "الوصیّ مَنْ وَصَّی نَفْسَهُ ثَمَّ الْعِبَادَ بِحَبِيٍّ وَ ذَكَرِي وَ ثَنَائِي." (کتاب بدیع، ص ۴۱۰).

در این مقام شایان ذکر است که حضرت بهاءالله تصریح دارند که ادّعی نبوت و وصایت و هر آنچه که قوم درباره آن تصویری در مخیلهشان است، ندارند. بلکه مقام ایشان با آن کاملاً متفاوت است: "قل إِنَّا مَا ادَّعَيْنَا النُّبُوَّةَ وَ لَا الْوَصَايَةَ وَ لَا مَا عِنْدَ الْقَوْمِ. يَشْهَدُ بِذَلِكَ الْقَيُّومُ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْأَسْرَارِ." (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۱۸). حتّی قوم را ملامت می‌فرماید که هنوز حول این گونه سخنان طائفند و سخن از نبوت و امثال آن به میان می‌آورند: "إِنَّ الْحَقَّ قَدْ أَتَى بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ النَّاسَ يَسْتَلُونَ عَنِ النُّبُوَّةِ وَ امْتَالِهَا. قُلْ تَبّاً لَكُمْ وَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوا اَوْهَامَ الْغَافِلِينَ." (لئالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۱۱).

ادّعی حضرت بهاءالله

همانطور که مشاهده شد حضرت بهاءالله ابداً ادّعی نبوت و وصایت و رسالت و امثال ذلك، یعنی هر آنچه که نزد قوم مصطلح است، نفرموده‌اند. در واقع در این ظهور بر ختم نبوت مُهر صحّه و تأیید گذاشته شده است. زیرا دوران نبوت سپری شده و دوران دیگری آغاز شده است.

حضرت بهاءالله صریحاً می‌فرماید، "از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. نبوت ختم شد. حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مُشرق." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲۰).

زمان لن‌ترانی سپری شده و آن حجاب مرتفع گشته است. جمال قدم با صراحت تامّ می‌فرماید، "ای طالبان باده روحانی، جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی، بی حجاب لن‌ترانی، می‌فرماید: «چشم دل و جان را محروم ننمایید و به محلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید.»" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۰).

در واقع حضرت بهاءالله ختم نبوت را در این بیان که در جواهر الاسرار عزّ نزول یافته تصریح می‌فرماید، "ثمّ اعلم بأنّ هذه الجنّة فی یومِ الله اعظم من کلّ الجنان و الطف من حقایق الرّضوان. لأنّ الله تبارک و تعالی بعد الذی ختمّ مقام النبوة فی شأن

حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه كما نزل في ملكوت العزة «ولكنه رسول الله و خاتم النبیین» وَعَدَّ العباد ببقائه يوم القيمة لعظمة ظهور البعد كما ظهر بالحق و لم يكن جنّة أعظم من ذلك و لا رتبة أکتبر من هذا، إن أنتم في آيات القرآن تتفكرون فهنيئاً لمن أيقن ببقائه يوم ظهور جماله ... " (آثار قلم اعلى، ج ۳، ص ۴۹).

تصریح خاتمیت نبوت و رسالت

حضرت بهاء الله مکرراً بر ختمیت نبوت و رسالت به حضرت رسول اکرم شهادت داده اند. مثلاً در مناجاتی می فرماید، "لک الحمد یا الهی بما خلقتنی و أظهرتني و هديتني إلى صراطک المستقیم؛ اسألك بأنبیائک و خاتم رسلك بأن تؤیّدنی علی ما نُحِبُّ و ترضی." (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۱۸).

در بیانی دیگر از کَلک اطهر جمال قدم نازل، "و الصلوة و السلام علی من ختم باسمه النبوة و الرسالة الّذی به ظهرت أحكام الله و أوامره..." (همان، ج ۱، ص ۱۱۱). و بیان معروف آن حضرت که، "الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الّذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و أصحابه دائماً ابداً سرمداً." (مجموعه اشراقات، ص ۲۹۳).

حتی در بیانی ادعای رسالت و نبوت بعد از حضرت رسول اکرم را ذنبی عظیم می شمارند. در لوحی خطاب به شخصی به نام حسن می فرماید، "یا حسن استمع نداء الحسين الّذی سجن فی حصن عکا ... أن انظر ما أنزله الرحمن فیهِ [الفرقان] ولكنه رسول الله و خاتم النبیین. إنا نقول قد صدقت فیما نطقت نشهد به ختمت الرسالة و النبوة و من يدعی بعده هذا المقام الأعلى إته فی ضلال مبین ...".

مقام حضرت بهاء الله و مظاهر بعد

حضرت بهاء الله، در عین حال که خود را عبد عبید ذات الوهیت بل معدوم عنده می دانند، اما ظهور خود را تحقق بخشنده و عود ادیان ماضیه و بشارت آنها به ظهور آب سماوی و یهوه اعلام می فرماید. در همان لوح مبارکی که خطاب به شخصی به نام حسن عزّ نزول یافته می فرماید:

"تالله قد ظهر ما بشر به رسول الله من قبل و ما أنزله الرحمن فی الفرقان بقوله تعالی يوم يقوم الناس لرب العالمین. قد طوى بساط النبوة و أتى من أرسلها بسطان مبین. هذا لهو الّذی نطقت عند ظهوره الأشیاء الملك لله الملك العزیز الحمید؛ هذا لهو الّذی طالت أعناق الأصفیاء لظهوره و انتظر كل نبی لقائه فی هذا اليوم البدیع. هذا لهو الّذی به ظهر غیب المکنون الّذی ما اطلع به إلا نفسه المهینمة علی العالمین."

صریح بیان مبارک ربّ ابھی است که، "إنّهُ هو الَّذی صنع الجبال و خلق الرّیح و أخبر الإنسان ما هو فکره الَّذی يجعل الفجر ظلاماً و یمشی علی مشارف الأرض؛ یهوه، اله الجنود، اسمه." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۹۲).

بدین ترتیب مشاهده می‌شود، که دوران نبوت و رسالت خاتمه یافته و زمان تحقّق و عود الهیّه که در طیّ قرون و اعصار داده فرا رسیده است. دیگر به کسی پیامبر و نبی و رسول گفته نخواهد شد. جمیع نفوسی که از این پس ظاهر می‌شوند، ابدأً در رتبه خلق نیستند، بلکه در عالم امر قرار دارند؛ عالمی که صعود بندگان به آن مستحیل و محال است. اگرچه رسولانی که قبل از این نیز ظهور فرموده‌اند دارای همان مقام بوده‌اند، امّا عدم وصول انسان به بلوغ مانع از آن بود که این مقام مکشوف گردد. این نفوس مقدّسه محلّ ظهور تجلیات الهیّه هستند، مقامی که از بطن امّ دارای آن هستند و در میقات معین آشکار می‌فرمایند. آنها "مظهر ظهور الهی" نامیده می‌شوند.

مجلس قدس و بساط بزم

فرامرز دانش‌پژوه

ذکر اول مجلس من‌یظهره‌الله است.

هوالحی

سبحان‌الله از این ساعت و وقت که جوهر نور قمیص طیور پوشیده که شاید در رضوان حبّ هوّیه داخل شود و بر افنان شجره وفا و اغصان سدره بقا جالس شود و ساذج وجود بُرقع حدود در بر نموده تا قاصدی شود از عماء حُبّ و به مدینه سبای عشق راه یابد تا از غَلَبات ذوق و جَدَبات شوق قسمت بَرَد و نصیب بردارد و هیکل قدس رداء نسیم صبا قبول نموده که شاید از هجرات مدینه وارد شود و بر شعر جلال و وجه جمال محبوب بوزد تا از معاشرت و مجالست آن کسب روایح کافور سنا و طیب بقا نماید و هیئت صمدیه ثوب منیر مصباحی را حامل گشته تا در آن بیوت بین یدی محبوب مشتعل و مستوقد گردد و بحر اعظم چون نهری شده که شاید در آن رضوان ساری و جاری گردد. سبحان‌الله چه مجلس قدسی برپا گشته و چه بساط بزم خوشی گسترده گشته. جمیع کرّوبین ملأ اعلیٰ مقامات قدس قرب رفراف ابهی و سدره منتهی را از قلب ستردند و محو نمودند و گوش هوش مراتب روح را از نعمات ورقاء عرشی و ترنمات ادیاک عزّ صمدی مجرد و منزّه نمودند تا در آن مقام وارد شوند و به آنچه در آن عالم است مفتخر و مشرف گردند. ولکن ذلک فضلّ یظهر من خفیات الأمر علی من یشاء و کذلک یُعطی کیف یشاء و ینطق کیف یشاء و یُنْفِقُ کیف یشاء و اِنَّه لمقتدر علی ما یشاء و اِنَّه هو المقتدر المحبوب.

این ایام که طیور عماء وجود در سماء شهود جمع گشته و صف زده‌اند، هُدُهد جذب مکنت از هوای عزّ قدرت پرواز نمود و از مشرق لایزالی به مغرب ازلی رو نمود تا از مدینه هوّیه حبّ چه پیام آرد (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۲، ص ۷۰ / حدیقه عرفان، ص ۱۲۱).

[توضیح: بین این دو نسخه تفاوت‌هایی وجود دارد. در متن حدیقه عرفان به جای "ذکر اول مجلس من‌یظهره‌الله است، هوالحی"، فقط "هو" ذکر شده است؛ به جای "طیور پوشیده" عبارت "طیور پوشید" نوشته شده است. در متن مندرج در مجموعه، بین "مشتعل" و "مستوقد" حرف "و" وجود ندارد. در متن مجموعه به جای "ولکن ذلک فضل" عبارت "و ذلک فضل" ذکر شده. در متن مجموعه دو سطر پایانی "این ایام که طیور عماء چه پیام آورد" وجود ندارد.]

[توضیحات: عبارت "جوهر نور" در کلمات مکنونه عربی آمده است که در انسان به ودیعه نهاده شده است. شاید اشارتی به انسان کامل باشد. / سازج وجود در آثار حضرت اعلیٰ به نفس مبارک موعود اطلاق شده است. در آثار جمال مبارک به حضرت اعلیٰ اطلاق شده است: "چون در آن ایام شمس مُشرق بوده ولکن خلف سحاب تماماً لمیقات الله، لذا آن سازج وجود تلقاء شمس قائم ... " (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۰۵) / برای "هجرات" معنایی نیافتم. شاید اشتباه سهوی باشد و اصل آن "حجرات" بوده باشد. حجرات، به ضمّ ح و ج، جمع حُجره است که به معنای اطاق و غرفه آمده است. دهخدا گوید که "حجره" جایی است که در میان سیاهچال واقع بود و ارمیای نبی را آنجا حبس نمودند و به کتاب ارمیا، باب ۳۷، آیه ۱۶، استناد کرده است. / ادیاک جمع دیک به معنی خروس؛ از القاب مظاهر ظهور است که به "دیک عرشی" معروف است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر تعرّض مستکبرین ... نبود و فریاد بر منابر و بیداد اکابر و اصاغر و تکفیر جهلاء و عربده بلهائ نبود ... کشور امریک و افریک تاریک چگونه ندای الهی می‌شنید و صیاح دیک عرشی استماع می‌نمود؟" (من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۴۷)]

خداوند به ما ناظر است

فرامرز دانش‌پژوه

شخصی در عریضه‌ای به حضور حضرت بهاءالله، فقط دو کلمه "مولا بهاء" را نوشته و این شعر را به مدد گرفته،
"آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند."
جمال مبارک در جواب او این لوح را نازل فرمودند:
الأقدم الأعظم ای بنده دوست، ندای دوست را از گوش جان بشنو. مادامی که به او ناظری، او به تمام چشم به تو ناظر است. جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است مابین اجساد. اگر به تو ناظر نبود، به ذکرش ناطق نبود. به تو ناظر است و به ذکرش ناطق. چنانچه در سجن اعظم مابین ظالمین این لوح امنع را به اسم تو نازل فرمود و ارسال داشت. طوبی لک بما فُزْتَ بهذا الفضل و كُنْتَ مِنَ المقبلین. (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۲۶ / مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۱۰)
مضامین این لوح را در اثر دیگری از جمال قدم نیز می‌توان زیارت نمود که می‌فرمایند:

هو الله ای بنده خدا نظر حق با تو بود؛ چه که تا او ناظر نباشد، احدی ناظر به او نخواهد بود. نظر او سبقت داشته بر عالمیان. چنانچه رحمتش داشته و خواهد داشت. لازال ذکر او عباد خود را مقدم بوده از ذکر عباد او را. ولکن ذکرش را هر گوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند. از خدا بخواه از ذکرش ممنوع نشوی و از نفحات ایامش محروم نمایی. (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۸، ص ۷۱ / مآخذ اشعار، ج ۳، ص ۱۰)

چگونه حروف اثبات از مظاهر نفی محسوب می‌شوند

فرامرز دانش‌پژوه

در بخشی از لوحی مفصل از جمال مبین چنین نازل:
"و دیگر سؤال شده بود که چگونه می‌شود کلمات عالین به سَجین تبدیل شوند و حروف اثبات از مظاهر نفی محسوب شود. این معلوم آن جناب بوده که آن شمس فیض ربّانی و بحر فضل سبحانی اشراق فرمود بر جمیع مرایای موجودات. در بعضی که مقابله نموده‌اند بقرصه منطبع می‌شود و بر دون آن همان روشنی شعاع ظاهر. این است که آن شمس قدم بعد از انطباع او در صور مرایا آنچه وصف نماید مرایا را به اوصاف غیرمتناهی، خود را وصف نموده. چه که، انوار وجه خود را در مرایا مشاهده می‌نماید و جمیع این اوصاف منبعه فی الحقیقه به خود او راجع است و این فضل در مرایا موجود است بالتقابل الیها و بعد از انحراف، فانی و معدوم خواهند بود.

حال، نظر را پاک نما از غبار ماسوی تا عارف بر شمس شوی که اگر جمیع مرایای موجودات اقل من آن، به او مقابل شوند، در جمیع انوار حقیقت و آثار عزّ احدیت لم یزل و لایزال منطبع و مرتسم شود و من دون ذلک "یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ". فاعل مختار مختار است؛ محو می‌فرماید بعد از اثبات و کذلک بالعکس. و در این مقام است که می‌فرماید لاتفرحوا بما آتیکم و لاتأسوا عما فاتکم و این مقام نقطه عدل است که جمیع ماسوی خائف و راجی خواهند بود و هر ذی‌علوی خائف است از محو و هر ذی‌دنوی راجی به مقام اثبات. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۷۷، صص ۱۰۸-۱۱۱)

[بقرصه = تماماً، به طور کامل / منطبع = منعکس، متجلی / انطباع = منعکس شدن / مرایا (جمع مرآت) = آینه / بالتقابل الیها = رو به سوی او شدن / اقل من آن = کمتر از یک لحظه / یمحو الله ما یشاء ... = (سوره رعد، آیه ۳۹) محو می‌کند خداوند آنچه را که بخواهد و ثبت می‌کند و ام‌الکتاب نزد او است / لاتفرحوا بما آتیکم. ... = اشاره به آیه ۲۳ از سوره حدید که می‌فرماید، "لَکُم مَّا فَاتَکُم وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ وَ اللَّهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَلِلٍ فُخُورٍ." (تا آن که بر آنچه از دست شما رود اندوه مخورید و بر آنچه به شما بخشد شادمانی نکنید و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد - ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی) / خائف و راجی = هراسان و امیدوار / ذی‌علو = دارای مقام بلند / ذی‌دنو = دارای جایگاه پست]

رشحات عرفان

واژه کافور در آثار مبارکه بهائی

وحید رافتی

کلمه کافور و ترکیبات آن، نظیر نهر کافور، شجر کافور، عین کافور و کأس کافور در آثار مبارکه بهائی بسیار به کار رفته است. مثلاً حضرت بهاءالله در ابتدای یکی از ادعیه خود می‌فرماید: "من انهار کافور صمدیتک فاشربنی یا الهی ..."^۱ و نیز در بیانی دیگر چنین آمده است: "... لعلّ يأخذنهم روائح القدس عن هذا الكافور الذی ظهر علی هیکل الظهور ..."^۲ و نیز حضرت بهاءالله در بیانی دیگر می‌فرماید: "... قل تالله قد ظهر عین الكافور فی هذا الظهور ..."^۳

و در مکاتیب حضرت عبدالبهاء است که: "... جام بلور مزاجه کافور را از دست ساقی الست نوشیدید ..."^۴

کثرت این قبیل آثار و وسعت و ابعاد معانی و مفاهیمی که کلمه کافور حامل آنها شده است مطالعه ای اجمالی درباره سوابق مذهبی و ادبی کافور را در فرهنگ ایرانی و کیفیت استفاده از آن را در آثار مبارکه بهائی مغتنم می‌سازد، چه با توجه به این سوابق است که درک عمیق‌تر و وسیع‌تر مفاهیم آثار مبارکه آسان‌تر می‌شود و ابوابی جدید را برای تعمق بیشتر در این آثار می‌گشاید.

به عنوان مقدمه توجه به این مطلب مفید است که کلمه کافور فقط یک بار در قرآن آمده و آن در آیه پنجم سوره انسان است. این سوره که به سوره "دهر" و سوره "ابرار" و سوره "هل ائی" نیز اشتهار دارد سوره شماره هفتاد و ششم در قرآن مجید است. در آیه پنجم این سوره خداوند می‌فرماید: "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا". شرح و بسط و تفسیر و تأویل این آیه البته در طی قرون عدیده مورد توجه مفسران قرآن قرار گرفته و مطالعات این نفوس را می‌توان در مقالات و کتب و تفاسیری که در باره قرآن و مخصوصاً در باره سوره انسان نوشته شده است ملاحظه نمود. به عنوان مثال شریف لاهیجی در تفسیر خود درباره این آیه قرآنی از جمله چنین می‌نویسد که:

"... کأس را گاهی اطلاق می‌کنند بر ظرفی که در آن خمر باشد و گاهی بر خمر نیز اطلاق می‌کنند و در اینجا [یعنی در آیه قرآنی مورد مطالعه] مراد خمر است، یعنی می‌آشامند آن نیکوان و نیکوکاران از خمر بهشت ..."^۵

لاهیجی در ادامه مطلب می‌نویسد که: "بعضی گفته اند که کافور اسم چشمه ای است در بهشت که طیب رائحه و سردی و سفیدی آن مانند کافور است. بنابر این معنی چنین میشود که هست آن خمر بهشت مخلوط کرده شده به آب چشمه کافور که از زمین بهشت می‌جوشد و اگر مراد از کافور معنی ظاهری باشد معنی آیه چنین است که هست آن خمر بهشت مخلوط کرده شده به کافور به جهت طیب رائحه آن ..."^۶

مفاد همین مطالب در تفاسیر دیگر قرآنی از جمله در روض الجنان و روح الجنان اثر شیخ ابوالفتح رازی نیز آمده است که نیکوکاران در آخرت از جامی شراب خواهند نوشید که مزاج آن کافوری است. در این آیه مزاج را به معنی طعم گرفته اند یعنی نیکان شرابی خواهند نوشید که به سفیدی و خوشبوئی کافور خواهد بود.^۷ کافور بنا بر مطالعات لغت‌شناسان اصلاً کلمه ای هندی و یا فارسی است که در زبان عربی داخل شده و در آیه قرآنی مورد استفاده قرار گرفته است.^۸

کافور عبارت از صمغ درختی است که در نواحی هند و چین و سیلان می‌روید و خاصیت عمده آن بوی خوش و سفیدی رنگ است. علاوه بر این خواص مزاج یا طبیعت کافور را سرد می‌دانند. در کتاب فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار در ذیل کافور از جمله چنین آمده است که: "... آن صمغ درختی است که منبت او بیشتر جزایر و سواحل باشد و او در میان جرم درخت منعقد شود و در بعضی مواضع از درخت بیرون آید چنان که صمغ دیگر. و این نوع کمتر بود و عزت او بیش بود ... درخت کافور مخصوص بلاد سرانندیب [سیلان] است و در غایت بزرگی می‌باشد به حدی که بر صد سوار سایه‌گستر می‌باشد و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی‌شکوفه و بی‌ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر می‌سازند ... کافور از درختان بومی چین و ژاپون و سوماترا و برنئو است ...".^۹

مندرجات کتاب مجمع‌البحرین نیز حکایت از آن می‌کند که کافور نام چشمه‌ای در بهشت است که آب آن مانند کافور سفید، خوشبو و خنک است.^{۱۰}

با توجه به مفاهیم قرآنی کافور و خواص سه‌گانه آن، یعنی بوی خوش و سفیدی رنگ و سردی مزاج، این کلمه و ترکیبات آن در شعر و ادب فارسی بسیار به کار رفته است. بنابر مندرجات فرهنگ اشارات^{۱۱} و فرهنگ‌نامه شعری^{۱۲} و فرهنگ کنایات^{۱۳} روشنائی روز و چهره معشوق و سفیدی برف در ادب و فرهنگ فارسی به کافور تشبیه گشته و ترکیباتی نظیر کافور فام و کافورگون و کافوروش در وصف سفیدی جامه و صورت و خوشبوئی و سفیدی مو و ریش و پیکر انسان به کار رفته و ترکیبی نظیر کافور بار کنایه از هر چیز به غایت سرد و بسیار خوشبو و در عین حال باریدن برف است. غیر از خواص مزبور از مشخصات عمده درخت کافور، همان طور که در سطور فوق از کتاب فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار نقل شد عظمت درخت کافور و سایه‌گستری آن است.

از آنچه درباره کافور مذکور شد کاملاً مفهوم است که سردی طبع، سفیدی رنگ، طعم و بوی خوش به کافور تمثیل می‌شود و چون به عنوان چشمه‌ای در بهشت آمده است کافور می‌تواند تمثیلی از هر چیز بهشتی باشد که با صفا، جلا، زیبایی، طراوت، لطافت، عذوبت، جاودانگی، رفعت، جذابیت و کمال همراه است. در عین حال، با گسترش معنی، کلمه کافور و سفیدی آن نمادی برای هر چیز بی غلّ و غش و پاک و صاف و لطیف و بسیط و ناب است. شاخ و برگ درخت کافور نیز می‌تواند تمثیلی از عظمت، جاودانگی، سرسبزی و وسعت آن باشد.

با توجه به این نکات، در ادامه این مقاله کیفیت تجلی این کلمه را در آثار شیخیه به اجمال بررسی می‌نماید و بعد نحوه استفاده از کلمه کافور را با نقل فقراتی از آثار حضرت نقطه اولی و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مورد مطالعه قرار می‌دهد. چگونگی ترجمه لفظ کافور به زبان انگلیسی و نقش کافور در تغسیل و حنوط میت نیز به دنباله این مقاله مطرح خواهد گردید و نقل لوحی از حضرت عبدالبهاء در باره شمع کافوری ذیل سخن را زیب و زینت خواهد داد.

شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی در آثار خود حقیقت واجب‌الوجود را به لاکیف و لامثل و لاشبه و لایدرك وصف نموده و او را مجهول‌النعته و مجهول مطلق و منقطع‌الاشارات دانسته و ذات باری تعالی را به "عین‌الکافور" تمثیل نموده اند.

بیان سید کاظم رشتی در رساله اصول عقاید حاکی از آن است که: "... ممکن آنچه فهمد ممکن است و واجب را به هیچ وجه نداند و نفهمد و حضرات عرفا به جهت این مقام اسامی چند وضع کرده اند که از آن جمله مجهول مطلق و ذات بحت و ذات سازج و ذات بلا اعتبار و عین کافور و لاتعین و غیب‌الغیوب و ازل‌الآزال و الوجود البحت و مجهول‌النعته و منقطع‌الاشارات و منقطع‌الوجدان و غیب‌الهویه و عین المطلق و امثال این از عبارات و اشارات، و در این مضمون احادیث بسیار از ائمه علیه السلام وارد شده بلکه تنطق نفرموده اند مگر به این ..."^{۱۴}

در آثار عبیده حضرت باب مظهر امر الهی و یا شمس حقیقت در مقام غیب ذات حق تعالی با کلماتی نظیر "کافور" و "کافور سازج" توصیف گشته و به این ترتیب کافور در این آثار به عنوان تمثیلی برای پاکی و تقدس و بساطت حقیقی مورد استفاده قرار گرفته است. به عنوان مثال حضرت باب در ابتدای کتاب بیان فارسی در حق مظهر امر الهی می‌فرماید: "... او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور سازج او از هر بهائی و علانی ..."^{۱۵}

و نیز حضرت ربّ اعلی در بیان فارسی می‌فرماید: "... خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که ... متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره ... و کافور او عین سازج او است و سازج او عین کافور اوست و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت او است ..."^{۱۶}

و نیز حضرت ربّ اعلی در کتاب بیان فارسی درباره ایمان به مظاهر ظهور و حبّ به مظهر امر می‌فرماید: "... کلّ حبّ اگر بعد از ایمان به او باشد حبّ رضوانی می‌گردد و الاّ حبّ شیئی در نار ببین. چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرد است این مجرد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کلّ لذات در ظلّ ملک او خلق می‌گردد و به نسبت به او منوجد زیرا که کلّ لذت در رضای او است ..."^{۱۷}

و نیز بیان حضرت باب در قیوم الاسماء حاکی از آن است که: "أفغیر الله ربکم یقدر ان یأتیکم من ماء الکافور فی الدنیا علی الحقّ بالحقّ شرابا ؟ ... یا قرّة العین انّ الله قد جعل العینین فی یدیک، هذه عین الکافور حول الماء مسطورا و هذه ماء الطهور من الکوثر المسجور حول النار مستورا ..." ^{۱۸}

و نیز در موضعی دیگر در کتاب مبارک قیوم الاسماء چنین مذکور است: "... یا اهل الفردوس اسمعوا نداء الله من ورقات غصن الکافور حول هذا الشجر الطور انّی انا الله الذی لا اله الا هو، قد اقامت الذکر لنفسی بالحقّ فما من شیئی قد اعتصم فی ذلك الباب بالحقّ الطالع من امره الا و قد عصمته من النار و انّ وعد ربکم الرحمن لحقّ و هو الله کان علی کلّ شیئی شهیدا ..." ^{۱۹}

یکی از زیباترین و لطیفترین اشارات حضرت رب اعلیٰ به شجره کافور در بیان مبارک آن حضرت در صحیفه عدلیه است که در کیفیت سلوک با زنان چنین می فرماید: "... سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را به طرف عینی که به قدر همین طرف محجوب از حکم الله خواهی شد ..." ^{۲۰}

از بیاناتی که از آثار شیخیه و کتب حضرت رب اعلیٰ در سطور فوق نقل شد واضح است که کافور را تمثیل و نمادی از بهشت و رضوان و خلوص و پاکی و زیبایی آن گرفته اند. در این بیانات کافور همچنین می تواند کنایه از نفس ظهور، کلمات طیبیه الهیه و فیوضات و کمالات ساطعه از مظهر امر الهی تلقی گردد. در عین حال شواهد فوق حاکی از استفاده از لفظ کافور به معنی کینونیت، انیت و ذاتیت است و مترادف با ساذجیتی به کار رفته است که در متون فلسفه اسلامی غالباً از آن به "بسیط" و "بساطت" تعبیر می شود. ^{۲۱}

آثار حضرت بهاء الله مشحون از استفاده وسیع از کلمه کافور و ترکیبات آن است. اگرچه در بیانات آن حضرت تمثیلات و اشارات مربوط به کافور به صورتی مشابه آثار حضرت رب اعلیٰ ملاحظه می گردد اما گویی بر تنوع و وسعت مفاهیمی که لفظ کافور حامل آن گردیده افزوده شده است. جمال قدم در آثار خود تجلیات وحی را به رائحه ای رحمانی تشبیه فرموده اند که از دریائی خوشبو بر لوح کافور ترشح نموده است. در این بیان لوح کافور تمثیلی از کاغذ است که حامل ترشحات کلمه الهیه گردیده و نفحات وحی از آن متضوع شده است. تمثیل وزش روائح قدس کافوری از هیکل ظهور و تشبیه عین کافور به قلم مظهر ظهور که از آن نسائم وحی الهی در سریان است و نغمات و لحنات مظهر امر که از شجر کافور شنیده می شود از دیگر اشارات و کنایاتی است که در آثار آن حضرت با استفاده از کلمه کافور ملاحظه می گردد. در اشاره به مقام انسان و شرافت ذاتی او جمال قدم به این کلام متکلم هستند که شجره وجود آدمی از آب کافوری، یعنی آبی که از چشمه ای بهشتی سرچشمه می گیرد آبیاری می شود. جمال و جذابیت مظهر ظهور نیز به طلعت کافوری یعنی وجهی زیبا و درخشنده تشبیه گردیده است. حصول سرمستی و شادمانی پایدار در صحنه عالم ناسوتی در گرو آشامیدن از نهر کافوری است که حیات جاودانی عطا

می‌کند و عذوبت و خوش طعمی و خنکی آن انسان محصور در عوالم ملک را راهی به جهان ملکوت می‌گشاید.

کثرت بیانات مبارکه در باره این مواضع نقل آنها را در این مقاله غیرممکن می‌سازد. اما برای آن که نمونه‌ای از این آثار عرضه شده باشد ذیلاً به نقل چند فقره از آثار مبارکه می‌پردازد:

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "... قل تالله قد ظهر عين الكافور في هذا الظهور و انفجر التسنيم في هذا السلسيل الذي كان على هيئة الغلام لمشهود ...".^{۲۲} و نیز حضرت بهاءالله می‌فرماید: "... ان يا جمال الاولی رشح على الممكنات من طمطمام فيض فضلك لعل يأخذنهم روائح القدس عن هذا الكافور الذي ظهر على هيكل الظهور و يجرى عن هذا السلسيل الذي بعثه الله على هيئة القلم و جعله آية علمه بين السموات و الارض ...".^{۲۳}

و نیز در لوح دیگری از حضرت بهاءالله چنین مذکور است: "... قل انه هو الذي نزلت الآيات بامرہ و سطر كلّ الالواح باذنه و يشهد بذلك ما يفوح من هذا المسك الذي جرى عن عين الكافور من هذا القلم الاقدم القديم ...".^{۲۴}

و نیز در بیانی دیگر جمال قدم چنین می‌فرماید: "... و انت الذي اغرست شجرة طيبة في ارض مباركة لطيفة و اشربتها ماء الكافور من عيون الظهور و ربيتها باقتدار سلطنتك و حفظتها بايدي قدرتك حتى ارتفعت و علت و جعلت اصلها ثابتاً في ارض مشيتك باسم من اسمائك و فرعها في سماء ارادتك ...".^{۲۵}

و نیز در یکی از الواح جمال قدم چنین نازل: "احرف حمد حقائق و رقائق حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت سلطانی است که از لطائف بدایع عنایت خود کلّ من فی الملک را از عماء کافور به عرصه ظهور آورد ... ای سلطان من و محبوب من مطمئن فرما قلب ذره فانی را به رجوع به سوی طلعت باقی خود و روشن فرما چشمهای مرا به مشاهده جمال حضرت و هابیت خود و از فواره‌های نور خود رشحات سروری عطا فرما و از کاس‌های بلور خود طفحات کافوری عنایت نما و از حیاض محبت به ید ملاطفت شراب انس کرامت فرما تا مستریح شود فؤاد من در ساحت حضرت محبوبیت تو ...".^{۲۶}

باری، نصوصی از حضرت بهاءالله که در آنها به نحوی از انحاء کلمه کافور مورد استفاده قرار گرفته بیش از آن است که بتوان به نقل آنها در این صفحات محدود پرداخت، اما همین چند فقره حکایت از آن می‌کند که لفظ قرآنی کافور چگونه در آثار عیدیه این ظهور تنوع ذکر یافته و حامل افکار و مفاهیم و معانی گوناگون گشته است.

مطلبی که در ارتباط با قضیه کافور در این مقام حائز اهمیت است اشاره جمال قدم به کافور در وادی فقر در رساله هفت وادی است که تقدس از شئون عالم فانی و تعلقات ناسوتی را به آشامیدن از کاس کافور تعبیر فرموده اند تا سرمستی حاصل از آن انسان را در این حیات ناسوتی از علائق به شئون دنیوی بگسلانند، به حدی که برای او "جز دوست چیزی نماند" و فنای از نفس در عالم ناسوتی بقای او را در عالم

ملکوتی میسر سازد. بیان جمال قدم در اشاره به این مطلب از حد تلمیح تجاوز نمی کند، چه پس از توضیح مطلب به صریح عبارت درک مفهوم کافور را به عهده خواننده هفت وادی گذاشته اند و فرموده اند که "... اگر معنی کافور معلوم شود مقصود حقیقی معلوم گردد ...".^{۲۷}

اشارات جمال قدم در این فقره از هفت وادی در واقع شرح وصول انسان به مقام فقری است که در آثار اهل عرفان از آن به حیات کافوری تعبیر می شود و آن خالص شدن، پاک گشتن و انقطاع از شئون حیات مادی است که نتیجه آشامیدن از نهر کافوری و شنیدن نغمه ورقای الهی از شجره کافور است.^{۲۸}

بیان جمال قدم در کلمات مکنونه که "... اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو، زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند."^{۲۹} ناظر به آیه مبارکه قرآنی شماره پنج در سوره انسان است که: "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا". در بیان جمال قدم "جام باقی" همان "کأس کافور" مندرج در کریمه قرآنی است که ابرار آن را از دست ساقی خلد، یعنی مظهر امر الهی نوشیده اند.

استفاده حضرت عبدالبهاء از لفظ کافور فراوان است، اما غالب آنها به تلمیح و تصریح و کنایه و اشاره ناظر به آیه مبارکه فوق در سوره انسان است. حضرت عبدالبهاء از جمله در یکی از آثار خود چنین می فرماید: "... شفا روحانی و صحت و عافیت وجدانی مطلوب و محبوب و منتهی آرزوی اصحاب قلوب، زیرا شفای ابدی است و بقای سرمدی و مزاج روح را علاج ماء طهور و كأس کان مزاجها کافور و فیض مجلی طور و تعالیم رب غفور ...".^{۳۰}

و در اثری دیگر می فرماید: "خداوند رحیما کریمما ... بندگان را در خلد برین واصل فرما و از شراب كأس کان مزاجها کافور سرمست کن ...".^{۳۱}

و نیز می فرماید: "... از مواهب یوم ظهور ابرار یشربون من كأس مزاجها کافور است، رحیق عنایت کلیه که ممزوج به کافور محبت الله و زنجبیل معرفت الله گردد شدت نفوذ پیدا کند ...".^{۳۲}

و نیز در یکی دیگر از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است: "ای موقن به آیات الله از غرابت آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دوری سر فدا بود، یعنی جمعی از كأس ماء طهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کنان به قربانگاه فدا می شتافتند و به آتش انجذاب می گداختند ...".^{۳۳}

باری، مواردی چند از نحوه تجلی لفظ کافور در آثار حضرت عبدالبهاء که در سطور فوق نقل شد جنبه هائی از کیفیت استشهاد و استفاده از مفاهیم این کلمه را در آثار آن حضرت برملا می سازد.

حال که نحوه به کار بردن کلمه کافور در آثار مبارکه بهائی به اختصار مطرح گردید به قضیه ترجمه انگلیسی این کلمه در قرآن و در آثار مبارکه بهائی می پردازد تا تنوع معانی و مفاهیم این لفظ و کیفیت استنباطات و برداشت های مترجمین از این اصطلاح معلوم گردد. همان طور که به دفعات در سطور فوق مذکور شد کلمه

کافور در آیه پنجم در سوره انسان آمده است که "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا". نقل ترجمه انگلیسی این آیه از همه نسخ انگلیسی قرآن مجید ضرورتی ندارد، اما به عنوان مثال جورج سیل این آیه را چنین ترجمه نموده است:
 "But the just shall drink of a cup of wine, mixed with the water of Cafur".

و ترجمه رادول چنین است:

"But a wine cup tempered at the camphor fountain the just shall quaff".

و در قرآنی که بوسیله مولوی محمد علی ترجمه شده است چنین آمده است:

"Surely the righteous shall drink of a cup the admixture of which is camphor".

و آیه مزبور را مردوک پیکتال چنین ترجمه نموده است:

"Lo! The righteous shall drink of a cup whereof the mixture is of water of Kafur".

و در ترجمه آرتور جان آربری چنین آمده است:

"Surely the pious shall drink of a cup whose mixture is camphor".
 و بالاخره ترجمه داود چنین است که:

"But the righteous shall drink of a cup tempered at the Camphor Fountain".

و اما ترجمه کلمه کافور در آثار مبارکه بهائی تا آنجا که بر بنده معلوم است به صورت ذیل است:

اول – عبارت "من انهار کافور صمدیتک ... " چنین ترجمه شده است:

"From the sweet-scented streams of Thine eternity".

دوم – عبارت "و الی صرف کافور الجمال" چنین ترجمه شده است:

"And unto the essence of the fragrance of Thy beauty".

سوم – عبارت قرآنی "إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا" که در هفت وادی نقل شده چنین ترجمه شده است:

"Verily the righteous shall drink of a winecup tempered at the camphor fountain".

چهارم – عبارت "چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور" که در چهار وادی مذکور شده چنین ترجمه شده است:

"how delicate this draught from the Heavenly cup".

پنجم – عبارت "فانّ الحورالعین یشربن الکافور الذی فی الجنّة" که در احادیث مربوط به عکا در انتهای لوح مبارک شیخ نقل شده به صورت زیر ترجمه شده است:

"the black-eyed damsels quaff the camphor in paradise".^{۳۴}

در مطالعه قضیه کافور باید اشاره ای نیز به نقش کافور در هنگام غسل و حنوط میّت نمود. در عالم اسلام و بر اساس احادیث اسلامی کافور در هنگام غسل و حنوط شخص متوفی به کار می‌رود. روایت است که حضرت رسول قبل از رحلت، حضرت علی و فاطمه را به پیش خود خواند و مقداری کافور به آنان داد و گفت که این کافور را جبرئیل از بهشت برای من آورده و چنین گفته است که آن را سه قسمت نمائید. با یک قسمت از آن مرا حنوط کنید و دو قسمت دیگر از آن شما باشد.^{۳۵}

بنا بر این گونه روایات در اسلام واجب است که غسل میّت از جمله با آب آمیخته به کافور انجام پذیرد و در حنوط نیز هفت موضع سجده (پیشانی، دو کف دست، دو زانو، و سر انگشتان دو پا) را باید با کافور آغشته نمایند. در مجمع‌البحرین آمده است که اموات خود را معطر نسازید مگر به کافور و آن نوعی عطر است که میّت را بدان غسل کنند و حنوط نمایند.^{۳۶}

حکم کتاب بیان فارسی در باب یازدهم از واحد هشتم آن کتاب چنین است که اعضاء و جوارح میّت "... بماء او بما شاء من کافور و سدر ... تغسیل شود و بعد از فراغ از تغسیل نیز جسد میّت را "... اگر میسر است بماء ورد یا طیب دیگر معطر نمایند"^{۳۷}

در آثار بهائی به این مطلب تصریح شده است که در هنگام غسل میّت "... برای فقرا تخفیف عنایت شده و به جای سدر و کافور عطر و گلاب استعمال نمایند ..."^{۳۸} آنچه در امر بهائی مسلم است لزوم تغسیل و تعطیر میّت است که در صورت وجود امکانات البته می‌تواند با سدر و کافور صورت پذیرد و الا حکم الهی مبنی بر استفاده از عطر و گلاب است.

در ارتباط با قضیه کافور ذکر شمع کافوری نیز که در آثار مبارکه بهائی آمده است بجاست. شمع کافوری شمعی است که به کافور آمیخته است تا خوشبو و معطر گردد. حضرت عبدالبهاء در لوحی به شمع کافوری اشاره نموده و آن را با شمع رحمانی مقایسه فرموده اند. ذیل این مقاله را به درج این اثر کوتاه دلپذیر که در آن عالمی معنی نهفته است زینت می‌دهد:

"هو الابهی"

جناب میرزا حسن خان علیه بهاء الله الابهی

هو الله - ای شمع افروخته، شمع کافوری نور به وثاقی بخشد و شمع رحمانی به آفاقی. آن هرچه پُرشعله باشد زودتر منتهی گردد، شام برافروزد، بامداد منطفی شود. این سراج هرچه بیشتر شعله زند پایدارتر گردد، شام چراغ بود، صبح مشعله گردد. در وسط زوال و دخول شمس در دائرة نصف النهار لهیب این سراج به عنان آسمان رسد و سطوعش بی‌پایان. عع"^{۳۹}

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاءالله، مناجاة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۱م)، ص ۱۷۳.
- ۲- حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲م)، ج ۲، ص ۴۳۰.
- ۳- مأخذ فوق، ص ۳۶۸.
- ۴- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۴۱ب)، ج ۸، صص ۱۴۳-۱۴۴.
- ۵- بهاءالدین شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی (طهران: علمی، ۱۳۴۰ه.ش.)، ج ۴، ص ۶۵۸.
- ۶- مأخذ فوق.
- ۷- شیخ ابو الفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۵۷)، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح، ج ۲۰، ص ۷۳.
- ۸- بهاءالدین خرّمشاهی، قرآن پژوهی (طهران: ناهید، ۱۳۷۶)، ص ۷۶۴.
- ۹- موقّق الدّین ابومنصور علی الهروی، فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (طهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳)، تألیف دکتر منوچهر امیری، ص ۳۱۴.
- ۱۰- فخرالدّین طریحی، مجمع‌البحرین (طهران: مرتضویه، ۱۳۸۶ه.ق.)، ج ۳، ص ۴۷۶. در این کتاب در ذیل "کان مزاجها کافورا" چنین آمده است: "ای ماؤها کافور، و هو اسم عین فی الجنّة ماؤها فی بیاض الکافور و رائحته و برده".
- ۱۱- دکتر سیروس شمیسا، فرهنگ اشارات (طهران: فردوسی، ۱۳۷۷)، ج ۲، صص ۹۲۹-۹۳۲.
- ۱۲- دکتر رحیم عفیفی، فرهنگ‌نامه شعری (طهران: سروش، ۱۳۷۳)، ج ۳، صص ۲۰۱۱-۲۰۱۲.
- ۱۳- منصور ثروت، فرهنگ کنایات (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۵۸.
- ۱۴- سید کاظم رشتی، رساله اصول عقاید (طهران: لجنه ملى محفظه آثار، ۱۳۳۳ب)، شماره ۴، ص ۸.
- ۱۵- حضرت ربّ اعلیٰ، کتاب بیان فارسی (طهران: بی ناشر، بی تاریخ)، ص ۳۲۸+۱۶ صفحه، ص ۲.
- ۱۶- کتاب بیان فارسی، ص ۱۰۵.

- ۱۷- کتاب بیان فارسی، ص ۱۲۵.
- ۱۸- حضرت نقطه اولی، احسن القصص (قیوم الاسماء) (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲ ب)، شماره ۳، ص ۳۷.
- ۱۹- مأخذ فوق، ص ۴۵.
- ۲۰- حضرت ربّ اعلی، مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۸۲، ص ۲۰۵.
- ۲۱- برای ملاحظه شرح مطالب درباره "بسیط" و "بسیط الحقیقه" به فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاً صدرا (طهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹)، اثر دکتر سید جعفر سجادی، صص ۱۲۹-۱۳۰، مراجعه فرمائید.
- ۲۲- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۶۸. تسنیم در این بیان مبارک نام چشمه ای در بهشت است و ذکر آن در آیه شماره ۲۷ در سوره مطفین آمده است. سلسیل نیز نام یکی از چشمه های بهشتی است و در آیه شماره ۱۸ در سوره انسان در قرآن مذکور می باشد.
- ۲۳- مأخذ فوق، ص ۴۳۰.
- ۲۴- مأخذ فوق، ص ۳۹۹.
- ۲۵- حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله؛ بشاره النور (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۴۰ ب)، ص ۶۸.
- ۲۶- حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، حقیقه عرفان (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۴ م)، ص ۶۰.
- ۲۷- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۹۳.
- ۲۸- حیات باطنی، روحانی، ملکوتی و از این قبیل در نزد اهل عرفان به حیات کافوری تعبیر می شود.
- ۲۹- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م)، ص ۳۹۰.
- ۳۰- بشاره النور، ص ۴۲۹.
- ۳۱- مأخذ فوق، ص ۴۲۷. بیان حضرت عبدالبهاء است که در یکی از مکاتیب خود می فرماید: "... در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویّه اخروی را بیان نمودند به صور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کأس مزاجها کافور تعبیر نمودند..." (مکاتیب عبدالبهاء، قاهره: کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ ه.ق، ج ۲، ص ۱۶۰).
- ۳۲- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۶۵. زنجبیل در آیه شماره ۱۷ در سوره انسان در قرآن آمده و نام یکی از چشمه های بهشت است.

- ۳۳- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹۱)، ج ۹، ص ۳۷.
- ۳۴- مأخذ پنج عبارتی که در متن مقاله نقل شده به این شرح است:
 اول - مناجاة، ص ۱۷۳.
 دوم - مأخذ فوق، ص ۱۷۴.
 سوم - آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۹۳.
 چهارم - مأخذ فوق، ص ۳۰۵.
- پنجم - حضرت بهاءالله، لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۱م)، ص ۱۳۴.
- ۳۵- نگاه کنید به کتاب معارف و معاریف (قم: دارالفکر، ۱۳۹۳)، تألیف سید مصطفی حسینی دشتی، ج ۶، ص ۴۵۵۵. حنوط بر اساس مندرجات معارف و معاریف (ج ۳، ص ۲۳۸۱) عبارت از "بوی خوش برای مردگان" است و حنوط کردن عبارت است از "بوی خوش از قبیل کافور که پس از شستن بر مرده می‌پاشند و این از مراسم دینی غسل میّت است".
- ۳۶- در مجمع البحرین (ج ۳، ص ۴۷۷) آمده است که: "لا تمسّوا موتاکم بالطیب الاّ بالكافور، هو نوع من الطیب معروف یغسل به المیّت و یحنّط به".
- ۳۷- کتاب بیان فارسی، صص ۲۹۱-۲۹۲.
- ۳۸- فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۶م)، ج ۴، ص ۲۰۱.
- ۳۹- این لوح در نشریه خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (لندگ - سوئیس: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۱م)، شماره ۲، ص ۶۵ نیز به طبع رسیده است.

مغناطیس تأیید الهی

فرامرز دانش‌پژوه

در آثار مبارکه به موارد عدیده اشاره شده است که می‌تواند مغناطیس تأییدات الهیه باشد. به چند مورد اشاره می‌شود:

در آثار مبارکه به تکرار و تأکید توصیه شده که تبلیغ امرالله و نشر نفعات‌الله مغناطیس تأییدات الهیست. ولیکن ملاحظه می‌شود که عوامل و اقدامات دیگری هم می‌تواند مغناطیس تأییدات الهی شود که مواردی از آنها را در این مجموع ملاحظه می‌نمایید.

تبلیغ

"به تبلیغ مشغول شو که مغناطیس تأیید است؛ فتور میار و از هیچ واقعه‌ای خاطر میازار. در کمال حکمت به ترویج حقیقت مشغول شو نه پرده‌ری." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، صص ۴۸-۴۹)

"از محافل روحانی و محفل درس تبلیغ بسیار مسرور شدم. این است خدمت به درگاه احدیت؛ این است عبودیت آستان مقدس؛ این است مقرب‌ی درگاه کبریا؛ این است مغناطیس تأیید ملکوت ابهی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۲۳)

"... یاران در این امر جلیل اهتمام ندارند. البتّه کلّ را به کمال همّت بر این مغناطیس موهبت دلالت نمایند. هیچ امری مانند تبلیغ مؤید نه و هیچ نفسی جز نفس مبلّغ موفق نخواهد شد." (حضرت عبدالبهاء - امر و خلق، ج ۳، ص ۴۹۰)

"این یوم قیام به خدمت است و عبودیت آستان احدیت. تا حیات باقی است تعجیل نمایید و تا بهار را خزان در بر نگرفته و شفا را بیماری غالب نشده قیام نمایید. در این یوم هدایت نفوس به صراط مستقیم مغناطیس تأیید الهی است. نفوسی که خود را وقف این امر نمایند در صون حفظ الهی هستند. هر که در این یوم یک کلمه حقیقت نطق نماید آن کلمه لازال در تموج و حرکت خواهد بود و هرگز معدوم نخواهد شد." (حضرت عبدالبهاء - نقل در توقیعات مبارکه، ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۱۱۹).

خدمت

"امروز از منتسبین درگاه الهی هر یک به خدمت پردازد عون و عنایت بیند و تأیید و موهبت جوید. زیرا مغناطیس جاذب توفیقات صمدانیه این است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۱۶۶)

"هیچ امری به اندازه خدمت به امرالله موقّیت در بر ندارد. خدمت مغناطیس تأییدات الهیه است. در این صورت وقتی شخص فعّال باشد، روح القدس او را تأیید می‌کند و

در صورت عدم فعالیت روح القدس از شمول تأیید باز مانده و شخص از اشعه شفا دهنده و روح بخش آن محروم می‌ماند. " (ترجمه قسمتی از ابلاغیه مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲ که حسب الامر حضرت ولی امرالله به یکی از احباء مرقوم گردیده است - حیات بهائی، طبع آمریکا، ۱۹۸۷، ص ۴۴)

اتحاد و اتفاق

"اعظم اسباب اتحاد و اتفاق جمیع محافل روحانی است. بسیار مهم است این مسأله و مغناطیس تأیید الهی. اگر جمال این دلبر ملکوتی، یعنی وحدت احباء، به طراز ملکوت ابهی جلوه نماید، یقین است که در اندک مدتی آن ممالک جنت ابهی گردد و انوار توحید و یگانگی از غرب به جمیع جهان بتابد." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۸۱)

"در درگاه احدیت سر به آستان مقدس نهاده و در کمال عجز و زاری توفیقی عظیم به جهت آن اماء رحمانی طلب نمودم. پس باید همتی نمایم که آن توفیقات ثمرش ظاهر گردد و آن تأییدات نتایجش باهر شود. قوه مغناطیس که جاذب این عنایات است اتحاد و اتفاق اماءالله است. البته صد البته دائماً متمسک به این مغناطیس گردید تا عون و صون و عنایت جمال ابهی را از هر جهت متتابعاً مترادفاً متوالیاً مشاهده کنید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۱۳۷)

ثبوت بر عهد و میثاق

"امروز مغناطیس تأیید ملکوت الله ثبوت بر عهد و پیمان است و ماعدای آن کلام هذیان. زیرا وحدت بهائی به چه چیز محافظه گردد؟ آیا به اقوال مزخرفه بعضی؟ استغفرالله عن ذلک." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۶۳)

"الیوم ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان الهی مغناطیس کل خیر است و جاذب جمیع کمالات؛ روح تأیید است و ظهور توحید." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۲۷)

حظیره القدس

"راجع به حظیره القدس؛ امر و اراده مقدسه متعالیه چنان که این بنیان باید من جمیع الجهات جامع و مکمل و مزین و ممتاز باشد و مجامع عمومی و اعیاد و جلسات محفل روحانی و لجنه‌های امریه و کتابخانه امری و محفظه آثار ملی و دائره محاسبات و معاملات محفل روحانی و لجنه‌های آن نیز جمعاً حصر در این مرکز گردد تا مغناطیس تأیید شود و در انظار عموم جلوه حیرت‌انگیز نماید." (حضرت ولی امرالله، امر و خلق، ج ۴، ص ۳۷۲ / توفیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۲۰۲)

مشرق‌الاذکار

"مشرق‌الاذکار مغناطیس تأیید پروردگار است. مشرق‌الاذکار اساس عظیم حضرت آمرزگار. مشرق‌الاذکار رکن رکن آئین کردگار. مشرق‌الاذکار تأسیس سبب اعلاء کلمه‌الله. مشرق‌الاذکار تهلیل و تسبیحش مفرح قلوب هر نیکوکار. مشرق‌الاذکار نجات قدسش روح‌بخش کلّ ابرار ... " (حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۴۹)

حرمت و رعایت یکدیگر

"باید یاران کلّ در جزئی و کلّی امور مواظبت نمایند و مشورت کنند و بالاتفاق مقاومت فساد و فتن نمایند و در حسن معاشرت و اعتدال در حرکت و حرمت و رعایت یکدیگر و مرحمت و عنایت با سایر طوائف کوشند و صبر و تحمل نمایند تا مغناطیس تأیید ملکوت ابهی گردند و قوه جاذبه جنود لم‌تروها شوند." (حدیقه عرفان، ص ۲۲۹)

انتشار امرالله و اجرای نقشه‌ها

"اکلیل اعمال و منتهی آرزو و آمال و مغناطیس تأیید ربّ متعال انجام این فریضه اولیه و ایفای این وظیفه مقدسه و تنفیذ این نقشه بدیعه در میعاد و میقات معین است." (حضرت ولی امرالله - توفیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۴۸، ص ۳۰۷)

بقای در میدان خدمت و تحمل مشقت

"از قرار معلوم دلتنگ شده‌ای و از گیر و دار فرار خواهی. ای رفیق، این نشد. باید مرد میدان باشی و گوی عزت ابدیه به چوگان همت بریایی. وجود شما در آن صفحات، حال، لازم است و بقا اولی. اگرچه زحمت بسیار است و مشقت بی‌شمار، ولی باید تحمل نمایی و به ذیل مقدس تشبّث جوئی و طلب تأیید کنی و به انقطاع و انجذاب و وله و شور و شوق و شغف مغناطیس توفیق گردید و چون تأیید حاصل گردد جمیع این زحمات و مشقّات فراموش شود." (حضرت عبدالبهاء، حدیقه عرفان، ص ۳۰۸)

مهاجرت و تبلیغ

"... امید و طید این عبد آن است که سائرین متدرّجاً اقتدا به این نفس نفیس نمایند و در اقالیم مجاور هم توطّن گردند و افکار را حصر در تبلیغ و تأسیس مراکز جدید نمایند. این است مغناطیس تأیید شدید ربّ مجید در این ایام." (حضرت ولی امرالله - توفیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۴۸، ص ۱۸۳)

اعمال مرضیه

"نفوس تشنه حقیقتند و از اسم و مجاز خسته و بیزار. این عبد منتظر است که از لسان و قلم این نفوس که چون ملائکه ناشرات در اکثر بلاد سیار و منتشر گردند، ذکر محامد و نعوت و تعریف از شیم و اخلاق و امتیاز بهائیان از سائر نفوس شنود ... این است مغناطیس تأیید و این است از وسائل فعّاله از برای ترقی و نشر امرالله." (حضرت ولی امرالله - توقیعات مبارکه ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶، ص ۱۶۴)

محبت بین یاران

"هیكل مبارک از استماع و اطلاع این خبر که گرین ایگر امسال از محبت و وفاق سرشار بوده و سبب تسجیل عده‌ای جدید در امر شده است مسرورند. این محبت بین یاران به منزله مغناطیس تأیید است که بالاتر از هر امر دیگری قلوب را جلب کرده افراد جدیدی را در ظلّ امرالله در خواهد آورد. زیرا تعالیم ولو هر قدر عظیم باشد، نمی‌تواند دنیا را تغییر دهد مگر این که روح محبت حضرت بهاءالله همچون آئینه‌ای شفاف تعالیم مبارکه را در جوامع بهائی منعکس سازد." (ترجمه قسمتی از ابلاغیه مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ که حسب الامر حضرت ولی امرالله به یکی از احباء مرقوم گردیده است - حیات بهائی، نشر لجنة امور احبای ایرانی، ویلمت، ۱۹۸۷، ص ۲۶)

نیت خیر و حسن تدبیر

"آنچه با تقدیرات موافقت نماید تحقق می‌یابد. و علاوه، نیت خیر و حسن تدبیر جاذب تأیید است." (حضرت عبدالبهاء، بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۱۰)

حرمت مظاهر ظهور

فرامرز دانش‌پژوه

مقدمه

مظاهر ظهور که محلّ تجلّی نور الهی و وحی صمدانی و الهام ربّانی هستند، در مقامی قرار دارند که احترام آنها برای کلّ لازم است. آن احترام و عشقی که نسبت به ذات الوهیت باید داشته باشیم، باید به این مظاهر الهی که صرفاً جهت هدایت منّ علیّ الأرض خود را فدا می‌کنند قلباً، لساناً، باطناً و ظاهراً ابراز نمود. آنها در عالم ذر با خداوند عهد بسته‌اند که در این عالم جمیع ناملازمات را تحمّل کنند تا بتوانند در سبیل هدایت خلق چنان قدمی بردارند که نفوس مقدّسه در حین عروج در کمال تنزیه و تقدیس باشند.

در آثار امر بهائی، هر هنگام که از آن مظاهر مقدّسه یاد می‌شود، کمال احترام درباره آنها مرعی می‌گردد. حتّی حضرت ولی امرالله در بیانی انگلیسی، خطاب به محفل مقدّس روحانی ملّی ایالات متّحده و کانادا، می‌فرمایند که در لسان فارسی به کار نبردن لفظ "حضرت" قبل از اسم حضرات مظاهر ظهور بی‌ادبی محسوب می‌شود. (*Lights of Guidance*، شماره ۱۷۰۰) در لسان انگلیسی، اگرچه به جای این واژه گاه عبارت His Holiness (همان مأخذ) به کار برده می‌شود، امّا عموماً ضمائیر اشاره به آن طلعات مقدّسه را با حرف بزرگ می‌نویسند تا به نوعی این احترام ملحوظ گردد (همان مأخذ).

در این وجیزه سعی بر آن است که موارد گوناگونی از تعظیم و تعزیز آن طلعات مقدّسه، که شاید در متون سالفه با احترام همراه نبوده، از آثار مبارکه استخراج و بیان گردد. البتّه شاید کلّ مطالب مربوط به این موضوع به مراتب بیش از آن باشد، لکن این جزء به کلّ دلالت می‌کند.

داستان مربوط به حضرت بهاءالله قبل از ظهور مبارک

جناب فروتن این داستان را در مجموعه "داستان‌هایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی" نقل کرده‌اند:

روزی جمال مبارک در عنفوان جوانی در مجلس میرزا نظرعلی حکیم‌باشی، که نزد محمّدشاه اعتبارش از حاج میرزا آقاسی بیشتر بوده، تشریف داشته‌اند. بیان حکیم‌باشی به اینجا رسیده که "سلسله اقطاب و مسند عرفان به من منتهی شده و حالا به مقامی از استغنا واصلم که اگر بیابند بگویند پیغمبر آخر الزّمان دم در ایستاده‌اند ابدأ در حالت من تفاوتی پیدا نمی‌شود". حاضرین همگی سر تکان می‌دادند و بلی بلی می‌گفتند. جمال قدم فرمودند، "جناب حکیم من از شما یک مطلب استفسار می‌کنم و استدعا دارم حقّ واقع را بیان فرمائید. اگر در این حین بغتّه پرده بدون اذن شما

بلند شود و میر غضب سلطانی با شمشیر برهنه داخل مجلس شود و رو به شما آورد، آیا حالت شما تغییر می‌کند یا نه؟" حکیم بعد از تأملی گفت، "بلی تغییر می‌کند." فرمودند، "پس آن حرف حرف شما نبود." (ص ۳).

عصمت مظاهر ظهور

عصمت و مصونیت مظاهر ظهور در این امر مبارک مورد تأکید قرار گرفته است. حتی جمال ربّ العالمین در کتاب مبین، یعنی اقدس، تصریح دارند که عصمت ذاتی و کبریٰ مخصوص مظاهر ظهور بوده و هست و احدی در آن شریک نیست و نفوسی که منتخَب آن ذوات نورانیه هستند که به تبیین آیات پردازند، صرفاً از عصمتی که آن طلعات قدسیه به آنها عنایت می‌کنند برخوردارند که به آن عصمت موهوبی گفته می‌شود. این مطلب به تصریح ذکر شده که تا کنون موضوع مزبور در مکامن عزّ مستور بوده و در این دور صمدانی مکشوف شده است.

به این ترتیب آنها از ارتکاب هر معصیتی برکنار هستند و آنچه که عمل می‌کنند عین صواب و صحیح و درست و نظر به حکمت‌هایی است که بر بشر مستور است. در ایام حیات مظاهر قدسیه، انواع تهمت‌ها و افتراها به آنها نسبت داده می‌شود که عاری از حقیقت است و کذب بودن آنها بعضاً در زمان حیات آنها و برخی بعد از صعود آنها به ملکوت الهی برای نفوس بشری معلوم می‌شود.

جمال مبارک نهی اکید دارند که احدی را در این عصمت شریک مظاهر ظهور قرار ندهند و ائمت حضرت محمد را تقبیح می‌فرمایند که دیگران را در عصمت حضرت رسول شریک کردند: "عصمت کبریٰ که مخصوص به نفس حق است، از جهل و نادانی، در مادونش ذکر می‌نمودند. قد جعلوا بذلک شرکاء من دون أن یعرفوا؛ ألا أنهم من الجاهلین. مقام عصمت کبریٰ مقام یفعل ما یشاء بوده و در آن ساحت ذکر خطا نبوده و نیست. آنچه از مطلع غیب و مشرق وحی ظاهر می‌شود حق بوده و خواهد بود. و دون آن در این مقام مذکور نه. چه که اگر به قدر انمله از آنچه امر نموده تجاوز نمایند یحبط أعمالهم فی الحین إن ربک هو الناطق الامین." (امر و خلق، ج ۲، ص ۳۳۵).

ناممکن بودن حصول مقام انبیاء

بندگان جمیع در عالم خلق هستند و در رتبه عبودیت و امکان حصول مقام انبیاء ابداً از برای آنان وجود ندارد. حتی جناب قدّوس، مع مقام عظیمی که داشتند در ظلّ حضرت اعلیٰ بودند. حضرت عبدالبهاء در این مورد تصریح دارند که، "و اما امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع خلق این ممکن نه. زیرا خلق به مراتب است. مادون ادراک مافوق را ننماید «و خَلَقَکُمْ اطواراً». سنگ خارا یا قوت حمرا نگردد و خذف و صدف لؤلؤ لالا نشود. حضرت قدّوس در ظلّ حضرت اعلیٰ بودند نه مستقل. لکن حضرت عیسی و حضرت رسول ذات مستقل ... مظاهر کلیه الهیه

که بالاستقلال اشراق فرمودند مقامی دیگر دارند و شأنی دیگر. هیچ نفس به مقام و رتبه آنان نرسد." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۲۶).
 درباره خود هیکل مبارک نیز بارها تصریح و تأکید فرموده‌اند که "اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه ثابتة راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح." (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۹۵).
 حتی وقتی یکی از احباء از آن چنین تعبیر کرد که "العبودية جوهرة كنهها الربوبية" هیکل مبارک می‌فرمودند، "این تعبیر و تفسیر خطاست. عبودیت من از این شؤون مقدس و مبرّا است." (خاطرات نه ساله عگا، ص ۳۲۳).

عتاب و خطاب به حضرات مظاهر ظهور

گاه در کتب مقدسه مشاهده می‌شود که حضرات مظاهر ظهور محلّ عتاب و خطاب قرار می‌گیرند و مواردی به آنها نسبت داده می‌شود که به ظاهر با عصمت کبرای آنها منافات دارد.

مثلاً در کتاب تورات، سفر اعداد، آیات ۲۰ تا ۲۳ خداوند حضرت موسی و هارون را مورد شماتت قرار داده می‌فرماید، "شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید." یا در باب سوم، آیه ۲۶ حضرت موسی می‌فرماید، "خداوند به خاطر شما با من غضبناک شد مرا اجابت نمود و خداوند مرا گفت ترا کافی است؛ بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو."

در قرآن به حضرت محمد می‌فرماید، "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ یعنی ما برای تو فتوح آشکار نمودیم تا گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزیم.

حضرت عبدالبهاء در فصلی از کتاب مفاوضات (فصل مد)، توضیح می‌دهند که، "هر خطاب الهی که از روی عتاب است، ولو به ظاهر به انبیاء است ولی به حقیقت آن خطاب توجه به امت دارد. و حکمتش محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نگردند و خطاب و عتاب خطاب به نبی است، ولی در باطن به امت است نه به پیغمبر." (مفاوضات، ص ۱۱۸).

نوع دیگر نیز اقرار مظاهر ظهور و اولیاء الهی به قصور و گناه است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "ذنب این عبد اعظم ذنوب و گناه این بی‌پناه بزرگتر از کوه پرشکوه؛ اول قصور این بی‌سر و سامان را ببخش پس گناه هر عاصی نادان." در انجیل آمده است که وقتی شخصی نزد حضرت مسیح آمد و گفت، "ای معلّم نیکوکار. حضرت فرمودند چرا مرا نیکوکار گفتی؟ زیرا نیکوکار یکی است و آن خدا است." (مفاوضات، ص ۱۲۱).

حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرماید، "مقصد این نیست که حضرت معاذالله گناهکار بودند. بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع و خجالت و شرمساری به آن شخص مخاطب بود. این نفوس مبارکه انوارند. نور با ظلمت جمع نشود. حیاتند؛ حیات با ممت مجتمع نگردد. هدایتند؛ هدایت با ضلالت جمع نشود..." (همان).

مرکز میثاق در وصف مظاهر ظهور که مورد عتاب و خطاب واقع شده‌اند می‌فرماید، "البته چنین شخص بزرگواری که واسطه فیض الهی و تبلیغ شریعت است، البته باید مطیع امرالله باشد. این نفوس مبارکه مانند اوراق شجرند که به هبوب نسیم متحرک است نه به اراده خود. چه که این نفوس مبارکه منجذب به نفعات محبة الله‌اند و اراده‌شان به کلی منسلب. قولشان قول خدا و امرشان امر خدا و نهی‌شان نهی خدا است... انبیای الهی و مظاهر ظهور را حرکت و سکون به وحی الهی، نه به شهوات انسانی. اگر چنین نباشد، آن پیغمبر چگونه امین است و چگونه سفیر حق گردد و اوامر و نواهی حق را تبلیغ نماید." (همان، ص ۱۱۹).

گناه منسوب به حضرت آدم

در باب معصیتی که به حضرت آدم نسبت داده شده و سبب اخراج ایشان از جنت عدن گشته است، حضرت بهاءالله می‌فرماید که این موضوع مربوط به قبل از مبعوث شدن آن حضرت به نبوت بوده است: "منهم آدم أرسلناه بالحق و سکناه فی قطب الجنة فی وادی الذی ما بلغ الیها المقربون... ثم منعناه عن شجرة الروح و هذا من سر غیب مکنون... فلما وجدناه علی هواه اقل من الشعر اذا اهبطناه عن الجنة و جعلناه فی الارض من الذینهم كانوا علی مناكبها یرکبون." بعد از آن که حضرت آدم به استغاثه آمده طلب بخشش نمود و مورد عفو و رحمت الهی قرار گرفت "ثم بعد ذلك اصطفیناه بالحق و جعلناه نبیاً و أرسلناه علی الذینهم سکنا فی الارض لیأمرهم بالعدل و ینهاهم عن الظلم." (لمعات الانوار، ج ۲، ص ۳۵۱).

حضرت عبدالبهاء در ماهیت آنچه که گناه آدم محسوب شده توضیح می‌فرماید، "مقصود از روح آدم است و از حوا نفس آدم... مقصد از شجره خیر و شر عالم ناسوتی است. زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است و نورانیت صرفه. اما در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خیر و شر حقائق متضاده موجود و مقصد از مار تعلق به عالم ناسوتی است. آن تعلق روح به عالم ناسوتی سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق به عالم تقييد دلالت کرد و از ملکوت توحيد به عالم ناسوت متوجه نمود و چون روح و نفس آدم به عالم ناسوت قدم نهاد، از جنت اطلاق خارج گشت در عالم تقييد افتاد. بعد از آن که در علو تقدیس بود و خیر محض، به عالم خیر و شر قدم نهاد و مقصود از شجره حیات، اعلى رتبه عالم وجود، مقام کلمه الله است و ظهور کلی. لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور مظهر کلی آن مقام ظاهر و لائح گشت." (مفاوضات، ص ۹۰).

آسودگی حضرت ابراهیم در میان آتش

طبق روایات و آنچه در قرآن کریم و تورات آمده، نمرود حضرت ابراهیم را به درون آتش انداخت تا ایشان را نابود کند. اما، خداوند به اراده غالبه خود آتش را بر آن حضرت گلستان نمود. در این خصوص روایات عجیب و غریب نیز ذکر شده است. این با قدرت تحمل، استقامت در بلا، تحمل مشقات برای هدایت خلق که هیچ

یک از انبیاء از آن مصون نبودند منافات تام دارد. بدین لحاظ، نمی‌توان حضرت ابراهیم را متهم داشت که آسودگی و راحتی عنصری را در حین انجام مأموریت الهی از آن خود ساختند.

حضرت بهاء‌الله در سوره‌النصح به رفتار ناپسند قوم با حضرت خلیل اشاراتی دارند و به نار مزبور نیز تصریح می‌کنند که، "إلی أن أوقدوا نار الکفر و اخذوا ابراهیم و دعوه إلی النار و كانوا علی اصنام انفسهم عاکفون. إذا جعلنا النار علیه برداً و سلاماً و روحاً و رحمةً و كذلك حفظناه و نحفظ الذینهم فی البلاء یصبرون." (لمعات الانوار، ج ۲، ص ۳۵۵).

در لوح رئیس چنین عزّ نزول یافته است، "اذکر اذ أوقد النمرود نار الشّرك لیحترق الخلیل إذ نجّیاه بالحقّ و أخذنا النمرود بقهرٍ مبین... (آثار قلم اعلی، ج ۱، طبع کانادا، ص ۱۰۶).

در کتاب ایقان چنین مذکور، "تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آن که نار حسد و اعراض افروخته شد... (ایقان، طبع آلمان، ص ۶).

مشاهده می‌شود که مقصود از "نار" همانا آتش ظاهری نبوده است. کسی که در بحبوحه نار کفر، آتش شرک، نار حسد و اعراض، صبر و تحمل داشته البته خداوند او را حفظ می‌فرماید.

حضرت عبدالبهاء در الواح عدیده به این مطلب اشارتی دارند که عمدتاً در جلد ششم منتخباتی از مکاتیب درج است.

داستان حضرت لوط

طبق روایت تورات حضرت لوط، خواهرزاده حضرت ابراهیم، به پیامبری مبعوث شد اما قومش بسیار شرور بودند و بعد از آن که به فرمان الهی سدوم و گمورا نابود شد، حضرت لوط و همسر و دو دخترش رو به راه نهادند. همسرش چون به پشت سر نگریست به ستونی از نمک تبدیل شد و در نتیجه حضرت لوط با صبایا تنها شدند و راه را ادامه دادند. دختران آن حضرت از خوف آن که نسلی از آنها باقی نماند، پدر را مست کرده با او خوابیدند.

حضرت عبدالبهاء این مطلب را اهانتی به حضرت لوط می‌دانند و می‌فرمایند، "و اما ما هو المزبور فی التّورات من أمر لوط و صبایاه و الإرتداد؛ هذه أصغاث احلام. ما أنزل الله بها من سلطان. تلك أقاویل المورّخين من اهل الكتاب و إعلموا أنّ التّورات ما هو مُنزل فی الألواح علی موسی و ما أمر به و اما القصص فهذا أمرٌ تاریخی کُتِبَ بعد موسی. و البرهان علی ذلك أنّ فی السّفرِ الأخير کتبت الحوادث التي وقعت بعد موسی و أخبر عنها و هذا دلیل واضح و مشهود بأنّ القصص دوتت بعد موسی علیه السلام فلا اعتماد علی تلك الأقوال التي هی القصص و الروایات و ما أنزل الله بها من سلطان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۷۰).

بدا واقع شدن وعده‌های حضرت نوح

در ماجرای حضرت نوح و وعده‌های آن حضرت که بلا نازل خواهد شد و هر بار بدا می‌شد که سبب می‌گشت قوم آن حضرت را استهزاء نمایند. اصل قضیه به این ترتیب نبوده است. حضرت بهاءالله در سورةالنصح این قضیه را کاملاً بیان فرموده‌اند:

"ارسلنا النوح بالحق و اقمصناه قميص الروح و جعلناه آية للذين هم يريدون أن يهتدون ... (لمعات الانوار، ج ۲، ص ۳۵۲).

در ادامه موضوع حضرت بهاءالله راجع به مخالفت قوم حضرت نوح با ایشان توضیحاتی می‌دهند تا آن که بلایا و تضییقات شدت می‌گیرد و حضرت نوح به آب مقدس وضو گرفته مقبلاً الی الله در کمال خضوع و فروتنی جالس شده "یدعوا علیهم لینزل علیهم البلاء"؛ تقاضای نزول بلایا می‌فرماید. حضرت بهاءالله می‌فرماید که "اذا أرسلنا علیه ملائكة السماء لیکونن من الذینهم یستشفعون و نزلوا علیه". ملائکه را خداوند برای شفاعت نزد حضرت نوح می‌فرسد و آنها به حضرتش عرض کردند، ای نوح با این قوم مقابله به مثل نکن، بر آنها رحم فرما و آنها را به گناهی که مرتکب شدند مجازات مفرما. زیرا ضعیفند و ناتوان و "لایملکون لأنفسهم موتاً و لا حیوةً و لا نشوراً" و حضرتش را توصیه به صبر در امرالله می‌فرماید. چه که این اولین بلایی است که بر اهل ارض نازل می‌شود.

حضرت نوح پذیرفتند، "قام النوح عن مقامه و رجع عما أراد" و دعوت ناس به ایمان به خداوند را استمرار بخشیدند و این نظر به سبقت رحمت خداوند است بر جمیع اشیاء.

چندین سال این قضیه استمرار یافت و قوم حضرت نوح هدایت نشدند. حضرت نوح مایوس گشت و دیگر بار اراده فرمود که قوم را مجازات فرماید. باز هم "ارسلنا ملائكة من سماء أخرى. قالوا یا نوح لاتکن اول سبب لبلاء الأرض فارحم عبادالله"؛ باز هم ملائکه را خداوند فرستاد و آنها از نوح خواستند که از معصیت قوم درگذرد. باز هم حضرت نوح صبر کرد تا آن که زمانی چند از این رضایت حضرت نوح به گذشت از گناهان قومش گذشت و باز هم ایمان نیاوردند. در مرتبه اخیر از پس حجابات، خداوند او را ندا فرمود که غیر از کسانی که قبلاً ایمان آوردند دیگر کسی هرگز به تو ایمان نخواهد آورد. در اینجا بود که حضرت نوح با استماع ندای الهی از شوق به اهتزاز آمد و دو دستش را به سوی آسمان بلند کرده فرمود، "یا رب لاتذر هؤلاء علی الارض" و خداوند اجابت فرمود و دستور داد سفینه‌ای بسازد که حکایت آن در قرآن و تورات آمده است.

خوف و ارتکاب قتل توسط حضرت موسی

در قرآن کریم به خوف حضرت موسی اشاره شده است. در احادیث نیز در این خصوص اشارتی هست.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف جان. چنانچه در قرآن می‌فرماید، «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَفْرُطُونَ». می‌فرماید می‌ترسم پیش از تبلیغ امر پیشی گیرند و تعرّض نمایند؛ و خوف از طغیان و عصیان داشت نه برای نفس خود. و اما مسأله خوف از جبال و عسایه‌های سحره، خوف از این داشت که مبدا تأثیر در نفوس نماید، نه خوف از ادبیت بر نفس خود. و این جبال و عصا شبهات قوم است. حضرت موسی از این خائف بودند که مبدا تأثیر در نفوس نماید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، صص ۲۵-۲۶).

داستان ازدواج حضرت داود با همسر یکی از امراء

این داستان در کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم، نوشته شده است که:

"واقع شد که در وقت عصر داود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشم بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بَنَشَبَع دختر الیعام زن اوریای جتی نیست و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او هم‌بستر شد و او از نجاست خود طاهر شده به خانه خود برگشت."

بعداً حضرت داود اوریای جتی را به جنگ فرستاد و در نامه‌ای به یوآب، فرمانده لشکریان، دستور داد اوریای را در مقدمه جنگ بگذارند که در این نبرد به قتل رسید. در ادامه آمده است که، "چون زن اوریای شنید که شوهرش اوریای مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده او را به خانه خود آورد و او زن وی شد ... اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد."

خداوند شخصی را نزد حضرت داود فرستاد تا به تمثیل این موضوع را به رخ او بکشد، "نزد وی آمده او را گفت که در شهری دو مرد بودند یکی دولتمند و دیگری فقیر و دولتمند را گوسفند و گاو بی‌نهایت بسیار بود و فقیر را جز یک ماده بزّه کوچک نبود که آن را خریده و پرورش داده همراه وی و پسرانش بزرگ میشد ... مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد و بزّه آن مرد فقیر را گرفته برای آن مرد که نزد وی آمده بود مهیا ساخت. آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده به ناتان گفت به حیات خداوند قسم کسی که این کار را کرده است مستوجب قتل است ... ناتان به داود گفت آن مرد تو هستی."

حضرت عبدالبهاء این اهانت به حضرت داود را بر نمی‌تابند و می‌فرمایند، "مختصر حکایت این است که بعضی از اعدای حضرت داود گمان نمودند که حضرت داود در محراب معبد آن شب تنهاست. لهذا از دیوار مسجد پائین آمدند که تعرّضی نمایند. دیدند جمعی با حضرت موجودند. جسارت تعرّض نمودند. این را بهانه کردند که یکی از ما نود و نه گوسفند دارد و دیگری یک گوسفند. آن که نود و نه دارد طمع در یک گوسفند نموده؛ و حضرت داود نپذیرفت و آنان را سیاست نمود. شما

ملاحظه نمایید شخصی در میان ملتّی به نبوّت مشهور و پادشاه آن ملتّ؛ آیا الیوم ممکن است چنین ردالتی را قبول نماید؟ باید ماضی را قیاس به حال نمود. حضرت داود اگر می‌خواستند هزار نساء انتخاب می‌نمودند. احتیاج به این نداشتند که چنان عمل شریری را قبول نمایند و البتّه در آن ملتّ عقلاً و حکماء و رؤسا به اعتراض قیام می‌نمودند." (پاران پارسی، ص ۳۵۶).

اکراه حضرت مسیح از نیل به شهادت

در انجیل آمده است که حضرت مسیح نزدیک به زمان شهادت غمگین بودند، "پس بدیشان گفت نقش من از غایت الم مُشرف به موت شده است." سپس حضرت مسیح تشریف بردند و دعا کرده فرمودند، "ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو." (انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۳۸-۳۹).

هنگامی که ایشان را به صلیب کشیدند، هیکل مبارک روی صلیب فرمودند، "الهی الهی چرا مرا ترک کردی؟" (باب ۳۸، آیه ۴۶).

از آیات فوق عرف رضا استشمام نمی‌شود و این در خور مظهر ظهور الهی نیست. امّا، حقیقت موضوع متفاوت است. حضرت بهاءالله در جواب میرزا مهدی رشتی که در سؤالات خود به جناب محمدعلی اصفهانی نوشته بود، "عیسی در مغاره‌ها بوده و از خوف نفس نمی‌کشیدند"، می‌فرماید، "با این که نصّ کتاب است که هر روز در هیکل تبلیغ امرالله جهره می‌فرمود، حال نوشته که عیسی در مغاره‌ها بوده و از خوف نفس نمی‌کشیدند. بسیار تعدی نموده و از شأن خود تجاوز جسته(ای). در این مقام یک بیان از روح ذکر می‌شود که شاید از کوثر بیان جمال رحمن به حدیقه سبحان وارد شوی. فلما رأى الصلیب حمّله بنفسه، ثمّ اعتنقه قائلاً: «هلم، یا صلیبی العزیز، الذی منذ ثلاثة و ثلاثین سنة أنا منتظرک و مفتشاً علیک و أريد أن أموت مسمراً فیک حباً بأغنامی.» اگرچه نفحات این کلمه را جز روحانیین نیابند و لذت این بیان را جز اهل منظر رحمن درک نمایند، امثال آن نفوس بی‌نصیب بوده و خواهند بود چنانچه ادراک این مقام ننموده(ای). اگر می‌نمودی به این گونه جسارت و بی‌حرمتی به آن شمس افق تجریر تحریر نمی‌نمودی. بشنو که چه فرموده در حینی که جمیع یهود بر قتل آن حضرت مجتمع شده بودند و چون صلیب حاضر نمودند و چشم مبارک بر صلیب افتاد فرمود، «بیا بیا که سی و سه سنه است منتظر تو ام و مشتاق تو.» کجا است این مقام و مقامی که تو درک نموده و نوشته." (کتاب بدیع، طبع آلمان، صص ۱۴۵-۱۴۶).

سپس حضرت بهاءالله می‌فرماید که همین الآن هم حضرت مسیح شما را مخاطب قرار داده می‌فرماید، "هلموا، هلموا، یا ملأ المنکرین بأسیافکم و رماحکم و سهامکم." (همان، ص ۱۴۶).

بعد، با اظهار تأسف تام، مخاطب را سرزنش می‌فرماید که، "فَاهِ آهٍ عَمَّا افْتَرَيْتَ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ ظَلَمْتَ عَلَى مَظَاهِرِهِ وَ مَطَالَعِ وَحْيِهِ وَ مَشَارِقِ الْهَامَةِ وَ مَكَامِنِ عِلْمِهِ وَ مَخَازِنِ حِكْمَتِهِ." (همان).

مماثل دانستن مقام حضرت رسول با ائمه اطهار

پیش از این راجع به تفاوت دو نوع عصمت، که یکی خاص مظاهر ظهور و دیگری موهوب به حضرات ائمه و مبین آیات است توضیحی داده شد. از آثار مبارکه مستفاد می‌شود که بعضاً حضرات ائمه اطهار را با حضرت رسول در صقع واحد دانسته‌اند. این موضوع بسیار مایه حزن حضرت اعلیٰ و حضرت بهاء‌الله بوده است. چنانکه حضرت اعلیٰ در صحیفه عدلیه می‌فرماید، "اصل ایقان به معانی و اذعان به کل مقامات آن اقرار به محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است به آن که آن اول مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام به مقام خود در اداء و قضاء و بداء و امضاء و مثل آن در عالم. در علم خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست ... صرف هویت و آیت احدیت است که دلالت می‌کند لنفسه بنفسه لله الأحد الفرد الذی لا اله الا هو از برای احدی نصیبی در معرفت آن شمس ازل نیست ... و اهل بیت عصمت، سلام‌الله علیهم، در این مقام نزد آن سید اکبر ذکری ندارند و همه عبید محض و آیات رقیبت هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار." (امر و خلق، ج ۲، ص ۳۳۲).

حضرت بهاء‌الله تصریح می‌فرماید، "از برای نقطه توحید شریک‌های متعدّد ترتیب دادند ... هیکل ظهور قائم مقام حق بوده و هست. او است مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا. اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل." (امر و خلق، ج ۲، ص ۳۳۳).

در بیان دیگر به این شریک گرفتن ائمه در عصمت آن حضرت تصریح دارند، "سالها آن نفوس به شرک خفی و جلی مشغول بودند و ابداً ادراک آن نمی‌نمودند. نفوسی که به کلمه‌ای از کلمات رسول‌الله خلق شده‌اند، آن نفوس را شبه آن حضرت بلکه فوق آن حضرت می‌دانسته‌اند." (امر و خلق، ج ۲، ص ۳۳۴).

هیکل اطهر در خصوص شیعیان می‌فرماید، "از برای سید بطحاء روح ما سیواه فداه هر نفسی شریک و یا شبیه قرار دهد او از نور توحید حقیقی محروم. ائمه صلوات‌الله علیهم به کلمه او خلق شده‌اند و از بحر فضل و کرمش قبل از خلق قسمت و نصیب برداشتند." (امر و خلق، ج ۲، طبع طهران، ص ۳۳۵).

و تصریح می‌فرماید، "حضرت نقطه روح ما سیواه فداه می‌فرماید، اگر حضرت خاتم به کلمه ولایت نطق نمی‌فرمود، ولایت خلق نمی‌شد." (اشراقات، ص ۷۴).

جنگ طلبی حضرت رسول

از جمله اتهامات وارده به حضرت رسول جنگ‌طلبی آن حضرت است و غزوات متعدّد ایشان را دلیل بر این مدّعا می‌دانند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "اهل

اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده‌اند و صدق انگاشته‌اند و حال آن که راوی یا جاهل بوده و یا مُبَغِض و اکثر راوی‌ها قسّیس‌ها بوده‌اند و همچنین بعضی از جهله اسلام روایت‌های بی‌اصل از حضرت محمد نقل کردند و به خیال خود مدح دانستند ... مثلاً شخص جاهلی در نزد قسّیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزی است و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سر از تن جدا کرد. آن قسّیس گمان نمود که فی‌الحقیقه برهان دین محمد قتل است و حال آن که این صرف اوهام است. بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آن که سیزده سال در مکه چه خود و چه احبّایش نهایت انیّت را کشیدند و در این مدّت هدف تیر جفا بودند. بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال به یغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت انیّت مصمّم به قتل شدند. لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند ... (مفاوضات، ص ۱۴).

تمایل حضرت رسول به همسر پسرخوانده خود

قضیه زید، پسرخوانده حضرت رسول اکرم و همسرش زینب، که به صورت داستانی در افواه و کتب نقل می‌شود نه بدان گونه است که روایت می‌شود. روایت مزبور به این ترتیب است که:

زید بن حارثه کلبی، در قبیله کلب به دنیا آمد. پدرش «حارثه» و مادرش «سعدی» نام داشت. وی در حالی که حدود هشت سال داشت برای دیدار از قبیله مادری خود به قبیله «بنی معن» رفت. در همان ایام قبیله «بنی معن» مورد هجوم دشمن قرار گرفت و جمعی از افراد قبیله، از جمله زید، به اسارت دشمن در آمدند.

اندکی بعد زید در بازار مشهور عکاظ در معرض فروش قرار گرفت و حکیم بن حزام او را برای عمه‌اش، حضرت خدیجه، خریداری کرد. خدیجه نیز زید را به شوهرش، حضرت رسول بخشید. پیامبر که در آن هنگام هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود، بی‌درنگ زید را در راه خدا آزاد کرد و سپس وی را با مهر و ملاحظت در خانه خود نگه داشت. زمانی که پدر و عموی زید دنبال او آمدند و او حضرت رسول را بر آنها ترجیح داد، حضرت رسول او را فرزند خود اعلام کردند.

حضرت رسول دختر عمه‌ای داشتند به نام زینب بنت جحش که گویا بسیار زیبا بوده است. از آنجا که او نوه عبدالمطلب بود اشراف‌زاده به حساب می‌آمد. با این حال حضرت رسول ترتیبی دادند که او به عقد زید بن حارثه، برده آزاد شده، در آید که برای زینب قابل تحمل نبود.

داستانی که بعد از آن نقل می‌شود چنین است که حضرت رسول روزی برای ملاقات زید به منزل او تشریف بردند و او حضور نداشت. باد پرده‌ای را که جلوی در آویزان بود حرکت داد و حضرت رسول زینب را دیدند و با عبارت "تبارک الله احسن الخالقین" زیبایی او را تمجید کردند. زینب بعداً آن را برای زید حکایت کرد و زید به حضرت رسول گفت که قصد دارد زینب را طلاق دهد. به تصریح قرآن (سوره احزاب، آیه ۳۷) حضرت رسول او را منع کردند. ولی او زینب را طلاق داد.

بعد از آن، حضرت رسول او را به حبالة نکاح خود در آوردند. دشمنان گفتند ازدواج با همسر مطلقه پسر در عرف جایز نیست. آیه نازل شد که حضرت محمد پدر هیچ یک از پسران شما نیست. در ضمن در سوره احزاب نیز نازل شد که این رسم زمان جاهلیت باید منسوخ گردد.

باری، حضرت عبدالبهاء این روایت را نمی‌پذیرند و حکایت را چنین بیان می‌فرمایند:

"و اما قضیه زید و زینب؛ این روایات برّانی است؛ از خود قرآن حقیقت استنباط می‌شود. زیرا صریح در قرآن است. مختصرش این است که زید پسرخوانده حضرت بود و زینب را از برای او عقد و نکاح فرموده بودند. زینب چون به حمله در آمد از زید بیزار شد و همیشه نزاع و جدال در میان بود. تا آن که زینب از زید طلاق گرفت. بعد از آن که طلاق گرفت به مدّتی در حرم حضرت داخل شد. عشایر عرب پسرخوانده را پسر می‌شمرند و در جمیع شئون معامله پسر می‌کردند حتّی مثل اولاد حقیقی ارث می‌بردند و حرم پسرخوانده را حرام بر پدرخوانده می‌دانستند. اعتراض کردند که زید به منزله پسر حضرت است. چگونه مطلقه او را حضرت به عقد و نکاح آوردند؛ عربده نمودند و اعتراض کردند. اما در قرآن حرم پسرخوانده بر پدرخوانده حرام نیست؛ ازدواجش جائز است. این است اساس این مسأله. ولی معترضین و معترضین این قضیه را آب و تابی داده بر حضرت هجوم نمودند. این است حقیقت واقع." (یاران پارسی، ص ۳۵۷).

کلام آخر درباره شک و ریب حرف حیّ به حضرت اعلیٰ

ملاً حسن بجزستانی، از حروف حیّ، توصیفات حضرت اعلیٰ راجع به حروف حیّ را خلاف واقع پنداشت و همین موضوع سبب شک و ریب او گشت و نزد حضرت بهاءالله اظهار داشت که این اوصاف درباره حروف حیّ است و من هم در زمره آنها هستم و این صفات در من نیست و به این سبب از صراط مستقیم منحرف گشت. حضرت بهاءالله ضمن نقل این حکایت، جوابی در این خصوص عنایت فرموده‌اند:

"در حسن بجستانی مشاهده نما؛ وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی، روح ما سیواه فداه، شبهاتی بر او وارد. چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود. از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آن که آن حضرت در جمیع کتب مُنزله حروف حی را به اوصاف لاثحصی وصف نموده‌اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده می‌نماید که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم.

نفس اوصاف سبب ریب و شبّه او شده و غافل از آن که زارع مقصودش سقایه گندم است. ولکن زوان بالتبّع سقایه می‌شود. جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات. حسن و امثال او بالتبّع به ماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده‌اند و این مقام باقی تا اقبال باقی. والّا به اسفل مقرّ راجع. این است که می‌فرماید بسا از اعلیٰ شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنیٰ شجره نفی محسوب می‌شوند.

الأمرُ بیدالله إنّه لهو الحکیم العلیم."

يادنامه عرفان



دکتر محمد افنان

(۱۹۳۰ - ۲۰۱۷)

دکتر محمد افنان از حامیان و مشاوران و دانشوران صمیمی و بسیار گرامی مجمع عرفان و نشریات عرفان بود. وی در سراسر دوران زندگانی به خدماتی ذی‌قیمت در مطالعات بهائی و امور اداری امر بهائی اشتغال داشت و در ماه اوت ۲۰۱۷ به عوالم ملکوت الهی صعود نمود و مجمع و نشریات عرفان را از ادامه همکاری‌های پرارزشش محروم ساخت. دکتر افنان و همسرشان، دکتر مهری کیانی-افنان، مرتباً در جلسات سالانه مجمع عرفان، در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان امریکا، شرکت می‌نمودند و هر دو مقالاتی تحقیقی را در آثار و مطالعات بهائی، بویژه آثار

مبارکه حضرت نقطه اولیٰ ارائه میدادند که در مجلدات *سفینه عرفان* درج شده است. اخلاق حمیده و رفتار پر مهر و صفا و دانش عمیق و وسیع دکتر محمد افنان در آثار بهائی و اسلامی همراه با خضوع و فروتنی بی‌نظیرش در جان و دل شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان تأثیری دوست‌داستنی و پایدار داشت. دکتر افنان از احفاد خاندان حضرت نقطه اولیٰ است و نسل پنجم خال اکبر آن حضرت، حاج سید محمد، است که کتاب ایقان در حواب سؤالات او و به افتخارش نازل شده است. محمد افنان در سال ۱۹۳۰ در شهر یزد متولد شد و در جوانی برای ادامه تحصیلات عالی به طهران عزیمت نمود و درجه دکترا در دامپزشکی و میکروبی‌شناسی را از دانشگاه طهران دریافت نمود.

دکتر افنان استاد دانشکده دامپزشکی دانشگاه طهران و همزمان پانزده سال عضو محفل روحانی طهران بود و ده سال در سمت منشی محفل مزبور خدمت میکرد تا در سال ۱۹۷۸ برای شرکت در برنامه مهاجرت و تبلیغ همراه با خانواده به کشور نروژ عزیمت نمود، ولیکن در سال ۱۹۷۹ با آغاز انقلاب اسلامی در ایران با ویزای اقامتشان در نروژ موافقت نشد و در ضمن به وی توصیه شد نظر به سمتی که در تشکیلات بهائی در ایران داشت صلاح نیست به ایران باز گردد و در همان ایام هفت نفر از اعضای محفل روحانی طهران دستگیر و اعدام شدند. دکتر افنان و خانواده به کانادا عزیمت کردند و در شهر دانداس ساکن شدند و در تشکیل محفل روحانی آن مدینه مشارکت نمودند. دکتر افنان به عنوان پژوهشگر در بخش سرطان‌شناسی دانشگاه مک‌ماستر مشغول خدمت گردید.

دکتر محمد افنان در ایران از اساتید مؤسسه عالی معارف بهائی بود. چون مؤسسه مزبور مانند سایر مؤسسات امری منحل و تعطیل شده بود از ساحت معهد اعلیٰ کسب اجازه نمود که مؤسسه مزبور را در دانداس راه‌اندازی کند. در نتیجه مؤسسه مطالعات بهائی به زبان فارسی به همت وی و همسرشان و همکاری و کاردانی دکتر روح‌الله خوشبین براه افتاد و با توجه به شرایط و امکانات موجود به صورت مرکزی برای طبع و نشر کتب و آثار امری به زبان فارسی به خدمت پرداخت و تعطیل اجباری مؤسسه مطبوعات امری در ایران را جبران نمود. در سال ۱۹۸۹ دکتر افنان و همسرشان دکتر مهری افنان دعوت شدند که به مرکز جهانی بهائی در حیفا عزیمت نمایند و در دایره مطالعه و تحقیق در ارض اقدس به خدمت اشتغال ورزند. اقامت و خدماتشان در مرکز جهانی بمدت سیزده سال ادامه داشت و در سال ۲۰۰۲ به کانادا بازگشتند و در شهرک می‌سی‌ساگا ساکن گردیدند و به خدمات امری اشتغال ورزیدند و در سال ۲۰۱۳ برای بار دوم به مرکز جهانی دعوت شدند و چند ماهی در همان دایره مطالعه و تحقیق مشغول خدمت بودند.

دکتر افنان مقالات تحقیقی بسیاری تألیف نموده و مطالب آنها را در مجامع امری تدریس یا ایراد نموده است. مجموعه مقالات مزبور در دو جلد انتشار یافته که از مراجع مفیدی برای مطالعات امری محسوب می‌شوند.

بیت‌العدل اعظم در پیامی که مضمون آن به فارسی مسک‌الختم این زندگی‌نامه اجمالی است و متن آن به انگلیسی به محفل روحانی ملی بهائیان کانادا مخابره شده است از خدمات ارزشمند دکتر محمد افنان قدردانی نموده اند:

"از خبر درگذشت یار محبوب و خادم آستان جمال قدم دکتر محمد افنان که از احفاد خاندان محترم حضرت باب بود عمیقاً مغموم و متأثریم. خدمات سرمشق‌آمیرش به امر الهی که سالهای متمادی در اداره امور اداری جامعه بهائی در ایران و در توسعه و اشاعه مطالعات بهائی بویژه پژوهش در آثار مبارکه حضرت باب و تدریس معارف امری استمرار یافت با مهر و فروتنی صمیمانه ای همراه بود. در دوران خدمت در دایره مطالعه و تحقیق در مرکز جهانی بهائی اقدامات ارزشمند و ماندگاری در تجسس و تتبع در آثار مبارکه ارائه داد. مراتب همدردی محبت‌آمیزمان را به همسر عزیزش مهری خانم و فرزندانشان و سایر بستگانشان ابراز میداریم و برای ارتقاء روح پر فتوح آن متساعد الی الله در جمیع عوالم الهی و تسلیت خاطر آن عزیزان روحانی آنان را به تقدیم ادعیه صمیمانه در اعتاب مقدسه اطمینان می‌دهیم. بیت‌العدل اعظم."



دکتر حشمت شهریاری
(۱۹۳۴ - ۲۰۱۸)

دکتر حشمت شهریاری از حامیان و همکاران صمیمی و ثابت قدم مجمع عرفان و از خادمان پرازنده امر یزدان بود. وی در آخرین دهه حیات عنصری حاصل مطالعات امری و پژوهش‌هایش را در جلسات سالانه مجمع عرفان در مدرسه بهائی بوش در کالیفرنیا شمالی ارائه میداد. متن برخی از مقالات تحقیقی که در مجمع عرفان مطرح ساخت در مجلدات **سفینه عرفان** درج شده است.

حشمت شهریاری در یازده اردیبهشت ۱۳۱۳ در شهر کاشان دیده به جهان گشود. جد ایشان ملا رضای زواره‌ای و پدر بزرگشان اسدالله بود که هر دوی آنها پیش از شهادت به دریافت الواحی از حضرت عبدالبهاء نائل شده بودند.

حشمت مظهر پشتکار و سخت‌کوشی بود و تا کاری را به انجام نمی‌رساند از پا نمی‌نشست. در هفده‌سالگی از کاشان به طهران نقل مکان کرد و به تحصیل در دبیرستان البرز مشغول شد. او سپس برای تحصیلات عالی در رشته پزشکی به دانشگاه پهلوی شیراز رفت. اولین سال دانشگاه با اقامت چهار ماهه ایادی امرالله جناب فروتن در شیراز مقارن شد. حشمت در طی این مدت تحصیلات خود را رها کرد و در همه اوقات با جناب فروتن همراه بود و از تمامی سخنرانی‌های ایشان یادداشت‌برداری کرد. این یادداشت‌ها هم‌اکنون در سه جلد بر روی تارنمای **آینه جهان** موجود است. حشمت شهریاری به زودی این خلل چند ماهه را جبران کرد و با به پایان رساندن دوره دانشگاه به جراح حاذقی تبدیل شد که مهارتش زبانزد خاص و عام بود و در سال‌های بعد دو کتاب در زمینه تخصص خود به رشته تحریر در آورد، که یکی از آنها به زبان چینی ترجمه شده است.

دکتر شهریاری و خانواده در آغاز انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به آمریکا نقل مکان کردند و حشمت در کشور جدید خود فعالیت پزشکی را ادامه داد. وی به خدمات امری و نشر نفعات‌الله علاقه مفرط داشت. او آرزو داشت که از کشور و مردم رومانی دیدن کند، چرا که ملکه ماری (Queen Marie) ملکه آن کشور اولین فردی بود که در مقام سلطنت به دیانت بهائی گرویده بود. او مجموعاً شش بار به رومانی مسافرت کرد و موفق به جمع آوری کپی نامه‌ها و یادگارهای ملکه ماری از آرشیو موزه بخارست گشت و آنها را به بیت‌العدل اعظم اهداء کرد. حشمت همیشه از بازگویی خاطراتش از سفر به بخارست لذت می‌برد. او در این سفر موفق شده بود تا با «وزیر مذاهب» رومانی ملاقات کند، ملاقاتی که نتیجه آن اعلامیه ای بود که طی آن دیانت بهائی به عنوان یکی از مذاهب رسمی در رومانی شناخته شد.

دکتر شهریاری سپس توجه خود را معطوف به کشور چین کرد. او در طی چندین بازدید از این سرزمین پهناور که حضرت عبدالبهاء آن را «کشور آینده دنیا» خوانده اند به نتایج چشمگیری دست یافت که مهمترین آنها تأسیس مرکز مطالعات بهائی در پکن از طریق سازمان غیرانتفاعی پراید (Pride) بود، و به این ترتیب به یک رویای دیرین جامعه عمل پوشاند. به عنوان یکی از بنیان‌گذاران رشته جراحی ارتوپد، حشمت در طی سفرهای خود به رومانی و چین سمینارهایی در این زمینه برگزار کرد و تکنیک‌ها و آموزه‌های خود را با نسل بعدی متخصصین در میان گذاشت.

علاوه بر این مسافرت‌ها، حشمت همواره در صدد ایجاد رابطه دوستانه با رسانه‌های ایرانی بود، به این امید که با ایجاد کانال‌های ارتباطی برخی از سوءتفاهم‌های رایج در میان عموم مردم ایران در باره دیانت بهائی مورد تصحیح قرار گیرند. او تا آخرین

روزهای عمر خود با علاقه و پشتکار فراوان به این کار ادامه داد و در این زمینه به نتایج ملموسی دست یافت.

او در سال ۲۰۰۷ متعاقب یک تصادف رانندگی از فعالیت حرفه‌ای در زمینه پزشکی کناره‌گیری کرد و تحت راهنمایی و هدایت یکی از اعضای بیت‌العدل اعظم به چاپ نشریه **آینه جهان** پرداخت. حشمت در تمام دوران بازنشستگی خود با علاقه و پشتکار فراوان به سردبیری این نشریه مشغول بود تا اینکه ضعف جسمانی ادامه کار را برای او غیر ممکن ساخت.

دکتر شهریاری در طی ده سال آخر عمر خود به صورت فعالانه و مستمر در مجمع عرفان مشارکت داشت و با اشتیاق بسیار هم و غم خود را معطوف این پروژه کرد و دانسته‌های خود را با سایرین در میان گذاشت، تا اینکه شرایط نامساعد جسمی مانع از ادامه فعالیت او شد. دکتر حشمت شهریاری در روز نوزده آوریل سال ۲۰۱۸ دار فانی را وداع گفت و به ملکوت ابدی شتافت.

ضمائم

کتابشناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

آثار امری

<p>حضرت بهاءالله، <i>آثار قلم اعلیٰ</i> (مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوّم، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی).</p>	<p><i>آثار قلم اعلیٰ</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء، <i>آیات بیّنات</i> (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹م).</p>	<p><i>آیات بیّنات</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، <i>ادعیه حضرت محبوب</i> (چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ه.ق.).</p>	<p><i>ادعیه حضرت محبوب</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، <i>ادعیه مبارکه</i> (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۲۰۰۳م).</p>	<p><i>ادعیه مبارکه</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، <i>ادعیه مبارکه</i> (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۹۶م)، ج ۲.</p>	<p><i>ادعیه مبارکه (ج ۲)</i></p>
<p>عبدالحمید اشراق خاوری، <i>اسرار ربانی</i> (قاموس توفیق ۱۰۵ بدیع) (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ بدیع)، ج ۲.</p>	<p><i>اسرار ربانی</i></p>
<p>عبدالحمید اشراق خاوری، <i>ایام تسعه</i> (لجنه نشر آثار امری به لسان ارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۸ بدیع).</p>	<p><i>ایام تسعه</i></p>
<p>فاضل مازندرانی، <i>اسرار الآثار</i> (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).</p>	<p><i>اسرار الآثار</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، <i>اشراقات و چند لوح دیگر</i> (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).</p>	<p><i>اشراقات</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، <i>اقتدارات و چند لوح دیگر</i> (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).</p>	<p><i>اقتدارات</i></p>
<p>حضرت بهاءالله، <i>الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض</i> (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).</p>	<p><i>الواح ملوک</i></p>
<p>اسدالله فاضل مازندرانی، <i>امر و خلق</i> (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)، ج ۴.</p>	<p><i>امر و خلق</i></p>
<p>ترجمه‌ای از مجموعه <i>Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File</i> Compiled by Helen Bassett Hornby, 5th ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India</p>	<p><i>انوار هدایت</i></p>

- ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸م)
- بهاء‌الله شمس حقیقت حسن موقر بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹م)، ترجمه دکتر مینو درخشان (ثابت راسخ).
بیان فارسی حضرت نقطه اولی، بیان فارسی (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- تاریخ ظهور الحقّ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحقّ، (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۱ - ۱۳۲ بدیع)، ج ۹.
- تذکره الوفاء حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدماء الاحباء، (هافهایم، آلمان: مؤسسه مطبوعات امری، ۲۰۰۲م)
- توقیعات حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملى نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۹۹۲م).
- خطابات حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملى نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، ۱۹۸۴م).
- دریای دانش حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (هندوستان: مؤسسه مطبوعاتی بهائی، ۱۹۸۵م).
- رحیق مختوم عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع)، ج ۲.
- رساله مدنیه حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیه (لانگنهاین: لجنة ملى نشر آثار، ۱۹۸۴م).
- کتاب اقدس حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵م).
- کتاب بدیع حضرت بهاء‌الله، کتاب بدیع (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملى نشر آثار، ۲۰۰۸م).
- کتاب قرن بدیع حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع (ترجمه جناب نصرالله مودت)، (کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ بدیع).
- لئالی مکنونه فؤاد صدیق، لئالی مکنونه (مؤسسه مطبوعاتی مرآت، دهلی نو، ۲۰۱۷م)
- لوح شیخ حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰م).
- لئالی الحکمة در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶م-ج ۲، ۱۹۹۰م-ج ۳، ۱۹۹۱م).
- مائده آسمانی عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع).

- مآخذ اشعار
 وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، در ۵ جلد (دانداس، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۹ م).
 حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم، آلمان: لجنة ملی نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م).
 حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- مجموعه الواح
 حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- محاضرات
 عبدالحمید اشراق‌خاوری، محاضرات (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۴ م).
- مفوضات
 حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی) مفوضات (قاهره: ۱۹۲۰ م).
- مکاتیب
 حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م).
- منتخبات آیات
 حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد
- منتخبات مکاتیب
 حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از آثار حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد
- ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹ م؛
 ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م؛
 ج ۳، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲ م؛
 ج ۴، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰ م؛
 ج ۵، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳ م؛
 ج ۶، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵ م).
- منتخباتی از آثار
 حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ بدیع).
- مقاله شخصی سیاح
 یاران پارسی، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی (آلمان: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۵۵ بدیع).

سایر مآخذ

- الاصنام
 هشام بن محمد الكلبي، الاصنام - بت‌های عرب (ترجمه به فارسی: سیّد محمدرضا جلالی نائینی، تهران، نشر نو، چ دوم، ۱۳۶۴ش).
- تاریخ تمدن
 ترجمه
 تفسیر جامع الجوامع
 ویل دورانت، تاریخ تمدن (ترجمه به فارسی، نشر الکترونیکی) ترجمه تفسیر جوامع الجامع، جلد‌های ۱ - ۶؛ تألیف فضل بن حسن طبرسی، متوفی ۵۴۸ه.ق.؛ مترجم: علی عبدالحمیدی، اکبر غفوری، احمد امیری شادمهری، عبدالعلی صاحبی و دیگران؛ ناشر: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۵ه.ش. (جوامع الجامع - ترجمه).
 بهاء‌الدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی (طهران: دوستان - ناهید، ۱۳۷۷ه.ش.)، ۲ج.
- دانش‌نامه قرآن
 دایرةالمعارف تشیع
 دایرةالمعارف فارسی
 فرهنگ اصطلاحات
 دایرةالمعارف تشیع (طهران: سازمان دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۶-۱۳۹۴ه.ش.)، ۱۵ج.
 غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی (طهران: فرانکلین، ۱۳۴۵ - ۱۳۷۴ه.ش.)، ۳ج.
 دکتر سیّد جعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (طهران: عرفانی طهوری، ۹۹۱م).

فهرست مقالات سفینه عرفان

دفتر اول

- رسالة حضرت ربّ اعلىٰ در شرح حديث
«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»
منوچهر سلمان‌پور
- صحيفة بين الحرمين
در باره احكام بيان و خطابات به اهل بيان در
كتاب مستطاب اقدس
مراتب سبعة و حديث مشيت
كتاب عهدى
وحيد بهمدى
- انگيزه «حوريّه» يا «دئينا» و «دين» و ردّ پاى
فكر مزديسنا در لوح ملاح القدس
اسرار علم و حكمت الهى
احوال و خدمات حاج مهدى ارجمند
محمد افنان
وحيد رافتى
شاپور راسخ
- كامران اقبال
منوچهر مفيدى
ايرج ايمن

دفتر دوم

- عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه
امر بهائى
مقاصد دين و مأموريّت آيين بهائى
مفاهيم نار در آثار حضرت بهاءالله
آثار منزله از قلم اعلىٰ در ايران - قصيده رشح عما
فرق متصوفه كردستان در دوره بغداد
هفت وادى
از مسكن خاكى - مآخذ مطالب منقول در هفت وادى
لوح مبارک جواهر الاسرار
كتاب مستطاب ايقان
مستغاث
شاپور راسخ
ايرج ايمن
منوچهر سلمان‌پور
وحيد رافتى
داریوش معانى
فريدالدين رادمهر
وحيد رافتى
وحيد بهمدى
شاپور راسخ
محمد افنان
حبيب رياضتى
- روش تشخيص و تعيين مواضع الواح مبارکه
آثار قلم اعلىٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)

دفتر سوّم

وحید رافتی	مباحث ایّام در ادرنه-ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم
ایرج ایمن	توصیف کلمةالله در آثار قلم اعلیٰ
محمد افنان	ذیلی درباره مبانی احکام
معین افنانی	بررسی مضامین قصیده تائیّه کبریٰ و قصیده عزّ ورقاییّه
وحید بهمدی	لوح کلّ الطّعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام
محمدقاسم بیات	گلگشتی در رساله چهار وادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمانپور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسئله تکمیل بیان
حبیب ریاضتی	نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)

دفتر چهارم

شاپور راسخ	مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
شاپور راسخ	مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهیٰ
محمد افنان	خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا
روح الله خوشبین	سوره غصن و عهد و میثاق بهائی
منوچهر سلمانپور	زمینه تاریخی لوح احتراق
مونا علی زاده	مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت
سیامک ذبیحی مقّم	سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف
	برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی-
	لوح رئیس و لوح فؤاد
ایرج ایمن	شأن و لزوم اجزای احکام الهی

ملاحظاتی در باره لوح و حدیث کنت کنز	معین افنانی
نظری بر لوح قناع	وحید رأفتی
مروری بر الواح حضرت بهاءالله خطاب به محمدمصطفیٰ بغدادی	کامران اقبال
الف. از آثار عبدالحمید اشراق خاوری	تنظیم و تدوین:
ب. نقطه و حرف در معارف بیانی	وحید رأفتی
ج. سراج و سراج	محمد افنان
د. نامه‌ای از میرزا موسیٰ آقای کلیم به ذبیح کاشانی	محمد افنان
شرح تشرّف میرزا محمدباقر هائی به حضور حضرت بهاءالله جلّ جلاله	وحید بهمدی
فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ نازله در اوایل دوره عکا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ ه.ق.)	موهبت‌الله هائی

دفتر پنجم

مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقیقه» راهنمایی برای مطالعه «بسیط الحقیقه»	وحید رأفتی
مجموعی در باره «کلمات فردوسیّه»	شاپور راسخ
سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت	محمد افنان
مروری بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سیدالشهداء مضامین «لوح دنیا»	منوچهر سلمان‌پور
مروری بر سورة الزیارة «زیارت‌نامه جناب باب‌الباب» ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن	شاپور راسخ
نگاهی به ادعیّه شفا و ادعیّه مخصوصه در امر بهائی	مونا علی‌زاده
مروری بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم اعلیٰ شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم	شاپور راسخ
	کیان سعادت
	آرمین اشراقی
	فتحیه رشیدی

دفتر ششم

محمد افنان	کلیات مقدماتی در باره «قیوم الاسماء»
مهری افنان	نظری بر مندرجات رساله دلایل سبعة
شاپور راسخ	از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱. رساله مدنیّه
شاپور راسخ	۲. رساله سیاسیّه
ع. صادقیان	مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی پارسیان در ایران
فتحیه رشیدی	مروری بر تفسیر بسمله
آرمین اشراقی	لوحی در شرح «لا یسعی...»
فریدالدین رادمهر	ماء الحقیقه
فاروق ایزدی نیا	مقاله شخصی سیاح
فریدالدین رادمهر	مرکز میثاق و عرفان
مونا علی زاده	سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمدعلی نبیل اکبر

دفتر هفتم

فریدالدین رادمهر	منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی
مهری افنان	نظری اجمالی بر مندرجات «صحیفه عدلیّه»
محمد افنان	نظری بر محتوای لوح مبارک «افلاکیّه»
وحید رأفتی	تشریح و تبیین
شاپور راسخ	علم و علما از منظر حضرت عبدالبهاء
مونا علی زاده	تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی
فرامرز دانش پزوه	جلوه‌هایی از حضرت بهاء الله در آثار حضرت عبدالبهاء
فلاور سامی (کاوینی)	برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	تأملی در باره علم تعقلی

دفتر هشتم

مروری بر سوره غصن	وحید رافتی
مروری بر مضامین لوح هودج	سناة روحانی
برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند	مهری افنان
سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ	محمد افنان
پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان	شاپور راسخ
معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ	محمد افنان
بحثی در باره توفیق حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی	فریدالدین رادمهر
نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی	تورج امینی
دو ندای نجات و فلاح	شاپور راسخ
سوابق و مضامین لوح عمه	علاءالدین قدس جورابچی
نقطه بیان در آثار طلعت پیمان	فرامرز دانش‌پژوه
عالم ملک و جهان ملکوت	فرانک نیکوکار
محبت در آثار حضرت عبدالبهاء	شراره تاج ترقی
پاسخ به چند پرسش: پژوهشی	فتحیه شیرازی
در آثار حضرت عبدالبهاء	

دفتر نهم

روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد	شیوا الهیون
ارتباط کریم‌خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی	آرمین اشراقی
مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی	محمد افنان
جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء	فرامرز دانش‌پژوه
در مروری بر آثار ایشان	
مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ	محمدقاسم بیات
	و ساطع بیات
	لادن پاکدامن
مرحبا! مرحبا!	فریدالدین رادمهر
تحلیل بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق	

شاپور راسخ	لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی
شاپور راسخ	ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رافتی	سیری در آثار مبارکه بهائی

دفتر دهم

محمد افنان	نظری اجمالی بر مضامین لوح رضوان العدل
محمد افنان	شرحی در باره کتاب الاسماء
فریدالدین رادمهر	شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلیٰ
مهری افنان	توقیعات حضرت نقطه اولیٰ نازله به افتخار خال اکبر
وحید رافتی	مآخذ چند حدیث در کتاب «بیان فارسی»
فرامرز دانش‌پژوه	کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال
سنا علی‌زاده روحانی	مروری بر مضامین سوره البیان
مینا یزدانی	کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی
علی نخجوانی	صلح اصغر و صلح اعظم
شاپور راسخ	مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی
شاپور راسخ	دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی
یولی ایوانسیان	مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان
شراره ذبیحیان	علوم روسیه در سن پترزبورگ
	حفظ استقلال اطفال در تحرری حقیقت و تربیت بهائی

دفتر یازدهم

محمد افنان	لوح هرتیک «از آثار قلم اعلیٰ»
	مروری بر مضامین لوح هرتیک
مهری افنان	معرفی کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ»
فریدالدین رادمهر	تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولیٰ

علاءالدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح ملاً عبدالرزاق
مونا علی زاده	مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلیٰ
فرامرز دانش پژوه	عدالت سلاطین در کلام رب العالمین
علی نخجوانی	عهد و میثاق در امر بهائی
شاپور راسخ	نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در
شاپور راسخ	عهد اعلیٰ و عهد ابهی
محمد افنان	مفهوم و نقش برنامه ریزی در امر بهائی
شراره ذبیحیان	اخلاق بهائی
ژیلا شهریار	وحدت در کثرت
فریدالدین رادمهر	راه و روش های تفکر و تعمق در آثار الهی
وحید رأفتی	از راهزنی تا رهرویی
محمد افنان	حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	ارکان اربعه بیت توحید
وحید رأفتی	جنّ و اجنه
وحید رأفتی	یک نامه تاریخی از جناب محب السلطان
	مسمط مسعود قزوینی

دفتر دوازدهم

محمد افنان	مختصری در باره لوح رحمت
مونا علی زاده	مروری بر الواح شعرات
علاءالدین قدس جورابچی	سخنی در باره لوح قناع
فاروق ایزدی نیا	مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور
شاپور راسخ	کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات
شاپور راسخ	جایگاه فلسفه در دیانت بهائی
فریدالدین رادمهر	آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی
ناصر نبیلی	ادراکات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء

فرامرز دانش‌پژوه	تبیین رموز مندرج در «کتاب مقدس»
فرامرز دانش‌پژوه	تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق ربّ البینات
علاءالدین	موضوع «جرم، مجرم، و مجازات» در کتاب مفاوضات
قدس جورابچی	صفیر سیمرخ
فریدالدین رادمهر	نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی
مونا خادمی	هیولیت دریفوس: بزرگ‌مردی از مبشّرین میثاق
شاپور راسخ	نظری به دامنه خدمات بیت‌العدل اعظم الهی - ترویج و توسعه مطالعات بهائی
علی نخجوانی	دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی
محمد افنان	

دفتر سیزدهم

محمد افنان	نظری بر سوابق و متون سوره‌الامر و لوح‌الامر
فرامرز دانش‌پژوه	خطاب ربّ‌الارباب به پاپ
مهری افنان	سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر
محمد قاسم بیات	مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی
فریدالدین رادمهر	یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق
علاءالدین	عهد و میثاق در مسیر تاریخ
قدس جورابچی	بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی
شاپور راسخ	وجود‌شناسی در مفاوضات
مهرداد نبیلی	دین و عقل و علم: تطابق یا توافق
محمد افنان	تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران
شاپور راسخ	آزادی فکر و بیان در آئین بهائی
ایرج ایمن	تکمله بر «سخنی در باره لوح قناع»
فرامرز دانش‌پژوه	
و علاءالدین	
قدس جورابچی	

دفتر چهاردهم

محمد افنان شاپور راسخ	مقدمه‌ای درباره‌سورة‌القلم از آثار قلم اعلیٰ نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در تفسیر حضرت بهاء‌الله
مهرنوش فیروزمندی مهری افنان فرامرز دانش‌پژوه فریدالدین رادمهر فرامرز دانش‌پژوه	نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ چونان شعله آتش از برای دشمنان دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت خطابات مرکز میثاق در اقطار غربیه حیطه‌های اختیار در زندگی انسان در منظر حضرت عبدالبهاء ریاضیات و روحانیات
ناصر نبیلی مهیار همنمایی مژگان ملکان بهاریه روحانی معانی	برخی مفاهیم مشترک کتاب اصول آموزش و پرورش و کتاب مفاوضات آماده‌کردن جوامع بهائی شرق و غرب برای تساوی حقوق رجال و نسا مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی انسان باید قوه تعمق و تفکر داشته باشد
رامین وصلی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء از توقیعات حضرت ولی‌ام‌الله دارالانشاء بیت‌العدل اعظم هوشمند فتح اعظم فرامرز دانش‌پژوه فرامرز دانش‌پژوه فرامرز دانش‌پژوه	اعطای حق انتخاب‌شدن و عضویت بانوان در محافل روحانی اظهار نظر در مورد مسائل اجتماعی ظهور بدیع حروف نفی و اثبات بحثی در باب برخی عبارات لوح هزار بیتی درک کلام الهی؛ نظری گذرا به برداشت مخاطب لوح هرتیک

دفتر پانزدهم

- رساله فی تشخیص الغناء از آثار حضرت باب
مروری بر لوح غوغا از آثار قلم اعلیٰ
جهانی به رنگ زعفران در شرح
"ارض زعفران"
در لوح حکمت
ارض الکاف و الرّاء در کتاب اقدس و
در مسیر تاریخ
مراحل تدریجی دعوت حضرت باب
انتخاب غرب برای سفر سرنوشت‌ساز
حضرت عبدالبهاء
سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا
و ترویج جهان‌گرایی
سبک سخن حضرت عبدالبهاء در
خطابات مبارکه
نگرش بهائی نسبت به ادّعی خاتمیت در اسلام
بدیع اوّل در امر بابی
(به مناسبت دویستمین سالگرد تولّد جناب
باب‌الباب)
- مهری افنان
علاء‌الدّین
قدس جورابچی
فریدالدّین رادمهر
ناصر نبیلی
محمّد افنان
بهاریه روحانی معانی
حشمت شهریاری
شاپور راسخ
خاضع فناناپذیر و
سینا فاضل
فرامرز دانش‌پژوه
رامین وصلی
شاپور راسخ
محمّد افنان
محمّد افنان
محمّد افنان
فرامرز دانش‌پژوه
فرامرز دانش‌پژوه
- عقل و ایمان از نظر دیانت بهائی
جایگاه نیایش در ادب فارسی و ادبیات بهائی
معرفی نسخه‌ای خطّی از آثار حضرت باب
حروف علّیین و حروف سجّین
عالم وجود و مراتب آن در آثار مبارکه بهائی
وفای خدا و بی‌وفایی اهل دنیا
لن‌ترانی و انظرترانی

دفتر شانزدهم

فریدالدین رادمهر	لوح اقدس و مسیحیت
ژیلا شهریاری	تعبیری از لوح حوریه در لوح مبارک حوریه
مهرنوش	آیه نور در تفسیر حضرت بهاءالله
فیروزمندی	
فرامرز دانش‌پژوه	مروری بر مضامین لوح خطاب به ملکه ویکتوریا
ماشاءالله	مروری بر مندرجات لوح طبّ از آثار قلم اعلیٰ
مشرّفزاده	
فریدالدین رادمهر	نمونه‌ای از اندیشه کلامی در لوحی از حضرت عبدالبهاء
فرامرز دانش‌پژوه	سکوت قلم
شاپور راسخ	اثرات روانی و درمانی دعا و مناجات
ولی‌الله کفّاشی	مفهوم واژه «بیان» در آثار حضرت باب
ناصر نبیلی	مفهوم سعادت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء
رامین وصلی	نقش دین در رشد و ترقی تمدن در آثار حضرت عبدالبهاء
آرین یزدانی	مقایسه رساله «هفت وادی» و زبان عرفان اسلامی
امید نیکویی	(و غنّ عندلیب البهاء ...) تأملی بر آیات به احسن الالحان
بیت‌العدل اعظم	بالاترین وظیفه هر فرد بهائی
محمد افنان	کاربرد واژه «بهاء» در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	لفظ غمام و غیوم در آثار مبارکه بهائی
محمد افنان	قیامت - قائم - قیوم
فرامرز دانش‌پژوه	امانت عظمای الهی
فرامرز دانش‌پژوه	رجوع نور به شمس

دفتر هفدهم

فؤاد صدیق	بررسی تحلیلی برخی مفاهیم در لوح مدینه‌الصبر
مهرنوش	جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان
فیروزمندی	

علاءالدین	سخنی درباره لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز
قدس جورابچی	میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء
فرامرز دانش‌پژوه	مفهوم خوارق عادات در ظهور اعظم
ناصر نبیلی	مفهوم محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
ناصر نبیلی	روش‌های استدلال در آثار حضرت عبدالبهاء
شاپور راسخ	آثار مبارک حضرت شوقی افندی در دوره نخستین ولایت
رامین وصلی	برخی از تأثیرات و نتایج سفر حضرت عبدالبهاء به غرب
فرامرز دانش‌پژوه	کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه
فرزانه ثابتان	وجوه فردی و روان‌شناختی انتخابات
محمد افنان	«یا صاحبی السجن»
محمد افنان	نگاهی به یک واژه «خوف»
محمد افنان	«فعزنا هما بثالث»
محمد افنان	«تَعْنُ» در لوح احمد
عبدالحمید	توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش دوم)
اشراق‌خاوری	
باهتمام	
وحید رأفتی	

دفتر هجدهم

مسعود	نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش اول):
کشاورز رهبر	بررسی اجمالی چگونگی شکل‌گیری شبهات اهل بیان
مسعود	نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوم):
کشاورز رهبر	بررسی اجمالی برخی از شبهات اهل بیان
سهیل کمالی	بحثی پیرامون رمز و راز
سهیل کمالی	کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات
روح‌الله طائفی	جواهر کتب مقدسه در قمیص اختصار
شاپور راسخ	نظر اجمالی به توقیعات حضرت شوقی ربانی:
	در مرحله دوم دوران ولایت (سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۴۱)

فاطمه زهرا هدایت وحید رافتی شاپور راسخ فرامرز دانش‌پژوه ایرج ایمن	ظهور و بروز عنايات الهيّه بواسطة تحمّل بلايا قائم مقام در آثار بهائی صدمین سال جنگ اول جهانی سلب نسبت حق با خلق زیستن شناسی در آئین بهائی
فرامرز دانش‌پژوه فرامرز دانش‌پژوه فرامرز دانش‌پژوه فرامرز دانش‌پژوه فرامرز دانش‌پژوه حسن ممتاز خسرو دهقانی عبدالحمید اشراق‌خاوری باهتمام وحید رافتی	ظلمات ثلاث ذاکر و مذکور عدد هشت عمه کیست یوم جمعه یوم ظهور گذر آشام شمه‌ای در انقلابات عالم توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم)

دفتر نوزدهم

فرامرز دانش‌پژوه سهیل کمالی مهرنوش فیروز مندی فریدالدین رادمهر ناصر نبیلی علاء قدس جورابچی شاپور راسخ فواد صدیق	مستی عشق جمال قدم در شرح لوح "کتاب الظهور" شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه نقطه، حروف و تجلی حق فرمان‌ناشدگاه به سجود معیارهای اخلاقی بهائی در لوح رؤس لوح خراسان جهات ادبی و فرهنگی کتاب «تذکره‌الوفاء» بیت‌الله‌الاعظم مذکور در «تذکره‌الوفاء»
--	--

فرامرز دانش‌پژوه وحید رأفتی فرزان معصومی	مفهوم اسماء در آثار مبارکه محل البرکه و اهمیت آن در آثار مبارکه رساله مدنیّه و سه رساله از عصر سپهسالار
شاپور راسخ مهرنوش فیروزمندی	ترقی جامعه زنان در دوره حضرت عبدالبهاء تداوم و بازآفرینی اسطوره‌ها در ادیان

دفتر بیستم

وحید رأفتی مسعود کشاورز رهبر فؤاد صدیق فرامرز دانش‌پژوه سهیل کمالی فرهام ثابت شاپور راسخ وحید رأفتی شاپور راسخ ناصر نبیلی مّت و اینبرگ فرزان معصومی فاطمه زهرا هدایت هوشمند بدیعی	اهمیت لوح البهائ راکبان فُلك ابهی: مروری بر لوح نصیر تحلیلی از نفوذ و تأثیر سورة الاصحاب در جامعه بایی تحلیلی از نفوذ و تأثیر هاء هوّیه شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه (بخش دوّم) مرور تاریخی بر الواح هزاربیتی آثار حضرت شوقی افندی در شانزده سال آخر دوره ولایت جنبه‌های ادبی آثار حضرت عبدالبهاء پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زردشتی عالم رویا (حضرت خیال) تأملاتی بر اهمیت "سوالات" در مطالعات بهائی دیانت بهائی و سکولاریزاسیون و سکولاریسم بررسی علل مقهوریت و تأخر زنان از دیدگاه امر بهائی گفتاری در پیرامون جایگاه مادیات در حیات شخصی
---	--

انتشارات مجمع عرفان

ایرج ایمن، *سفینه عرفان، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی، دفتر اول تا دفتر بیستم، ۱۹۹۸ – ۲۰۱۷.*

وحید رافتی، *آفتاب آمد دلیل آفتاب* : استمرار مآثر کمیل بن زیاد نخعی، عصر جدید، ۲۰۱۰.

وحید رافتی، *بدایع معانی و تفسیر* : مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیات قرآنی و احادیث اسلامی، عصر جدید، ۲۰۱۳.

Moojan.Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

MoojanMomen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*(Oxford: George Ronald, 2005)

Iraj Ayman (ed.), *The Lights of 'Irfán*, Books One to Sixteenth(Asr-i-Jadid Publisher, 1999 – 2015)

Farah Dustdar (ed.), *Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in German) Books one to Five, 2004– 2009

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá*, 2004

Wolfgang Klebel, *Revelation of Unity, Unity of Revelation*, (ReyhaniVerlag, 2009)

Shahbaz Fatheazam, *The Last Refuge*, (Reyhani Verlag, 2015)

فروشندگان انتشارات عرفان

Bahá'í Distribution Service (BDS)

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950 Fax: (847)425-7951

E-mail: BDS@usbnc.org

Reyhani Verlag

Benzweg 4, 64293 Darmsstadt, Germany

Tel: 49-6151-95170, Fax: 49-6151-9517299,

E-Mail: druck@reyhani.de

Bahá'í Verlag

(For books in German Language)

Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Tel: (49) 6192-22921 Fax: (49) 6192-22936

E-mail: office@bahai-verlag.de

آرمان و هدف‌ها و چگونگی مجامع عرفان

تشکیل مجامع عرفان به منظور ترویج و تقویت مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه ادیان الهی و اصول معتقدات بهائی توسط صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند در سال ۱۹۹۳ آغاز شد. حاج مهدی ارجمند از دانشوران و مروجان امر بهائی بود که در تسلط بر استدلال از کتب مقدسه ادیان و اتیان دلیل و برهان بر حقانیت امر بهائی شهرت داشت. در سال ۲۰۱۲ با استفاده از هدایت بیت‌العدل اعظم اداره امور صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند به هیأت مدیره‌ای تحت توجهات محفل روحانی ملی آمریکا واگذار گردید. این مجامع همه ساله بطور جداگانه به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و آلمانی در اروپا (ایتالیا و آلمان) و در آمریکای شمالی (میشیگان و کالیفرنیا) برگزار می‌شود. برنامه جلسات مجمع عرفان شامل سخنرانی‌ها و ارائه مقالات تحقیقی و مطالعات تفصیلی و تحلیلی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و مسائل و مشکلات اجتماعی از دیدگاه امر بهائی و بخش ویژه بزم عرفان است. مجمع عرفان محیطی است دوستانه برای بحث و مشورت، برنامه‌ریزی و همکاری در پژوهش‌گری در اصول معتقدات امر بهائی و استفاده از نغمات موسیقی و آواز و نمایش فیلم. مقالات تحقیقی که در مجمع عرفان (به فارسی) ارائه می‌گردد، در دفترهای **سفینه عرفان** درج و نشر می‌شود. **سفینه عرفان** همچنین محتوی الواحی است که قبلاً طبع و نشر نشده و منابع و مراجعی است برای مطالعات امری. به هریک از شرکت‌کنندگان در مجمع عرفان یک جلد **سفینه عرفان** و دفترچه شامل خلاصه سخنرانی‌ها اهداء می‌شود. برای اطلاع در باره هدف‌ها، برنامه‌ها و انتشارات مجمع عرفان به www.irfancolloquia.org رجوع کنید.

PART THREE

Golbargha-yi `Irfán

The End of the Prophetic Age	Faramarz Danesh–Pazhoh	211
The Spiritual Banquet	Faramarz Danesh–Pazhoh	217
God is watching us	Faramarz Danesh–Pazhoh	219
How the Letters of Affirmation are Considered as the Letters of Negation	Faramarz Danesh–Pazhoh	220

PART FOUR

Rashahát-i `Irfán (Elucidations)

The Term <i>Cafour</i> in Bahá'í Writings	Vahid Rafati	223
The Magnet of Divine confirmation	Faramarz Danesh–Pazhoh	234
The Sanctity of the Manifestations	Faramarz Danesh–Pazhoh	238

PART FIVE

In Memoriam

Dr. Mohammad Afnan		251
Dr. Heshmat Shariyary		254

PART SIX

Appendices

Bibliography and References		259
Tables of Contents of Safini-yi-`Irfán, Books One to Twenty		263
`Irfán Publications and Distributers		277
`Irfán Colloquia – Aims and Activities	Iraj Ayman	279
English Pages		281

CONTENTS

(A quotation from the Writings of Bahá'u'lláh)

Preface

7

PART ONE

La'ály-yi `Irfán (Pearls of Knowledge)

Writings of the Supreme Pen

11

Writings of `Abdu'l-Bahá

16

PART TWO

Gulchín-`Irfán (Research Papers)

Sunrise from the Dark Depth of the Black–Pit	Faramarz Danesh–Pazhoh	19
The Effulgence of Abhá Beauty in the Mirror of the Tablet of <i>Milád</i>	Foad Seddigh	26
The Description of Oppression from the Exalted Tongue	Nasser Nabili	59
Tablets Addressed to the Bahá’ís of Milán	Vahid Rafati	81
Bahá’u’lláh and Some Prominent Persons	Naser Nabili	98
The Promised One of Bayán: The One Whom God Shall Make Manifest	Valiollah Kaffáshi	137
A Grafting between the Bahá’í Faith, Persian Mythology and the Zoroastrian Religion	Shapur Rassekh	155
Secret of Divine Civilization, a Text for All Seasons – A Study of the Station of Reason and Intellect in that Text	Pooya Amiri	166
The Role of the Innate, Inherited, and Acquired Elements in the Formation of Human Character and Personality	Fatemeh Zahra Hedayat	192

Safíniy-i-`Irfán is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861–1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfán is a Persian–Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3501
Fax: 1 (847) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

Safíniy-i-`Irfán
A Collection of Papers Presented at `Irfán Colloquia
Book Twenty–One
Copyright © 2018 by `Irfán Colloquium
ISBN 978-3-942426-27-5

'Irfán Colloquium Publications

SAFÍNIY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Twenty-One



'Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany